

چوپانیان در تاریخ ایلهخانیان

یا

تاریخ آل چوپان

«همراه با نقد و بررسی در منابع اصیل تاریخی قرون ۸ و ۹ هجری»

و

معرفی آثار ۴۵ مورخ برجسته این دوره

تألیف

دکتر ابوالفضل نبی

۱۳۵۲

چوپانیان در تاریخ ایلخانیان

یا

تاریخ

آل چوپان

« همراه با نقد و بررسی در منابع اصیل تاریخی قرون ۷ و ۸ هجری »

و

معرفی آثار ۴۵ مورخ برجسته این دوره

تألیف

دکتر ابوالفضل نبئی

مشخصات و اجازه نشر این کتاب تحت شماره $\frac{21}{51/6/1}$ به ثبت رسیده است

این کتاب در یک هزار و دویست جلد در چاپخانه دانش امروز تهران بتاریخ تیرماه پنجاه و دو
بچاپ رسیده است

بنام خدا

پیش‌گفتار

یکی از سلسله‌های کم‌دوامی که در دوره باصطلاح قنرت ، بین ضعف و انقراض سلسله ایلخانیان مغول (بعد از مرگ ابوسعید بهادرخان نهمین پادشاه ایلخانی) تاتهور تیمورلنگه و تشکیل حکومت گورگانی بین سنوات ۷۳۶-۷۷۱ هجری برابر با (۱۳۳۶ - ۱۳۷۱) میلادی در قسمتی از کشور ایران حکومت راندند (۱) سلسله‌چوپانیان میباشد .

نام این سلسله منسوب است بامیری از امرای ایلخانیان مغول از قوم سولدوز و یاسولدوس بنام امیر چوپان که از دوره ارغون‌خان (۶۸۳-۶۹۴) لیاقت و شایستگی خود را به منصفه‌ظهور رسانید و صاحب شهرت گشته و در دوره اولجایتو هشتمین ایلخان مغول (۷۰۴-۷۱۶) امیرالامرای کل و در عهد ابوسعید بهادر-

۱ - این سلسله‌ها عبارتند از آل‌جلایر آل مظفر ، خاندان اینجو و سریداران

خان یک‌ه‌تاز میدان و همه‌کاره حکومت ایلخانی بوده است .

پسران و نوادگان او که در دوره فترت در آذربایجان و عراق عجم و آسیای صغیر و گرجستان بطور قطعی و جنوب و غرب و مشرق ایران بطور نسبی قدرتهائی بهم رسانیده و حکومتی تشکیل دادند که بنام آل چوپان یا چوپانیان معروف شدند .

اینها گرچه ظاهراً خطبه بنام خود نخواندند و سکه به نام خود نزدند (۲) و از نوادگان چنگیزخان (بانی امپراطوری مغول) کسی را پیدا کرده و بتخت خانی نشانده و آلت دست خود قرار دادند و بنام آنها مقاصد سیاسی شان را تعقیب نمودند و حاکم مطلق دولت خودشان بودند ، از آنهایی که اقدام باین عمل کردند از نوادگان امیر چوپان دو برادر بنامهای شیخ حسن چوپانی یا شیخ حسن کوچک و برادرش ملک اشرف است ، که اولی ساتی بیک (دختر اولجایتو سلطان و زوجه امیر چوپان) و بعد سلیمانخان از نوادگان هولاکوخان (بانی سلسله ایلخانیان مغول) بمدت چهار سال و دومی بنام انوشیروان بمدت چهارده سال زمامداری کردند ، پسران دیگر امیر چوپان چون تیمورتاش و شیخ محمود و امیر سورغان در سرزمینهای آسیای صغیر (ترکیه) و گرجستان مدتها باستقلال امارت داشته‌اند .

حکومت آل چوپان در سرزمینهای نامبرده در واقع دنباله حکومت مغول در ایران است ، چه گذشته از اینکه این قوم خود شاخه‌ای از اقوام و طوایف مغول بودند ، در اثر ازدواج این اقوام باهم دیگر یک نسبت همخونی نیز پیدا کردند همان روش و سیره مغولی را ادامه داده ، منتها بانیست استقلال طلبی و شهرت جوئی .

۲ - ولی تیمورتاش در آسیای صغیر باین عمل دست زد و در عهد ابوسعید بهادرخان که والی مغول در آسیای صغیر بود ب فکر استقلال افتاد و خطبه بنام خود خواند و سکه بنام خود زد در صفحات بعد در این باره سخن بمیان خواهد آمد .

آن زمانی که آل مظفر در جنوب و آل جلاير در غرب ایران رایت استقلال افکندند آل چوپان نیز در آذربایجان و آسیای صغیر حکومتی تأسیس نموده با سلسله‌های نامبرده معاصر ، با جدال و ستیز و شکست و پیروزی بسر بردند و روابط سیاسی و اجتماعی مخلوط و آمیخته بهم دارند که تاریخ یکی جدا از دیگری نمیباشد .

تحقیق و نوشتن تاریخ این سلسله که تابعال بطور مستقل در این باره اقدام نشده، از لحاظ روشن ساختن يك قسمت از تاریخ تاریک نه تنها کشور ما ایران بلکه کشور همسایه‌مان دولت ترکیه نیز شایان اهمیت میباشد زیرا چوپانیان در این کشور فعالیتهائی ممتد داشته و سهمی در تاریخ آن سرزمین دارند، آن طوریکه در صفحات آینده این کتاب خواهد آمد این مطلب روشن خواهد شد .

و از طرفی بازگویی از اوضاع آشفته و هرج و مرج سیاسی دوره‌هائی، قبل از اینکه نطفه يك حکومت ملی در بطن تاریخ و حوادث آن بعد از آن همه بلایای خانمانسوز مغول بصورت چنین درآمد تا آماده تکوین شود ایران چه صحنه‌های پر آشوب گذرانیده و مهین ما هر چند روزی از دست امیر جبار بدست دیگری افتاده و هر يك برای پیش برد مقاصد خود چه جنایاتی را مرتکب شده اند و بادست بدست گردیدن و در يك محیط بی نظم و ناآرام با عدم ثبات سیاسی و تعدی و ظلم بسر بردن برای ملت اصیل و نجیب ایرانی بهره‌ای جز بی خانمانی و نابسامانی نداشته و قربانیها و پریشانیهای ملت ایران در تحت این نوع حکومت زودگذر و این امرای جاه طلب شهرت جو و جبار گرچه قابل توصیف نیست ضمناً قابل ملاحظه نیز میباشد چه نقش فرمانروائی این امرا و خود کامیهای ایشان در وضع اجتماعی و انسانی و اقتصادی و سایر شئونات زندگی و آداب و سنن و تمدن اثرات عمیق بجا گذاشته که در تاریخ ایران از لحاظ جنبه عمومی و خصوصی درخور و شأن مطالعه و بررسی است .

این دگرگونیها و بی سامانیها ناشی از حملات جهان سوزانه مغول و در هم ریختن اساس قدرتهای مرکزی قبلی و ادامه آنها پس از قرن‌ها تأییدایش

حکومت ملی داخلی است .

برای نوشتن تاریخ این سلسله بطور دقیق بامند جدید علمی و تحقیقی مجبور بودیم تمام منابع فارسی و عربی و ترکی چه بصورت مطبوع و چه بصورت مخطوط را مورد مطالعه قرار دهیم و ترجمه‌های آثار سایر السنه را با تحقیقات اخیر دانشمندان شرق و غرب از نظر بگذاریم چه تنها اتکاء به منابع و تحقیقات فارسی نمیتوانست این مشکل را حل نماید روی این اصل برای درک اهمیت موضوع در فصل اول این کتاب منابع مورد استفاده را از نظر خوانندگان محترم میگذاریم تا اثر ما در نظر صاحب نظران تاچه حد مقبول افتد یاد نظر آید .

در حق چوپانیان اثری مستقل و با تفصیل تا این تاریخ نوشته نشده است و حتی بزرگترین شخصیت و سیمای سیاسی دوران ایلخانیان ایران که امیر چوپان باشد بحثی بمیان نیامده ، دانشمند محترم ترك پرفسور اسماعیل حتی اوزون چارشلی مقاله‌ای که در خصوص امیر چوپان و پسرش تیمورتاش (دمیر داش) در یولتین تاریخ ترك انتشار داده گرچه اقدامات این امیر را تاحدی دقیقاً بررسی کرده ولی اثرات عدالت تیمورتاش پسر چوپان را در تأمین آسایش و راحتی مردم تركیه بعد از آن همه بی‌عدالتیهای حكام مغول قبل از آن از نظر دور ساخته و تحقیق در این قسمت را باید مد بون دانشمند دیگر ترك پرفسور فاروق سومر شد .

آخرین طبع دایرة المعارف اسلامی چاپ پاریس در ماده چوپانیدس بقلم ر - م - ساوری ، مطالب آن در مورد این سلسله بیش از يك و نیم ستون نبوده که هیچ، از لحاظ بیبلیوگرافی نیز بس ناقص و حرس جویندگان علمی را قانع نمیکند و جای تعجب است که در همچو اثری این سلسله را باختصار و با مطالب بس سطحی پایان می دهد ، خوانندگان محترم و اهل دانش و تحقیق با مقایسه آثار فوق الذکر با این اثر ناقابل اذعان خواهند فرمود که ارزش علمی این کتاب تاچه حد بوده و پایه زحمات ما تا چه اندازه است .

درخاتمه امید است با این کار جزئی توانسته باشم يك قسمت از وضع سیاسی و اجتماعی تاریخ قرون وسطائی مین عزیزمان را به هم میهنان گرامی عرضه کرده و در مقابل از اهل تحقیق و صاحبان مطالعه چشم امید و انتظار دارم از لغزشهایی که با نا آگاهی مرتکب شده ام آگاه ساخته و حقیر را مدیون ابدی مقام علمی خویش قرار دهند و در مورد اشتباهات خود از اهل فضل استمداد میجویم و انتقادات علمی ایشان را با کمال منت می پذیرم.

مردادماه ۱۳۵۲ - دکتر ابوالفضل نبئی

فهرست مطالب

- ۱ - پیش گفتار صفحه ۵ تا ۹
- ۲ - نقد و بررسی در منابع تاریخ ایلخانیان منول د ۱۷ تا ۲۰
- ۳ - فهرست منابع و مآخذ و بیلوگرافی د ۲۱ تا ۲۷
- ۴ - الف - منابع - ص ۲۱ ، ب - تحقیقات - ص ۲۵ ،
توضیح اجمالی در خصوص منابع مورد استفاده د ۲۸ تا ۶۷
- ۱ - آقسرائی - ص ۲۸ ، ۲ - آنونیم سلجوقنامه
- ص ۲۹ ، ۳ - بیرزالی - ص ۲۹ ، ۴ - ابن بزاز
اردبیلی - ص ۳۰ ، ۵ - ابن بطوطه - ص ۳۰ ، ابن
بی-بی - ص ۳۱ ، ۶ - مختصر سلجوقنامه - ص ۳۲ ،
۷ - ابن تارپوردی - ص ۳۲ ، ۸ - ابن حبیب - ص
۳۴ ، ۹ - ابن حجر العسقلانی - ص ۲۵ ، ۱۰ -
ابن دواداری - ص ۳۶ ، ۱۱ - ابن القبطی - ص ۳۶
۱۲ - ابن الفوطی - ص ۳۷ ، ۱۳ - ابن العبری -
ص ۳۸ ، ۱۴ - ابوبکر القبطی الهروی - ص ۳۸ ،
۱۵ - ابوالفدا - ص ۳۹ ، ۱۶ - المینی - ص ۴۰
، ۱۷ - افلاکی - ص ۴۱ ، ۱۸ - بناکتی - ص ۴۱
۱۹ - جهانکشی جوینی - ص ۴۲ ، ۲۰ - حافظ
ابرو - ص ۴۳ ، ۲۱ - حمدالله مستوفی (تاریخ

گزیده) - ص ۴۵ ، ۲۲ - حبیب السیر - ص ۴۵ ، ۲۳ - جامع التواریخ (رشید الدین فضل اله) - ص ۴۶ ، ۲۴ - شبا نکاره ای - ص ۴۸ ، ۲۵ - شرف الدین علی یزدی (ظفر نامه) - ص ۴۹ ، ۲۶ - شمس الدین بدلیسی - ص ۵۰ ، ۲۷ - صفدی - ص ۵۱ ، ۲۸ - کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی - ص ۵۲ ، ۲۹ - العمری - ص ۵۳ ، ۳۰ - فصیحی خوافی - ص ۵۴ ، ۳۱ - القلقشندی - ص ۵۵ ، ۳۲ - کاشانی - ص ۵۶ ، ۳۳ - مفید ابن ابی الفضایل - ص ۵۷ ، ۳۴ - المقریزی - ص ۵۷ ، ۳۵ - میرخواند - ص ۵۸ ، ۳۶ - شمس الدین محمد بن هندوشاه نخجوانی - ص ۶۰ ، ۳۷ - النوبری ، ص ۶۱ ، ۳۸ - و صاف الحضرة (تاریخ و صاف) - ص ۶۲ ، ۳۹ - یازجی اوغلی علی - ص ۶۴ ، ۴۰ - تاریخ سری مغول - ص ۶۵ ، ۴۱ - منتخب التواریخ (آنونیم اسکندر) -

ص ۶۶

۵ - مقدمه - قوم سولدوس در تاریخ مغول یا اصل ونسب

۸۶ تا ۶۸

چوپانیان

الف - سورخان شیرا - جیلاون - سودون - ص ۶۸ ، سولدوس ها در خدمت ایلخانیان ایران - ص ۷۶ ، سونجاق تودااون - ص ۷۶ ، فتح بغداد و نقش سونجیان - ص ۷۹ ، سونجاق و اداره امور ایلخانی - ص ۸۰ ، تودااون - بهادر - ص ۸۵ .

۶ - بخش اول

۸۷ تا ۱۹۶

امیرچوپان

چوپان در خدمت ایلخانیان قبل از غازان - ص ۸۷ ، وقایع عهد غازانخان و نقش چوپان در آنها - ص ۹۰ . ۱ - قیام شاهزادگان سوکا و ارسلان اغول - ص ۹۱ . ۲ - انهدام امیرنوروز و نوروزیان - ص ۹۳ ، ۳ - شورش سولامیش در روم (آسیای صغیر) - ص ۹۶ ، ب - وقایع خارجی غازانخان (چوپان در سفرهای

جنگی غازانخان باسلاطین مملوک مصر) - ص ۱۰۱
ج - چوپان درعهد سلطان محمد خدا بنده (اولجایتو)
ص ۱۰۷ ،

الف - واقعه گیلان - ص ۱۱۰ ، ب - نقش چوپان در سفر
های جنگی اولجایتو بسوریه - ص ۱۱۵ ، ج - چوپان
دراختفای شورش ترکمانان روم - ص ۱۱۹ ،

د - چوپان در دوره ابوسعید بهادر خان (چوپان در مقام
امیرالامرائی و نیابت سلطنت) - ص ۱۲۵ ، شورش بر علیه
چوپان - ص ۱۳۴ ، وقایع سال ۷۲۵ - اخول ستاره
شوکت چوپان - ص ۱۴۵ ، ه - شخصیت و صفات
چوپان - ص ۱۶۳ ، و - اولاد چوپان و مقام ایشان
در دستگاه ایلخانیان مغول و عاقبت کارشان ص ۱۶۸ ،
حاجی بیگک ص ۱۷۰ ، قوچ حسین - ص ۱۷۰ ،
تیمورتاش - ص ۱۷۱ ، شیخ حسن - ص ۱۷۲ ، ملک
اشرف - ص ۱۷۲ ، ملک اشتر - ص ۱۷۳ ، دمشق
خواجه - ص ۱۷۳ ، شیخ محمود - ص ۱۷۰ ، امیر پیر -
حسین چوپانی - ص ۱۸۱ ، جلاو خان - ص ۱۸۵
امیر سیورغان - ص ۱۸۵ ، سیوکشاه - ص ۱۹۰ ،
یاغی باستی - ص ۱۹۰ ، نوروز - ص ۱۹۲ ، بغداد
خاتون و ازدواج او با ابوسعید و عاقبت آن - ص ۱۹۲ .

۷ - بخش دوم

تیمورتاش و اقدامات آن از ۱۹۷-۲۳۳
تصرف قونیه توسط تیمورتاش - ص ۲۰۱ ، تهاجم و
یغمای سرزمین ارمنه نشین کلکیا (ارمناک) - ص
۲۰۱ ، تیمورتاش بامهدی آخر الزمان - ص ۲۹۲ ، اعلان
استقلال تیمورتاش - ص ۲۰۴ ، آمدن تیمورتاش دفعه دوم
بروم و رابطه آن با بیگهای محلی ترک - ص ۲۰۷ ، اتراک
قرامان - ص ۲۰۷ ، اتراک آل اشرف و انقراض آنها بدست
تیمورتاش - ص ۲۰۸ ، عشیرت آل حمید - ص ۲۰۹ ،
اقدامات تیمورتاش بر علیه اولاد صاحب آقا - ص ۲۱۳ ،
فرار تیمورتاش بمصر والتجی بملک ناصر و عاقبت آن

ص ۲۱۵ ، آمدن سفرای ابوسعید بدربار ملك ناصر
 ص ۲۲۲ ، اخلاق و رفتار و سیاست تیمورتاش - ص ۲۳۰ ،
 اوضاع سیاسی آناتولی بعد از فرار تیمورتاش بمصر -
 ص ۲۳۳ .

۸ - اوضاع سیاسی ایران و روم بعد از مرگ ابوسعید تا
 خروج شیخ حسن چوپانی
 ۲۲۴ تا ۲۴۴
 آردبازخان - ص ۲۳۵ ، موسی خان - ص ۲۳۸ ،
 سلطنت محمد خان - ص ۲۴۱ ، سلطنت طغای تیمور - ص
 ۲۴۳ ،

۹ - بخش سوم .
 از د
 ۲۴۵ تا ۲۷۸
 شیخ حسن چوپانی
 جنگ اول چوپانیان با جلاایریان - ص ۲۴۹ ، سلطنت
 ساتی بیگ - ص ۲۵۱ ، جنگ دوم چوپانیان با
 جلاایریان - ص ۲۵۳ ، سلطنت سلیمانخان - ص ۲۵۶
 جهان تیمور و سومین مجادله چوپانیان و جلاایریان
 (وقایع سال ۷۴۰) - ص ۲۵۷ ، مجادلات شیخ حسن
 چوپانی با سوتائیان - ص ۲۶۱ ، سفر جنگی گرانوگ
 ص ۲۶۹ ، ماجرای قتل امیر شیخ حسن چوپانی - ص
 ۲۷۰ ، مجادلات داخلی و قومی شیخ حسن چوپانی
 - ص ۲۷۳ ، صفات و شخصیت امیر شیخ حسن چوپانی
 - ص ۲۷۶ ،

۱۰ - بخش چهارم
 از ۲۷۹ تا ۳۱۶
 ملك اشرف چوپانی .

ملك اشرف چوپانی - ص ۲۷۹ ، انتخاب انوشیروان
 به سلطنت ایران - ص ۲۹۱ ، استقلال ملك اشرف
 (وقایع سال ۷۴۵) - ص ۲۹۲ ، وقایع سال ۷۴۶
 - ص ۲۹۴ ، قحطی و وبادر آذربایجان (وقایع سال
 ۷۴۳) - ص ۲۹۵ ، سفر جنگی ملك اشرف به بغداد
 (وقایع سال ۷۴۸) - ص ۲۹۵ ، ملك اشرف در فکر
 اصلاحات داخلی و تزید ثروت (وقایع ۷۴۸) - ص
 ۲۹۷ ، وقایع سال ۷۴۹ - ص ۲۹۸ ، لشکر کشی
 باصفهان (وقایع سال ۷۰۱) - ص ۳۰۰ ، ملك

اشرف درروش دادگری - ص ۳۰۱ ، فائله امرای
 ملك اشرف (وقایع سال ۸۵۲) - ص ۳۰۲ ، ربع
 رشیدی مرکز اداری و فعالیت اقتصادی ملك اشرف -
 ص ۳۰۳ ، اختلال حال ملك اشرف - ص ۳۰۴ ،
 عاقبت كادملك اشرف (وقایع سال ۷۵۷) - ص ۳۰۶ ،
 صفات و سیاست ملك اشرف - ص ۳۱۳ ، وضع چوپانیان
 بعد از قتل ملك اشرف - ص ۳۱۶ .

۱۱- بخش پنجم از صفحه ۳۱۸ تا ۳۳۴

تشکیلات اداری و اجتماعی چوپانیان - ص ۱۰۳۱۸ -
 سلطنت - ص ۳۱۸ ، ۲ - نایب السلطنه - ص ۳۱۹ ، ۳ -
 امیرالامرا - ص ۳۲۰ ، ۴ - وزارت - ص ۳۲۰ ، ۵ -
 مستوفی - ص ۳۲۲ ، ۶ - خزانه داری - ص ۳۲۳ ؛ ۷ -
 دیوان - ص ۳۲۳ ، ۸ - تقسیم و اداره ملك - ص ۳۲۳ ،
 ۹ - فرم سپاه و نوع سلاح - ص ۳۲۴ ، ۱۰ - محاکم
 قضائی و جزائی - ص ۳۲۷ ، ۱۱ - خط و زبان -
 ص ۳۲۷ ، ۱۲ - پوشاک و مسکن - ص ۳۲۸ ، ۱۳ -
 تجارت و زراعت - ص ۳۲۹ ، ۱۴ - بناهای تاریخی -
 ص ۳۳۰ ، مسجد استاد و شاگرد - ص ۳۳۱ ،

۳۳۷ تا ۳۳۵ از صفحه
 ۳۴۷-۳۴۱ از صفحه
 علما و فضایی دوره چوپانیان
 نتیجه

نقد و بررسی

در منابع تاریخ ایلخانان مغول

منابع تحقیق در تاریخ، گذشته از آرشوها، سکه‌ها، بناهای تاریخی، مقابر، آلات و ادوات مکشوفه و بازمانده و کتیبه‌ها که هریک در جای خود گویائی از رموز سیاسی و اجتماعی و هنری دوره مورد بحث را تشکیل می‌دهند که نظر تیزبین مورخ و محقق را به بیان وقایع و امیدارد، و هریک از آنها محتاج به کسب علم و طرز عمل بخصوص است.

ولی در میان این همه منابع تحقیق، هیچ‌یک بپایه کتب تاریخی عصر مورد نظر نمیرسند که با همه صراحت و روشنی وقایع را ثبت کرده و با کمترین تعبیر و تفسیر ما را بدرک و فهم منظور نظر واقف می‌سازند.

نوشتجات مورخین اگرچه منابع مهم درباره تحقیقات تاریخی هستند اما چنانکه ملاحظه میشود این آثار بی‌طرف و بی‌نظر نمی‌باشند و تنها توجه به یک قسمت از این اثرها و اعتماد بدانها صحیح جلوه نمی‌کنند و با روش علمی تحقیق امروزی وفق نمی‌دهند.

بنابر این در موضوع تاریخی و اجتماعی در عصر ایلخانان مغول

که تأثیراتی عمیق در يك منطقه وسیع جغرافیائی را شامل می‌گردد ، نوشته‌هایی در زبانهای مختلف و توسط افراد مختلف طرفدار و مخالف و بی‌طرف بسیار است، که قرارداد آنها در مقابل هم و سنجش و تطبیق می‌تواند حقیقت را از خلال آنها بیرون کشد.

بنابراین تقسیم این منابع بر حسب زمان و مطالعات ایشان لازم می‌آید.

روی این اصل ما این منابع را در درجه اول مربوط به مورخین معاصر بخود ایلخانیان و آنهایی که در دربار توسط پادشاهان یا وزراء و امرای آنها حمایت میشده اختصاص میدهیم.

و در درجه دوم به مخالفین ایشان که عبارت باشند از منابع مصری و قبطی و بخصوص عربی.

و در درجه سوم به منابع اروپائی و چینی که میتوان بی‌طرف تلقی نمود می‌رسیم.

در درجه چهارم سایر مورخین غیر معاصر و بخصوص عصر تیموری و بعد از آن.

در شق اول باید گفت این قسمت از بزرگترین قسمت‌های منابع دوره مغول و ایلخانیان است که بزبان فارسی تحریر یافته ، نویسندگان ایشان اشخاصی بودند که در خدمت ایلخانیان و یا هیچ نباشد مربوط بدانهایی است که با ایشان در تماس بوده‌اند و در دستگاه ایشان مأموریت داشته‌اند، این کیفیت در تاریخ جهانگشای جوینی ، جامع‌التواریخ رشیدی، تاریخ و صاف، تاریخ اولجایتوی کاشانی، مجمع‌الانساب شبانکاره‌ای، مسامرة الاخبار آق‌سرائی و تاریخ‌گزیده حمدالله مستوفی در يك سطح تقارب تقریبی هستند که هیچ، در يك نواختی و در يك کیفیت سهیم‌اند.

آثار دوره بعد که عبارت از دوره تیموری باشد، نویسندگان

آن ضمن استفاده از این آثار سلف تفصیلات و اضافات و تعلیقات بر آنها نموده اند از آن جمله اند، زبدة التواریخ حافظ ابرو، مطلع السعدین عبدالرزاق سمرقندی و بالاخره روضة الصفای میرخواند.... میباشند.

در خصوص منابع عربی و مصری باید گفت:

کتابیه آثار عربی اکثراً از قلم مصریها یا بطور روشن از قلم دشمنان دایمی ایلخانیان جاری شده است روی این اصل از نظر ما نوشته جات ایشان خیلی با ارزش است، بخصوص در مورد سفرها و لشکر کشیها، بسوی شام و مصر و جنگهای ایلخانیان با سلاطین مملوک مصری.

اکثر این سفرهای جنگی و مناقشات بنفع ایلخانیان خاتمه نیافته و مساعد برای ایشان نشده و مصریها در تمام فتوحات پیروز و مظفر بوده اند و نوشته های ایشان روشن و صریح از نوشتجاتی است که در تحت او امر پادشاهان و امرای مغول و بدستور ایشان نوشته شده اند. ولی برای رقمهائی که ایشان ارائه میدهند نباید از اغراق خالی دانست، بدون شبهه با احتیاط لازم باید تلقی نمود و با توجه کامل بررسی کرد.

معلوماتی که ایشان در مورد جریانات داخلی ایلخانیان میدهند کاملاً شایان توجه نمیتوانند باشند ولی از نظر دیگر در مورد افراط در خمر و مسموم شدن و زهر خوراندن و سایر کارها و عملیات درباری که صراحت آن در آثار مورخین داخلی و درباری ایلخانیان، نوشتن و اظهار آن را امکان نبوده و تنها از افواه باید گرفت در این نوشتجات مصری بدون مانع و واهمه عرضه شده است، از این جمله اند النهج السدید ابی الفضائل، نهایت الارب النوری، عقد الجمان العینی، اعیان العصر الصفدی، درة الاسلاك ابن حبیب، المختصر فی الاخبار البشر ابوالفداء، مسالك الابصار العمری، السلوك المقریزی، و دهها از این قبیل

آثار دیگر قابل توجه و سزاوار ذکرند.

بدنبال این منابع و آثار سفرنامه‌ها و تحقیقات اخیر شرقی و غربی که هر يك توانسته‌اند در سطح کلی مسائل پیچیده سیاسی، از فضای تاریخ این صحنه، گوشه‌ای را روشنی بخشند و بر شعاع افق دید آن بیفزایند برای اهل پژوهش و تحقیق روش آنها می‌تواند سرمشق قرار گیرد.

فهرست منابع و مآخذ (بیبلیوگرافی)

- الف- منابع
- ۱- آفرائی، کریم‌الدین محمد، مسامرة الاخبار و مسایرة الاخيار، انتشار عثمان توران. آنکارا ۱۰۴۴.
 - ۲- آنونیم سلجوق‌نامه، چاپ افست و ترجمه ترکی، فریدون نافذ اوزلوق، آنکارا، ۱۹۵۲.
 - ۳- بیرزالی، تاریخ بیرزالی، کتابخانه کوپرواوا، شماره ۱۰۳۷، استانبول.
 - ۴- ابن بزاز، صفته الصفا، دهلی، چاپ سنگی، ۱۲۸۰ هجری.
 - ۵- ابن بطوطة، شرف‌الدین عبدالله، تحفة النظار فی غرائب الامصار و الافسار، قاهره، ۱۹۰۲، ترجمه فارسی، محمدعلی موحد، تهران ۱۳۴۷، ترجمه ترکی، م. شریف، استانبول ۱۳۵۵ هجری قمری.
 - ۶- ابن بی‌بی، حسین ابن محمد بن علی الجعفری ارعد، الاوامر العلائیه فی الامور العلائیه، انتشار پروفیسور دکتر عدنان ارزی، آنکارا، ۱۹۵۶.

۷- ابن تارپوردی ، ابوالمحسن جمال الدین ، المنهل الصافی و المستوفی بعدالوافی، کتابخانه نوری عثمانیه، شماره ۲۴۲۹ و ۲۴۲۸، استانبول.

۸- ابن حبیب، بدرالدین ابومحمد، درةالاسلاک فی التواریخ دولته الاتراک، کتابخانه ایاصوفیا، شماره ۸۴۹، استانبول.

۹- ابن حجر، شهاب الدین ابوالفضل ابن الحجر العسقلانی ، الدرر الکامنه فی عیان المأته الثامنه، حیدرآباد (هندوستان) ۱۳۴۹ هجری شمسی.

۱۰- ابن دوداری، ابوبکر بن عبدالله، کنز الدرر وجامع الغرر، انتشار هانس روبرت رویمر، قاهره، ۱۹۶۰.

۱۱- ابن طقطقی، صفی الدین محمد، منبته الفضلا فی التواریخ الخلفا و الوزرا (الفخری) ، بغداد ۱۹۳۹.

۱۲- ابن فوطی، کمال الدین عبدالرزاق، الحوادث الجامعه، انتشار م. جواد، بغداد ۱۹۳۳.

۱۳- ابن عبری ، ابوالفرج غریغوریوس، المختصر الدول، انتشار مؤسسه تاریخ ترک توسط طغرل بزبان ترکی، آنکارا، ۱۹۲۵.

۱۴- ابوبکر القبطی الهروی، تاریخ شیخ اویس چاپ افست و ترجمه انگلیسی، و.ب. وان لون، لاهه، ۱۹۶۶.

۱۵- ابولفدا - الملك مؤيد عماد الدين اسماعيل بن علي ابوبی حموی، المختصر فی اخبار البشر، قاهره، ۱۹۶۷.

۱۶- العینی- بدرالدین محمد، عقدالجمان فی تواریخ اهل الزمان، کتابخانه عمومی بایزید، (جزو کتابهای ولی الدین افندی)، شماره ۳۳۹۴ و ۲۳۹۵، استانبول.

۱۷- افلاکی، مناقب العارفين، انتشار تحسین یازجی، آنکارا، ۱۹۶۱.

۱۸- بناکتی - ابوسلیمان داود ، روضته اولوالالباب فی معرفته

- التواريخ والانساب، انتشار جعفر شعار، تهران، ۱۳۴۱.
- ۱۹- جوينی - عظاملك (علاء الدين عظاملك)، تاريخ جهانگشاى ، انتشار محمد قزوینى تهران ۱۳۳۷.
- ۲۰- حافظ ابرو - شهاب الدين عبدالله، ذيل جامع التواريخ رشيدى، انتشار خانبايا بيانى، تهران ۱۳۱۷.
- ۲۱- حافظ حسين كربلايى - روضات الجنان وجنات الجنان، انتشار سلطان القرائى (جعفر)، تهران ۱۳۴۹.
- ۲۲- حمدالله مستوفى - حمدالله بن ابن بكر بن احمد بن نصر قزوینى، تاريخ گزيده، انتشار عبدالحسين نوائى، تهران، ۱۳۳۳.
- ۲۳- خواند مير- غياث الدين بن حمام الدين ، حبيب السير فى حقايق الاخبار البشر، تهران ۱۳۳۳.
- ۲۴- رشيد الدين فضل الله، جامع التواريخ، انتشار دكتور بهمن كريمى تهران ۱۳۴۱.
- ۲۵- شبانكاره اى، محمد بن على، مجمع الانساب، كتابخانه سليمانيه (جزو كتابهاى ينى جامع)، شماره ۹۰۹، استانبول.
- ۲۶- شرف الدين على يزدى - ظفر نامه، انتشار سعيد نفيسى، تهران ۱۳۳۸.
- ۲۷- شرفخان بدلىسى - شرفنامه، انتشار، و. زرنوف، پترز بورگ، ۱۹۶۰.
- ۲۸- صفدى - صلاح الدين خليل بن آيىگ الصفدى، اعيان العصر و اخوان النصر، كتابخانه اياصوفيا، شماره ۲۹۶۳ و ۲۹۷۰، استانبول.
- ۲۹- عبدالرزاق سمرقندى - كمال الدين - مطلع السعدين مجمع- البحرين، كتابخانه ملى شماره ۳۰۱۱، تهران.
- ۳۰- العمرى - شهاب الدين ابوالعباس، مسالك الابصار فى ممالك الامصار، انتشار، ف. تشنر، لايبزيك، ۱۹۲۹.

- ۳۱- فصیحی خوانی- فصیح الدین احمد بن محمد - مجمل فصیحی، محمود فرخ، مشهد، ۱۳۴۰.
- ۳۲- القلقشندی - ابوالعباس احمد بن علی، صبح الاعشی فی صناعته الانشاء، قاهره، ۱۹۱۵.
- ۳۳- کاشانی - ابوالقاسم عبدالله، تاریخ اولجایتو، انتشار مهین همبلی، تهران ۱۳۴۸.
- ۳۴- محمود کتبی تاریخ آل مظفر، انتشار عبدالحسین نوائی، تهران.
- ۳۵- مختصر سلجوقنامه، انتشار هوتسما، لندن ۱۹۰۲ (در اخبار سلاجقه روم)، انتشار دکتر جواد مشکور، تهران ۱۳۵۰.
- ۳۶- مغل ابن ابی الفضایل - النهج السدید و الدرر الفرید فیما بعد تاریخ ابن العمید، کتابخانه ملی پاریس، شماره ۴۵۷۵.
- ۳۷- مقریزی - تقی الدین ابوالعباس احمد، کتاب السلوک لمعرفته دول الملوک، انتشار پروفیسور محمد مصطفی زیاده، قاهره ۱۹۵۶.
- ۳۸- میرخواند- محمد بن سید برهان الدین خواند شاه - روضة الصفا فی سیرة الانبیاء و الملوک و الخلفاء، تهران ۱۳۳۹.
- ۳۹- نخجوانی- محمد بن هندو شاه، دستور الکاتب فی تعیین المراتب انتشار عبدالکریم علی زاده، مسکو ۱۹۶۴.
- ۴۰- نویری- شهاب الدین احمد بن عبدالوهاب، نهایت الارب فی فنون الادب، کتابخانه کوپرولو شماره ۱۱۸۸، استانبول.
- ۴۱- وصاف - شهاب الدین عبدالله بن عزالدین فضل الله شیرازی، تجزیة الامصار و تزجیة الانصار، چاپ افست، تهران ۱۳۳۸.
- ۴۲- یازجی اوغلی - تواریخ آل سلجوق (قصه تواریخ اغزنایه) کتابخانه ملی فرانسه (قسمت ترک) شماره ۷۳۷.

- ۴۳- یوآن-شائو-بی شی (تاریخ سری) احمد تمیر، آنکارا، ۱۹۴۸.
- ۴۴- معین الدین نطنزی - منتخب التواریخ، انتشار ژان اوپن، تهران ۱۳۳۶ (آنونیم اسکندر).
- ۴۵- فصیحی خوافی - فصیح الدین احمد بن محمد، مجمل فصیحی، انتشار محمود فرخ، مشهد، ۱۳۴۰.

ب- تحقیقات

- ۱- اقبال- عباس، تاریخ مغول، تهران، ۱۳۴۱.
- ۲- اورال - ذکی، تیمورتاش، بولتن شماره ۲۳ مؤسسه تاریخ ترك آنکارا، ۱۹۵۹.
- ۳- اوزون چارشلی- اسماعیل حقی، بیگهای آناتولی و آق قویونلو و قره قویونلو، چاپ دوم، آنکارا، ۱۹۷۰.
- ۴- اوزون چارشلی - مدخل برای بررسی تشکیلات دولت عثمانی، چاپ دوم آنکارا، ۱۹۶۷.
- ۵- اوزون چارشلی - امیر چوپان سولدوس و تیمورتاش، بولتن شماره ۳۱ مؤسسه تاریخ ترك- آنکارا، ۱۹۶۷.
- ۶- بارثولد - واسیلی ولادیمیر رویچ، تركستان در زمان استیلای مغول. ترجمه قسمت مربوط به ایران، سردادور، تهران، ۱۳۱۸.
- Barthold, vbv, turkestan down to the mongol Invasion.
- ۷- بدلیسی - شمس الدین، شرفنامه، ولیمینوف رزنوف، پترزبرگ ۱۸۶۰.
- ۸- براون- ادوارد - تاریخ ادبیات ایران (از سعدی تا جامی)، علی- اضغر حکمت- تهران، چاپ دوم، ۱۳۳۹.
- ۹- بروسه - م، تاریخ گرجستان، پترزبورگ ۱۸۵۸.
- Histoire delageorge «depuis, l' antiquite jusqu, au xixe, siecle, traduite du georgien par, M. Brosset,

membrede, l' academie imperial des sciences .st.
petersbourg 1858.

- ۱۰- بیانی . شیرین، تاریخ آل جلاير، تهران ، ۱۳۴۵.
- ۱۱- ترابی- طباطبائی - سيد جمال، سکه های اسلامی دوره ايلخانان-
گورگانی، تبریز، ۱۳۴۷، نشریه شماره ۳ موزه آذربایجان.
- ۱۲- جعفری - جعفرین محمد ، تاریخ یزد، ایرج افشار ، تهران
۱۳۴۳.
- ۱۳- نوران- عثمان، تاریخ آقویمها، (نوشته شده قبل از فتح استانبول)
آنکارا ۱۹۵۴.
- ۱۴- دسون - بارون، از چمگیز تا تیمور، ۱۸۳۵.
- Baron d'ohsson « Histoir des mongols , depuis
Tchinguiz Khan jusqu, a timour bais ou tamer-
lan.»
- ترجمه مصطفی رحمی، استانبول، ۱۹۲۵.
- ۱۵- ساوری - ر. م، ماده چوبانیدس، دایرة المعارف اسلامی، پاریس
۱۹۶۵.
- R. M. SAVORY – Gübanides.
Encyclopedie de l'islam. tome IIc – G paris 1965.
- ۱۶- ساوجی سلمان، دیوان سلمان ساوجی.
- ۱۷- ستوده- حسنعلی، تاریخ آل مظفر، تهران، ۱۳۴۶.
- ۱۸- سومر- فاروق، مغولها در آناتولی، (مجموعه تحقیقات سلجوقی)،
آنکارا، ۱۹۷۷.
- ۱۹- شوپلر - بارتلد ، مغولهای ایران، جمال کوپرولو ، آنکارا ،
۱۹۵۷.
- ۲۰- فسائی- میرزا حسن حسینی، فارسنامه ناصری، افست تهران.

۲۱- کامون- لئون، مقدمه بر تاریخ آسیا مشتمل بر تاریخ ترکان و مغولان از آغاز تا ۱۴۰۵.

introduction à l'histoire de l'asieturcset et mongols, des origines à 1405.

۲۲- گروسه - ر، امپراطوری استیپها، پاریس، ۱۸۴۸.

Grousset, R, les empires des steppes, paris 1848.

۲۳- ویلادیمیر، تاریخ اجتماعی مغولها، عبدالقادر ابنان، آنکارا، ۱۹۴۴.

۲۴- هوارث- هانری، تاریخ مغول، History of the mongol

۲۵- یعقوب اوفسکی- آلتین اردو و انحطاط آن حسن اردن- استانبول، ۱۹۵۵.

توضیح اجمالی در خصوص منابع مورد استفاده

۱- آقسرائی

محمود بن محمد مشهور به کریم الدین آقسرائی، مؤلف مسامرة- الاخبار و مسایرة الاخیار، منسوب به آقسرائی یکی از شهرهای قدیمی ترکیه است، وی بعد از ابن بی بی از مورخین مشهور سلاجقه روم میباشد، شرح حال کامل مورخ چندان روشن نیست تنها در اثر قاضی احمد نقده ای بیوگرافی او به اجمال مذکور است^۱. در دوران ضعف و اواخر سلاجقه روم بعد از استیلای مغول باین سرزمین در دستگاه سلاجقه روم مأمور امور مالی بوده و اطلاع کامل بوضع دستگاه دولتی و اوضاع اجتماعی خویش داشته و اثر خود را در ایام قایم مقامی تیمورتاش بن چوپان از جانب ایلخانیان ایران در آسیای صغیر (۷۲۷-۷۱۷) به اتمام رسانیده و وقایع ایام را تا سال ۷۲۳ تعقیب و به تیمورتاش حاکم وقت اتحاف کرده است.

این کتاب شامل چهار بخش میباشد، قسم سوم وقایع زمان حیات ۷۵ ساله مورخ را دربر میگیرد که بیشتر اتفاقات آنرا با چشم خویش

۱- مقدمه کتاب از طرف ناشر - آقسرائی - عثمان توران، آنکارا، ۱۹۴۴.

بدانها ناظر وشاهد بوده است. در این قسمت اقدامات امرای مغول را در آسیای صغیر و وضع دولت سلاجقه روم را در زیر استیلای مغول بنحو شایسته بیان میدارد از این لحاظ برای محققین این دوره این اثر شایان توجه است. ولی آنطوریکه از فحوای قلم او برمیآید جانب مغول را مراعات مینماید از این نقطه نظر اطلاعاتیکه وی میدهد با احتیاط باید تلفی شود.

این کتاب در ترکیه از طرف دکتر عثمان توران بسال ۱۹۴۴ نشر گردیده است.

۲- آنونیم سلجوق نامه

مؤلف آن معلوم نیست، نسخه منحصر بفرد آن تحت شماره ۱۵۵۳ در کتابخانه ملی پاریس موجود است گویا در سال ۷۶۵ هجری تخریر یافته، از این نسخه پروفیسور فریدون نافذ اوزلوق، چاپ افست آن را با ترجمه ترکیش در سال ۱۹۵۲ در آنکارا انتشار داده است. مطالب آن از پیدایش دولت سلجوقیان تا سال ۷۶۵ را شامل است، سبک آن ساده ولی آغشته به اغلاط دستوری است، دارای مطالبی است که در منابع دیگر نیست، از صفحه ۳۵ تا ۹۵ مربوط به سلاجقه روم و استیلای مغول به این سرزمین است.

۳- بیززالی

راجع به بیوگرافی مؤلف و عصری که در آن زندگی میکرده کوشش ما بجائی نرسیده همین قدر درباره این کتاب باید گفت که بقطع يك صفحه كوچك با خط ناخوانا، بزبان عربی نگارش یافته و در ۱۷۶۶ صفحه میباشد که بیشتر صفحات آن پوسیده و ناخوانا ولی مطالب آن مهم و قابل اعتماد میباشد و این اثر منابع بیشتر مورخین از جمله النوبری

صاحب نهایت‌الارب والعینی صاحب عقدالجمان بوده‌است، این کتاب تحت شماره ۱۰۳۷ در کتابخانه کوپرولودر استامبول می‌باشد. از وقایع عهد مغول در تاریخ دمشق و شام و عراق و حبشه و ایران بقلم آمده و به خط عبداله بن حبیب سعادت تحریر یافته است.

۴- ابن بزاز اردبیلی

صفوة الصفا (المواهب السنية فی مناقب الصوفیه) ابن بزاز معاصر شیخ صفی‌الدین (بزرگ‌خاندان صفوی) و یکی از مریدان صمیمی او و فرزندانش از جمله شیخ صدرالدین موسی بوده و کتابی در کرامات و مناقب شیخ صفی‌الدین که شامل حکایات و روایات باشد تألیف نموده، در خلال آن وضع اجتماعی محیط خود و عصری که در آن زندگی مینموده، (اواخر ایلخانیان مغول) اعمال و رفتار عمال و حکمرانان را بخوبی نمایان ساخته است. آنچه از این کتاب بصورت مطبوع در دست داریم چاپ سنگی هندوستان (بمبئی) بتاریخ ۱۲۲۹ قمری می‌باشد.

۵- ابن بطوطه

شرف‌الدین ابوعبدالله محمد بن عبدالله - مؤلف تحفة‌النظار فی غرائب‌الامصار والاسفار، از اهالی بندر طنجه در کشور مغرب‌القصی (مراکش) است که مسافرت خود را در سال ۷۲۵ شروع و در سال ۷۵۳ به پایان رسانیده از چین و هندوستان و دشت قبچاق و آسیای صغیر به بلاد آباد و مشهور آن زمان سفر کرده و دوبار به ایران آمده و سفر او به ایران مصادف بوده با اواخر عهد ابوسعید و با تجزیه کشور ایلخانی، او با تمام جزئیات مشاهدات خود را از چگونگی شهرها و وضع مردم آن زمان برشته تحریر در آورده‌است، اثر او بزبان عربی است، آنچه مورد استفاده من قرار گرفته ترجمه فارسی آنست که در تهران توسط دکتر

محمدعلی موحدی توسط بنگاه ترجمه و نشر کتاب به فارسی ترجمه شده است.

اثر ابن بطوطه مقدم بر همه چیز از تاریخ کولتر و فرهنگ به یک اهمیت بزرگ مالک است و گذشته از آن از نظر تاریخ معاصر خود بعضی فصول را به خود گرفته است و ابن بطوطه در جایی که مناسب افتد در احوال و کارهای سلاطین عصر نیز معلوماتی می‌دهد که در سایر تواریخ نادر هستند و در مورد تقسیمات ایران و سرزمین‌های تابع حکومت ایلخانیان و وضع اداری آنان به تاریخ‌گزیده حمدالله مستوفی و نزهةالقلوب آن و سایر آثار این دوره معلوماتی می‌افزاید و آنچه را که ایشان ناقص دارند تکمیل میکند.

۶- ابن بی بی

الاوامر العلائیه فی امور العلائیه.

Ibn Bibi, EL-Evami-ul. Alâiyye Fi, I. umur il A lâiyye. یکی از مهمترین و مطمئن‌ترین منابعی که درباره سلاجقه روم نوشته شده وقایع سالهای ۵۸۸ تا ۶۷۹ هجری را در بردارد، الاوامر العلائیه فی امور العلائیه ابن بی بی (حسین بن محمد بن علی الجعفری الرغد مشهور به ابن بی بی المنجمه) میباشد. نویسنده خود فرمان‌نویس و مهرداد سلطنتی دربار سلاجقه روم بوده و کتاب خود را بنام سلطان علاءالدین کیقباد (۱۲۲۰-۱۲۳۷ م) نموده، و بعد از تسلط مغول بر آسیای صغیر به عظاملك جوینی تقدیم کرده است و آخر ابن کتاب به نام او پایان می‌یابد.

سبك آن بتقلید از سبك و صاف سراپا پراز کلمات عربی و تصنع و خواننده را برای درك وقایع تاریخی سرگردان می‌سازد، گذشته از آن مملو از اشعار عربی است. آنچه مورد استفاده من قرار گرفته نسخه

منحصر بفرد اوست در کتابخانه ایاصوفیا تحت شماره ۲۹۸۵ که بهمت همدنان صادق ارزی دانشمند ترك در سال ۱۹۵۶ به چاپ عكسی رسیده است. در ایران نیز از طرف دكتر جواد مشكور در بخشی از اخبار سلاجقه روم آورده شده است.

مختصر سلجوقنامه

کتاب ابن بی بی توسط شخص ناشناسی تلخیص گردیده و بنام مختصر سلجوقنامه معروف است که عبارات پردازی های او را حذف و مطالب تاریخی را ساده بیان میکند ، این نسخه را م. ه. هوتسما، شرق شناس هلندی از کتابخانه ملی پاریس بدست آورده در مطبعه لیدن در سال ۱۹۰۲ به طبع رسانیده، از روی این نسخه استاد ایرانی دكتر جواد مشكور در اخبار سلاجقه روم آورده است (اخبار سلاجقه روم - دكتر جواد مشكور - تهران، ۱۳۵۰)

Muhtasar selguk name nsr. houtsma, leiddn 1902.

۷- ابن تار یوردی

المنهل الصافی و المستوفی بعد الوافی (الدلیل الشافی و المنهل الصافی و یامورد الطافه فی ذکر من ولا السلطان و الخلافة).

ابوالمحسن جمال الدین یوسف ابن تار یوردی عبدالله الظاهری جوینی از ادبا و مورخین اسلامی نیمه اول قرن نهم هجری است، وی بسال ۸۱۴ (۱۴۱۱/م) در قاهره بدنیا آمده، مادر او از جاریه های سلطان برکوک از سلاطین مملوک و پدرش رومی الاصل بوده و از جانب سلاطین مملوک قایم مقامی و لایات حلب و دمشق را داشت و در زمان هجوم تیمور به حلب جلو او ایستادگی نکرده به قاهره فرار نموده و

در سال ۱۴۱۴ درگذشت ابوالمحاسن در مرگ پدر بیش از دو سال نداشت، تربیت او بعهده شوهرخواهرش ناصرالدین ابن‌الدینم که از علمای حنفی بود محول شد ولی دیری نپائید که او نیز درگذشت تا اینکه خواهرش با قاضی‌ای شافعی مذهب بنام جمال‌الدین ازدواج نمود، جمال‌الدین در تربیت ابوالمحاسن بکوشید، بعد از درگذشت او نیز ابوالمحاسن بحمايت نوکران قدیمی پدرش درآمده تا اینکه براهنمائی ایشان بخدمت مورخین و علمای مشهور عصر المقریزی، العینی و ابن حجر، راه یافت و در مجلس درس ایشان حاضر شد و بعد در حین مسافرت در مکه و حلب در محضر علمای آن شهرها تلمیذی نمود و بر معلومات خود افزود ولی علاقه‌ای که بتاریخ داشت محضر العینی و المقریزی را بر دیگران ترجیح داد و در کتاب خود نیز از اسلوب آنها پیروی نمود، ابوالمحاسن در این علم استعداد خود را بروز داد و توسط العینی به دربار مصر راه یافت و بعد از درگذشت اساتید خود (العینی و المقریزی) در ساخت تاریخ تنها ماند و در نزد سلطان چخماق مملوک مصر اعتبارش بالا گرفت تا اینکه بسال ۸۶۸ (۱۴۷۰/م) در قاهره درگذشت.

از جمله آثار ابن‌تاریوردی تاریخی است بنام (النجوم الظاهره فی الملوك مصر والقاهره) که بنام سلطان چخماق اتحاف است، که در هفت جلد وقایع تاریخی را از پیدایش اسلام تا سال ۱۴۶۷ در مصر در بردارد.

اثر دیگر وی - المنهل الصافی والمستوفی بعد الوافی، بصورت تراجم و شرح حال می باشد که از ۱۲۵۲ تا اواخر حیات مؤلف را شامل و ذیلی است بر الوافی بآلوفیات خلیل ابن آیک صفدی که مورد استفاده ما قرار گرفته، جزو کتاب‌های نوری عثمانیه تحت شماره ۳۴۲۸ در کتابخانه عمومی بایزید استامبول موجود است.

اثر سوم این مورخ بنام حوادث الدهور فی مدی الایام و شهور

است که ذیلی برای السلوک مقریری که وقایع تاریخی را از زمان عمرو عاص - شروع و بسال ۷۷۰ (۱۴۵۳/م) دنبال میکند.

مؤلف آثار دیگری نیز از جمله در موسیقی دارد که چندان مهم نمی باشند.

۸- ابن حبیب

مؤلف (درة الاسلاک فی تاریخ دولة الاتراک) - بدرالدین ابو- محمد الحسین بن حبیب الحلبی از مورخین و حقوقدانان بزرگ اسلامی است که در سال ۷۱۰ هجری (۱۳۱۰/م) در شام بدنیا آمده، بعد از اتمام تحصیلات در حلب به نیابت شهرداری انتخاب شد و بعد به سیر و سیاحت مشغول و از سال ۷۴۴ پس از اخذ معلومات و اطلاعات از آفاق و انفس و آشنایی و مطالعات در آثار گذشتگان به تألیفات خود پرداخت، اثر مهم او در تاریخ بنام (درة الاسلاک فی تاریخ دولة الاتراک) درباره تاریخ سلاطین مملوک مصر از سال ۷۶۴ تا ۷۷۸ می باشد و در خلال آن درباره وقایع کشورهای همجوار و معاصر ممالک نیز توأم با ترجمان شخصیت های بزرگ و معلومات شایان توجه ایفا می کند، مطالب آن مورد اعتماد ولی از لحاظ ادای مطلب و سبک نگارش قابل انتقاد است و بقولی معنی را فدای قافیه کرده است.

دنباله نوشتجات او از طرف پدرش با همان اسلوب تعقیب گذشته. کتاب ابن پدر و پسر برای تقی الدین احمد مقریزی در نگارش (السلوک) منبع و مرجع بزرگ بشمار است.

ابن حبیب غیر از درة الاسلاک تاریخی دیگر نیز راجع بوقایع عهد سلطان قلاون مملوک مصر بنام (نسیم ابی الصبا) هم دارد.

درة الاسلاک هنوز بصورت مخطوط بوده و آنچه مورد استفاد من قرار گرفته نسخه خطی کتابخانه سلیمانیه جزو کتاب های بنی جامع تحت

شماره ۴۹ در استامبول میباشد.

ابن حبیب بسال ۷۷۹ هجری در حلب از دنیا رفته (شرح حال و بیوگرافی و فهرست آثار او در جلد دوم تاریخ ادبیات عرب نگارش بروکلیمان آمده است).

۹- ابن حجر العسقلانی

مؤلف (الدرر الکامنه فی اعیان المـأته الثامنه) . شهاب الدین ابوالفضل ابن الحجر العسقلانی یکی از فقهای شافعی و علمای حدیث و در عین حال یکی از مورخین اسلامی عهد سلاطین مملوک مصر است که در سال ۷۷۳ هجری (۱۳۷۲/م) در قاهره بدنیا آمده و پس از کسب تحصیل از سال ۸۲۷ بشغل قضاوت پرداخته و بیست و یک سال در این شغل باقی بوده است و ضمن آن در مدارس مختلف شافعی به تفسیر حدیث و فقه شافعی و امر تدریس اوقات خود را سپری کرده و به فعالیت ادبی قیام نموده است و بیش از یکصد و پنجاه اثر ذی قیمت در فقه و حدیث و تاریخ از خود بجا گذاشته است که شرح مفصل آنها در تاریخ ادبیات عرب تالیف بروکلیمان مذکور است. معروفترین این آثار آنچه در این قسمت از منابع ما قرار گرفته (الدرر الکامنه فی اعیان المائه الثامنه) است، این کتاب بصورت تراجم حال میباشد و در چهار جلد در حیدرآباد هند بسال ۱۳۵۰ به طبع رسیده است.

اثر دیگر ابن حجر بنام (انباء الغمر به ابناء العمر معروف است مربوط به دوره (۷۷۳ - ۸۴۰) هجری و یک اثر مهم ادبی ، سیاسی و تاریخی است و وقایع را سال بسال با وفيات العیان تعقیب کرده، عمده منابع مورد استفاده او آثار المقریزی ، العینی ، ناصرالدین ابن فرات و دیگر مورخین قبلی میباشد، انباء الغمر از لحاظ شئون برای ابن کثیر، و وفيات و تراجم از لحاظ اعتبار به اثر زین الدین رافع ذیل میباشد.

۱۰- ابن دواداری

مؤلف (کنز الدرر و جامع الغرر). ابوبکر بن عبدالله بن آیمک الدواداری، یکی دیگر از مورخین اسلامی مصری عهد الملك الناصرین قلاون بزرگترین سلاطین مملوک مصر میباشد.

وی کتاب تاریخ عمومی خود را که کنز الدرر و جامع الغرر باشد به نام این سلطان (الدرر الفاخر فی سیرت الملك الناصر) مسمی ساخته و در جلد نهم آن روابط ایلخانان مغول با سلاطین مصر را بیان میدارد، گرچه آثار مورخین قبلی منابع او بشمار میروند ولی وی در اثر خود معلومات جدیدی بر آثار ایشان اضافه می نماید که برای محققین و اخردوره ایلخانیان شایان توجه است. این کتاب از طرف هانس روبروت وایمر سال ۱۳۷۹ (۱۹۶۰ م) در قاهره انتشار یافته است.

۱۱- ابن الطقطقی

منية الفضلا فی تواریخ الخلفاء والوزرا (الفخری) جزو تراجم و معاجم صفی الدین محمد بن علی طباطبائی معروف به ابن الطقطقی از مردم موصل عراق میباشد که در حدود سال ۶۶۰ هجری قمری تولد یافته و پدرش عهده دار قسمتی از اراضی خالصجات دیوانی از عراق بود که اختلافی با خواجه شمس الدین عطا ملک در عهد آباخان پیدا کرد و بدست طرفداران او بقتل رسید و اموالش را توقیف نمودند.

صفی الدین در این موقع جوانی بیش نبود و در سال ۷۰۱ کتاب خود را که در تاریخ خلفا و وزرای ایشان باشد باسم (منية الفضلا فی التواریخ الخلفاء والوزرا) تألیف نمود و این کتاب بزبان عربی و گرچه کوچک و کم حجم است ولی شامل اطلاعات ذی قیمت در تاریخ مغول و چگونگی فتح بغداد و اداره آن حدود توسط مغول می باشد، این اثر را هندو شاه نخجوانی بنام (تجارب السلف) با اضافاتی به -

فارسی ترجمه کرده است.

در هر حال برای دانستن وقایع و حوادث نیمه اول قرن هشتم کاملاً درخور و شان مطالعه است.

۱۲- ابن الفوطی

(۶۴۲-۷۳۲) مؤلف (الحوادث الجامعه والتجاراب النافقه فی المائنه السابقه) - کمال الدین عبدالرزاق بن احمد بغدادی معروف به ابن الفوطی اصلاً از مردم مرورز خراسان بوده و در عهد خلفای آخرین بنی عباس در مشاغل دیوانی دخالت داشته و پس از فتح بغداد بدست هولاکوخان به خدمت خواجه نصیرالدین طوسی داخل شده و دررصدخانه مراغه شرکت جسته و در عهد حکومت عطصا ملک جوینی از خواص و مداحان این خاندان گردید و در آثارش ایشان را ستوده است.

ابن الفوطی بعثت حشر با خواجه نصیرالدین طوسی و خاندان جوینی و تصدی و مباشرت، خزانه الکتاب مستنصری در بغداد یکی از آشنایان به اوضاع تاریخی متقارب بزمان خود بوده ولی متاسفانه از تالیفات او فقط قسمتی از یکی از کتب او باقی است بنام (الحوادث الجامعه) در وقایع قرن هفتم هجری، وقایع از ابتدای قرن هفتم تا سال ۶۲۸ آن مفقود است و همین قسمت که بدست است متضمن بسیاری از مطالب است.

اثر ابن الفوطی تاریخ الجزیره (قسمت شمالی بین النهرین) را تا سال ۱۳۰ میلادی از نظر میگذرانند و وضع ایلی حکومت دولت مغول را از نظر مونوگرافی بنحو خصوصی بیان و مورد بحث قرار میدهد. این کتاب به تنهایی از چگونگی اداره ایالات مملکت بطور خصوصی و عمومی و بطریق ایلاتی که شیوه خاصه عهد مغول بوده و در زندگی ایشان

يك شالوده اساسی ايلي داشته سخن ميگويد.
گذشته از آن ابن الفوطي در مورد زندگي مسيحيان و يهوديان
در يك محيط تحت تسلط مغول بحث ميكند و جريان اين امر را ادامه
داده وضع و جريانات سعادالدوله يهود و ارتباط آن را بدین مسائل
ميرساند.

۱۳- ابن العبري

(متوفی ۶۸۵) مؤلف مختصر الدول - تاريخ عمومي مختصري است.
ابوالفرج غريغوريوس بن اهرن که از مردم شهر ملطيه و صاحب دين
عيسوي يعقوبي و اشتغال به طبابت داشت و در شهر مراغه اقامت می-
نمود و بيشتر شهرت او در عهد ارغون و گيخاتو از ايلخانيان مغول و
معاصر عظاملك جويني بود. وی به زبانهای سرياني، فارسي، يوناني و
عربي آشنائي كامل داشت و يك كتاب به دوزبان سرياني و عربي نگاشته
که تأليف عربي او بنام (مختصر الدول) میباشد، مطالب آن در خصوص
خوارزمشاهيان و اسماعيليان و مغول می باشد و در واقع خلاصه ای از
جهاننگشای جويني است، ولی در مورد تسلط مغول بر عراق (الجزيره)
و آسیای صغیر اطلاعات اضافی و قابل ملاحظه دارد. ترجمه ترکی آن
توسط عمر رضا طغرل از طرف مؤسسه تاريخ آنکارا، سال ۱۹۵۰ نشر گردیده

۱۴- ابوبکر القبطي الهروي

مؤلف - (تاريخ شيخ اويس) از مورخين فارسي نويس اسلامي
قرن هشتم هجري است، اثر او تاريخ عمومي عالم از هبوط آدم تا
حدود ۷۶۱ هجري میباشد، قسمتی از این اثر که شامل وقایع ابتدای
آباقاخان تا سلطنت شيخ اويس از خاندان جلایريان باشد بسعی و اهتمام
فن لون در هلند با ترجمه انگلیسی سال ۱۹۶۶ میلادی به طبع رسیده ،

این اثر از منابع دست اول عصر مورد نظر (چوپانیان) بشمار و مطالب آن فوق العاده شایان توجه و اعتماد است ولی ایرادی که میتوان بر آن قائل شد اغلاط خارج از حد آن میباشد که احتیاج به تصحیح مجدد دارد. نام این کتاب اگرچه بنام شیخ اویس جلایراست ولی وقایع آن را خاتمه نمیدهد معلوم است مورخ قبل از اینکه کتاب خود را به آخر رساند در گذشته است.

۱۵- ابوالفدا

(۶۷۲-۷۳۳) المختصر فی الاخبار البشر- الملك المؤید عماد- الدین ابوالفدا اسماعیل بن علی ایوبی حموی) از ملوک حمات سوریه و در تحت حمایت الملك الناصر سلطان مصر حکومت میکرد و تماسهای مستقیم با مغولها داشت و در ۱۰ شعبان ۷۰۲ قشون او در حمات، لشکر مغول را شکست و انهزام داد، ابوالفدا گذشته از پستهای سیاسی و لشکری دارای مقام مهم علمی است و در فقه، لغت، ادب و هیئت صاحب معلومات و تألیفات میباشد.

از او دو تألیف معتبر باقی است، یکی بنام تقویم البلدان در جغرافیا و مسالك و ممالك و دیگری در تاریخ به اسم (المختصر فی اخبار البشر) که تا سال ۶۲۷ آنرا از کتاب الکامل ابن الاثیر مختصر کرده و از آن زمان تا سال ۷۲۱ را خود آورده و این قسمت اخیر راجع به تاریخ مغول مخصوصاً در الجزیره و بلاد شام و لشکر کشیهای ایشان بدان حدود حساوی معلومات بسیار نفیسی است و لسی چون خود در جریانات سیاسی ذی السهم بوده و در خصوص اخبار این خطه معلومات ارائه او را نمیتوان کاملاً درست تلقی کرد^۱.

۱- خلاصه آن بنام تنمة المختصر تألیف ابن الوردی ابو حفص زید الدین عمر متوفی در ۷۴۹ نیز مشهور است.

آنچه مورد استفاده من قرار گرفته جلد سوم و چهارم آن چاپ قاهره،
بسال ۱۹۶۷ می باشد.

۱۶- العینی

مؤلف (عقدالجمان فی تاریخ اهل الزمان) - بدرالدین محمد ابن احمد العینی مورخ و محدث و فقیه بزرگ اسلامی، اصلاً از نژاد ترک بوده و بسال ۷۶۰ در عینتاب از نواحی سوریه از يك خانواده روحانی بدنیا آمده، تحصیلات اولیه خود را از پدرش که قاضی و حقوقدان بوده کسب و برای اخذ علم و تزیید معرفت مدت ها به سیر و سیاحت پرداخته و سرآمد علمای عصر خویش گشته و بهمین سبب به مقامهای بزرگ علمی و سیاسی، از آن جمله تدریس در زاویه برکوکیه در قاهره و محتسبی آن شهر، ریاست مذهب حنفی و نظارت در امور اوقاف نائل و سال ها مصدر خدمات بوده و گذشته از آن با مورخین و معاریف بزرگ عصر چون تقی الدین احمد مقریزی و ابن-الحجر العسقلانی در معاشرت بوده و اوقات خود را در نگارش مسائل فقه و حدیث و قواعد زبان گذرانیده و آثار بسیار بزبانهای عربی و ترکی بجا گذاشته است (حتی راجع به تاریخ قدیم ایران بنام اکاسره بزبان ترکی از او باقی است) در میان آثار او مهمتر از همه که از ابتدای خلقت تا سال ۸۵۰ هجری در تاریخ عمومی باشد، تاریخ عقدالجمان فی تاریخ اهل الزمان است که بصورت سالنامه نگاری وقایع را سال بسال نوشته و نقل قول میکند از تاریخ بیبرس المنصوری ابن اثیر، النوبری و نزهة القلوب حمدالله مستومی، این اثر جامع در ۲۳ جلد بوده و هنوز بصورت کامل به طبع نرسیده. آن قسمت از این تاریخ که مورد استفاده من واقع شده نسخ موجود در کتابخانه عمومی بایزید استانبول جزو کتابهای ولی الدین افندی تحت شماره ۹۹۳۴ و ۲۳۹۲

میباشد.

العینی بسال ۸۵۰ (۱۴۵۱/م) در قاهره در گذشت و در مدرسه ای که بنام خود او العینیه ساخته بودند بخاک سپردند.

۱۷- افلاکی

مؤلف مناقب العارفين.

این کتاب در خصوص مناقب مولانا جلال الدین رومی مؤلف مثنوی مولوی و خلف آن (سلطان ولد) و سایر صوفیان مقیم آسیای صغیر است که در خلال آن وضع اجتماعی مردمان این سرزمین و رفتار فرمانروایان مغول بخصوص تیمورتاش را بیان میدارد.

۱۸- تاریخ بناکتی

روضة اولو الالباب فی معرفة التواریخ والانساب- ابوسلیمان داود ابن ابوالفضل (بناکتی) از اهالی ماوراءالنهر بوده و در دربار غازانخان سمت ملك الشعرائی داشته و معاصر غازانخان و اولجایتو و ابوسعید و خواجهرشیدالدین فضل الله میباشد، در اثر خود وقایع را تا سنه ۷۱۷ هجری (۱۳۱۷/م) برشته تحریر در آورده تحقیقاً تابع و مقلد متد کتاب کبیر جامع التواریخ میباشد و در ۷۳۰ وفات یافته است.

این کتاب مشتمل بر نه بخش از ابتدای خلقت تا عهد مغول است که بخش نهم آن همان وقایع عهد مغول میباشد و هر چند اقتباسی از جامع التواریخ است ولی بعلمت تقرب بناکتی به دربار مغول شامل نکات بسیار ارزنده نیز میباشد.

چه او با اشخاصی که به دربار مغول آمد و شد داشتند آشنائی داشته و بدون تردید مطالبی که شفاهاً از آنها کسب نموده به قلم کشیده است.

نسخه خطی از این کتاب در کتابخانه حاجی‌ملک در تهران موجود است، ولی آنچه مورد استفاده من بوده اخیراً در تهران توسط دکتر جعفر شعار توسط سلسله انتشارات انجمن آثار ملی بشماره ۶۶ طبع شده است.

۱۹- تاریخ جهانگشای جوینی

(۶۳۲-۶۸۱) تألیف علاءالدین عظاملك بن بهاءالدین محمد بن محمد جوینی، برادر شمس‌الدین صاحب دیوان وزیر معروف است که مدتها بشغل دبیری در خدمت امرا و سلاطین مغول میزیسته و چندین بار به مغولستان سفر کرده و در آن ضمن اطلاعات نفیسه راجع بتاریخ و اخلاق و عادات ایشان جمع‌آوری نموده و مدتها هم در مصاحبت هولاکو خان بسر برده و در فتح قلاع اسماعیلیه و تسخیر بغداد حضور داشته و بعد از فتح آن شهر بحکومت آنجا گماشته شده و هفده سال باین شغل مشغول بوده است.

در زمان سلطنت ارغون‌خان، این پادشاه نظر به علاقه‌ای که بین عظاملك و برادرش شمس‌الدین با سلطان احمد تک‌ودار برادرزاده ارغون بود ایشان را طرف بی‌میلی قرار داد، عظاملك در ۶۸۱ بر اثر بدرفتاری‌های ارغون نسبت به او و کسانش درگذشت و شمس‌الدین هم در ۶۸۲ بدست او بقتل رسید.

عظاملك مؤلف تاریخ معتبری است در احوال سلاطین اولیه مغول و معاصرین ایشان از جمله خوارزمشاهیان، اسماعیلیه، قراخانیان و غیره و تاریخ تألیف آن ۶۵۸ هجری است.

آنچه مورد استفاده من بوده طبع از نسخه مصححه مرحوم علامه قزوینی (طبع لیدن) در تهران به سال ۱۳۳۷ هجری است که سه جلد در يك جا است:

جلد اول - در تاریخ چنگیزخان و اعقاب اوتاگولخان.

جلد دوم - در تاریخ خوارزمشاهیان.

جلد سوم - در تاریخ منگوقاآن، هولاکوخان و اسماعیلیه.

قسمت اعظم اثر جوبنی را امپراتوری بزرگ مغول و حکایات و مقدرات خانهای بزرگ تشکیل میدهند و درمورد ایران خیلی کم سخن بمیان می آید. ولی نوشته جوبنی و بیانات آن در احوالات خانهای بزرگ و فعالیت و الیهای موجود خراسان خیلی مهم است. تاریخ جهانگشا از لحاظ فرهنگ و حقوق مدنی شهرها معلوماتی فوق العاده ارزنده ارائه می کند.

بعلت مأمور عالی رتبه دیوانی بودن در دستگاه مغول (نیابت حکومت الجزیره) و تجربه و مجموعه خاطرات و نوشته های موجود در آرشیوها و دسترسی بدانها از لحاظ منابع اورا غنی ساخته است.

۲۰- حافظ ابرو

(ذیل جامع التواریخ رشیدی) تألیف شهاب الدین عبدالله بن لطف الله بن عبدالرشید الخواهی المدعوبه حافظ ابرو از اهل هرات و معاصر فصیحی خوافی است، گرچه در هرات تولد یافته ولی درهمدان تربیت یافته است و بعد خود را به دربار تیمور و جانشینان او شاه رخ و نبیره اش بایسنقر رسانیده و تاریخ کبیر خود را بنام او نوشته است و در سال ۸۳۳ درماه شوال درزنجان درگذشته است.

ظاهراً حافظ ابرو تاریخ مفصل خود را در چهار مجلد به نام و برحسب امیر بایسنقر تألیف کرده و مجلد اول تا سوم مشتمل بروقایع تاریخی تا زمان چنگیزخان است و مجلد چهارم از حادثه مرگ ابو- سعید بهادر ۷۳۶ تا ۸۳۰ هجری که انتهای تألیف کتاب می باشد بطور

جداگانه بنام (زبدۃ التواریخ) بایسنقری موسوم ساخته است ولی مجموع چهار جلد (مجمع التواریخ سلطانی) خوانده، البته این نام را فصیحی بدان داده است.

نسخه خطی جلد اول و دوم این کتاب در لندن گراد موجود است و بارون روزن از آنها وصفی بلیغ کرده است و یک نسخه از جلد اول که سابقاً در مجموعه کتب کنت دو کینو بوده است فعلاً در موزه بریتانیاست، و از قسمت سوم این کتاب نسخه خطی نفیسی که بسال ۸۳۰ تحریر شده در کتابخانه ملی ایران موجود است که در یک جامیرزا شاهرخ به خط خود در حاشیه چیزی نگاشته و ظاهراً نسخه اصلی است که برای کتابخانه شاهرخ کتابت شده و نیز قسمت چهارم (زبدۃ التواریخ) نسخه خطی نفیسی در کتابخانه ملک تهران و کتابخانه ملی فرانسه در پاریس است، آنکه مورد استفاده من قرار گرفته قسمت چهارم است که توسط دکتر بیانی در سال ۱۳۱۷ شمسی در تهران چاپ شده است. این کتاب دومین ذیل (اولی توسط کاشانی تاریخ اول لجایتواست) برای جامع التواریخ رشیدی است، با منبع قراردادن کتاب کاشانی تا سال ۱۳۲۷ میلادی یعنی تا سال انقراض دولت ایلخانی است، نثر آن صریح و ساده و از لحاظ مطالب فقط جریانات سیاسی را شامل است و نوشته جات او در این مورد برای مورخین بعدی منبع قرار گرفته است.

قسمت معاصر آن که تاریخ تیموری باشد بر مشهودات و مسموعات خود مؤلف مبتنی است و شایان اهمیت و منبع مورد اطمینان تلقی می شود گرچه در خصوص تیمور نیز اقتباس از ظفرنامه شامی است ولی در عهد بایسنقر و شاهرخ دیگر این وضع نیست. حافظ ابرو مطالبی که از اولجایتو به بعد ذکر می کند مورد استفاده مورخین بعدی در این مورد گشته، حقیقتاً او به منبعی دست داشته که از آن نام نمی بود.

۲۲- تاریخ گزیده

تألیف حمدالله بن ابی بکر بن احمد بن نصر قزوینی - تاریخ عمومی و تقلید و اختصاری است از جامع التواریخ رشیدی که وقایع ایام را تا سال ۷۳۰ هجری دربر دارد و بدین طریق مطالبی تازه بعهد مغول در اواخر آن آمده است که خالی از استفاده که نیست بلکه بسهم نیز میباشد و مؤلف در تألیف آن به اکثر مآخذ و منابع مهم دست یافته و مطالبی عرضه می کند که در سایر تواریخ نادر است و از طرفی وی بر حسب امر خواجه رشیدالدین پیشکار امور مالیاتی حومه قزوین، زنجان، ابهر و طارم بوده آگاهی تمام به امور دیوانی داشته و مشاهداتش اثر مذکور را مربوط بعصرش با ارزش میسازد و کتاب بنام خواجه غیاث الدین محمد وزیر فرزند رشیدالدین فضل الله موشع است، مؤلف اثر دیگری که محتوی وقایع ایام از اول اسلام تا دوره مغول باشد بسباق شاهنامه با پنجهزار بیت بنظم دارد که بسال ۷۴۵ ختم میشود و ظفرنامه نام دارد.

نزهة القلوب در جغرافیای تاریخی بلاد و شهرهای ایران و در آمد و وضع اجتماعی و اقتصادی قلمرو ایلخانی اثر گرانبهاء دیگر حمدالله مستوفی است، مؤلف بسال ۷۵۰ در زادگاه و موطن خود قزوین در گذشته است.

تاریخ گزیده توسط اوقاف گیب در اروپا انتشار یافته، درسالهای اخیر نیز باهتمام دکتر عبدالحسین توسط مؤسسه امیرکبیر در ایران بطبع رسیده است.

۲۳- حبیب السیر

(حبیب السیر فی حقایق الاخبار البشر) تألیف غیاث الدین بن همام الدین ملقب به خواندمیر، شامل تاریخ عالم از ابتدای خلقت تا

تاریخ وفات شاه اسماعیل صفوی یعنی سال ۹۳۰ هجری که فاصله سالهای ۹۳۰-۹۲۷ تألیف یافته.

این کتاب در چهار مجلد از قصص ملوک و اخبار انبیاء تا ظهور دولت صفوی در ایران است و مخصوصاً جلد سوم آن از جهت حوادث تیموریان و بعد از آن و اوایل تأسیس صفویه مرجعیت و ارجحیت و منبع بزرگی است.

کتابخانه نفیس امیرعلی شیرنواژی مورد استفاده او بوده و به علت معاشرت و ارتباط با رجال برجسته معاصر خود و اشتغال با عدای از مشاهیر عصر تألیف و گنجاییدن شرح حال رجال و سادات و علما و فضلا نسبت بتواریخ مورخین دیگر رجحان دارد. گذشته از آن در مورد احوال ایلخانان و تظاهر آنها، آن قسمت که توسط مورخین معاصر در اختفا مانده مانند عمل ابوسعید بهادرخان در اتخاذ روش اسلامیت و عدم مراعات آن که سایرین نقل نکرده اند ولی او برشته تحریر درآورده و در واقع انتقادی است به هم طریقان خود، از خواندمیر تبعیت نموده و در بعضی مواقع از جمله اقدامات غازانخان اختصاری از جامع التواریخ میدهد.

سبک آن تقلید از اسلوب مؤلف روضة الصفا است که نسبت قرابت دارد (مؤلف روضة الصفا جد مادری او بوده است).

نام کتاب باسم خواجه حبیب الله ساوجی وزیر خراسان که لقب کریم الدین داشته است مسمی شده است.

این کتاب در ایران توسط کتابفرشی خیام سال ۱۳۳۳ به چاپ رسیده و آنچه مورد استفاده من قرار گرفته جلد سوم آن میباشد.

۲۲- جامع التواریخ

تألیف رشیدالدین فضل الله. مهمترین تاریخی که در عصر مغول

برشته تحریر در آمده کتاب جامع التواریخ تألیف رشیدالدین فضل الله الوزیر ابن عمادالدین ابی الخیر موفق الدوله همدانی میباشد. این کتاب در عهد غازان خان به امر این ایلخان شروع و در عهد اولجایتو سلطان در تاریخ ۷۱۰ هجری خاتمه یافته است.

رشیدالدین در زمان آباقاخان (۶۶۳-۶۸۰) و در عهد غازانخان (۶۹۴-۷۰۳) به وزارت رسید و تا زمان آخرین پادشاه ایلخانان مغول ابوسعید بهادرخان (۷۱۶-۷۳۶ هجری) در این شغل باقی بوده. او علاوه بر تصدی کار مهم وزارت کشور وسیع ایلخانی برای بوجود آوردن اثر عظیم و جامع خود بدستور سلطان محمود غازانخان با بررسی و جمع آوری منابع قدیمی راجع به مغول و در این میان دفاتر زرین (آئین دفتر) و اطلاعات شفاهی مردم دنیا دیده عصر و تشکیل اجتماع بزرگ از علما و دانشمندان زمان به نوشتن و یا نویساندن این اثر عظیم برخاسته.

اثر رشیدالدین قبایل و طوایف اولیه مغولستان و روی کار آمدن جنگیزخان را با تفصیلاتی تمام بمیان آورده و گذشته از آن بعد از مرگ جنگیز تا عهد غازانخان با بدست گرفتن آرشیوها و وسایکهای دولتی موجود بخصوص دفاتر زرین و مشاهدات و وقایعی که خود ناظر بدانها بوده در اثر خود مورد استفاده قرار داده است.

این اثر بزرگ در دو جلد - جلد اول که شامل تاریخ اقوام مغول و تاریخ اوکنای قاآن و تاریخ ایلخانیان باشد قرار داده است، این قسمت در حیات غازانخان خاتمه یافته و به اسم تاریخ مبارک غازانی موسوم شده و جلد دوم آن که در زمان اولجایتو دنبال گردیده شامل تاریخ عمومی است بخصوص اقوامی که با مغول سروکار داشته اند از آن جمله ممالک اسلامی. جامع التواریخ بزرگترین منابع دوره مغول بشمار است و برای سایر نویسندگان این عصر مورد استفاده و منبع قرار گرفته.

هریک از قسمتهای جلد اول این کتاب توسط یکی از مستشرقین اروپائی مورد تصحیح و چاپ قرار گرفته^۱، این مرد بزرگ و دانشمند که بیش از پنجاه سال از زندگانی خود را در خدمت ایلخانان ایرانی بسر آورده و خدمتی بدانها انجام داده بود عاقبت با پاداشی که مستحق آن نبوده مواجه گردید در سال ۷۱۸ در سن هفتاد سالگی بتهمت مسموم کردن اولجایتو بقتل رسید.

این کتاب پرارزش به سعی و اهتمام دکتر بهمن کریمی در دو جلد توسط شرکت نسبی حاج محمدحسین اقبال در تهران بطبع رسید.

۲۵- شبانکاره‌ای

مجمع‌الانساب - تألیف محمدبن علی بن حسین شبانکاره‌ای . محمدبن شبانکاره‌ای از مورخین دوره آخر ایلخانان مغول است وی مانند بناکتی هم شاعر و هم مورخ بوده و آشنائی تام با اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر خویش داشته است. کتاب او مشتمل است بر خلاصه تاریخ عمومی از بدو خلقت تا زمان تحریر، نسخه ثانی آن بسال ۷۴۳ تحریر گردیده. آنچه معلوم گردیده این کتاب در دو نوبت نگارش یافته یکی در سنه ۷۳۳ هجری و با بوسعید بهادرخان اتحاف شده بعد از مرگ ابوسعید نویسنده آنرا به خواجه غیاث‌الدین محمد وزیر پسر رشیدالدین فضل‌الله وزیر آراخان تقدیم نموده است ولی در نتیجه گرفتاری آراخان و خود غیاث‌الدین محمد بدست علی پادشاه و قتل ایشان و در نتیجه غارت خانه غیاث‌الدین در تبریز نسخه اول این کتاب نیز به یغما رفته و معدوم گردیده و مؤلف دوباره از حافظه خود به تألیف نسخه ثانی آن

۱- در سال ۱۸۳۶ آتین کاترمر فرانسوی جزئی از قسمت سوم.

در سال ۱۸۶۱-۱۸۸۸ برزین مستشرق روسی قسمتی از جزء اول.

و در سال ۱۹۰۱ ادکار بلوشه فرانسوی جزء دوم را بطبع رسانیده‌اند.

پرداخته است این تألیف ثانی در سنه ۷۴۳ هجری (۱۳۴۲/م) انجام گرفته است و شاید هم علت تعجیل در امر تألیف و استمداد از محفوظات ذهنی باعث شده که در نوشتن نسخه ثانی دقت و تعمق کافی بکار نرفته و اشتباهات مهمی را باعث گردیده و ناامنی وضع سیاسی مزید بر علت شده و لطمه بزرگ بر این اثر وارد ساخته است.

گرچه از لحاظ وقایع معاصر مؤلف بسیار مهم می باشد ولی مطالب آن باید با احتیاط و اظهارات آن با کتب دیگر معاصرین تطبیق داده شود و چندان نمیتوان به آن استناد نمود و پایه های اعتماد بر آن سست است، این اثر بزیور طبع آراسته نشده^۱ و نسخ خطی آن هم نادر است.^۲ آنچه مورد استفاده من قرار گرفته نسخه ایست جامع و کامل تحت شماره ۹۰۹ در کتابخانه بنی چامح سلیمانیه استانبول (ترکیه)، این کتاب در ۵۷۰ صفحه و هر صفحه در ۲۱ سطر با خط خوب و زیبا و خوانا با عبارات ساده فارسی توسط غیاث الدین بن علی نایب فریومدی کاتب نگارش یافته است.

۲۶- ظفر نامه

تألیف شرف الدین علی یزدی

تاریخ عمومی و مفصل ایران در دوره تیموری و مشتمل بر دو جلد از ولادت تا وفات امیر تیمور و شرح جنگها و فتوحات آن فاتح بزرگ است.

این اثر به شیوه و سبک جهانگشای جوینی می باشد و مرجع

۱- نویسنده فعلاً مشغول مطالعه و تصحیح نسخ آن و قصد انتشار آنرا بعون الله دارد.

۲- نسخه کتابخانه ملی پاریس ۳۲۶ برگ- نسخه دیوان هند در ۱۲۸ برگ- نسخه موزه بریتانیا ۱۴۳ برگ- نسخه کتابخانه سلیمانیه ترکیه ۵۷۲ برگ است.

غالب تواریخ و مورخین است که بعد از او در ایران به رشته تحریر آمده، چون روضة الصفا و حبيب السیر. عمده شهرت شرف الدین در زمان شاهرخ پسر تیمور بوده (۸۰۷-۸۵۰) و برای وقایع سده هشتم و نهم هجری شامل اهمیت است چنانکه اوضاع سیاسی و تشکیلات اجتماعی و حکومتی هندوستان، افغانستان، ماوراءالنهر، ترکستان، ایران، گرجستان، ارمنستان، قفقازیه، روسیه، سیبری، آسیای صغیر، بین النهرین و خلیج فارس بطور مفصل تشریح شده و مورخ دلاوریهای ایرانیان را در مقابل تیمور بقلم آورده است.

کتاب ظفرنامه بهترین سند تاریخی برای اثبات این حقیقت فلسفی است که موجب و مسبب الاسباب اغلب جنگهای خانه برانداز مطامع و منابع اقتصادی است.

مورخ مذکور در سال ۸۵۸ در موطن خود یزد وفات یافته، سبک آن نسبتاً بفارسی ساده و خالی از زواید و بی تکلف میباشد. این کتاب به سعی و اهتمام میرزا ابراهیم خان بن میرزا شاهرخ در سنه ۸۰۷ باتمام رسیده و ظفرنامه قبلاتفتح نامه بوده است و بزبانهای ترکی توسط حافظ عجمی و ترجمه فرانسه آن توسط Petitda Croix بعمل آمد و بسال ۱۷۲۲، تاج سلمانی ذیلی بر آن نوشته که مشتمل بر وقایع سلطنت شاهرخ و الخبیک است، آنچه مورد استفاده من قرار گرفته چاپ فعلی است که به تصحیح آقای عباسی در چاپخانه مجلس شورای ملی تحت شماره ۳۶۷۸۲ انجام یافته و چاپهای دیگر بسال ۱۸۸۷ در کلکته هند و تهران نیز بهمت سعید نفیسی طبع گردیده است.

۲۷- شرفخان بن شمش الدین بدلیسی

مؤلف شرفنامه. وی منسوب به بدلیس از شهرهای شرقی کشور ترکیه است، اثر آن (شرفنامه) در واقع تاریخ بلاد و طوایف کردبشمار

است و مخصوصاً در باب اتابکان و امراء لراز مآخذ بسیار مهم میباشد مؤلف در عهد شاه طهماسب و سلاطین صفوی در گیلان و شیروان و نخجوان امارت داشته بعد به دستگاه سلاطین عثمانی انتقال یافته است. اثر او توسط «و. زرنوف» بسال ۱۹۶۰ در پترزبورگ (لنینگراد حالیه) طبع و نشر گردیده. مطالب آن گرچه از مؤلفین دوره مغول مأخوذ است ولی وقایع را بطور اجمال و صریح بیان میدارد.

۲۸- صفدی

مؤلف اعیان العصر و اخوان النصر.

صلاح الدین خلیل بن آی بگک الصفدی از مورخین اسلامی ترک-نسب بعلمت تولدش در ناحیه صفد از نواحی فلسطین به صفدی مشهور شده است، وی بسال ۶۹۷ هجری (۱۲۹۷ م) تولد یافته در جوانی در شام، حلب و مصر به دفترداری دولتی اشتغال داشته و در سنه ۷۶۲ هجری برابر با (۱۳۶۳ م) وفات یافته است، بزرگترین اثر آن که عبارت باشد (الوافی با لوفیات) ذیلی است به (وفیات الاعیان فی انباء ابناء الزمان)، تألیف قاضی ابن العباس شمس الدین احمد بن ابی بکر بن خلکان، در شرح حال مشاهیر و رجال شامل تراجم حال رجال و امرا و علما از دوره حضرت محمد (ص) تا عصر خود مؤلف. و از این لحاظ يك دایرة المعارف کامل میباشد. این اثر بزرگ از طرف جامع الازهر مصر باهتمام محمود محبی الدین عبدالحمید در ۲۶ مجلد طبع و نشر گردیده است.

دومین اثر او (اعیان العصر و اخوان النصر) که ضمن وقایع قرن هشتم هجری سیمای رجال سیاسی و شخصیت های معتبر این عصر را بیان داشته و در خلال آن مطالبی ذکر مینماید که در سایر آثار بندرت میتوان یافت این اثر هنور بطبع نرسیده و بصورت مخطوط باقی است

و نسخه‌ای از آن تحت شماره ۲۸۷۰ و ۲۹۹۴ جزو کتابهای ایاصوفیا در کتابخانه سلیمانیه استانبول موجود است که مورد استفاده من قرار گرفته.

۳۹- کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی

مؤلف مطلع السعدین . مجمع البحرین

کمال الدین عبدالرزاق اگرچه درهرات بسال ۸۱۶ هجری برابر ۱۴۱۳ میلادی متولد شده (حبیب السیر تاریخ تولد او را ۱۲ شعبان ۸۱۶ هجری نوشته است) ولی مشهور بسمرقندی است، چه سمرقند موطن پدرش مولانا جلال الدین اسحاق بوده و در آن شهر در سپاه شاهرخ تیموری منصب قاضی لشکری داشته و در بیست سالگی بسال ۸۴۱ هجری برابر ۱۴۳۷ میلادی بعد از مرگ پدر رساله‌ای در صرف و نحو تألیف نموده و بنام آن پادشاه مزین ساخته و از ابن‌رو مورد نظر و توجه وی واقع گردید، چهار سال بعد بسال ۸۴۵ ه (۱۴۴۱ م) وی را بسفارت به دربار سلطان بیجانگار Bijangar به هندوستان فرستادند و این سفارت مدت سه سال بطول انجامید و در سال ۸۵۰ ه (۱۴۴۶ م) وی را به رسالت به گیلان گسیل داشته‌اند، بعد از آنکه در همان سال شاهرخ وفات یافت متوالیاً به خدمت امیرزادگان تیموری مانند عبدالطیف و میرزا عبدالله و میرزا ابوالقاسم بابر رسیده و عاقبت به خدمت سلطان ابوسعید پیوست و بعد از آن زندگانی عزلت و انزوا پیش گرفت و در خانقاه شاهرخیه در هرات مقیم گردید و آن در فاصله سالهای ۸۶۷ ه (۱۴۶۳ م) بوده و هم در آنجا بسال ۸۸۷ ه (۱۴۸۲ م) وفات یافته است.^۱

۱- این مطلب از تاریخ ادبیات ادوارد براون اقتباس شده که خود آن از فهرست ربو نقل قول است.

تا آنجا که معلوم است عبدالرزاق فقط يك كتاب تاريخ بزرگ تألیف نموده است و مطلع السعدین و مجمع البحرین نام داده است و مشتمل بر دو مجلد و محتوی است بر وقایع سال ۱۷۰ یعنی از تولد ابوسعید مغولی (۷۰۴ هجری و ۱۳۰۴/م) تا وفات نواده تیمور میرزا ابوسعید گورکان و از این دو ابوسعید که بزعم وی دو ستاره سعد نامیده شده اند نام این کتاب استخراج گشته است و جلد اول خاتمه می یابد به وفات تیمور ۸۰۷ (۱۴۰۵/م)، از نسخ خطی این کتاب که در کتابخانه های عالم یافت میشود عبارتند از:

۱- در کتابخانه ملی تهران سه نسخه.

۲- يك نسخه خطی در دو جلد در کتابخانه دانشگاه کمبریج.

جزء اول از جلد دوم آن کتاب یعنی از جلوس شاه رخ پس از تیمور ۸۰۷ تا وقایع سال ۸۳۳ بسی و اهتمام محمد شفیع استاد دانشگاه پنجاب بطبع سنگی در دو نوبت انتشار یافته است. آنچه از این کتاب مورد استفاده من قرار گرفته یکی از نسخ سه گانه کتابخانه ملی تهران بشماره ۳۰۱۱ می باشد.

این کتاب هر چند غالباً از روی مطالب زبدة التواریخ حافظ ابرو تحریر شده معذک دارای اهمیت بسیار میباشد و بعضی مطالب آن نوشته های حافظ ابرو را تصریح میکند و برای تصحیح زبدة التواریخ اولین وسیله میباشد.

۳۰- العمری

مؤلف (مسالك الابصار فی اخبار ممالك الامصار)

شهاب الدین ابوالعباس العمری از مورخین اسلامی مصری بوده جلد پنجم از تاریخ عمومی او مربوط به وضع آسیای صغیر در زیر استیلای مغول و فعالیت های بیگهای محلی این خطه در استخلاص و احیای

آزادی خود میباشند، این قسمت اثر او از طرف فراتس تشر به سال ۱۹۲۹ در لایپزیک انتشار یافته و همان قسم مذکور مورد استفاده من در تنظیم این اثر بوده است.

اصل اثر از وقایع مصر و سوریه از ۵۴۱ تا ۷۴۴ در بر دارد، وی بسال ۷۴۹ در شام ازدنیا رفته.

۳۱- فصیحی خوافی

مؤلف مجمل فصیحی.

فصیح الدین احمد بن محمد، معروف به فصیحی خوافی بسال ۷۷۷ در هرات متولد و در آنجا بتحصول پرداخته و تا سال ۸۳۶ در خدمت تیمور و میرزا شاهرخ و بایسنقر میرزا مشاعلی برعهده گرفته تا در این سال معضوب و معزول واقع شده و پس از آن اوقات بیکاری و معزولی را به تألیف کتاب خود مشغول شده است اثر او بنام مجمل فصیحی تاریخ عمومی مختصری است به سبک وقایعنامه و وقایع عمده را سال بسال خلاصه بیان می دارد، بنا بر مقدمه ادوارد براون کتاب او دارای يك مقدمه و دو مقاله و يك خاتمه است.

در مقدمه تاریخ عالم را از بدو خلقت تا ولادت پیغمبر اسلام (ص) خلاصه کرده و در مقاله اول از آن تاریخ تا زمان هجرت حضرت محمد به مدینه را بیان میکند و در مقالت دوم که مفصلترین و مهمترین قسمتهای کتاب اوست شامل وقایع از هجرت تا ۸۴۵ (۱۴۴۲/م) میباشد.

فصیحی صاحب ذوق و قریحه خاص بوده و از طرفی به منابع معتبر غنی دست داشته است، از این رو اثر او را با ارزش و قابل اعتماد ساخته است و خاتمه آن که متأسفانه در هیچیک از نسخ خطی وجود ندارد شامل تاریخ هرات میباشد.

فصیحی کتاب خود را در سال ۸۴۶ هـ - به شاهرخ تیموری تقدیم کرده است. نثر این کتاب به فارسی روان و بی تکلف است و به سال ۱۴۴۰ شمسی با اهتمام محمود فرخ در مشهد انتشار یافته.

۳۲- القلقشندی

مؤلف صبح الاعشی فی صناعة [کتابت؟] الانشاء.

از بزرگترین منشیان و مورخین (نیمه دوم قرن نهم هجری ۸۱۹- ۷۵۶ برابر با ۱۴۱۸ م/ ۱۳۵۵) اسلامی، شهاب الدین ابوالعباس احمد ابن عبدالله (و یا علی) قلقشندی در ناحیه قلقشند از نواحی قاهره پایتخت کنونی کشور مصر دیده بجهان گشود و تحصیلات خود را در علوم دینی - فلسفی و ادبی در اسکندریه (از شهرهای ساحلی مدیترانه، مصر) با تمام رسانیده و شهرت فوق العاده در مقام ادبی کسب و از اوان جوانی به دیوان انشاء و رسائل سلاطین مملوک مصر که بزرگترین مرکز سیاسی کشورهای اسلامی عصر باشد داخل و تا آخر عمر در این سمت باقی بوده است.

اثر جامع قلقشندی در چهارده مجلد که بنام صبح الاعشی فی- صناعة (کتابت) الانشاء باشد حاوی تمام مکاتب سیاسی است که کشور مصر با کشورهای موجود آن عصر در رابطه بوده و مناسبات سیاسی با این دولت داشته اند (که میتوان آرشیو مجلد نام گذاشت) و گذشته از آن اجمالی از تاریخ آن کشورها را نیز دربرمیگیرد که مطالب آن در منابع دیگر کمتر بدست می آید.

دسترسی قلقشندی به آرشیوهای گذشته و زمان حال خود و وقوف به جریانات عصر و بصیرت کامل آن به این امور و انشاء مکاتب سیاسی بین سلاطین مصر با کشورهای در حال رابطه تحت نظر او، این اثر را پربهاء و قابل اعتماد در آورده است.

مجلد هفتم و هشتم این اثر درخصوص روابط مغول با مصر و مکاتب این دو دولت (مصر و مغول) با هم بخصوص مسائل سیاسی حکام اواخر ایلخانیان مغول با سلاطین مملوک مصر اطلاعات وسیعی را بازگوئی مینماید و با ذکر القاب و عناوین مقام و مرتبت سیاسی و اهمیت مقام حکام و امرا را روشن میسازد.

از طرفی صنایع الانشاء نمونه‌ای از سبک رسائل کشورهای اسلامی شرقی و مجموعه منشآت مهم آن عصر است. این اثر در چهارده مجلد بسال ۱۹۱۳ در قاهره به زیور طبع آراسته گردیده.

۳۳- کاشانی

ابوالقاسم عبدالله بن محمد کاشانی، مؤلف تاریخ اولجایتو- این اثر بصورت مجموعه‌ای از وقایع به سبک سالنامه‌ایست که وقایع را سال بسال از مرگ غازانخان تا سال ۷۱۸ یعنی سالهای اول سلطنت ابوسعید تعقیب مینماید. در واقع اولین ذیلی است بر جامع التواریخ رشیدالدین که در آن وضع دربار سلطنتی بطور کلی و رابطه رشیدالدین با وزرای دیگر و فتح گیلان و اخبار مربوط به ماوراءالنهر و هندوستان که در سایر منابع بصورت اجمال بدانها اشاره شده در اینجا با تشریح و توضیح بیشتر بیان شده است.

در ابتدای امر کاشانی از منشیان و کاتبان دربار بوده که در زیر نظر خواجهر رشیدالدین به کارگردآوری و تهیه و تنظیم قسمتی از تاریخ بزرگ جامع التواریخ مشغول بوده است و بعد از انصام کار جامع- التواریخ به اثر مستقل خود اقدام کرده است.

این اثر توسط مهین همبلی بسال ۱۳۴۸ در تهران انتشار یافته، برای اخذ معلومات بیشتر در خصوص این مؤلف به مقدمه آن باید مراجعه نمود.

۳۴- مفدل ابن ابی الفضایل

مؤلف (النهج السدید والدرر الفرید فی مابعد تاریخ ابن العمید) از مورخین اسلامی، مسیحی الاصل عهد سلاطین مملوک مصر است. اثر او که وقایع عمومی را از سال ۶۵۸ تا ۷۴۱ در بردارد و چنانکه خود گوید ذیلی به تاریخ ابن العمید محسوب است و به نام النهج السدید و الدرر الفرید مسمی ساخته، نسخه این اثر تحت شماره ۴۵۴۵ در کتابخانه ملی پاریس جزو آثار عربی موجود است، اطلاعات مهم در مورد تیمورناش ساختگی و اقدامات اولیه شیخ حسن چوپانی در فصل مربوط به جریانات سیاسی آسیای صغیر وجود دارد که در سایر آثار به آن برنمیخوریم. این اثر در این اواخر از طرف «ا. بلوشه» در پاریس انتشار یافته است.

۳۵- المقریزی

مؤلف کتاب السلوک لمعرفة دول الملوك

از مورخین مشهور اسلامی قرن هشتم هجری (مملوک مصر) نقی الدین ابوالعباس احمد مقریزی بعلت محل سکونی جدش در قریه مقریز از توابع بعلبک بلقب مقریزی شهرت یافته است. وی بسال ۷۶۶ (۱۳۶۴/م) در قاهره تولد یافته و تحصیلات خود را در علوم دینی و فلسفی و فقه اسلامی بخصوص مذاهب حنفی و شافعی بیابان رسانیده و جزو مبالغین و طرفداران سخت شافعی درآمده است.

در قاهره به شغل قضاوت و وعظ و مدرسی پرداخت و بعد جهت مدرسی در مدارس الاشرفیه و الاقبالیه در شام مأمور گردیده و ده سال تمام در این سمت باقی بوده است تا دوباره به موطن اصلی خود مصر مراجعت و در اینجا تنها کار خود را امر تألیف ساخته و در ضمن آن جهت سیاحت پای از خطه مصر فراتر گذاشته و زیارت کعبه نابل و

در سال ۸۴۵ (۱۵۴۲/م) در قاهره چشم از جهان بسته است. در تألیفات خود در قدم اول به تألیف تاریخ کشور خود مصر پرداخته و در ضمن آن به کشورهای همسایه از حبشه گرفته تا شرق اقصی که خواه روابطی با مصر داشته و یا نداشته اشاره نموده و گذشته از آنها در مدنیت و اقتصاد کشورها در خصوص مقیاسات و سکه‌ها و عبار و اعتبارات آنها به مطالعه پرداخته است. این اثر بزرگ خود را کتاب السلوک لمعرفته دول الملوك مسمی ساخته که تاریخ سلاطین مملوک مصر و روابط این دولت با دولت‌های معاصر از جمله ایران است.

گرچه منابع مقریزی آثار مورخین قبل از خود از جمله النوبری، العینی، ابن تاریوردی و صفدی می باشد ولی او خود با سبک مخصوص بطور سالنامه نگاری جریانات سیاسی مصر را با دولتهای هم رابطه اش در آورده و روابط ایلخانیان مغول را با سلاطین مملوک مصر بدون حب و بغض بیان میدارد.

کتاب السلوک گرچه در اصل دو جلد می باشد، در حال حاضر در هشت مجلد به همت پروفیسور محمد مصطفی الزیاده بسال ۱۹۵۷ در قاهره انتشار یافته است.

سایر تألیفات مقریزی کتاب معروف و مشهور الخطط است که گذشته از یک اثر ادبی در حکم جغرافیای تاریخی شهرهای مصر می باشد، بنا بقول الساحفی این اثر مربوط به مؤلف دیگر بنام آحادی است که مقریزی آنرا تکمیل نموده ولی از مؤلف اصلی آن نسام نمی برد.

۳۶- میرخواند

میر محمد بن سید برهان الدین خواندشاه بن کمال الدین محمود

مشهور به میرخواند مؤلف روضة الصفا فی سیرة الانبیاء و الملوك و الخلفاء یکی از اجله مورخین اسلامی فارسی زبان قرن نهم هجری معاصر شاهرخ تیموری (۸۰۷-۸۵۰) است، محل تولد او شهر هرات پایتخت تیموریان میباشد، وی از دست پروردگان وزیر ادیب و ادب پرور آن عصر امیرعلی شیرنوائی وزیر سلطان حسین بایقرا است، ابتدای زندگانی او در بخارا گذشت، تحصیلات مقدماتی خود را در این شهر فرا گرفت و چون به هرات برگشت مورد محبت و تشویق اعظام علماء آن عصر چون شیخ بهاء الدین عمر قرار گرفته و بشاگردی او مفتخر گردید، عمری به مطالعه و تحقیق گذراند و وفات وی در نزدیکی هرات بسال ۹۰۲ هـ اتفاق افتاد.

اثر بزرگ و جامع میرخواند روضة الصفا فی سیرة الانبیاء و الملوك و الخلفاء، تاریخ عمومی است در هفت جلد که شش جلد مربوط به خود میرخواند و جلد هفتم آن توسط خواندمیر نوه دختری اش مؤلف حبیب السیر نگارش یافته است که شامل تاریخ عالم تا عصر مؤلف است.

منابع میرخواند در جلد چهارم و پنجم که شامل تاریخ ترکستان، مغول، احوال چنگیز و اخلاف او، احوال امرای مغول و سلسله های معاصر ایلخانیان باشد آثاری است که در دوره مغول تألیف گشته (جامع التواریخ - تاریخ و صاف) میرخواند مطالب آنها را عیناً کپی میکند منتهی با سلیقه خود مطالب را جابجا میسازد، در نقل مطالب مندرجات مآخذ مورد استفاده از تحقیق و تعمق بحثی بمیان نمی آید و از میان روایات مختلف یکی را انتخاب و در تکمیل آن میکوشد.

در مرتبه اول از وصاف و در مرتبه دوم از جامع التواریخ و از سال ۷۰۰ حافظ ابرو را ملاک کار خود قرار میدهد و حتی از اسلوب و سبک او نیز تقلید میکند روی این اصل روضة الصفا برای کنترل

مطالب حافظ ابرو بسیار مفید و مهم است. در مورد زمانهای اوایل ایلخانان از وثیقه‌های مورد اطمینان غفلت نورزیده و روابط مسایل سیاسی را از دور و نزدیک مورد بررسی قرار میدهد از این لحاظ مطالبش با ارزش و قابل اعتماد است. روضة الصفاى امروزی در ده مجلد است که سه جلد آخری در دوره قاجاریه توسط رضائیان خان هدایت شامل وقایع صفویه، زندیه و قاجاریه تا سال ۱۲۷۴ هجری وقایع را در آن تعقیب مینماید.

روضه الصفا دو بار در هندوستان بسالهای ۱۲۶۳ و ۱۲۷۱ بطبع رسیده و در سال ۱۲۷۴ دو جلد آن در تهران چاپ گردیده، چاپ آخر نیز بسال ۱۳۳۹ شمسی در تهران است، آنچه در این خصوص مورد استفاده قرار دادیم جلد پنجم چاپ اخیر بوده.

۳۷- شمس الدین محمد بن هندوشاه نخجوانی

مؤلف (دستورالکاتب فی تعیین المراتب)

محمد بن هندوشاه فرزند فخرالدین هندوشاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی نخجوانی مؤلف تجارت السلاف و مصحح تاریخ الخفری است که در اواخر عهد ایلخانان مغول بخصوص در دوره ابوسعید بهادر خان مأمور امور مالی یک رشته از نواحی و همکاری نزدیک باخواجه غیاث الدین محمد داشته و حتی در تألیف این اثر بزرگ تشویق این وزیر بزرگ مؤثر بوده است. ولی نابسامانی روزگار اتمام آن را در این عهد امکان نداد تا اینکه در زمان حکومت سلطان اویس پسر شیخ حسن جلایر خاتمه یافته و بنام او اتحاف گردیده است. نخجوانی از اهل نخجوان (از شهرهای کنونی آذربایجان شوروی) است.

خود او در این شعر که منسوب به اوست گوید:

چون بیاد آرم دیار یار و احوال وطن
 دیده خون افشان شود بر ربیع و اطلال و دمن
 بر کدامین حالت از جور زمان زاری کنم
 بر بدی حال خود یا بر خرابی وطن
 نخجوان نقش جهان بودی و از حکم قضا
 گشت آن نقش جهان منزلگه گرگ و زغن

خدمت در دیوان مالی و بصیرت به اوضاع اسفناک اجتماعی و نابسامانی وضع اقتصادی روستائی و شهری و بیعدالتی‌های عمال دولتی و عدم مراعات عدالت اجتماعی بزرگترین اسناد و مدارک عینی او قرار گرفته در این میان طبع حساس و وزین او برای بهبود بخشیدن باین نابسامانیها و اصلاح جامعه در محتوی حکایات و امثله دستورالعمل‌هایی می‌دهد که در مقام خود بس شایان توجه است که آئینه حقیقت‌نمای عصر مورد بحث است و اساس دستورالکاتب را بیان مینهد.

این اثر شامل یک مقدمه و دو بخش و یک نتیجه است، بخش اول دارای چهار ضرب و قسمت دوم شامل دو ضرب و هریک به بابهای چند تقسیم میشوند و بالاخره يك خاتمه.

این اثر در دو جلد، توسط عبدالریم علی‌اوغلی (علی‌زاده) از طرف فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان انستیتوی خاورشناسی مسکو بسال ۱۹۶۴ انتشار یافته است.

۳۸- النویری

شهاب‌الدین احمد بن عبدالوهاب (نهایة‌الارب فی فنون‌الادب) از مورخین قبطی و معاصر ملک‌ناصر قلاون بزرگترین سلاطین مملوک مصر بشمار است، بعلت تولدش در ناحیه نویره در مصر ملقب به نویری گشته است.

در ضمن اینکه مورخ بوده حقوقدان و خطاط و طبیعی‌شناس نیز بوده است، تألیف جامع آن که در نوع خود يك دایرةالمعارف است به فنون پنجگانه تقسیم شده است (هر فن به پنج باب بخش شده، در قسم اول از سماوات و آنچه مربوط به آن است در قسم دوم از انسان، در قسم سوم از حیوانات، در قسم چهارم از نباتات و در قسم پنجم از تاریخ بحث میکند) قسمت پنجم که موضوعش تاریخ باشد مورد توجه مورخین است از نقطه نظر تاریخ مصر و ایران و روابط این دو کشور با هم شایان توجه است، تاریخ وفات آن سال ۷۳۲ (۱۳۳۲/م) می- باشد معلوم است اظهارات تاریخی آن در مورد ایلخانیان بخصوص ابو سعید و اولجایتو و غازانخان از مورخین معاصر خارجی و از جمله منابع دست اول بشمار است، و نوشتجات او مورد استفاده مورخین بعدی چون العینی و المقریزی قرار گرفته. این کتاب هنوز بیچاپ نرسیده و جزو کتابهای مخطوط میباشد و آنچه مورد استفاده من قرار گرفته نسخه کتابخانه کوپرولو (Koprulu) استانبول تحت شماره ۱۱۸۸ می- باشد، با اسلوب ساده بزبان عربی و با خط نستعلیق خوب و خوانا نوشته شده است.

شرح حال جامع وی و نوشتجات او در تاریخ ادبیات عرب به قلم کارل بروکلمان آمده است. اغلب مطالبش مأخوذه از صفدی است (از جلوس المکتفی بالله ۲۸۹ هجری تا ۷۳۰).

۳۹- تجزیة الامصار و تجزیة الاعصار (تاریخ و صاف)
تألیف شهاب الدین عبدالله بن عزالدین فضل الله شیرازی ملقب به و صاف الحضرة.

شهاب الدین عبدالله مورخ درباری غازانخان بشغل جمع آوری مالیات و وجوهات دیوانی در دستگاه ایلخانی اشتغال داشته و از بستگان

وزیر بزرگ خواجه رشیدالدین فضل‌الله بوده است، وی گذشته از وظایفی را که عهده‌دار بوده وقت خود را به نوشتن تاریخ ابن ابیام نیز گذرانیده. در سال ۷۰۲ هجری قسمتی از اثر خود را با تمام رسانیده بود^۱ به‌غازانخان تقدیم داشته در اثر حسن معرفی رشیدالدین به حضور غازانخان وی مورد تقدیر قرار گرفته و تاریخ او را مورد پسند قرارداد و او را به ادامه آن تشویق نمود، بعد از این تاریخ و صاف یادانه نوشتن وقایع عهد خود پرداخت و اثری جاویدان از خود بجای گذاشت.

تاریخ و صاف در حقیقت ذیل جهانگشای جوینی است زیرا تاریخ جهانگشای بو قایع سال ۶۵۵ هجری خاتمه می‌یابد در حالی که تاریخ و صاف از وقایع ۶۵۶ هجری از فتح بغداد بدست هولاکو شروع تا حوادث ۷۲۸ هجری یعنی اواخر سلطنت آخرین پادشاه ایلخانان مغول ابوسعید بهادرخان را حاوی است و ضمناً به وقایع زمانهای اولیه نیز اشاره میکند و گذشته از آن از وقایع سیاسی فارس، کرمان، شبانکاره، هرات و جزایر و سواحل خلیج فارس معلومات وسیع داده که امروز مطالب آن بزرگترین منابع محلهای نامبرده تلقی می‌شود.

و صاف در میان مطالب از سلاطین مملوک مصر و روابط ایلخانان با این دولت بزرگ و دشمن شماره یک مغول سخن بمیان می‌آورد که در جای خود بس پرارزش میباشد.

این کتاب در پنج جلد تألیف یافته (جلد اول از ظهور جنگیز تا مرگ ارغون - جلد دوم در حق سرزمین فارس و اتابکان و تسلط مغول بر این خطه و مرگ ارغون - جلد سوم از جلوس گیخان و تقریباً تا اواخر سلطنت غازان جلد چهارم وقایع آخر سلطنت غازانخان و سلطنت اولجایتو و وضع مغول در چین - جلد پنجم وقایع اولیه ابو

۱- ص ۲۷۱ خود کتاب و صاف، چاپ افست، ابن سینا تهران ۱۳۳۸.

سعید بهادرخان) منابع قسمت اول آن جامع التواریخ که يك تأیید ضمنی از صحت گفتار مؤلف آن میباشد و مندرجات بعدی به قول مصنف مطالبی است که وی از منقول و مسموع و مرئی بتفصیل و به اجمال و برحسب اقتضاء وقت و حال درسلک کتابت انتظام داده است. سبک این کتاب در تطویل بلاطائل و تعقید عبارات و تصنع و اطناب، نمونه سبک ثقیل فارسی دوره مغول بشمار است، معلوم می شود مؤلف وقایع تاریخی را آلت اجرای مقاصد ادبی و ابراز معلومات خود ساخته و در این راه از هم مسلکان خود نیز تندتر هم رفته است. گرچه وصاف از معنی اش درمی آید مداح دربار بوده و گفته های او باید با کمال احتیاط تلقی شود و لسی تحقیقات و تفصیلات مهم و سودمند راجع به عصر مؤلف در آن مندرج است.

گرچه طبع سنگی از آن در بمبئی بعمل آمده و قسمتهائی از آن توسط هامر در اروپا انتشار یافته ولی آنچه مورد استفاده من قرار گرفته چاپ افست آنست که بسال ۱۳۳۸ خورشیدی توسط کتابفروشی ابن سینا از همان طبع سنگی بمبئی در ایران بعمل آمده است.

۴۰- یازجی اوغلی علی

تاریخ آل سلجوق.

تاریخ سلاجقه روم که اختصاری از الاوامر العلائیه فی امور الملایه ابن بی بی باشد. یازجی اوغلی علی از مورخین اسلامی ترک در سومین فصل کتاب مشهور خود بنام اغزنامه قراردادده و آنرا تاریخ آل سلجوق مسمی ساخته و به سلطان مراد دوم از سلاطین عثمانی در سال ۸۲۸ (۱۴۲۷/م) انحاف کرده است. نسخه اصلی و منحصر بفرد آن در کتابخانه ملی پاریس تحت شماره ۷۳۷ موجود است که مورد استفاده ما بوده. در خصوص اقدامات امرای مغول در آسیای صغیر بخصوص

تیمورتاش و شیخ حسن چوپانی و اعمال امرای محلی در قبال آنها و جنگ مشهور گرانبوغ از منابع اعتماد و شایان توجه است که هیچیک از منابع موجود در وسعت نظر و صدق عمل بنیاده او نمیرسند.

۴۱- تاریخ سری مغول

مؤلف آن معلوم نیست، بعلم انتشار بد و خط چینی و مغولی به دو نام:

- ۱- به چینی، یو آن شائوپیی شی (تاریخ سری سلسله یو آن).
- ۲- به مغولی منقولون - نیوچا - توپچا آن میباشد. ناشرین چینی این عنوان را مؤلف آن فرض کرده و مورخین ژاپنی این مطالب را عنوان و مقدمه کتاب نوشته اند^۱.

تاریخ تألیف آن به احتمال به سال ۶۱۸ هجری (۱۲۴۰/م) می-رسد و از تاریخ رسمی مغول بزبان چینی به قلم یو آن شی ۱۳۰ سال جلوتر و قدیمی تر است.

این اثر در واقع حماسه است تا تاریخ و ذکر از تاریخ و وقوع حوادث در آن نیست و لسی از لحاظ طوایف اولیه مغولستان و روابط قومی آنها با هم و طرز معیشت ایشان و چگونگی ارتقاء جنگیز به سرپرستی این اقوام و منکوب و منقاد کردن آنها و دانستن نام رؤسای این قبایل شایان توجه است و معلوم است مؤلف حوادث و وقایع را به چشم خود دیده و ناظر بر آنها بوده و بعد به نگارش آنها اقدام نموده است و مطالب خود را در حق مغولها از زمانهای افسانه‌ای تا زمان او کنای قان میرساند.

درباره تاریخ سری مغول از طرف اروپائیان و دانشمندان فرانسه

- ۱- تاریخ سری مغول - ترجمه ترکی - دکتر احمد تمیر، از انتشارات مؤسسه تاریخ آنکارا، ۱۹۴۸ قسمت مقدمه.

و آلمان تحقیقاتی بعمل آمده^۱ و اخیراً این اثر در ایران توسط خانم دکتر شیرین بیانی به فارسی ترجمه شده، آنچه مورد استفاده من قرار گرفته از انتشارات مؤسسه تاریخ آنکارا بقلم و ترجمه از زبان روسی به ترکی، ۱۹۴۸ می باشد.

۴۲- منتخب التواریخ

معینی (آنونیم اسکندر) تألیف معین الدین نظری ژان اوین، کتاب منتخب التواریخ معینی وقایع عمومی عالم از زمان هبوط تامرگ تیمور یعنی ۸۰۷ هجری است که بطور خلاصه برشته تحریر درآمده ولی سال تألیف کتاب ۸۱۶ هجری می باشد که در شیراز انجام گرفته و به شاهرخ تیموری تقدیم شده است و قسمت بسیار جالب توجه کتاب بخشی راجع به وقایع نزدیک بزمان مؤلف یعنی وقایع محصور بین قرن هفتم و قرن نهم هجری است، قسمت های پیشین را با از جامع- التواریخ و یا از منابع آن استفاده نموده است مخصوصاً قسمت مربوط به امرای فارسی و لرستان آن از منابع مهم بشمار است این کتاب شامل بخشهای زیر می باشد:

- ۱- تاریخ ملوک ایران جنوبی معاصر مغول.
- ۲- تاریخ مغول ساکن منطقه جنوبی روسیه فعلی.
- ۳- تاریخ مغول آسیای مرکزی.

۱- تحقیقاتی که به زبان آلمانی و فرانسوی در مورد تاریخ مغول شده عبارتست:

- 1- Haensi. Die geheime geschichte der mongolen, lei-pzig 1948.
- 2- Pelliot, yuan-ch aopi-shih hist. secrete des mongols 1949.

۴- تاریخ سلسله سلاطین ایران که پس از مغول در ایران سلطنت کرده‌اند و تا تاریخ تیمور، فهرست مطالب آن، طبقه ملوک شبانکره - ملوک هرمز - ملوک کرمان - ملوک یزد - ملوک لرستان - اولاد جوجی خان - اروغ جقطاقی - هولاکو خان - تیموریان - اولاد چوپان - اولاد اینجو - اولاد اینجو - اولاد مظفر - وامرائی که در ماوراءالنهر خروج کرده‌اند و فصلهائی در تاریخ امیر تیمور و آل مظفر. این کتاب از طرف کتابفروشی خیام در تهران در دیماه ۱۳۳۶ شمسی از طریق چاپخانه حیدری انتشار یافته است.

بسم تعالی

مقدمه

قوم سولدوس در تاریخ مغول یا اصل و نسب چوپانیان

الف - سورخان شیرا - جیلاون - سودون

از اقوام و طوایف متعدد مغول^۱ یکی قبیله سولدوس (سولدوز) میباشد، این قبیله با قبایل دیگر مغول که توسط یسوکاها در پدر تموچین (چنگیز) متحد شده و تحت فرمان او بر سر می بردند در ساحل رودخانه انون^۲

۱- از مهمترین اقوام و طوایف مغول آنچه در تاریخ سری و در تحقیقات

بعدی بنام آنها بر میخوریم عبارتند از (تاتار Tatar، مرکیت Merkit

نایمان Naiman، کرایت Krayit، اونگوت Ongut، جلایر Jelayir

تایجیوت Tayjiut، منکوت Mankut، کنقورات Kungurat) .

۲- این رودخانه از شعب رود بزرگ آمور می باشد، از کوههای خیفگان در

عرض تقریباً ۴۸ درجه شمالی و طول ۱۰۹ درجه شرقی از نصف النهار

گرینویچ سرچشمه گرفته از جنوب غربی به شمال شرقی جاری و برودخانه

شیلکا که خود از شعب آمور میباشد وصل می شود.

در جنوب و جنوب شرقی کوههای خینگان زندگی میکردند.^۳

اولین امیر و شخصیتی که از این قبیله در تاریخ سری مغول و جامع التواریخ خواجهرشیدالدین فضل الله و سایر منابع و مآخذ مربوط باین دوره بنام او برمیخوریم سورخان شیرا میباشد.^۴ قبیله سولدوس بعد از مرگ یسوکابهار مانند سایر قبایل متحد و مطیع او به اطاعت ترغوتای قرلتوق Tarhutai-Kurultuk رئیس قبیله تایجیوت از قبیله دیگر مغول داخل شدند.

قبیله تایجیوت که با یسوکابهار دشمنی دیرینه داشتند همینکه از اطاعت او سر بیرون آوردند اولاد و عیال خود او را نیز به اسیری گرفتند، تموچین (چنگیز) نیز به اسیری این قبیله درآمد، تموچین در زندان تایجیوت ها بسر میبرد تا اینکه در یکی از شبهای مهتابی فرصت یافته نگهبان خود را کشته از زندان فرار نمود و خود را در رودخانه ای مخفی ساخت. رئیس تایجیوت ها عده ای را که سورخان شیرا نیز از جمله آنها بود برای تجسس و دستگیری تموچین مأمور ساخت، ولی سورخان شیرا وظیفه ای را که برای او تعیین شده بود به نحو دیگر عمل نمود، یعنی زمانی که تموچین را در آب مشاهده کرد بعوض اینکه او را دستگیر نماید باو توصیه کرد که خود را مخفی ساخته و بعداً بلند شده به پیش مادر و قبیله خود برود و از طرف دیگر مأمورین را از ادامه تجسس

۳- دایرة المعارف اسلامی (ترجمه ترکی) ماده سولدوس، تاریخ سری مغول (یوان - چائو- بی شی Yuan chao-pi shi)، ترجمه ترکی استانبولی، پروفیسور احمد تیمر، از انتشارات مؤسسه تاریخ ترک آنکارا، ۱۹۴۸م، ص ۸۳، ۱۲۰، ۱۸۶.

۴- تاریخ سری مغول، ص ۸۲؛ جامع التواریخ، رشیدالدین فضل الله، بتصحیح دکتر بهمن کریمی، تهران، ۱۳۳۰، ص ۱۳۳.

۵- تاریخ سری مغول، ص ۸۱؛ جامع التواریخ، ج ۱، ص ۱۳۴.

در آن منطقه منصرف نمود.

تموچین بعد از متفرق شدن مأمورین، از تعقیب او، از آب بیرون آمده و خود را مخفیانه و یکر است به چادر سورخان شیرا رسانید، سورخان شیرا و پسرانش (چیمبائی و جیلان) با وجود اینکه با این کار و اعمال با جان خود و خانواده شان بازی میکردند ولی با کمال عاطفه و انسانیت از او حمایت نموده و موقعی که دشمنان تموچین برای پیدا کردن او خانه به خانه میگشتند و به خانه سورخان شیرا نیز آمدند، سورخان شیرا تموچین را در میان پشمهای موجود در پشت ارابه مخفی ساخت و چون مأمورین به چادر او ریختند این دفعه نیز سورخان شیرا از ریختن پشمها و بررسی درون آن ایشان را منصرف نمود و بعد از رفتن مأمورین با مشورت پسرانش به تموچین خوراک راه و اسب و سلاح داده و به نزد خانوازه اش فرستاد.^۶

با این عمل مشاهده میکنیم در حقیقت رئیس قوم سولدوس (سورخان شیرا) در ابتدای امر با این رفتارش حیات تموچین را از خطر نجات داده و با این اقدام چسورانهاش در واقع مسیر تاریخ را عوض کرده، همینکه تموچین کم کم صاحب قدرت میشد و سورغان شیرا هم دریافت دشمنان تموچین از اقدامات او بوئی برده و با او سرناسازگاری دارند خود را از تایجیوتها دور و به اردوی تموچین رسانید.^۷

۶- تاریخ سری مغول، ص ۸۳. رشیدالدین، جامع التواریخ، ج ۱، ص ۱۳۴.

۷- جیلان قبل از پدر به خدمت تموچین پیوسته بود و او قبل از اینکه به تموچین بپیوندد جزء افراد زیر فرماندهی توداء پسر تایشی بوده که مقدمه لشکر شعبه تایجیوت بعده او بود با جدایی او تایجیوتها ضعیف شدند (جامع التواریخ، ج ۱، ص ۱۳۵؛ دهسن - تاریخ مغول (از جنگیزخان تا تیمور)، مصطفی رحمی، آستانبول ۱۹۲۵، ص ۲۸، (دهسن این شخص را ابتدا سولدوز و بعد چه تودقان چیره می نویسد).

تموچین در سال ۵۷۴ هجری (۱۲۰۶/م) وقتی که بالقب چنگیز به خانی مغول انتخاب شد نیکی‌هایی را که سورغان شیرا و پسرانش در حق او انجام داده بودند فراموش نکرد، گذشته از اینکه در حق ایشان مقامهای بزرگ در نظر گرفت درباره سایر افراد قبیله سولدوس هم محبت‌ها و بخشش‌های قابل نمود و کار قبیله سولدوس با گرفت^۸.

در تاریخ سری مغولها غیر از سورغان شیرا و پسرانش چیلان و چیمبائی^۹ با اشخاصی بنامهای چیلغوتای و تائی جیودای و تاکی از افراد این قبیله که صاحب اهمیت و مقام بوده‌اند برمیخوریم.

رشیدالدین فضل‌الله در دلیری و جسارت چیلان قلمفرسایی کرده^{۱۰} و بیشتر پیشرفت‌های چنگیز را مربوط به شجاعت و دلیری او میداند، چه چنگیز در محاربات متعدد خود در ابتدای امر بسا قبیله تایجیوت کاری از پیش نمیرد و این امر را به عهده چیلان محول میکند و او با رشادتی بی نظیر و حیل و جنگی که بکار میبرد تار قوتای قرلتوق

۸- تاریخ سری، ص ۳۲، ۳۳، ۸۱، ۸۸؛ جامع‌التواریخ، ج ۱، ص ۱۳۴ و ۲۴۷؛ دایرة‌المعارف اسلامی ماده سولدوس.

۹- در جامع‌التواریخ، سورغان شیرا، چیلان قان بهادر و چیمبایی قید شده (ج ۱، ص ۱۳۴).

۱۰- بزرگترین فرزند سورغان شیرا، چیلان قان بهادر است که در رزم-جویی و مردانگی بی‌رقیب بود و دلاوری‌های او باعث اعجاب چنگیزخان گردید چه يك نوبت در رزمگاه از اسب فرو افتد و یاغی بر او دواند تا او را بکشد او برجسته و پیاده با نیزه برابر سوار آمد و قصد کرد و حریف را گریزانده و يك فرسنگ او را دوانیده، چنگیزخان از این کار تعجب‌ها نمود و گفته: یکی که از اسب بیفتد چگونه طاعت برخاستن و جنگ کردن داشته باشد، و اگر نیز خیزد چگونه بر سوار رود و مظفر بازگردد (شعر- پیاده ندیدی که جنگ آورد* سر سرکشان ذیز جنگ آورد) جامع‌التواریخ، ج ۱، ص ۱۳۵.

(Tarhutai Kurultuk) سر کرده و رئیس قبایل تایجیوت و بزرگترین دشمن چنگیز را به قتل میرساند.^{۱۱}

در جنگهای چنگیزخان با قبیله مرکیت^{۱۲} چیمبائی فرمانده جناح چپ اردوی او بود همینکه این قبیله به قلعه تایخال^{۱۳} محصور شدند امرای ایشان بدستور چنگیز تحت نظر چیمبائی مقرر شدند^{۱۴} و بعداً بدست چیمبائی این قوم بکلی مغلوب شدند^{۱۵} و چنانکه خواهیم دید اراضی ایشان بکلی به سورخان شیرا و پسرانش تعلق گرفت.

چنگیز وقتی که در (۱۲۰۶/م) بخانی انتخاب شد، آنهایی که برای پیشرفت کارهای چنگیز و در تشکیل اولوس (لشکری که چنگیز

۱۱- چون چنگیزخان بکرات با تار قوتای قرلتوق که پادشاه تایجیوت بود جنگ کرد و او عظیم بهادر و بلند باضخامت بوده و جیلاوقان بهادر بالای کوتاه داشته نیزه را بر زهار قرلتوق برده و خواسته که او را به جنباند نتوانسته نیزه را رها کرده و بن آن نیزه بر زمین زده و قوت کرده و از زهار او گذشته و شکمش فرو رفته و از اسب افتاده و در آن حالت گفته که اندیشه من آن مرگ که اگر دلم را به شمشیر پاره کنند نمیرم، چنین شخصی حقیر و مختصر که پسر سوردغان شیره است مثل گرگی قامان که چند تازیانه کوچک باشد نیزه بزند و نتواند رها کند تا من کشته شوم (رشید الدین، ج ۱، ص ۱۳۵).

۱۲- رئیس این قبیله (توختو آبیگی Tuhtu a beky) بود و محل زندگی- شان ساحل وسطی و پائین رودخانه سلنکا (جامع التواریخ، ج ۱، ص ۳۰۵)؛ تاریخ سری، ص ۱۲۰.

۱۳- اسم این قلعه را رشیدالدین (دایقال قوردقان) می نویسد ولی با احتمال قوی تایخال صحیح باشد و امروز دریاچه تایکال یا تایخال را داریم (رشید الدین، جامع التواریخ، ج ۱، ص ۳۰۶).

۱۴- تاریخ سری، ص ۱۲۵ و ۱۰۹.

۱۵- جامع التواریخ، ج ۱، ص ۳۰۶.

بوجود آورد) او پیش قدم شد و آنهایی که خدماتی انجام داده بودند به مقامهای مهم نظامی نایل شدند، سورخان شیرا هم بمناسبت خدماتش به درجه امیر هزار رسید^{۱۶} و در مجلسی که بدین کار ترتیب یافته بود چنگیز ضمن اعلان تگ تگ خدمات امرای خود و دادن پاداش به ایشان چون به سورخان شیرا رسید ضمن سپاسگزاری و امتنان از فعالیت های او خاطرات گذشته را متذکر شده چنین گفت: در شبهای تاریک در خوابم هستی و در روزهای روشن در قلبم، چه چیز آرزومندی که من در مقابل آن همه نیکیهای تو برای شما آرزو بدارم^{۱۷}.

سورخان شیرا با پسرانش چنین درخواست نمودند که اگر خان مغول میخواهد درباره ما محبت بفرماید اراضی ای که از مالیات معاف باشند به ما احسان نماید و ضمناً اراضی مورد درخواست ایشان زمینهایی بود در کنار رودخانه سلنکا که قبلاً تعلق به مرکینها داشت و به دست ایشان این اراضی به تصرف چنگیز درآمده بود، چنگیز ضمن قبول این درخواست اضافه نمود: شما و نسل شما تا حیات دارید میهمان سر سفره من هستید و حق غذاخوری در سر سفره من به شما داده میشود^{۱۸} و این بزرگترین محبتی بود که در حق سردار قبیله سولدوس داده شد، پس از آن سورخان شیرا به پسرانش (چیمبائی و چیلان) خواستار عنوان تارخانی^{۱۹} آرزو نمود که مورد اجابت مغول واقع شد.

۱۶- تاریخ سری، ص ۱۳۴.

۱۷- تاریخ سری، ص ۱۴۷.

۱۸- تاریخ سری مغول، ص ۱۴۷.

۱۹- تارخانی و یا ترخانی به معنای حر و آزاد است و کسی که صاحب این مقام میشد احدی نمیتوانست به استقلال و آزادی او دخالت نماید (ب.ی. ولادیمیر تسف - تاریخ اجتماعی مغول، ترجمه عبدل قادراینان، از انتشارات مؤسسه تاریخ آنکارا، ۱۹۴۳، ص ۸۱؛ دهن، ص ۲۹).

با این مطالب خوب درك میشود سورخان شیرا و پسرانش خصوصاً و سایر افراد قبیله سولدوس عموماً در این دوره مورد محبت و احترام و صاحب مناصب و مقام شایان اهمیت در دستگاه مغول بوده‌اند.

رشیدالدین فضل‌الله، سودون نویان را که پسر چیلان باشد از امرای زبده دست راست^{۲۰} او آخر دوره چنگیزخان نام می‌برد و اشاره می‌نماید که در اکثر جنگها همراه و مصاحب چنگیز بوده و ضمناً در لیست امرای تومان (ده هزار) و هزاره خاص دست راست چنگیز که بعداً به تولوخان پسر کوچک و چهارم او تعلق گرفت^{۲۱} دو هزاره بنامهای: هزاره سدون و هزاره طغرل^{۲۲} در میان آنها مشاهده می‌کنیم.

و چون تولوخان در سال ۶۲۴ هجری (۱۲۴۶ م) درگذشت بر قاعده مغول این قشون به خانواده او تعلق گرفت و سردون نویان که تا زمان او کنای خاقان و یا قآن (پسر سوم چنگیز که بعد از مرگ

۲۰- قشوق مغول به سه قسمت: قول یا جلودار و میمنه یا دست راست و یسار یا دست چپ تقسیم میشد؛ اهمیت دست راست با فحوای مطالب پیش از دو قسمت دیگر بود.

۲۱- بنا به اصل عادات و رسوم حقوقی و ملکی مغول تمام مسائل مربوط به پدر بعد از مرگ او ارثاً به پسر کوچک خانواده میرسید (ب. ی. ولادیمیر ستف - تاریخ اجتماعی مغول، ص ۸۶ و ۷۸، نقل از جامع التواریخ، ج ۱، ص ۸۷).

۲۲- هزاره طغرل از قوم سولدوس سودون بوده و خازن یا ورجی امیر بزرگ در خدمت منکو خاقان بود، خویش او بود و قویلای قآن او را بواسطه آنکه اریق بوکا را هیچ کرده بود و از راه در برده به یاسا رسانید و هزاره سدونویان از قوم سولدوس معروف و مشهور بوده و ازاروغ او در خدمت قویلای قآن در حیات بود لیکن به غایت پیروضعیف گشته چنانکه عروس خویش را نمی شناخت و میگفت او را به من دهید و امیر چوپان از نسل اوست) جامع التواریخ، ج ۱، ص ۴۱۴.

چنگیز به‌خانی نشست) در حال حیات بوده و ملازمت فرزندان تولوخان (منکو، قوییلای، هولاکو، اریق بوکا) و سرقویتی بیگی (زن تولوی-خان)^{۲۳} بعهده او بوده است.^{۲۴} ولی او کتای خاقان چون به‌خانی نشست این تقسیم را بهم‌زده از آن جمله دوهزاره از قوم سولدوس به‌سرکردگی سودون نویان را به‌پسر خود (کوتان) اختصاص داد که این عمل مورد اعتراض منکو و پسرانش گردید که بواسطه میانجیگری و وساطت سرقویتی که صاحب احترام و نفوذ کامل بود این اختلاف از بین رفت، باز با این موضوع اهمیت قوم سولدوس را در میان اولوس چنگیز درمی‌یابیم.

بعد از مرگ سودون (سدون) نویان پسرش قاجو که همان شهرت پدر را داشته به‌جانشینی او منصوب می‌شود و اوقریب یکصد سال عمر کرده است و مورد اعتماد قوییلای قاآن بوده، و از جمله خویشان قاجو که سمت امیری در اردوی قوییلای قاآن را داشت (طغرل) نام و از خویشان طغرل (جاران) نام است که امیر بزرگ و با-ورجی (رئیس آشپزخانه) منکو قاآن را داشته ولی او به‌دست قوییلای به‌یاسا رسیده است.^{۲۵}

۲۳- سرقویتی و یا سیورقویتی مادر قوییلای قاآن و هولاکوخان سراسله ایلخانان مغول ایران دختر جاکمپو برادر اونک خان پادشاه قوام کرائت بود (جامع‌التواریخ، ج ۱، ص ۵۵۲).

۲۴- جامع‌التواریخ، ج ۱، ص ۱۳۵ و ۴۵۹.

۲۵- جامع‌التواریخ، ج ۱، ص ۱۳۵.

ب- سولدوسها در خدمت ایلخانیان ایران^۱

سونجاق - تودااون

در سال ۶۵۱ هجری (۱۲۵۳ م) هولاکو خان پسر تولوی نوه چنگیز از طرف برادر خود قوبیلای قاآن جهت ادامه فتوحات چنگیزی و قلع و قمع مخالفین و سرکشان مأمور ایران گردید و قرار شد امرای ارشد مغول چون جرماغون، بایجو، ارغون که بعد از برگشت چنگیز از ایران مقیم این خطه بودند تحت فرماندهی هولاکو در آیند.

۱- چنگیز بعد از تشکیل امپراطوری بزرگ مغول در بهار سال ۶۲۰ هجری (۱۲۲۳ م) در يك شورائی، امپراطوری خود را درمیان چهار پسر خود [جوجی (توشی)، جغتای، اوگدای (اوگتای) تولوی] تقسیم نمود. از دره علیای سیحون تا دامنه‌های جبال اورال و سیبری غربی که سرزمینهای امروزی روسیه جنوبی و قفقازیه باشد به جوجی رسید و چون جوجی در زمان حیات پدرش در گذشت سهم او به پسرش باتو رسید، او امپراطوری که تشکیل داد بنام امپراطوری قبیچاق یا آلتین اردو معروف گشت و مرکز آن شهر سرای (درکنار رود ولگا شمال بحر خزر) بود، این امپراطوری با حملات تیمور تضعیف گردید.

سرزمین ماوراءالنهر تا حدود سرزمین چین اصلی که امروز بنام ترکستان و افغانستان باشد یا بطور کلی آسیای مرکزی به جغتای رسید و مرکز آن شهر قناس شناخته شد و این امپراطوری نیز توسط تیمور به اضمحلال گرائید، سرزمین اصلی مغولستان سهم تولوی گردید، اوگتای پسر سوم چنگیز که ولیعهد نیز بود سهم او منحصر به ناحیه جبال تارباگاتای و اطراف دریاچه آلاکل شد، ضمناً چین غربی که سرزمین ختن (ختا) باشد نصیب اتوکین نویان برادر چنگیز شد، الوس اربعه، بدینوسیله از تقسیم الوس واحد چنگیز بوجود آمد. چنگیز در سال ۶۲۴ هجری (۱۲۲۷ م) ←

در میان اجتماعی بزرگ از ایلات و طوایف مغول که معیت هولاکو را داشتند قبیله سولدوس و امرای ایشان نیز مقام خاصی رادارا بودند، از آن میان دو برادر بنامهای سونجاق (سوغونجاق بقول تاریخ و صاف و بعضاً سونجاق آقا) و تودااون (تودان) اهمیت خاص داشتند، چه سونجاق سرکرده جناح راست لشکر بزرگ هولاکو و گذشته از آن سمت امیر یارغوجی (ریاست محکمه قضائی و جزائی) قشون را نیز عهده‌دار بود.^۲

در معیت سونجاق برادرانش کهتی نویان ، اراتیمور ابدجی، تودااون، تیمور بوقا، و پسرانش بایدو، عرب، ارغون و از نوادگانش

در گذشت، او کتای دو سال بعد از مرگ پدر با تصویب قوریلتای (شورای شاهزادگان و خواتن و امرای بزرگ) بجای پدر نشست، اوتا سال ۶۳۹ (۱۲۴۲/۲) در این مقام بود، بعد از مرگ او پسرش بکوشش ملکه توراکینه خاتون بنام گیوک به‌خانی رسید ولی ریاست او بر مغول بیش از یکسال دوام نکرد و سلطنت به‌منگوبن تولوی رسید بدینوسیله سلطنت چنگیزی از خانواده او کتای به‌خانواده تولوی انتقال یافت.

منگو خاقان ۶۴۸-۶۵۷ هجری (۱۲۴۹-۱۲۵۸/۲) برای توسعه منصرفات و ادامه فتوحات چنگیزی برادر خود قوییلای دامامور شرق آسیا و یا سرزمین چین و هولاکو را مأمور فتوحات غرب (ایران و روم) نمود. بعد از مرگ منگو قوییلای امپراطوری مغولی را تشکیل داد و مرکز آن خانبالغ (پکن امروزی) گردید و هولاکو سلسله‌ای در ایران و روم (آسیای صغیر) و عراق عرب بنام ایلخانیان ایران که مرکز آن مراغه (بعد تبریز) باشد بوجود آورد، ایلخانیان ایران تا عهد غازانخان خود را وابسته به امپراطوری چین می‌دانستند ولی از عهد غازانخان بی‌مد خود را مستقل اعلام نمودند.

۲- از پسران سدون نویان از خانواده سورغان شیر که با هولاکو خان به ایران آمدند سونجاق نویان بود برادر یارغونی و امیر دست راست و امیر گزیک (جامع‌التواریخ، ج ۱، ص ۱۳۵).

بایان (پسربایدو)، یمن (پسرعرب)، و از برادرزادگانش، ختای (پسر کھتی) و پسران ختای (قوان، زکی)، ملک (پسرتودااون)، چوپان (پسر ملک)، تاهوغا، شیکتور، مبارک (پسران تیموربوقا) فرارداشتند.^۳

برنامه و کارهای عمده هولاکو در این مأموریت برانداختن فرقه اسماعیلیه در ایران، خلافت عباسیان در بغداد، تصرف کلی بلاد روم^۴ و تصرف ممالک عراق عرب و الجزیره (سرزمین واقع در شمال عراق امروزی میان دو نهر دجله و فرات)، مقابله با سلاطین ایوبی شام و مصر و بطور کلی دخول کامل این سرزمینها زیر استیلای مغول بود، در تمام این برنامهها یا فتوحات و یورشهای هولاکو سونجاق رل اساسی و نقش عمدهای بعهده داشت و مطالبی که خواهد آمد این امر را روشن خواهد نمود ولی مهم ترین این کارها فتح بغداد و برانداختن حکومت بانقوذ عباسیان بود، چه رهبری معنوی و روحانی کلیه مسلمین دنیا را عهده دار بودند و اطاعت آنها برای مغول امر ضروری تلقی

۳- جامع التواریخ ج ۱، ص ۱۳۶.

۴- حکومت روم یا آسیای صغیر در زمان هجوم مغول باین سرزمین در اداره غیاث الدین کیخسرو دوم (۶۳۴-۶۵۲ هجری) بود وی گذشته از اینکه بی تدبیر بود و زیری بنام سعدالدین کپک داشت که تسلط بر مزاج سلطان یافته و مملکت را بوضع نابسامانی درآورده بود، اولین امیری که از طرف مغول بتصرف روم مأمور شد، جرماغون بود ولی بعداً او مأموریت خود را به بایجو تحویل داد، نیروی مغول در جنگ معروف کوسه داغ نزدیکی های اردنجان بسال ۱۲۳۳ میلادی شکست فاحشی به نیروی غیاث الدین کیخسرو وارد و او را وادار به عقب نشینی به قونیه نمود و شرق آناتولی را به مغولها وا گذاشت و کمی بعد از آن در عهد هولاکو دولت سلجوقی روم با دادن خراج اطاعت مغول را گردن نهاد، این وضع تا سال ۷۰۸ (۱۳۰۸-م) ادامه داشت تا اینکه با مرگ سلطان مسعود دوم آخرین سلطان روم انقراض یافت آناتولی (آسیای صغیر) زیر اطاعت کلی مغول قرار گرفت.

میشد. سونجاق از امرائی بود که در این عمل معاونت هولاکورا بهمهده داشت و در گشودن شهر بغداد ابراز لیاقت و کاردانی نمود.

فتح بغداد و نقش سونجاق

با اینکه در سال ۶۳۳ هجری، مغول تا حدود بغداد خود را رسانیده بود ولی موفق به گرفتن آن نشده بودند که هیچ بلکه باشکست نیز مواجه شده بودند.^۵ در سال ۶۴۳ (۱۲۴۵ م) بدستور هولاکو، لشکر مغول بگرفتن بغداد بسیج شدند، در این امر عدم لیاقت المستعصم بالله (سی و هفتمین خلیفه عباسی ۶۴۰-۶۵۶ برابر با ۱۲۴۲-۱۲۵۸ م) و کارشکنی های داخلی دستگاه خلافت چون اعمال مؤید الدین محمد- ابن احمد العلقمی وزیر وقت و تشویق و تحریص طرفداران شیعه و علمای آن بر علیه اهل تسنن چون خواجه نصیر الدین طوسی، مغول را با نیروی عظیم به پای دیوار و حومه بغداد کشانید و برای ابن امر خطیر هولاکو امرائی چون بایجو و جرماغون را از روم احضار و محاصره بغداد از روز سه شنبه ۲۲ محرم سال ۶۵۶ هجری (۲۹ ژانویه ۱۲۵۸ م) شروع شد، در این کار مسئولیت غرب بهمهده جرماغون و شرق آن به سونجاق محول شد.^۶ چون شهر گشوده شد سونجاق با امر هولاکو مأمور ایجاد نظم در شهر و مهمتر از همه ضبط اموال خلیفه در بغداد گردید.^۷ بقول میرخواند صاحب روضة الصفا سونجاق اولین سرداری بود که او را هولاکو برای فتح بغداد مأمور ساخت و سونجان این مأموریت را

۵- و صاف الحضرة - تجزیة الامصار و تجزیة الاعصار (تاریخ و صاف)، چاپ

افست تهران، ۱۳۳۸، ج ۲، ص ۱۵۰.

۶- ذیل جهانگشای جوینی (فتحنامه بغداد خواجه نصیر الدین طوسی)، محمد

قزوینی، تهران، ص ۱۰۴.

۷- جامع التواریخ ج ۲، ص ۷۱۳.

به نحو احسن انجام داد.^۸

بعد از اتمام فتح بغداد و تنظیم امور آن هولاکو در دوم رمضان سال ۶۵۷ (۲۳ اوت ۱۲۵۸ م) عزم دیار شام و حلب نمود در این سفر امیر کیتوبوقا (بقول وصاف کیدوپوتا) در مقدم و امیر سنکتور و امیر سنکتور و امیر بایجو در سمت راست و امیر سونجاق و دیگر امرادر سمت چپ او قرار داشتند و سونجاق در گشودن حلب و دمشق از مشاورین هولاکو و صاحب نقش ورلی بود.^۹

سونجاق و اداره امور ایلخانی

بعد از مرگ هولاکو (شب یکشنبه ۱۹ ربیع الآخر ۶۶۳ (۱۲۶۴ م/ آقاخان پسر ارشد او از سونجین خاتون زوجه اول از قبیله سولدوس به ایلخانی نشست (۶۶۳ - ۶۸۰ هجری برابر با ۱۲۶۵ - ۱۲۸۲ م/)) در باب جلوس او به ایلخانی که امرا و شاهزادگان در پای جلسه مشورت نشسته بودند امیر سونجاق از جمله اجله امرائی بود که به ولیعهدی و استحقاق آقاخان گواهی داد و جانب او را گرفت و بر مسند ایلخانی نشاند^{۱۰} چون آقاخان بر تخت ایلخانی نشست (روز

۸- میرخواند - روضة الصفا، تهران ۱۳۳۹، ج ۵، ص ۲۳۸.

۹- جامع التواریخ، ص ۲، ۷۳۸ (...). حلب را در حصار گرفتند و اهل آنجا بحصانت قلمه مستظهر بودند از انقیاد و ایلی اباء نمودند و بر جنگ اقدام، بر دروازه باب الیهود ارقیو نویان بود و بر باب الروم کیتوبوقا نویان و بر باب دمشق سونجاق (...).

۱۰- جامع التواریخ، ج ۲، ص ۷۴۰.

۱۱- خواتین و شهزادگان و دامادان و امرای مجتمع شدند و در باب جلوس او کنکاج کردند و در آن عهد امرای بزرگ قدیمی بسیار بودند امثال ایلکای نویان، سونجاق نویان، ابتسای نویان، سماغار نویان، شکتور-

جمعه سوم رمضان سال ۶۶۳ برابر با (ژوئن - ژوئیه ۱۲۶۵ م) بر اداره مملکت ایلخانی قیام نمود در ضمن تقسیم مملکت بین امراء و تعیین مناطق مأموریت آنها، ممالك بغداد و فارس را به سونجاق داد و صاحب علاءالدین عظاملك جوینی را در بغداد به نیابت امیر سونجاق تعیین نمود^{۱۲}. سونجاق اگرچه بنا به اقتضای وقت والی فارس و بغداد یا بطور کلی منطقه جنوب و جنوب غربی ممالك ایلخانی را عهده دار گردید ولی از آنجائی که مغز متفکر و مطلع عصر خویش محسوب می شد بیشتر اوقات خود را در تبریز نزد ایلخان میگذرانید و مصاحب آبا فاختا بود^{۱۳}. و اگر نوشته شبانکاره ای را صادق بدانیم باید گذشته از مناسبی که داشته او را امیرالامرای دوره آبا فاختا بشمار آوریم^{۱۴}. در سال ۶۷۰ هجری (۷۲-۱۲۷۱ م) سونجاق جهت انتظام امور شیراز مأمور آن خطه می شود، چه قبل از او حکومت فارس بعده انکیانو بود، چون او متهم به مال اندوزی و اختلاس گردیده بود و ظلم و جور سراسر فارس را فرا گرفته و غوغای عظیم بپا خاسته بود^{۱۵} سونجاق بعد از اختفای آتش غائله فارس و بررسی و تحقیق در امور آن و جمع آوری مالیات های معوقه ولایات، آن خطه را میان امرای

نویان، اردغون آقا و دیگران که ذکر ایشان بتطویل انجامد و از آن جمله شکتورنوبان که ایجان وصیت بدو کرده بود و بیلکها بوی سپرده و سونجاق آقا بیشتر از دیگر امرا به ولیعهدی و قایم مقامی آباغان گواهی داد (...):

جامع التواریخ، ج ۲، ص ۷۴۳.

۱۲- جامع التواریخ، ج ۱، ص ۷۴۳.

۱۳- شبانکاره ای - مجمع الانساب، کتابخانه سلیمانیه (جز و کتا بهای بنی جامع) شماره ۹۰۹ استانبول، ص ۲۵۵.

۱۴- مجمع الانساب، ص ۲۵۴.

۱۵- تاریخ و صاف، ج ۲، ص ۱۶۷.

صدیق محلی تقسیم و بطریق مقاطعه به ایشان واگذار و قرارداد می‌بندد، هر يك از امرا در منطقه قلمرو خود حاکم مطلق باشند و حقوق دبیران و معوق خان را به موقع به‌خزانه ارسال دارند.^{۱۶} در این ضمن یکی از امرای جزیره هرمز (قلهات) بنام محمود خروج نموده و جزیره کیش (قیس) را متصرف شده بود، سونجاق برای پس گرفتن آن از شیوخ بحرین و خورشیف [؟] جهت آماده کردن سفاین و کمک دعوت مینماید و با قشون فارس آماده دفع او میگردد، در جنگی که در خشکی و دریا اتفاق می‌افتد عده‌ای از امرای مغول به‌خاک و خون می‌افتند و غرق می‌شوند ولی سونجاق از این معرکه پیروز بیرون می‌آید و جزیره کیش بتصرف فارسین آمده و سونجاق لشکر مجهز در آنجا قرار داده به شیراز مراجعت نموده و بعد از جمع کردن مالیاتها به تبریز حضور آباقاخان عزم میکند.^{۱۷}

در سال ۶۷۷ هجری (۱۲۷۹ م) شیراز از طرف لشکر نکوداریان از سمت کرمان مورد تهاجم واقع شد و امرای فارس در مقابل این تهاجم تاب مقاومت نیاورده و شیرازیان شکست می‌خورند و قتل و غارت و کشت و کشتار وسیع در فارس انجام می‌گیرد، در سال ۶۷۸ به فرمان آباقاخان باز سونجاق برای دفع شورشیان و ظلم و شکنجه و تحصیل مالیاتهای معوقه متوجه دیار فارس شد.^{۱۸} سونجاق بعد از دفع شورشیان و بررسی وضع اداری و مالی فارس از رفتار ملوک در خشم شده مقاطعه بلوکات را باطل اعلام کرده و مطالبات بقایای مالیاتها را به توکیل و تنکیل ایشان اشارت رانده و چون به نسبت دیگران، بلوک خواجه نظام‌الدین معمورتر بود و او از فرط مال به مال دیوانی دست

۱۶- وصاف، ج ۲، ص ۱۶۷.

۱۷- ایضاً همان اثر، ج ۲، ص ۲۰۴.

۱۸- تاریخ وصاف، ج ۲، ص ۲۰۴.

نهمت کمتر یازیده و رعایا را رعایت کرده بود، سونجاق او را به وزارت و نیابت خود در امور شیراز تعیین نمود^{۱۹} و تمامت بلوکات فارس را در زیر نظر اهتمام او قرار داد و امور قضائی ممالک فارس را بمعهد قاضی القضاات آن محل محول نمود^{۲۰}.

سونجاق بعد از اتمام مصالح ملک و ملت فارس عازم آذر بایجان و خدمت آباقاخان شد و ملوک و ارباب مقاطعه را که بدهی ایشان به تعویق افتاده بود و از پرداخت آن اباء داشتند همراه خود ساخت در این میان از زعمای فارس و مخالفین او و دست نشانده اش خواه نظام الدین یعنی سید عمادالدین و شمس الدین ملک، مخفیانه پیش آباقاخان آمده و توسط بوقا بخدمت بار یافتند و از فساد دستگاه و نواب او بعرض رسانیدند، در نتیجه طغا جانوریان بجای سونجاق مأمور فارس گردید و این عمل گرچه باعث تکدر خاطر سونجاق گردید ولی در دستگاه حکومت باز ذی نفوذ بود و این روزها شاید اواخر روزگار او باشد اما وقایع بعدی نشان دهنده آنست که سونجاق مقام دیوان عالی قضائی را تا آخر عمر عهده دار بوده است.

آباقاخان بعد از هفده سال سلطنت در ۲۰ ذی الحجه ۶۸۰ (مارس ۱۲۸۱ م) درگذشت پسر هفتم هولاکوخان بنام تکودار ملقب به احمد با تصویب قورلتای در آلا داغ در محرم سال ۶۸۱ به جانشینی آباقاخان انتخاب و بر تخت ایلخانی نشست^{۲۱} در واقع انتخاب وی بر سریر ایلخانی عده ای از امرا و شاهزادگان که طرفدار ارغون بودند امیر سونجاق از امرائی بود که جانب تکودار را گرفت و سلطنت را بر او مسلم ساخت^{۲۲}.

۱۹- جامع التواریخ، ج ۲ ص ۲۰۷.

۲۰- « « « « ص ۲۰۷.

۲۱- جامع التواریخ، ج ۲، ص ۷۸۶.

۲۲- « « « « ص ۷۸۵.

بنا بقول صاحب تاریخ و صاف و میرخواند سونجاق در دستگاه سلطان احمد تکودار گذشته از شغل سابق خود یعنی منصب امیریار غوجی (ریاست دیوان عالی کیفر) نیابت سلطنت و مقام امیرالامرائی را نیز عهده‌دار بوده است.^{۲۳} وی استقلال رأی داشته و قبل از تأیید و گواهی وی امور مهم انجام نمی‌یافته است، این امر را از مسئله مجدالملک میتوان اثبات کرد، آن چنین است که مجدالملک به سحر و جادو و غدر علیه علاءالدین عظاملک جوینی وزیر وقت و سلطان احمد متهم گشت، نظر سونجاق در تعیین سرنوشت او دخیل بود و از طرفی سونجاق به خون او رضا نمیداد و در نتیجه حکم اجرا نمیشد تا شیخ عبدالرحمن از شیوخ درباری که بیعت سونجاق در حال بستری بودنش رفته بود بسی در این خصوص مبالغه بخرج داد تا او را به تأیید حکم راضی ساخت و چون رأی سونجاق صادر شد حکم اجرا گردید.^{۲۴} این مسئله برای پژوهشگران تاریخ اجتماعی مغول باید قابل توجه باشد.

دوران حکومت احمد تکودار دیری نپائید بعد از دو سال و سه ماه زمامداری در شب پنج‌شنبه جمادی‌الاولی ۶۸۳ بدست ارغون کشته شد؛ بعد از قتل احمد، ارغون بر مسند ایلخانی نشست (۶۸۳-۶۹۰) وی زمام کلی امور کشور را در کف امیر بوقانها و غازان پسرش رابه حکومت خراسان و ری و قومس (دامغان و سمنان) فرستاد و به ولیعهدی منصوب ساخت و امیرنوروز را به اتابکی او تعیین کرد، در این دوره بعلت اینکه سونجاق دوستدار و طرفدار احمد و در دستگاه او صاحب مقام بود، در دستگاه ارغون مورد توجه قرار نگرفت و مقام مهمی به

۲۳- میرخواند، روضة‌الصفاء، ج ۵، ص ۳۰۰ (چون شغل سلطنت بر سلطان احمد قرار یافت و روی منبر و وجوه دنایر به اسم ولقب شریفش مزین گشت راه نیابت به سونجاق نویان تفویض کرد). و صاف ج ۱، ص ۱۱۰.
۲۴- جامع‌التواریخ، ج ۲، ص ۷۸۷؛ میرخواند - روضة‌الصفاء، ج ۵، ص ۳۲۸.

وی ارجاع نشد. در هر حال سونجاق تا سال ۶۸۸ (م/۱۲۹۹) در حیات بوده و بنا بقول رشیدالدین فضل‌الله گویا حکومت مراغه را داشته و با پسرش شادی در این سال در این شهر درگذشته است.^{۲۵}

تودااون بهادر

چنانکه قبلاً ذکرش رفت از امرای معروف سولسدوسی در دستگاه هولاکو و آباقاخان، غیر از سونجاق برادرش تودان و یا تودااون بهادر نیز بود. هولاکو در اواخر سلطنت خود که ولایات را به امرای خود تفویض میکرد ولایات دیار بکر و دیار ربیعه را که مرکز آن موصل باشد به تودااون سپرد^{۲۶}.

تودااون از سال ۶۵۹ هجری (م/۱۲۶۰) با امرای دیگر چون توقو، پسر ایلکای نویان و قوتو پسر بایجو نویان، هریک با تومانی از لشکر محافظ حدود غربی متصرفات ایلخانی بودند. در این میان عده‌ای از ترکمانان روم (از آن جمله اولاد قرامان) که خواستار استیلای مغول بر مملکت خود نبودند و از سلاجقه دست‌نشانده مغول دلخوشی نداشتند از رکن‌الدین بندق‌دار (ملک ظاهر بیبرس) حاکم مصر جهت استخلاص روم از چنگ مغول دعوت کردند، در این دعوت مخفیانه حاکم دست‌نشانده روم معین‌الدین پروانه^{۲۷} و پسرانش ضیاء‌الدین و خطیر عامل اصلی بودند، در نتیجه بیبرس با شش هزار قشون بسوی روم لشکر کشید و به

۲۵- جامع‌التواریخ، ج ۲، ص ۸۲۲.

۲۶- ، ، ص ۸۴۳؛ شوپولر - بارتلد (مغولهای ایران)، جمال‌کوبولو، آنکارا لیست امرای مغول موصل.

۲۷- معین‌الدین پروانه ابتدا وزارت سلاطین سلجوقی روم را داشت، چون اطاعت مغول را پذیرفت از طرف هولاکو و آباقاخان بحکومت آن دیار منصوب شد.

محل البستان (مشرق شهر قیصریه بین جبال تروس و قسمت علیای نهر جیحان) رسید، قشون غافلگیر مغول^{۲۸} در جنگی که در روز جمعه دهم ذی القعدة ۶۷۵ (۱۵ آوریل ۱۲۷۷ م) اتفاق افتاد منهزم و يك كشتار فجیع بوقوع پیوست ، تودااون و توقو كشته شدند، بیبرس وارد قیصریه شده و بنام خود خطبه خواند و سكه زد ولی تركمانان بككمك او نرفتند چه از عاقبت كار ترسناك بودند، چون بیبرس خود را تنها دید بعد از يك توقف کوتاه مراجعت نمود^{۲۹}. چون این خبر به آباقاخان رسید به روم لشكر كشید زمانی که به صحرای البستان رسید نظرش به كشته شدگان مغول افتاد مخصوصاً به تودااون بسیار گریه كرد و غمگین شد و برای ارضای روح آن و تلافی این كشتار مردم مملكت روم را به باد قتل و غارت گرفت ولی بوساطت خواجه شمس الدین صاحب دیوان از كشتار دست برداشت و معین الدین پروانه را كه مسبب و عامل این فجایع می دانست به قتل رسانید^{۳۰}.

۲۸- بقول ابوبكر القبطی الهروی، پروانه امرای مغول را شراب داده و مست کرده بود و حمله مصریان را غیر اهم بنظر آنها تلقی مینمود (تاریخ شیخ اویس، وان لون، لاهه ۱۹۶۶، ص ۱۳۶).

۲۹- شرح مفصل این واقعه در جامع التواریخ ج ۲، ص ۷۶۸، آقسرائی، مسامرة الاخبار، عثمان تودان، آنکارا ۱۹۴۴، ص ۴۱۳ تا ۴۱۵؛ المقریزی، کتاب السلوك، مصطفى زیاده، قاهره ۱۹۵۶؛ ج ۲، ص ۹۲۵؛ بیکهای آناتولی، اوزون جارشلی، آنکارا ۱۹۷۰، ص ۴؛ و صاف ج ۱، ص ۸۵ تا ۸۷ مندرج میباشد.

۳۰- جامع التواریخ، ج ۲، ص ۹۶۷.

بخش اول

ج- امیرچوپان

الف - چوپان در خدمت ایلخانان قبل از غازان

از امرای قوم سولدوس که در دستگناه ایلخانان مغول صاحب مقام و شهرت گردید و با گذشت زمان بر اهمیتش افزود و روزگاری همه‌کاره دولت ایلخانی^۱ گردید، امیرچوپان پسر ملک، نوه تودااون از نسل سورخان شیرا میباشد.

امیرچوپان از امرای سولدوسی است که در معیت هولاکوخان به ایران آمد، در لیستی که رشیدالدین از امرای مصاحب هولاکواز قوم سولدوس میدهد بنام چوپان نیز برمیخوریم^۲ ولی تا زمان گسیختن پنجمین ایلخان ایران چندان نقشی در وقایع سیاسی این دوره نداشته، چه در تواریخ مربوط به ایلخانان مغول تا زمان جلوس و دوره سلطنت گیخاتو (یکشنبه ۲۳ رجب ۶۹۰ پنجمین ۶ جمادی‌اولی ۶۹۴ برابر با ۱۲۹۱-۱۲۹۵/م) نام و ذکری از او بمیان نمی‌آید و تنها از عهد این

۱- از اواخر دوره اولجایتو هشتمین ایلخان مغول و تمام دوره بیست ساله ابوسعید نهمین ایلخان.

۲- جامع‌التواریخ، ج ۱، ص ۱۳۶، صفحه ۶ این کتاب.

ایلخان است در جریسانسات عصر بنام چوپان نیز برمیخوریم، معلوم می‌شود که به مرور مقام و مرتبت یافته و جزو امرای بانفوذ زمان بشمار آمده تا اینکه در این عهد در انتخاب گیخاتو به مقام خانی صاحب نظر بوده است و بقول رشیدالدین به همت امیر چوپان گیخاتو بر رقیب خود بایدو که امرا خواستار سلطنت او بودند فایق آمده و بر تخت ایلخانی جلوس می‌نماید^۳، در رأس امرای گیخاتو امیر طغاجار (از قبيله ؟) و امیر توداجو (از قوم توقروات شعبه جلایر) قرار داشت^۴ و امیر چوپان در تومان امیر توداجو خدمت می‌نمود^۵.

دوره کوتاه مدت گیخاتو مواجه است با بروز آشوب و تیرگی بین شاهزادگان و امرای مغولی که در این میان سوء رفتار شخص خود او نقش اساسی داشته^۶ تا در نتیجه باعث قتل گیخاتو به دست همان طرفداران خود و روی کار آمدن بایدو (پسر ترخان نوه هولاکو) گردید (جمادی اولی ۶۹۴ - ذی القعدة ۶۹۴).

بایدو چون به ایلخانی رسید امیر طغاجار را گذشته از منصب

۳- جامع التواریخ، ج ۲، ص ۸۳۰ (بیشتر امرا بر آن بودند که بایدو را به سلطنت بنشانند خاصه طایفه‌ای که تهییج فتنه از ایشان بود، چون امیر چوپان و قورمیشی و دیگر امرا به ترتیب عازم گیخاتو شدند باقیان در اجلاس او فائر گشتند).

۴- جامع التواریخ، ج ۲، ص ۹۱۹. توداجو قبلا والی بغداد و حومه آن بود (وضاف، ج ۳، ص ۲۸۴).

۵- جامع التواریخ، ج ۲، ص ۹۱۱.

۶- گیخاتو مردی عیاش و خوشگذران بود، در عهد سلطنت خود مرتکب بی‌عدالتی‌ها و تعدی به نوامیس مردم گردید که باعث آن شد شاهزادگان و امرا از او ناراضی گشته و جانب بایدو را بگیرند از آنجمله بودند امیر طغاجار و آقبوقا.... (جامع التواریخ، ج ۲، ص ۸۳۸).

امیرالامرائی حکومت ولایات روم را نیز باو معول نمود و خواجه احمد زنجانی ملقب بصدر جهان چاویان را به نیابت او تعیین کرده و جمال الدین دستجردانی را بوزارت ملک ایران برگماشت.

سلطنت بایدو از همان ابتدا با مخالفت غازانخان پسر ارغوان والی خراسان مواجه گردید و کار آنها بمجادله انجامید، در رأس حامیان غازانخان امیر نوروز (پسر ارغوان آغا از قوم اویرات) و در رأس طرفداران بایدو و امیر طغا جارو توداجو قرار داشتند، در جریان این مجادله با اینکه طرف بایدو قوی بود ولی طرفداران او در اثر اختلافات داخلی^۷ او را ترك گفتند به اردوی غازان پیوستند و امیر چوپان یکی از آنها است، چون از آشفتگی وضع بایدو و تیرگی امرای دستگاه او ناخرسند بود در فکر توجه به غازانخان افتاد و این تمایل خود را توسط شخصی بنام شیخ محمود دینوری که در میان غازان و بایدو سمت سفیری داشت باطلاع غازان رسانید و از غازان اجابت حاصل نمود^۸ و سپس در موقعی که غازان بطرف بایدو در حرکت بود در حومه

۷ - جمال الدین دستجردانی چون بوزارت بایدو تعیین شد این امر مورد حسد و کینه خواجه صدرالدین احمد زنجانی که قبلا در عهد گیخاتو این سمت را داشت قرار گرفت، روی این اصل از بایدو متنفر و امیر طغا جار را بر علیه بایدو تحریک میکرد، از طرف دیگر امیر طغا جار بعزت سوء رفتار امیر توداجو و قدرت و مقامی که وی در نزد بایدو داشت ناراضی بود این نوع مسائل بین سایر امرا نیز شیوع یافت و توجه آنها را بطرف غازانخان معطوف ساخت. (جامع التواریخ، ج ۲، ص ۴۰۹).

۸ - جامع التواریخ، ج ۲، ص ۹۱۲.

ایالت ری کنار حبله رود چوپان با قورمیشی خود را بخدمت غازان رسانید و این امر باعث خشنودی خاطر و تقویت غازان گردید و چوپان از طرف غازان مورد تفقد و تشویق شایان قرار گرفت و کمر و کلاه مرصع از غازان دریافت نمود و داخل اردوی طرفداران وی گردید.^۹

بعد از غلبه غازان بر بایبدو و استقرار براریکه سلطنت (۶۹۴ - ۷۰۳ هجری برابر با ۱۲۹۵ - ۱۳۰۴ م) در تمام وقایع و جریانات سیاسی این دوره امیر چوپان صاحب نقش ورلی بوده و وظایفی را که از طرف غازانخان بر او محول میشده بخوبی از عهده اش بر آورده است، این اعمال او را در وقایع عهد غازان در می یابیم برای روشن شدن این موضوع وقایع داخلی و خارجی عهد غازانخان را مورد بررسی قرار دادن لازم می آید .

ب - وقایع عهد غازانخان و نقش امیر چوپان در آنها
وقایع زمان غازانخان را میتوان بدو قسمت داخلی و خارجی تقسیم نمود .

- الف - مهمترین وقایع داخلی عبارتند :
- ۱ - واقعه خراسان و قیام و نافرمانیهای سوکا و ارسلان اوغول .
 - ۲ - مسئله یاغیگری بزرگترین حامی غازانخان یعنی امیر نوروز و تعقیب و قتل آن .
 - ۳ - شورش امیربالتو و سولامیش و عاقبت کار آنها .

۹ - جامع التواریخ - ج ۲ ، ص ۹۱۲ .

ب - از جمله وقایع خارجی که از مسئله سوم (قیام سولامیش) ناشی میشود ، لشگر کشی غازانخان به سوریه و در این رویدادها مجادله با سلاطین مملوک مصر میباشد .

اکنون شرح اجمالی از این وقایع را برای روشن ساختن نقش چوپان در این رویدادها و خدمات او را در دستگاه ایلخانیان مغول ایجاب می نماید .

۱ - قیام شاهزادگان سوکا و ارسلان اوغول

در محرم سال ۶۹۵ هجری (۱۲۹۶م) سرزمین خراسان از طرف شهزادگان دوا ، ساریان پسر قاید و از خانان ماوراءالنهر از اولاد چغتای تحت امر او جای پسر براق بعلت خالی بودن آن از وجود شاهزاده غازان و گرفتاریهای این ایلخان مورد تهاجم قرار گرفت و تا مازندران پیش آمدند غازانخان امیر نوروز را به همراهی شاهزاده سوکا (پسر یشموت و نوه هلاکو) مامور آن خطه ساخت ولی سوکا از رفتن به آن حدود و همکاری بانوروز علاقمند نبود و غازان هرچه اصرار می کرد بهانه می آورد تا موقعی که امیر هرقداق (از قوم ؟) را برای احضار او فرستاد وی غازانخان را نامزاکفته بود ولی غازانخان برخ او نکشیده در عوض او را مورد نوازش قرار داد و مجبور بعزیمت بسوی خراسان نمود ، در معیت امیر نوروز و سوکا امرای دیگر از آن جمله بارولا (از قوم القونوت) و پسرخواجه بن بیسور نویان و ارسلان اوغول از بنیرگان جوجی قسار بودند . بارولا و سوکا مخفیانه قرار گذاشتند که نوروز را بکشند و اردوی او را بخود اختصاص دهند و پادشاهی را به سوکا

فراهم نمایند ولی نوروز از قصد ایشان آگاه گشت بدون فوت وقت بر سر آنها تاخته بارولا را کشته و سوکا را فراری ساخت ، سوکا بطرف قم و ساوه فراری شد ولی عاقبت بدست امیرهرقداق اسیر افتاد و بقتل رسید. از شاهزادگان و امرائی که طرفدار سوکا بودند باتهام همکاری با او بقتل رسیدند ، بعد از مراجعت نوروز از خراسان طرفداران سوکا بدورارسلان اوغول جمع شدند .

ارسلان اوغول از نبیرگان جوجی قساربود و ابتدا در لشگر بایدو و از طرفداران او بشمار میرفت ، زمانی که مجادله بایدو و غازانخان پیش آمد بدست نوروز اسیر و به خدمت غازانخان آورده شد اما غازانخان او را مورد عفو قرار داده و در حق وی محبت روا داشت^{۱۰} و موقعی که بسلطنت رسید چنانکه دربالملاحظه کردیم او را همراه نوروز و سوکا بدفع مهاجمین و یاغیان به خراسان فرستاد ولی نیت ایشان از میان برداشتن امیر نوروز و غازانخان بود و سبب این امر گرایش و دخول غازانخان به تحریک امیر نوروز بدین اسلام و رونق این دین در میان مغول و مخالفت ایشان از این جریان بود و خواستار آن نبودند که مغول طریقت آباء و اجزادی را فراموش کرده باشند.^{۱۱}

بلوای ارسلان اوغول وحشتی عظیم در غازانخان ایجاد نمود و نیروی بزرگ سرداری چوپان و سولامیش (پسر امیر بایجو) و قورمیشی (پسر الیناق از جلایر) و امرائی چند بسیج و هدف او

۱۰ - جامع التواریخ - ج ۲ ، ص ۸۸۷.

۱۱ - تاریخ و صاف - ج ۳ ، ص ۳۲۷.

اعزام نمود در حدود بیلقان^{۱۲} جنگی سخت در گرفت و بیشتر مغولان طرفدار ارسلان از اردوی او فرار کردند و در روز پنجشنبه ۲۳ جمادی الاولی ۶۹۵ (م/۱۲۹۶) ارسلان اوغول گرفتار امیر چوپان گردید^{۱۳}، بعثت این شورش در عرض یکماه پنج شاهزاده و سی و هشت امیر فرمان غازانخان بیاسا رسیدند، بالاخره وظیفه‌ای که در خدمت نوروز بر چوپان محول شده بود بنحو احسن انجام یافت و باصطلاح با خون ایشان اسلام از خطری که با آن مواجه بود رهائی یافت^{۱۴}.

۲ - انهدام امیر نوروز و خوروزیان

امیر نوروز پسر ارغون آغا از قوم اویرات بود، ارغون آغا در خدمت هلاکو و آباقاخان و احمد تکودار و ارغونخان صاحب مقام و از امرای طراز اول بشمار میرفت، پسرش نوروز از عهد ارغون که غازان بحکومت خراسان تعیین شد ملازم غازان گردید^{۱۵} ولی بعد از قتل بوقا (از قوم جلاایر امیرالامرای ارغون) نوروز بهمکاری با او متهم و تحت تعقیب قرار گرفت، نوروز يك مدت فراری و به پیش قایدو خان خاقان ترکستان گریخت و از او جهت مقابله و مجادله و دفاع از خود بر علیه غازانخان مدد خواست، گرچه نیروئی فراهم آورد و يك زمانی با غازانخان بچنگ و گریز

۱۲ - بجای این اسم پیل سوار نیز آمده و در حبیب السیر پل تغان هم ذکر شده است.

۱۳ - جامع التواریخ ج ۲، ص ۹۲۱.

۱۴ - تاریخ و صاف ج ۳، ص ۳۲۹؛ میرخواند روضة الصفا، ج ۵، ص

۴۲۵؛ حبیب السیر، ج ۳، ص ۱۴۸.

۱۵ - جامع التواریخ - ج ۲، ص ۸۵۰.

متوسل شد بعد نادم و از غازانخان طلب پوزش و مغفرت نمود و مورد عفو و اغماض قرار گرفت و با غازان هم قسم شد و میانشان میثاق رفت تا پای جان در خدمتگذاری صادق و صمیمی باشد، نوروز باین عهد و میثاق خودبخوبی پایدار ماند و با فداکاری های نوروز بود که غازانخان بسلطنت رسید و به تشویق او بود که غازان مسلمان شد و مذهب سنی حنفی را قبول نمود و در ترویج آن کوشید^{۱۶} و میتوان تمام اوامری که بدست غازانخان به نفع اسلام صدوریافت از نور ایمان نوروز دانست، نوروز يك مسلمان بتمام عیاری بود، تمام اعمال و رفتارش شاهد بر معتقدانش میباشند. نوروز بود که قسم و پیمان بجام زرین و شراب ارغوانی مغول را که بزرگترین میثاق و عهد و پیمان باشد تبدیل به کتاب آسمانی قران مجید و معتقدات باطنی که اتکاء آن بقدرت لایزال احدیت باشد قرارداد^{۱۷} و چون غازان بر سریر سلطنت بهمت نوروز تکیه زد امارت و وزارت تمام ممالك و الوس ایلخانی مغول را از آب جیحون گرفته تا حدود سرزمین شام و مصر در فرمان نوروز نهاد و وزارت مطلق را با و تفویض کرد^{۱۸} و از نوروز درخواست نمود که هر آرزو و درخواستی دارد بازگو نماید تا برآورد شود، نوروز زانو بر زمین زد و خواستار آن شد که التماغها (مهر) که بر فرمانها می نهند اولاً از شکل مربع

۱۶ - اول شعبان ۶۹۴ (۱۲۹۵ م) بحضور شیخ زاده بزرگ صدرالدین ابراهیم حموی با تمامت امرا کلمه توحید گفت جمله مسلمان شدند - جامع التواریخ - ج ۲ ، ص ۸۹۶ ؛ وصاف - ج ۳ ، ص ۳۲۵ ؛ میرخواند - روضة الصفا - ج ۵ ، ص ۲۸۰ .

۱۷ - جامع التواریخ - ج ۲ ، ص ۸۹۶ .

۱۸ - تاریخ وصاف - ج ۲ ، ص ۳۲۵ ؛ جامع التواریخ - ج ۲ ، ص ۹۱۸ .

بصورت مدور تبدیل شود، ثانیاً در بالای فرمانها کلمه مبارک بسم الله نقش بندد، غازان بالفور دستور آنرا امر فرمود^{۱۹}. نه تنها کار خود نوروز بالا گرفت و همه کاره مملکت ایلخانی گردید، برادران و اولاد و نوکران او نیز در هر گوشه‌ای از متصرفات ایلخانی بامارت پرداختند، يك جهت مملکت با اراده نوروز و نوروزیان اداره میگشت، چون قدرت نوروز از حد گذشت بمصدق (فواره چون بلند شود سرنگون گردد) شوکت او مورد حسد رقبایش واقع شد، زمانی که جمال‌الدین دستجردانی نیابت نوروز را یافت صدرالدین زنجانی بزرگترین رقیب او بدسیسه پرداخت تا کار وزارت بر صدرالدین زنجانی انتقال یافت بر علیه نوروز دست به کار گردیده و ستاره اقبال نوروزیان با فلول گرائیدن گرفت نامه‌های جعلی دایر بر روابط مخفی او با سلاطین مملوک مصر انتشار دادند و نظر غازان را از نوروز و نوروزیان تغییر داده و از او مکدر ساختند و فرمانی از غازان مربوط به قتل نوروز و نوروزیان گرفتند^{۲۰}، امیر نورین (از قوم قیات) و امیر باینجار (از قوم ؟) مامور شدند نوروز و اولاد و اخفاد او را از میان بردند^{۲۱}. در این موقع نوروز در خراسان بود، امرا از اطراف و اکناف برای اجرای امر احضار شدند از آن جمله امیر چوپان و پولاد قیا (از قوم اویغور) که مقیم ری بودند. برای اینکار دعوت شدند^{۲۲}. در زیر فرماندهی قتلغشاه بسوی خراسان

۱۹ - جامع‌التواریخ - ج ۲، ص ۹۱۷؛ و صاف - ج ۳، ص ۳۲۵.

۲۰ - جامع‌التواریخ - ج ۲، ص ۹۲۷.

۲۱ - د د د د د ۹۲۸.

۲۲ - جامع‌التواریخ - ج ۲، ص ۹۲۹.

در حرکت آمدند. در درگیری ایکه با نیروی نوروز اتفاق افتاد نوروز منهزم و به هرات متواری و به ملك فخرالدین كرت، حاكم هرات ملتجی شد^{۲۳} ولی ملك فخرالدین بحاطر حفظ حكومت خود باوجود اینکه با نوروز نسبت اقربائی داشت با حيله‌ای او را گرفتار و اسیر قتلغشاه ساخت قتلغشاه با دست‌خود سر او را برد و پیش غازانخان در بغداد فرستاد و با مرغازانخان سر او را بدار آویختند و مدتی در دار بود^{۲۴} - بدینوسیله به حیات بزرگترین امیر مسلمان و با قدرت ایلخانی خاتمه دادند و او نیز گرفتار سرنوشت شوم مثل سایر امرا و وزراء این دوره گردید چوپان نیز در آن سهم بود.

۳ - شورش سولامیش در روم (آسیای صغیر)

سولامیش پسر بایجونویان (از قوم یسوت‌یابی سوئیت) از سرداران مشهور چنگیزخان است، قبل از هولاكو خان باجرماغون بایران آمدند و فاتح غرب ایران و آسیای صغیر (در جنگ مشهور كوسه داغ ۶۴۰ هجری و (۱۲۴۱/م) و مقیم آن خطه بود. ^{۲۵} موقعی

۲۳ - جامع‌التواریخ - ج ۲ ، ص ، ۹۳۰ .

۲۴ - ۲۸ ذی‌القعدة ۶۹۶ هجری ، جامع‌التواریخ ، ص ، ۹۳۰ .

۲۵ - و صاف - ج ۲ ، ص ، ۲۴۳ .

۲۶ - در اینجا ایجاب مینماید اجمالی از وضع دولت سلاجقه روم را مذكّر شویم: سلاجقه روم شعبه‌ای از سلاجقه ایرانند از تركمانان اغز. این سلسله وقتی که بسال ۴۲۹ هجری (۱۰۳۷/م) بعد از شكست غزنویان بدست طغرل در ایران تشكیل شد، در عهد آل‌بارسلان در جنگ ملازگرد ۴۶۳ (۱۰۷۲/م) با امپراطوری بیزانس (رومانوس دیوجانوس) باعث كشوده شدن پای این قوم بسرزمین روم گردید - آل‌بارسلان پس از بازگشت بایران ادامه فتوحات روم را بعهده سلیمان پسر قتلش گذاشت



که هولاکو بایران آمد بایشان نیز دستور رسید زیر فرمان در آیند^{۲۷}. موقعی که وی گزارش اقدامات خود را به هولاکو خان عرضه می‌داشت خود را فاتح سرزمینهای واقع از حدود ری تا حدود روم و شام معرفی کرد^{۲۸} ولی هولاکو از اینکه او نتوانسته بود

او شهر قونیه را مرکز خود قرارداد و بدین وسیله سلاجقه روم را تاسیس نمود (۴۷۰ هجری - ۱۰۷۷ م) در حمله مغول در اس آن علاءالدین کیقباد بود که با قبول تبعیت مغول سرزمین خود را از خطر نجات داد، غیاث‌الدین کیخسرو چون بجای او نشست بعلت عدم لیاقت شخصی کارها را بمعده سعدالدین کیک قرارداد، در این زمان بابایویش خود را بروم ادامه داد، در جنگ مشهور کوسه داغ ۱۲۴۳ میلادی شکست سختی به کیخسرو وارد ساخت از این تاریخ سلاجقه روم دست نشانده مغول شدند و تحت تبعیت امرای مغول مقیم روم حکومت راندند، قدرت آنها روز بروز روی بضعف نهاد تا اینکه بامرگ سلطان مسعود دوم ۷۰۸ (۱۲۰۷ م) از بین رفت، ضعف دولت سلجوقی از طرفی وظلم و شکنجه عمال مغول از طرف دیگر میدان را برای فعالیت ترکمانها گشود از آنجمله بودند: ترکمانهای قرامان اشرف، گرمیان، لادیک (دنزلی)، حمید، منتشه، جاندار، پروانه، در این خصوص در صفحات آینده اجمالاً بحث خواهیم نمود. این نوع ملوک الطوائفی با پیشرفت ترکمانان عثمانی برچیده شد. منابع معتبر ما در خصوص سلاجقه روم: آنونیم - سلجوق نامه، تواریخ آل سلجوق (یازجی اوغلی)، مسامرة الاخبار آق‌سرای - از همه مهمتر کتاب ابن بی‌بی میباشد

۲۷- جامع‌التواریخ - ج ۲، ص ۶۸۵ (... و هولاکو خان را بایران زمین وممالك که ذکر رفت نامزد کرد، بکنکاج تمامت آقا واینی ومقرر فرمود که لشگری که بابایجو وجرماغون پیش از آن جهت شما فرستاده بودند تا مقیم ملک ایران باشند و لشگری که هم بجهت کشمیر وهند فرستاده بودند همه از آن هلاکو خان باشند).

۲۸- جامع‌التواریخ - ج ۱، ص ۶۹۸ (... او زانو زد و عرضه داشت که تقصیر نکرده‌ام و آنچ مقدور بود بتقدم رسانیده‌ام از درری تا حدود روم وشام يك روی کرده‌ام (...).

حکومت بغداد را باطاعت آورد بر او سخت متغیر گردید .
 هولاکو در لشکرکشی به بغداد دستور احضار جرماغون و
 ویایجورا از روم صادر کرد^{۲۹} بایجودر فتح بغداد نقش عمده را
 عهده‌دار بود بامر هولاکو بامیر تومانی رسید و بعد نیز بدست او مقتول
 گردید^{۳۰} بعد از بایجو پسرش بقول رشیدالدین (اواک) و بقول
 مقریزی (افاک) تومان پدر را داشته، سولامیش پسر این اواک یا
 افاک می‌باشد که در عهد غازانخان با همان منصب پدر با پنج هزار
 سوار مقیم روم بود^{۳۱} .

واقع و جریان سولامیش از اینجا ناشی شد که سردار دیگر
 مغول مقیم خاک روم بنام بالتو پسر تایجی (تایشی) از قوم جلایر
 بر غازانخان شورید، علت آنرا رشیدالدین تحریک ایلدار پسر
 قونغورتای، برادر احمد تکودار مینویسد^{۳۲} بالتو از عهد آباخان
 در مملکت روم در تحت اطاعت سماغارنویان بود، چون سماغار
 درگذشت و عرب پسر او نیز هنوز کودک بود بالتو میدان را خالی
 دید سربخود نمائی و عصیان نهاد^{۳۳} و سلطان مسعود را که از سلاطین
 سلجوقی و دست نشانده بود با خود هم آواز ساخت. غازانخان
 برای دفع بالتو و خاموش ساختن آتش بلوای آن قتلغشاه را با سه هزار

۲۹ - جامع‌التواریخ - ج، ۲، ص ۷۰۷.

۳۰ - د د د ۱، ص ۵۴.

۳۱ - د د د ۱، ص ۵۵ و ۱۵۹.

۳۲ - د د د ۲، ص ۹۲۴.

۳۳ - مسامرة الاخبار آق‌سرایى - عثمان تودان، اذانتشارات موسسه تاريخ
 آنکارا ص ۱۹۷؛ تاريخ گزيده، حمدالله مستوفى ص ۶۱۵؛ جامع‌التواریخ
 - ج ۲، ص ۹۲۵.

قشون عازم روم کرد. ۳۴ سولامیش بیاری قتلغشاه داخل معرکه شد، در صحرای ملیه ۳۵ و آق شهر با هم مواجه شدند که بانهزام بالتوانجامید و سولامیش به تعقیب او مامور شد (بالتو چون از اتراک رم که بایشان در این مورد قول وقراری داشت فایده ندید به ارامنه سیس پناهنده شد و از آنجا نیز که قصد فرار بشام را داشت گرفتار قتلغشاه شد و بتبریز آوردند در آنجا بقتل رسید). ۳۶

سولامیش در این وقت امیرالامرای روم بود ۳۷ چون قتلغشاه با کمک سولامیش بالتو را منهزم ساخت. وی امیدوار بود در پاداش آن امیرالامرائی او تثبیت و تائید خواهد شد ولی برعکس از طرف غازانخان حکومت روم یا فرماندهی اردوی مغول مقیم روم به باینجار و بوجکور داده شده ۳۸ این امر باعث تکدر خاطر سولامیش گردید و اورادر فکر قیام و عصیان بر علیه مغول برانگیخت.

سولامیش قبلاً با سلاطین مملوک مصر وارد مذاکره شد و با اتراک قرامان ۳۹ قرارداد کمک بست و با جلب کمک آنها دست بکار شد ۴۰ نیت او تشکیل دولت مستقل در آناتولی بود چون این

۳۴ - جامع التواریخ - ج ۲، ص ۹۲۵؛ آق سرائی تعداد مشخص نمیکند.

۳۵ - جامع التواریخ - ج ۲، ص ۹۲۵؛ صحرای مالیه از توابع قهر- شهر حالیه از شهرهای ترکیه است (آق سرائی، ص ۲۰۱)

۳۶ - مسامرة الاخبار - آق سرائی - ص ۲۰۵.

۳۷ - جامع التواریخ ج ۲، ص ۹۳۶.

۳۸ - جامع التواریخ - ج ۲، ص ۹۳۶.

۳۹ - در مورد اتراک قرامان بعداً معلومات خواهیم داد.

۴۰ - کتاب السلوک - مقریزی، باهتمام پرفسور مصطفی زیاده، قاهره.

۱۹۷۰، جزء اول قسم ثالث، ص ۸۷۸.

منطقه توسط پدرش بایجو فتح شده بود آنرا حقوق مسلم خود میدانست. قشونی در حدود ۵۰ هزار نفری گرد آورد^{۴۱} و بر امرای مغول مقیم روم باینجار و بوجکور حمله برد و ایشان را بقتل رسانید چون این خبر به غازان رسید روز يكشنبه ۱۲ جمادی الاولی ۶۹۸ (م/۱۲۹۸) امیر چوپان را برای دفع بلوای سولامیش در مقدمه روانه ساخت و بدنبال آن قتلغشاه نوبان و امیر سوتای را بكمك او اعزام داشت.^{۴۲} جنگ سختی که در حدود آق شهر اتفاق افتاد افراد مغولی نیروی سولامیش و عده‌ای از اترک قرامانیان از او جدا شدند و به اردوی چوپان ملحق گشتند، سولامیش با پنج هزار اردو به سوریه و از آنجا به مصر فرار کرد. و آرامش دوباره بروم برگشت در این مورد آق سرائی چنین مینویسند: (سولامیش منهزم و بدیار شام فرار کرد بفر دولت و سایه معدلت پادشاهی و حسن تدبیر و رزانت و مبارزات نوین اعظم چوپان مرزوبوم روم از دست تشتت خوارج خلاصی یافت).^{۴۳} چون واقعه سولامیش خنثی شد سوتای در دیار روم بفرماندهی و سرپرستی اردوی مقیم روم باقی ماند و چوپان فاتحانه وارد ایران شد و این خبر چون بغازان در بغداد رسید بی اندازه مسرور و از چوپان ممنون شد^{۴۴} از امرای طرفدار سولامیش، امیر اقبال (نوه ایلکای نویان پسر اروقتواز جلایر) و طاشتیمور خیتائی که بدست

۴۱ - جامع التواریخ - ج ۲ ، ص ۹۳۶.

۴۲ - ، ، ، ، ، ؛ ولی آقسرائی قتلغشاه را در این لشکرکشی نام نمی برد بلکه امیر سوتای و امیر مولای بودند. البته نوشته آقسرائی نزدیک به حقیقت است.

۴۳ - آقسرائی - ص ۳۶۶.

۴۴ - آقسرائی - ص ۳۴۸.

چوپان افتاده بودند به تبریز آورده شد و بقتل رسیدند. در این زمان نیروی کمکی مصر به بهسنی (از توابع دیار بکر) رسیده بود که سولامیش بحلب و از آنجا به دمشق وارد شد.

سولامیش با کمک جزئی ملک ناصر سلطان مملوک مصر سرداری ابن جاجا و بیکتیمور بروم برگشت و در حوالی آنکارا با اردوی مغول روبرو شد نتوانست پایداری نماید دستگیر و بایران انتقال یافت، او نیز مانند بالتو در تبریز بسال ۶۹۸ هجری شنبه ۲۵ ذی الحجه برابر ۲۷ اوگوست ۱۲۹۸/م بقتل رسید و جسد او را آتش زدند. ۴۵

ب - وقایع خارجی غازانخان

چوپان در سفرهای جنگی غازان خان با سلاطین مملوک مصر ۴۶
غازانخان در ایام سلطنت خود دونوبت (۲۶ صفر ۶۹۹ هجری برابر با ۲۲ ژانویه ۱۳۰۰ میلادی و ۷۰۲ هجری برابر با ۱۳۰۲/م)

۴۵ - جامع التواریخ - ج ۲ ، ص ۹۳۸ - شرح مفصل قیام سولامیش و تحریک سلاطین مملوک مصر در رشیدالدین ، جامع التواریخ صفحات ۹۳۶ و ۹۳۷ ؛ کتاب السلوک مقریزی ، جزء اول قسم ثانی از صفحه ۸۷۴ تا ۸۷۹ ؛ مسامرة الاخبار آقسرائی صفحات ۲۳۹ تا ۲۴۷ ؛ کنز الدردالد واداری مضبوط است .

۴۶ - گرچه علت این قشون کشی را مورخین مملوک از آنجمله مقریزی نتیجه قیام سولامیش و کمکهای سلاطین مملوک از آن قلمداد میکنند (و کان سولامیش هذامن اکبر الاسباب فی حرکت غازان الابلاد الشام ..) السلوک ، محمد مصطفی زیاده ، ج ۲ ، ص ۸۷۸) ولی عللی دیگر مشابه آن داشت از آن جمله التجای امیر طرخی (رشیدالدین فضل اله اسم این شخص را طوقای گورگان می نویسد : ...) ناگاه خبر رسید که طوقای گورگان امیر اویرات که بدیار بکر و آنطرف بود با امیر ایسوتای بن طاشمنکو قوشچی و کوکنای بهادر باخان ومان وهزاره های اویرات عزم دیار شام ←

بسرزمین سوریه (دمشق- حلب - حمص) بسفر جنگی مبادرت کرده در نوبت اول سرداری قشون بعهدہ امیر قتلغشاه و امیر چوپان بود^{۴۷}

کرده‌اند . جامع‌التواریخ ج - ۲ ، ص ، ۹۱۹) از امزای اویرات بامیر کیتبغا سلطان مصر بعلت همدستی با بایدو و شرکت در قتل گیخاتو ترسی که از غازانخان داشت وحایت سلطان مصر از او (السلوک - ج ۲ ، ص ۸۱۲) ولی از اینها گذشته گرفتن انتقام شکستهای قبلی بود که نصیب سلف غازانخان شده بود در پی بهانه میگشت که خبر توجه شامیان بسر حد دیاربکر ومحاصره وفجایع ماردین وراس العین از توابع آن ایالت را دریافت ، ضمن اینکه غازانخان را درعزم خود مصمم ساخت از طرفی علمای دین نیز فتوای دفع مزاحمت‌های شامیان را بنافازان صادر نمود (جامع‌التواریخ - ج ۲ ، ص ۹۳۸ ؛ وصاف - ج ۳ ص ۳۷۲ ؛ حمدالله مستوفی - تاریخ گزیده ، نوائی تهران ۱۳۳۹ ، ص ۶۰۲ ؛ خواند میر ، روضه الصفا ، ج ، ص ۴۲۰) در این موقع تشویق سرداران فراری و پناهنده مملوک بدبار مغول چون امیر قیچق بکتمر السلاحدار والیکی (ابولفدا - المختصر فی الاخبار البشر ج ۴ ، ص ۳۷) مزید برعلت گردید وغازان روزجمعه ۱۹ محرم ۶۹۹م از تبریز بسفر جنگی خود بسوی سوریه براه افتاد (جامع‌التواریخ . ج ، ص ۹۳۸) . در اینجا اشاره به نظریه استاد فقید عباس اقبال آشتیانی نیز لازم می‌آید (علت جنگ‌های مصریان با مغول خارج کردن بغداد از دست این قوم وقرار دادن بمرکز خلافت اسلامی بود ، غرض مغول نیز پایتخت قرار دادن حلب ودور نگهداشتن مصریان از این فکر بود این موضوع را از نامه گیخاتو به ملک اشرف میتوان استنباط کرد) عباس اقبال - تاریخ مغول ، تهران ۱۳۴۰ ، ص ۲۶۸

۴۷- وصاف - ج ۳ ، ص ۳۷۵ ؛ جامع‌التواریخ - ج ۲ ، ص ۹۳۹ ؛ خواند میر - روضه الصفا ، ج ۵ ، ص ۴۱۶ ؛ ابوبکر القبطی - تاریخ شیخ اویس ، وان لون ، ص ۱۴۵ . (مقدمه لشکر را بعهد چوپان و سلطان یساول وایلباسمیش قید میکنند) .

در نزدیکی شهر حمص^{۴۸} طرفین را اتفاق نبرد افتاد و در این محاربه نیروی مملوک با شکست مواجه گشته و پیروزی از آن مغول شد^{۴۹} لشکر مغول وارد دمشق گردید ، غازانخان بعد از ترتیب کارها حکومت دمشق را به امیر قپچاق حاکم قبلی آنجا که اظهار اطاعت نموده و ضمناً مشوق غازان در امر فتح شهر شده بود داد^{۵۰} و گذشته از دمشق، بیت المقدس و غزه نیز بتصرف غازان در آمد و با غنایم قابل ملاحظه که بدست قشون مغول افتاده بود بایران برگشت^{۵۱}. امیر تولای را باقامت دایمی در دمشق گماشت و به قتلغشاه امیر - چوپان توصیه نمود برای انتظام امور تا بهار آینده آنجا باشند^{۵۲} بعد از دوری غازان و برگشت امرا از دمشق میانه امیر قپچان و ملک ناصر اصلاح گردید و قپچان از اطاعت مغول خارج گردید^{۵۳} این امر سبب شد در پاییز سال ۷۰۰ هجری غازانخان با

۴۸ - در بعضی منابع مجمع المروج آمده از آن جمله ابوالفدا - ج ۴ ، ص ۴۲ و ۴۳ ؛ المقریزی - السلوک - ج ۲ ، ص ۸۸۶ ؛ اسم کنونی این محل را پرفسور محمد مصطفی زیاد بقول مفدل ابن ابی الفضایل صاحب کتاب النهج السدید (الخازندار) نقل میکند که محلی است بین حمات و حمص .

۴۹ - علت این شکست را مورخین مملوک از آنجمله ابوالفدا ، اختلاف سرداران مملوک و طمع ورزی آنها چون سیف الدین سلار و بیبرس الجاشنکی ، عدم آبادگی جنگی مصریان قلمداد میکند ، ج ۴ ، ص ۴۳ .

۵۰ - ابوالفدا - ج ۴ ، ص ۴۴ ؛ المقریزی - السلوک - ج ۲ ، ص ۹۳۸ ؛ جامع التواریخ ج ۲ ، ص ۹۴۱ .

۵۱ - ابوالفدا - ج ۴ ، ص ۴۳ .

۵۲ - جامع التواریخ - ج ۲ ، ص ۹۴۳ .

۵۳ - جامع التواریخ - ج ۲ ، ص ۹۴۲ .

معیت امیر چوپان و قتلغشاه و امیر مولای عازم سوریه شود ، ولی بعلت نامساعدی هوا و بارندگیهای متوالی و عدم آمادگی طرفین اگرچه غازانخان تا حلب رسید بدون نتیجه برگشت^{۵۴}، غازانخان، چون دید کاری با لشگرکشی حاصل نشد خواست نظریات خود را با مصالحه بر مصر تحمیل نماید^{۵۵} چون جواب نامساعد و مخالف نظریات خود دریافت^{۵۶} و بخصوص دریافت صندوقهائی پراز اسلحه از طرف ملک ناصر^{۵۷} غازان را متغیر و آماده کارزار ساخت . نیروئی بفرماندهی قتلغشاه و امیرچوپان بسوریه اعزام داشت ، این نیرو تا نزدیکی دمشق در محل نزدیک حمص (مرج الصفر رسیدند)، در این کارزار بعلت کثرت و آمادگی تمام لشگر مملوک در دوم رمضان ۷۰۲ (۲۰ ژوئیه ۱۳۰۳ م) شکست فاحشی به نیروی مغول وارد آمد^{۵۸} .

علت این شکست راوصاف اختلاف نظریه امیرچوپان و امیر قتلغشاه

۵۴- ابوالفدا - ج ۴ ، ص ۴۵۴؛ جامع‌الیواریخ - ج ۲ ، ص ۹۴۵ .
 ۵۵- روی این اصل قاضی نصیرالدین تبریزی و قاضی قطب‌الدین موصلی را با نامه‌ای بمصر روانه ساخت ، وصاف - ج ۴ ، ص ۳۹۷ . عین مقن نامه غازان در جلد ۸ ، صفحات ۶۹ و ۷۱ صبح الاعشی فی صناعة الانشاء ، تألیف ابی العباس احمد بن علی القلقشندی ، چاپ افست مصر موجود است . در السلوك تحت عنوان رقم ۱۴ بنقل از زبدة الفكر و نهایت‌الارب النوبری والقلقشندی .

۵۶- وصاف - ج ۴ ، ص ۳۹۷ ؛ صبح الاعشی فی صناعة الانشاء ، ج ۷ ، ص ۲۴۳ ؛ مقریزی السلوك - ج ۱ ، ص ۲۵۰ .

۵۷- وصاف - ج ۴ ، ص ۳۹۷ .

۵۸- ابوالفدا - ج ۴ ، ص ۴۹ ؛ مقریزی - السلوك ، ج ۲ ، ص ۹۳۰ تا ۹۴۰ .

مینویسد، قتلغشاه حاضر نبرد نبوده و فکر گریز از میدانرا داشته که چوپان او را از این کار منع و وادار باستقامت مینماید و بدنبال آن شهادت و مردانگی چوپانرا میستاید^{۵۹}. ولی چوپان چون شکست را علاج ناپذیر می بیند تنها توجه اش را معطوف به جمع آوری قشون شکست خورده ساخته و آنها را از فلاکت رهانیده و اسباب سوق ایشانرا بصوب ایران فراهم مینماید^{۶۰}.

بالاخره قشون شکست خورده مغول با معیت چوپان و قتلغشاه بخدمت غازان میرسند، غازانخان برای بررسی علل شکست مجلسی ترتیب داده و سرداران رایك بیک مورد بازجوئی قرار میدهد، چون بامیرچوپان میرسد اودر گزارشی که بعرض غازان میرساند قتلغشاه را مسبب شکست نیروی مغول معرفی نموده و اقدامات خود را در صحنه نبرد و جمع آوری لشکر از پا افتاده و نجات از معرکه مرگ و محافظت از آنها بغازان میشمارد^{۶۱} بنا بنوشته ابوبکر القبطی، صاحب تاریخ شیخ اویس هر که از چوپان نیکیها دیده بود بعرض غاران رسانیده در نتیجه چوپان مورد مرحمت غازان قرار گرفت

۵۹ - وصاف - ج ۴ ، ص ۳۹۷.

۶۰ - وصاف - ج ۴ ، ص ۴۱۰ تا ۴۱۴ : جامع التواریخ - ج ۲ ، ص

۹۴۴ ؛ ابوبکر القبطی - تاریخ شیخ اویس ، ص ۱۴۶ ؛ میرخواند

روسته الصفا، ج ۵ ، ص ۴۲۵ ؛ خواند میر - حبیب السیر ، ج ۳ ، ص

۱۵۶.

۶۱ - (. . .) قتلغشاه از اول تا آخر قدم در خطبه مقاتله نهاد و لشکر

را که در آب و آتش دمار و قتال بودند به هیچگونه مدد نداد بالجمله

چون منی که سرور لشکر نبودم میسر مصریان درهم شکسته

عاقبت من بنده باتنی چند از بهادران بکررات حملات بردیم تابفر

خسرو صاحبقران بقیه سپاه را از ورطه هلاکت خلاصی دادیم) - وصاف

- ج ۴ ، ص ۴۱۶.

و به منصب امیرالامرائی ارتقاء یافت^{۶۲} و ابن حبیب صاحب تاریخ درة الاسلاک فی تاریخ اترک مینویسد که غازان قتلغشاه را مورد ندامت و سرزنش قرار داده و او را از امیرالامرائی و یا نیابت خود معزول نمود در عوض چوپان را مورد نوازش قرار داد^{۶۳}، صاحب کتاب السلوک تقی الدین احمد مقریری مینویسد که غازان امر بقتل قتلغشاه داد اما بعد او را بخشیده ولی از خود دور ساخت^{۶۴}؛ رشیدالدین فضل الله در جامع التواریخ در این مورد مینویسد (رورشنبه هفدهم شوال امیر چوپان که بواسطه لشگریانی که پیاده بودند توقف کرده بود و ایشانرا تعهد و غم خوارگی کرده بآهستگی از راه بغداد می آورد ببندگی رسید و سیور غامش تمام یافت)^{۶۵}. صاحب کتاب تاریخ و صاف در این خصوص مینویسد (چوپان بهادر که در آن واقعه دادمردی داده بود و جان بر کف نهاده تشریف و نواخت فرمود و کمر خاص ارزانی داشت اما موافقت آقا و اینی را متحمل سه ضرب چوب گشت)^{۶۶}.

۶۲ - امیر چوپان توقف میکرد و آتش میداد پختن و خستگان میداد و نمیکذاشت که کسی در راه بماند و آن جزئی قومی بود هر که از آن لشکر بحضور رسیدند نیک نامی و مردانگی او میگفتند و در دل سلطان اثر کرد او را امیرالوس نصب کرد و نام در یرلیغ آوردند - تاریخ شیخ اويس، ص ۱۴۷.

۶۳ - ابن حبیب - الدرة الاسلاک فی تاریخ دولته الاتراک، کتابخانه سلیمانیه، جزو کتابهای مخطوط یعنی جامع، استانبول شماره ۸۴۹ ص ۲۸۵.

۶۴ - المقریزی - السلوک، ج ۲، ص ۹۳۸.

۶۵ - جامع التواریخ - ج ۲، ص ۹۵۶.

۶۶ - و صاف - ج ۴، ص ۴۱۴.

خواند میر صاحب کتاب روضه الصفا نیز گفتار و صاف را
هیناً نقل میکند^{۶۷}.

گرچه از این مجلس نتیجه کلی حاصل نشد ولی با ملاحظه
نوشته‌های مورخین داخلی و خارجی چنانکه دیدیم رویهم اهمیت
چوپان در نظر غازانخان خیلی جلوه نمود و مقام او ارتقاء یافت،
اگرچه ظاهراً امیر قتلغشاه مقام خود را حفظ نمود^{۶۸} ولی امیر
چوپان از امرای طراز اول ایلخانی در آمد.

غازانخان بعد از این شکست دیگر زیاد عمر نکرد در شب
شنبه ۱۹ شوال ۷۰۳ هجری (۱۳۰۴/م) در اوجان درگذشت برادرش
اولجایتو ملقب به سلطان محمد خدا بنده در ۱۵ ذی الحجه ۷۰۳ هجری
(۹ ژوئیه ۱۳۰۴/م) بر تخت ایلخانی جلوس نمود^{۶۹}

ج - چوپان در عهد سلطان محمد خدا بنده (اولجایتو) ^{۷۰}
دوره دوازده ساله سلطنت سلطان محمد اولجایتو پسر ارغوان

۶۷ - خواند میر - روضه الصفا، ج ۵، ص ۴۲۱.

۶۸ - در وقایع بعدی قتلغشاه رادر مقام امیرالامرائی می بینیم، معلوم میشود
غازان خان خدمات سابق او را نادیده نگرفته و از قصور او گذشته و
در پست خود باقی گذاشته است چه در وصیت نامه غازان خان او را امیر
الامرا قید میکنند. کاشانی - تاریخ اولجایتو، مهین همبلی، تهران
۱۳۴۸ ص ۱۱؛ و صاف، ج ۴ ص ۴۵۶.

۶۹ - کاشانی - ص ۸.

۷۰ - اصل نام او اولجایتو است که بمعنای مغولی مبارک و بر میمنت است
چون مسلماً شد و علاقه بمذهب شیعه نشان داد از طرف اهل تشیع به
خدا بنده ملقب گردید، اهل تسنن او را خربنده نامیدند، مورخین
مملوک خربنده و مورخین ایرانی خدا بنده مینویسند.

برادر غازانخان (از ۱۵ ذی الحجه ۷۰۳ تا ۲۷ رمضان ۷۱۶ برابر با ۱۹ ژوئیه ۱۳۰۴ تا ۱۴ دسامبر ۱۳۱۶ م/)^{۷۱} . در تاریخ ایلخانی از لحاظ وقایع داخلی و خارجی نسبت بادوار سایر ایلخانیان آراسترین دوره است .

از وقایع این دوره فتح سرزمین گیلان ، يك فقره لشگر کشی بسوریه ، عصیان ترکمانان و انقراض سلاجقه روم و تسلط کامل مغول باین سرزمین قابل توجه و تذکر میباشد ، تاباین موضوع ها برسیم برای تعقیب نقش و مقام چوپان در دستگاه اولجایتو لازم میآید از جلوس اولجایتو مسایل را به ترتیب مورد بررسی قرار دهیم .

در صفحات قبلی ملاحظه کردیم که از اواخر دوره غازانخان بخصوص از جنگهای آخر مصر و مغول اهمیت امیرچوپان در الوس بیشتر از سابق نمایان گشت و او لیاقت و شخصیت خود را ابراز داشت و از آغاز سلطنت اولجایتو ارزش و ابهت قابل ملاحظه کسب نمود و این مقام را نه تنها تا آخر حفظ نمود بلکه روز بروز قدرت او افزونی می یافت ، چوپان در اوایل این دوره از جمله امراء طراز اول و از حیث مقام دومین شخصیت نظامی عصر بود ، استنباط ما در این مورد در حله اول توجه بوصیت نامه غازانخان بامرا و بازماندگان اوست که نام چوپان بعد از بیگلربیگی قتلغشاه ثبت است^{۷۲} ، دوم ، در جلوس اولجایتو یر تخت ایلخانی بنا بر رسم مغول امرای کبار به ترتیب مراتب و همین طور شاهزادگان بجای میآوردند قتلغشاه و امیر

۷۱ - از روز تاجگذاری تاروز مرگ.

۷۲ - کاشانی - تاریخ اولجایتو ، ص ۱۱ ؛ تاریخ و صاف - ج ۴ ، ص ۴۵۶ (وصیتنامه غازان) .

چوپان و امیر پولاد قیا و سونج در طرف راست او و شاهزادگان و خواتین خاندان ایلخانی در سمت چپ قرار گرفتند، امیر چوپان در سمت راست بعد از قتلغشاه قرار داشت که نشان دهنده مرتبت نظامی او بود^{۷۳}، سوم در جدولی که مورخ دوره اولجایتو، ابوالقاسم کاشانی امرای ایلخانی را ذکر میکند دومین امیر بزرگ از قوم سولدوس چوپان را میآورد^{۷۴}.

اولجایتو پس از تمکین براریکه سلطنت، زمانی که مناصب و مشاغل امرا را تعیین مینود امیر قتلغشاه را امیرالامرا یا بیگلربیگی و امیر چوپان را نایب او تعیین نمود^{۷۵} با این شواهد مشاهده می میکنیم مقام امیر چوپان در دستگاه ایلخانیان مغول از اوایل عهد - ارغون خان و غازانخان که چشم گیر و مهم بود بواسطه لیاقت و رشادت و دلیری و حسن تدبیر و سیاست خود روز بروز در حال ترقی

۷۳ - تاریخ و صاف - ج ۲ ، ص ۴۶۸.

۷۴ - هر يك از امراى دولت واجنحه حضرت و مقربان كامكار و اينقان نامدار كه بمثابت قوام و خوانى دولتنند ، داد گستر و عدل و براى كفايت و شجاعت و مهابت و درايت و بهادري و دلاورى معرف و موصوف دوم امير بزرگ مقدم تازيك و تارك خسرو عادل چوپان نويان بن ملك بن داو ن از قوم سلدوس كه براى و كفايت و تدبير و سياست و صلايت و بهادري و دلاورى بر همه فايق است - كاشانى، تاريخ اولجایتو ، ص ۸ .

۷۵ - كاشانى - ص ۲۸ (چريك والوس مغول را بامراى بزرگ قتلغشاه نويان و چوپان سپرد) ؛ و صاف - ج ۲ ، ص ۴۷۱ (. قتلغشاه نوين را بقاعده منصب بيگلربیگى ارزانى فرمود . در مکتوب با نام او مقدم داشت و چوپان پولاد حسين و سونج و ايسن قتلغ را با او نوکر ساخت) .

بوده، اگرچه منصب امیرالامرائی نداشته ولی همدریف آن و دومین شخصیت بعد از قتلغشاه را داشت اما اهمیت و شخصیت او بیش از قتلغشاه می نمود و نتیجه این امر بود که در سال ۷۰۴ با ازدواج با دولندی خاتون دختر اولجایتو بدامادی سلطان وقت نیز افتخار یافت^{۷۶} چوپان این وضع را داشت تا اینکه بسال ۷۰۶ (۱۳۰۷ م) واقعه گیلان اتفاق افتاد که بقتل قتلغشاه انجامید و امیر چوپان بعد از این واقعه رسماً بمقام بیگلربیگی یا امیرالامرائی رسید چنانکه شرح آن بیاید.

۱ - واقعه گیلان

سرزمین گیلان بنا بموقعیت طبیعی و جغرافیائی بخصوص خود و محدود بودن بین دریا و کوه^{۷۷} تا سال ۷۰۶ هجری (۱۳۰۷ م)

۷۶ - کاشانی - تاریخ اولجایتو ، ص ۴۳ .

۷۷ - در شمال ایران در انحنای جنوبی دریای خزر بین دریا از شمال و سلسله جبال البرز ورشته کوههای طالش از جنوب و مغرب، سرزمینی که از لحاظ طبیعی بدو قسمت جلگه و کوهستان تقسیم میشود بمساحت ۱۲۹۱۲ کیلومتر مربع بنام گیلان منسوب بقوم گیل از قوم آریائی قرار گرفته .

قسمت کوهستانی که جنوب و مغرب سرزمین گیلان باشد پوشیده از جنگل های انبوه و قسمت جلگه ای یعنی شمال آن تقریباً مسطح و باتلاقی، مصب رودهای کوتاهی است که از قسمت کوهستانی سرچشمه میگیرند و وارد دریای خزر میشوند و تعداد آنها بیانصد میرسد .

رطوبت حاصله از دریای خزر که تحت تأثیر بادهای سرد و هوای سنگین سیبری بجنوب کشانده میشود بابرخورد به مرتفعات البرز مه غلیظی ←

در مقابل حملات بدان شدت وحدت مغول که از شرق تا غرب قاره آسیا را فرا گرفتند و تمدن‌ها را بنا بودی کشاندند و مردمان را بقتل رسانیدند مصون ماند و مغول‌ها نتوانستند بر این قطعه کوچک دست یابند، این يك مسئله برای مورخ و اهل تحقیق بزرگترین دلیل و شاهد است که موقعیت طبیعی در مسایل تاریخی (همان ژئوپلیتیک) چه اندازه اهم میباشند.

برای مغول استقلال این قطعه کرچك نقطه ضعف بزرگی مینمود^{۷۸} و این مسئله نظر اولجایتو را بیش از هر موضوع جلب

را در اینجا متمرکز ساخته باعث ریزش بادانهای وفور در عرض سال می نماید که میزان آن تا ۶۰ سانتی متر در سال میرسد و پربادترین قسمت ایران را تشکیل میدهد و در تابستان هوایش گرم و مرطوب و ناسازگار میباشد.

تنها معبر طبیعی آن دره سفید رود است، راه شوشه‌ای که امروزه استان زرخیز گیلان و دریای خزر را بمرکز کشور مربوط میسازد همان راهی است که در مسیر پرپیچ و خم این رود با استفاده از عارضه طبیعی احداث شده است، زمینش حاصلخیز و از عمده محصول آن برنج و

ابریش و جای قابل توجه است، درازمنه تاریخ بعثت داشتن این موانع طبیعی و راههای کوهستانی صعب العبور از تهاجم و تاراج‌هایی که سایر نقاط ایران بر خود تحمل نمود مصون بوده و از قدیم الایام مامن و ماوای پناهندگان سیاسی و مردان مبارز ملی و مخالفان تسلط بیگانگان بر سرزمین ایران بودند، دین عموم مردم مسلمان و پیرو مکتب و مذهب مقدس تشیع اند، در زمان حمله مغول بایران و بعداً در عهد ایلخانان مغول گیلان توسط امرای محلی خود که تعداد آنها بدو ازده میرسیده و معروفترین آنها زنی بوده بنام امیره دباح اداره میشد.

۷۸ - کاشانی - تاریخ اولجایتو، ص ۵۵.

کرده و گرفتن این سرزمین رانا لشکر کشی به سرزمین سوریه و مصر مقدم دانست.^{۷۹} اهمیت دوره اولجایتو در تاریخ مغول از این لحاظ پراهمیت است که با وجود اینکه بیشتر نیروی خود را قربانی تصرف آن سرزمین نمود ولی بافتخار فتح آن نایل گردید که در این افتخار سهم امیر چوپان بیش از سایر امرا بود.

علت لشگر کشی اولجایتو را به سرزمین گیلان ابوالقاسم کاشانی صاحب تاریخ اولجایتو نتیجه تحقیر و طعنه و تهییجی میداند که مخالفین اولجایتو بر او ابراز میداشتند.^{۸۰} حافظ ابرو صاحب کتاب (زبدة التواریخ - ذیل تاریخ جامع التواریخ رشیدی) انگیزه لشگر کشی اولجایتو را دست یابی به ثروت سرشار آن سرزمین و

۷۹ - چون ممالك براولجایتو سلطان مقرر شد خواست که بر طریق سلطان غازان لشکر بجانب مصر برد ، گفت جمعی بر در خانه حکم مانشنوند مارالشکر بمملکتی دیگر بردن مناسب نباشد . حافظ ابرو - ذیل جامع التواریخ رشیدی ، بیانی ، تهران ، ۱۳۱۷ ، ص ۱۰ .

۸۰ - (. . . و سبب عزم این رزم و موجب رکضت و نهضت این قصد آنک اویرتای غازان از دوا و امرای او روایت کرد که بر سبیل استهزا و افسوس میگفتند که سلطان غیاث الدین محمد که خان ایران زمین است و شوکت و صلابت و مهابت و شجاعت او به اقصای وادانی عالم رسیده چگونه بیشه گیلان را که مقدار مجموع طول و عرض بسیط محیط آن سی فرسنگ زمین است و در وسط مملکت و بیضه قلابت او افتاده مطیع و مسخر نمی تواند کرد (کاشانی - ص ۵۵) . منظور از اویرتای خان اردائی غازان از پسران امیر ارغون آغا حاکم مشهور مغول است که برای رسانیدن خبر مرگ خان اولوس جغتای دو آخان پسر سراق بدر بار اولجایتو آمده بود - پاورقی حافظ ابرو ، ص ۱۰ ، نقل از تاریخ مغول بارون دهنس ، ج ۴ ، ص ۴۸۸ .

مردم متمول آن خطه ذکر میکند^{۸۱}، در هر حال خواه مسئله اولی عامل اصلی باشد یا منظور دومی، اولجایتو کمر همت بر تسخیر آن سرزمین بر میان بست و فرمانی دایر بر بسیج سپاه باین نظر صادر نمود.

چهار لشکر از چهار سمت به ترتیب: امیر چوپان از راه اردبیل و آستارا، قتلشاه از راه خلخال، طوغان و مومن از راه قزوین و رستمدر و کلاردشت و خود اولجایتو از راه لاهیجان^{۸۲} مورد تهاجم قرار دادند مواضعی را که امیر چوپان بدان نامزدگشته بود بهسولت مسخر و حکام آن نواحی را ملازم خود گردانید متوجه اردوی سلطان بسمت لاهیجان گردید یعنی موقعی که سلطان متوجه لاهیجان بود امیر چوپان ماموریت خود را خاتمه داده بخدمت اولجایتو رسید^{۸۳}.

۸۱ - یکی از امرای اولجایتو سلطان (گرای) نام شهنه طارم دیگر کرت باصددالدین خالدي به گیلان رفته بود و اوضاع آن ولایت معلوم کرده پیش پادشاه تقریر کرد که قضیه ایشان داسر سري نه ميتوان گرفت دوازده شهر است و در هر یکی امیری مستقل نشسته و سپاهی فراوان در فرمان اگر پادشاه آن ملك را مسخر گرداند بسی درخزاین بیفزاید و راه خراسان نزدیک گردد پادشاه را داعیه تسخیر گیلانات در ضمیر قرار گرفت (ذیل جامع التواریخ - حافظ ابرو ، ص ۱۱) .

۸۲ - کاشانی - ص ۶۹ ؛ حافظ ابرو - ص ۱۱ ؛ خواندمیر - روضه الصفا ج ۵ ، ص ۴۴۱ (مواضعی را که امیر چوپان بدان نامزدگشته بود بهسولت مسخر شد و حکام آن را ملازم خود گردانید و متوجه اردوی پادشاه شد) .

۸۳ - ابن دواداری - ابوبکر ، کنز الدر و جامع النور ، ح ، رویمر ، قاهره ، ۱۹۶۰ ، ص ۱۴۰ ؛ کاشانی ، ص ۶۹ ؛ حافظ ابرو ، ص

و اما قتلغشاه چون بطرف خلخال متوجه شد شرف‌الدین خلخالی که امیر آن ناحیه بود اظهار ایلی نمود و راهنمایی قتلغشاه را از معابر طبیعی گیلان برعهده گرفت و او را توصیه نمود از تعجیل در پیشروی خودداری نماید ولی قتلغشاه به شوکت خود مغرور بود و از طرفی حرص مال که بر او غلبه داشت به نصایح و راهنمایی اوالنفات نکرد و به یورش خود ادامه داد . چون بر قشون امیره دباج حمله سخت وارد ساخت ، امیره از قتلغشاه تقاضای صلح نمود ، قتلغشاه گرچه باطناً راضی بود ولی بتحریرک پسرش سباجی تن‌بصلح نداد و بر شدت حمله خود افزود ، چون مردم تولم ورشت این وضع را دیدند بر دلاوری خود افزودند و جان بر لب بدفاع از سرزمین خود برخاستند و در معابر تنگ ، مردم غیور گیلان راه بر قشون او بستند و گشتار فجیعی برای انداختند و قشون قتلغشاه را منهزم و متواری ساختند و سه مرد گیلانی که در وسط جنگل کمین کرده بودند بر خود او تاختند و بیک ضرب شمشیر سر او را از تن جدا ساختند و بقیه لشکر او در طول مرد ابها و گل ولای غرق و مدفون گردیدند (سه شنبه ۱۱ ذی‌الحجه ۷۰۲)^{۸۴}.

چون خبر قتل قتلغشاه به اولجایتو رسید امیر چوپان را بدان محل فرستاد ، در این زمان امیر چوپان از راه مغان غافلگیرانه بر سر گیلکیان تاخت و بر دشمنان ظفر یافت (و در سایر جبهه ها کار با کشت و کشتار و جنگ و گریز توام بود و سرها بزمین میریخت و تن ها زیر سم ستوران می ماند ولی چوپان در سایه مهارت و کاردانی

۸۴ - کاشانی - تاریخ اولجایتو ، ص ۶۸ ؛ حافظ ابرو - ص ۱۴ .

چوپان عده کشته شدگان او بیش از سه نفر نبود^{۸۵}.
 اولجایتو بعد از گشودن گیلان چون قتلغشاه کشته شد و چوپان
 دلاوریها ابراز نموده بود مقام او را که امیرالامرائی و بیگریگی
 کل اولوس باشد به چوپان تفویض نمود^{۸۶} بدینسان چنانکه واقعه
 مرج الصفر به نفع چوپان انجامید واقعه گیلان نیز به ارتقاء او تمام شد.

ب - نقش چوپان در سفر جنگی اولجایتو به سوریه

اولجایتو پس از برقراری بر سریر ایلخانی به اقامه مراسم
 دینی و شعائر اسلام برخاست و برای اینکه با سلاطین مملوک مصر
 رابطه مودت ایجاد نماید، دو نفر از فرستادگان سلطان مصر
 (حسام الدین مجیری و قاضی ابن شکری) را که در سالهای آخر
 سلطنت غازانخان بایران آمده و بامر آن پادشاه تحت نظر مانده
 بودند آزاد ساخت و توسط هیئتی روانه مصر نمود و خواستار آن
 شد سلطان مصر نیز ابرنجین برادر سونج را که در محاربات آخری
 بین غازان و مسلمین شام و مصر اسیر شده آزاد نماید و از طرفی
 پیغام دوستانه اولجایتو را به سلطان مصر ابلاغ نماید^{۸۷}. ولی نظر
 اولجایتو از ایجاد رابطه با سلاطین مملوک مصر ترك مخاصمه نبود

۸۵ - کاشانی - ص ۶۹ .

۸۶ - کاشانی - تاریخ اولجایتو، ص ۱۴۸؛ شبانکاره ای - مجمع الانساب ،
 نسخه یعنی جامع کتابخانه سلیمانیه استانبول، شماره ۹۰۹، ص ۲۶۱ ؛
 روضه المعفا - خواندمیر، ج ۵، ص ۴۴۵؛ میرخواند - جیب السیر -
 ج ۳، ص ۱۹۴ .

۸۷ - وصاف - ج ۴، ص ۲۷۴؛ مقریزی - کتاب السلوك، ج ۲، ص ۸۷۹ .

بلکه مسایل داخلی عجالتا چنان اقتضاء میکرد، چنانکه در لشکر کشی به گیلان متوجه آن شدیم که این امر را به لشکر کشی و توجه به مصر ترجیح میداد ولی هرگز گرفتن انتقام شکست مرج الصفر از نظرش دور نمیشد تا اینکه تعقیب این نیت بسال ۷۱۲ کشید .

در سال ۷۱۲ هجری واقعه ای اتفاق افتاد که مهمترین بهانه را برای این امر بدست داد و بین طرفین ایجاد و تجدید کدورت نمود، آن التجای عده ای از امرای بزرگ مصر از آن جمله قراسنقر حاکم دمشق و آقوش آلا فرم حاکم حلب بود که از سلطان ملک ناصر خایف گردیده و به سرزمین ایران و خدمت مغول متوجه شدند^{۸۸} اولجایتو با آغوش باز از اینها استقبال شایانی نمود ، قراسنقر را لقب آق سنقر داده و از شهرهای پرحاصل ایران از آن جمله مراغه را به معیشت و اقطاع او و همدان را به افرم تعیین نمود^{۸۹} .

منظور اولجایتو از این کار استفاده از اطلاعات آنها در لشکر-کشی به سوریه بود و بقول المقریزی این دو امیر فراری و پناهنده بایران خیال داشتند سرزمین های تحت حکومت خودشان را در اختیار

۸۸ - وصاف - ج ۴ ، ص ۵۵۳ ؛ ابوالفدا - ج ۴ ، ص ۹۶ ؛ کاشانی - ص ۱۴۱ ؛ مقریزی جزء ثانی قسم اول ، ص ۱۱۹ ؛ حافظ ابرو - ص ۴۰ ؛ خواندمیر - ج ۵ ، ص ۴۵۰ ؛ مستوفی - حمد الله ، تاریخ گزیده - نوائی ، تهران ۱۳۳۹ ، ص ۶۰۷ .

۸۹ - کاشانی - ص ۱۴۱ ؛ وصاف - ج ۴ ، ص ۵۵۲ ؛ الدواداری - کنز الدرر ، ص ۵۲۱ و ۲۵۱ ؛ مقریزی - جزء ثانی قسم اول ، ص ۱۱۵ (بقول کاشانی دختر آبا قباخان را به شمس الدین آق سنقر دادند ، ص ۱۴۵) .

مغول بگذارند^{۹۰} و در نتیجه ایشان نیز مشوق اولجایتو جهت لشکر - کشی بمصر شدند قول و تقبل مساعدت‌های لازم را در این مورد بالجایتو دادند^{۹۱} با پشت گرمی ایشان و باین اطمینان‌ها اولجایتو برای سفر بسوریه دست با اقدام شد و قرار بر آن علاقه گرفت با سه نیرواز سه سمت بسوریه سرازیر شوند ، یکی از سمت روم (آسیای صغیر) بسرداری قرانجوق پسر امیر قتلغشاه مقتول، قرانجوق بامر اولجایتو بطرف حلب براه افتاد ولی در راه مواجه با حمله سخت اترک قرامان شد و نیروی او منهزم گردید^{۹۲}، دسته دوم بسرداری امیر چوپان قرار شد در ییلاق آلا داغ گرد آیند بمقدمه لشکر روانه سوریه شود . خود سلطان در اوایل سنه ۷۱۲ هجری از سلطانیه براه افتاد تا بموصل رسید، امیر سلیمان بن مهنا از سرداران عرب سلطان ملك ناصر که او نیز از سلطان ملك ناصر روی گردان شده بود در اینجا بخدمت اولجایتو پیوست^{۹۳}، امیر چوپان با نیروی بزرگ در رسید در ششم رمضان همان سال متفقاً از موصل بطرف فرات بحرکت درآمدند، اولین برخورد ایشان در متصرفات مملوک، قلعه رجه بود^{۹۴}، لشکر

۹۰ - مقریزی - جزء اول قسم ثانی ، ص ۱۱۵ .

۹۱ - و صاف - ج ۴ ، ص ۵۵۲؛ خواندمیر - ج ۵ ، ص ۴۵۱؛ جیب السیر - میرخوند ، ج ۳ ، ص ۱۹۵ .

۹۲ - عقد الجمان فی تاریخ اهل الزمان - بدرالدین محمود بن احمد العینی - نسخه خطی کتابخانه عمومی بایزید استانبول، شماره ۲۳۹۲، از جمله وقایع سال ۱۱۷ هجری .

۹۳ - کاشانی - ص ۱۴۲ .

۹۴ - در سمت چپ رودخانه فرات نقطه سرحدی متصرفات مغول با کشور مصر .

مغول قلعه را به محاصره گرفت، در ابتدای امر گمان میرفت محافظین قلعه بدون جنگ و مدافعه آنرا تسلیم خواهند کرد چه دوستی ای که آلافرام بانگهبان قلعه بنام بدرالدین داشت این نیت را تقویت نموده و قول آلافرم نیز اولجایتو را امیدوار میکرد. ولی نتیجه برعکس شد، اهل قلعه بمدافعه سخت پرداختند و کار بر مغول سخت گردید بدستور قراسنقر و آلافرم بابر افراشتن منجنقها و کندن نقبها بقتل کشتار فجیع دست زدند^{۹۵}. ولی امیر چوپان مانع اینکار میشد و اولجایتو را از ریختن خون بی گناهان و مسلمین و کشتار بیرحمانه بر حذر میداشت و این عمل را از يك سلطان مسلمان همچون اولجایتو در مورد مسلمین سزاوار نمیدانست^{۹۶}.

چون کار قلعه بجنگ میسر نشد آخر الامر بوساطت قاضی نجم الدین از طرف محصورین قلعه و خواجهرشیدالدین فضل الله از طرف مهاجمین کار بمصالحه کشید و مدافعین بباستن شرایطی از دفاع دست برکشیدند، چون قلعه گشوده شد چوپان با مردم آنجا برافت و مهربانی رفتار نمود روی این اصل مورخین مملوک و بعضی

۹۵ - ابوالفداء - ج ۴، ص ۶۹؛ وصاف - ج ۴، ص ۵۵۶

۹۶ - ابن حجر - شهاب الدین ابوالفضل العسقلانی - انباء الفمر به انباء الفمر و کتاب الدرر الکمنه - حیدرآباد ۱۳۴۹، ج ۱، ص ۵۴۲؛ الدواداری - کنز الدرر ص ۲۵۱ (گرچه صاحب کنز الدرر در صفحه ۲۵۱ قراسنقر را با چوپان در فجایع رحبه سهیم قلمداد میکند ولی در صفحه ۲۵۶ همین کتاب نوشته خود را نقض کرده و میگوید که مخالفت چوپان از تخریب قلعه باعث بروز اختلاف بین چوپان و قراسنقر گشت، این عمل يك تائیدی است از اعمال انسان دوستی چوپان)

از مورخین ایرانی از اودر این خصوص به تمجید یاد میکنند»^{۹۷}.
 در نتیجه کمبود مواد خوراکی و گرمی هوا و پریشانی اوضاع
 و روحیه قشون اولجایتو بسوی بغداد عقب نشست^{۹۸} این آخرین سفر جنگی
 اولجایتو و آخرین سفر جنگی مغول به متصرفات مصر بود که مغول
 نتوانست از رجه پای فراتر بگذارد، گرچه رشادت و موفقیت چوپان
 باز چشمگیر شد ولی رشادت اخلاقی و انسانی و مسلمانی او بیشتر
 از نقش نظامی اش شهرت یافت.

ج - چوپان در اختفای شورش ترکمان^{۹۹}

اولجایتو چون بسلطنت رسید دائی خود ایرنجین Irendjin را^{۱۰۰}

۹۷ - همین اثرهای قید شده در ردیف ۹۶.

۹۸ - کاشانی - ص ۱۴۳؛ و صاف - ج ۵، ص ۵۵۶؛ ابوالفدا - ج ۴، ص ۶۹؛
 میرخواند ج ۵، ص ۴۶۵ و ۴۶۸؛ ابن حبیب - ص ۱۶۳؛ ابن حجر
 (الدرر الکامنه) ج ۱، ص ۵۴۹؛ حافظ ابرو - ص ۵۲.

۹۹ - در نتیجه هجوم مغول به آسیای وسطی و غربی ترکهای ساکن این
 نواحی روی به آسیای صغیر نهادند و ترک نشین شدن این سرزمین را
 فراهم ساختند. ترکهای که باین خطه روی میآوردند از طرف
 ترکمنهای سلجوقی بسرحدات فرستاده میشدند و اذاین کار دوسیاست
 را دنبال میکردند، یکی اینکه اگر دولت مرکزی ضعیف میشد مخالفی
 از اینها در مرکز پیدا نشود، دوم اینکه در مقابل دشمنان خارجی يك
 عنصر هم نژاد در مرزها از آنها حمایت نماید.

ترکمنهای مرزنشین را اوج (مرز) ترکمنی میگفتند، این ترکمنهای تازه وارد
 در تاریخ ترکیه صفحات تازه ای را گشودند و نقشهای سیاسی مهمی را ایفا
 نمودند که ملاحظه خواهیم کرد آن قسمت از ترکمنهایی که در
 ←

بسرکرگی سپاه مغول مقیم آسیای صغیر (روم) تعیین نمود^{۱۰۱} در

سرحدات سلاجقه روم با ایویان و ممالك یعنی در جنوب و جنوب شرقی این سرزمین در شهرهای مالاتیا Malatya البستان Elbistan و مرعش Marach قرار گرفتند و در قرن هشتم هجری بنام آغاچ اری Agatcheri معروف شدند. پادشاهان سلجوقی باین اقوام همخون و هم نژاد خود اهمیت قایل نشدند و بعوض اینکه آنها را مورد توجه قرار داده و از کمک آنها استفاده نمایند برعکس روش خشونت پیش گرفتند و ایشان را بر خودجری ساختند، نخستین عکس العمل آنها در سال ۶۳۸ هجری (۱۲۴۰ م) برهبری بابا اسحق بود که بعنوان اعتراض بر رفتار حکومت وقت در باره ترکمنهای تازه وارد بوقوع پیوست، گرچه این عصیان باشکست خونین ترکمنها خاموش شد ولی طریقت بابائی و بکتاشی و علوی را بجا گذاشت، در نتیجه ترکمنها یکباره از شکست کوسه داغ باین طرف به مغول بدین شده بودند بحکومت دست نشانده آنها یعنی سلاجقه نیز بدین تر و بر علیه هر دوتای آنها بمجادله و دشمنی برخاستند، هر زمان که فرصت ایجاب میکرد بخصوص خود بر علیه سلجوقیان و حامیان آنها که مغول باشد می پرداختند، مهمترین اقدامات آنها از زمان غیاث الدین کیخسرو سوم و پس از مرگ معین الدین پروانه و فرمانروائی قهرآمیز امیر قنقور تائی که صفحات آخر تاریخ سلاجقه شروع شد نمایان گشت، معروفترین این ترکمنها: قرامانیان، گرمیان، دنزلی Denezli منتشه Manteche، اولاد حمید Hamid بودند در این مورد در صفحات آتی توضیح داده خواهد شد.

۱۰۰ - ایرنجین از قوم کرئیت kereit نوم اونک Onuk خان و برادر دوغوز Duguz خاتون زوجه هولاکو خان ودائی اولجایتو بود، بعلت قریابت با ایلخانیان بدون واهمه به جمع آوری ثروت پرداخت و ظلم و تعدی پیش گرفت.

۱۰۱ - کاشانی - ص ۴۴؛ آق سرائی - ص ۲۹۹؛ حافظ ابرو - ص ۵۵.

اثر سوء رفتار و ظلم و تعدی او بمردم این سرزمین^{۱۰۲} و از طرفی ضعف روزافزون سلجوقیان که شرح آن در صفحات قبلی گذشت، و توجه اولجایتو بمسایل داخلی که شرایط موجود امکان رسیدگی بوضع آن سامان را نمیداد، خودسری و هرج و مرج اترک را برای رهائی از سلطه مغول بخصوص ترکمانان قرامان را^{۱۰۳} فراهم ساخت

۱۰۲ - آقسرائی - ص ۳۴۶؛ کاشانی - ص ۱۶۹.

۱۰۳ - قرامان‌ها بنا به تحقیقات اخیر (دایرةالمعارف اسلام ماده قرامان) منسوب به قبیله افشار از قبایل اغزند که در زمان علاءالدین کیقباد اول در ارمناک Ermenak ساکن شدند، در سال ۶۲۶ هجری (۱۳۲۸ م) رئیس این ایل پسر سعدالدین نور مشهور به نوری صوفی بود و پسر او نیز کریم‌الدین قرامان است، در اثر استیلای مغول بر آناتولی و ضعف دولت سلجوقی در منطقه خودآزادانه زندگی میکردند و در زمان قلیچ ارسلان قدرت و نفوذ کریم‌الدین جلب توجه و منطقه او بعنوان اقطاع باو داده شده و برادرش بونسوز Bunsuz بعنوان گسروگان به قونیه مرکز سلجوقیان آورده شد و به امیر آخوری باج‌انداری تعیین شد، بعد از واقعه کیکاوس و قلیچ ارسلان و اقدامات پروانه بر علیه آنها قرامان موقعیت خود را در خطر دید و بعنوان مخالفت بر قونیه حمله برد. ۶۶۰ (۱۲۶۱ م) ولی در نبرد قلعه قوله مغلوب پروانه شد، گرچه او موفق بفرار گردید ولی برادرانش بونسوز و زین‌الحاج کشته شدند، یکسال بعد قرامان در گذشت و پسرش شمس‌الدین محمد بیگ رئیس ایل قرامان شد و از طرف امیر نقده شرف‌الدین پسر خاطر بجای بدرالدین پسر ختن امیر لشکر حومه ارمناک گردید و با کمک سلطان مصر بر علیه مغول قیام نمود و به بدرالدین پسر ختن که غالب شدند شهرت او زیاد گردید، بعد از شکست البستان و توجه ملک ظاهر شاه بیبرس به قیصریه و برگشت از آن او وارد قونیه شد و الی قونیه که امین‌الدین میکائیل بود مغلوبش کرده و از نوادگان سلجوق بنام غیاث‌الدین سیاوش که خود را پسر عزالدین کیکاوس دوم میخواند (جمری) پادشاه خواند و مردم قونیه به او بیعت کردند، از اقدامات مهم او قدغن کردن خواندن و نوشتن و صحبت

←

و شهر قونیه توسط این قوم اشغال شد و وضع مغول و لشکریان مقیم در آن حدود سخت در وخامت قرار گرفت^{۱۰۴} در مقابل ایرنجین نتوانست ایستادگی نماید بایران مراجعت و وضع آشفته آن سغمان و قیام اترک و قبضه قونیه را توسط قرامانیان باطلاع سلطان رسانید^{۱۰۵} برای رفع این غائله و تثبیت وضع سرزمین روم چوپان با سه تومان (سه هزار) لشکر از طرف اولجایتو مامور روم گردید^{۱۰۶}.

چوپان در سال ۷۱۴ هجری (۱۳۱۴/م) مهبای این کارزار

کردن بزبان فارسی در این دربار بود، زبان فارسی از زمان تسلط ایرانیان بخصوص وزیر شمس الدین اصفهانی معمول و به مرور توسعه یافته بود، ولی حکومت او بیش از سی و هفت روز دوام نکرد با آمدن قنقورتای Kunkurtay برادر آباقاخان قرامانیان تاز و مار شدند و يك مدتی قیام آنها بی نتیجه ماند تا اینکه گونری بیگ Guneribey از آنها باز شهرت یافت و در منطقه ایچال EL - itCh ساکن و برای مجادله با مغولها بفعالیّت پرداخت و يك سدی در مقابل مغول ایجاد نمود ، العمری در مسالك البصار از قول غازانخان نقل میکند (اگر قرامانیان نبودند میتوانستیم حاکمیت خود را تا کرانه های دریای مدیترانه برسانیم) بالاخره در عهد غیاث الدین مسعود ریاست این ایل در لارنده (قرامان حالیه) بابرهان الدین موسی بیگ بود که برادر دیگرش محمود بیگ در سال ۱۳۰۸ بعد از مرگ مسعود قونیه را قبضه نمود (خلاصه از کتاب آناتولی بیگلری - اسماعیل حقی اوزون چارشلی - انجمن تاریخ ترک - آنکارا - ۱۹۶۹ چاپ دوم) .

۱۰۴ - وصاف - ج ۵، ص ۶۱۰؛ کاشانی - ص ۱۶۶؛ آقسرائی - ص ۳۱۰.

۱۰۵ - کاشانی - ص ۱۶۶.

۱۰۶ - کاشانی ص ۱۶۹؛ وصاف - ج ۵، ص ۶۱۰؛ آقسرائی این واقعه یعنی لشکرکشی چوپان به روم را از وقایع زمان سلطان ابوسعید مینویسند که اشتباه است . ص ۳۱۰، ۳۱۱.

شد^{۱۰۷}، وظیفه چوپان این بود که قونیه و سایر جاها را که بدست ترکها افتاده برای مغول باز گرداند و اگر بنوشته‌های کاشانی و وصاف توجه شود بیشتر توجه و تکیه بر روی قرامانیان بود^{۱۰۸}، چوپان از ایران حرکت کرد و بطرف غرب کشور براه افتاد در نزدیکی ارزنجان بمحل گرانبوك توقف نمود، آمدن چوپان رعب در دل اترک انداخت و تمام امرای اترک از جمله فلك‌الدین دونداریبك پسر حمید، محمدبك پسر اشرف، نوه‌های وزیر فخرالدین علی و بك‌های قره‌حصار (افیون)، اولاد جاندار (کاستامونو) همه‌شان با هدایا و ارمغانهای ارزنده بخدمت چوپان آمده و با اظهار اطاعت و گرفتن منشور بمحلهای خود برگشتند بجز اولاد قرامانیان^{۱۰۹}.

چوپان چون زمستان سپری شد برای مقابله با قرامانیان متوجه

۱۰۷ - تاریخ تقویمها این مسئله را اولین سفر امیر چوپان ذکر میکند در صورتیکه اولین سفر امیر چوپان بروم در واقعه سولامیش بود بتاریخ ۶۹۸ (تاریخ تقویمها از انتشارات انجمن تاریخ ترك آنکارا، باهتمام پروفیسور عثمان تودان، ۱۹۵۴).

۱۰۸ - نوئین اعظم چوپان بك حکم یرلغ شد تا با لشگری که در اهتمام رایت فرصت شکار اویند بجانب آن ثغر مباشرت نماید و ساحات آن ممالك را از عیث و عبث و عناد و فساد ترکمانان قرمانی که بهر وقت پای در خطه نافرمانی می‌نهادند و سرازچنبیر اوامر سلطانی می‌کشید پاك گرداند (وصاف، ج ۵، ص ۶۱۰). از طرف روم و آن کشور و بوم قرامان خروج کردند که قومی بسیار وعد و بی شمارند از ترکمانان سلجوقی و شهر قونیه و حدود و مصافات آن بگرفتند بلاد روم مخیط و مشوش کردند. . . پادشاه نامدار و خسرو کامکار امیر خسرو عادل چوپان نوین فیروز جنگ را بدفع معرت خروج تراکه نامزد فرمود (کاشانی، ص ۱۶۹).

۱۰۹ - آقسرائی - ص ۳۱۱؛ کاشانی - ص ۱۶۹.

قونیه شد، قرامانیان در داخل شهر بمدافعہ سخت پرداختند و بچوپان تمکین نکردند، امیر چوپان چون درنگ آنها را بدینسان دید به قرارگاه (علفخوار) خود مراجعه و کار را با مصالحه خواست حل نماید^{۱۱۰} قرامانیان نیز برای اینکار مهلت خواستند، اما در يك شبی به لارنده (شهر قرامان امروزی) گریختند و غدر در کارشان ملاحظه گردید، چوپان چون وضع را بدینگونه دید بدنبال آنها وارد قونیه شد و شهر بگرفت و عمالی از طرف خود تعیین کرد و امیر ابوبکر معاون چوپان جهت اعلام خبر بسطان عازم ایران شد، سلطان امر داده بود که يك سال چوپان در آنحدود برای سروسامان دادن به آناطولی آنجا باشد^{۱۱۱}

بدینوسیله چوپان وضع آشوب و نابسامان روم را سامان بخشید و بار دیگر این سرزمین را به مغولها بسته ساخت و در حین برگشت پسر خود تیمورتاش را به سرکردگی نیروی مغول مقیم آنجا و والی کل تعیین کرد گرچه لاگوشی را از وزارت عزل و این مقام را به سنن-الدین عارض داد بعلت درگذشت او دوباره وزارت بعهده لاگوشی محول شد و چوپان بسوی ایران عزیمت نمود^{۱۱۲}.

۱۱۰ - کاشانی - ص ۱۷۰ .

۱۱۱ - آقسرائی - ص ۳۱۲؛ کاشانی - ص ۱۷۰ .

۱۱۲ - آقسرائی - ص ۳۱۲؛ کاشانی - ص ۱۷۹ (رجب ۷۱۵ برابر با اکتبر ۱۳۱۶) .

د - چوپان در دوره ابوسعید بهادرخان

(اوایل صفر ۷۱۷ و ۱۵ ژوئیه ۱۳۱۶ تا ۱۳ ربیع الآخر ۷۳۶ و ۳۰ نوامبر ۱۳۳۵)

چوپان در مقام امیرالامرائی و نیابت سلطنت :

اولجایتو چون درگذشت پسر خردسال او ابوسعید که بیش از ۱۲ سال نداشت بتخت نشست . ابوسعید در هشتم ذی القعدة^۲ در شهر اوجان (از توابع تبریز) پای به عرصه وجود نهاد و هفت روز از عمر او نمیگذشت که بحکم اولجایتو بولایت عهدی منصوب و امیرسونج Sevintch (از قوم ایغور) باتابکی او تعیین شد^۳ در نه سالگی از طرف اولجایتو با معیت اتابک خود امیرسونج و تعدادی از امرا و امیر عبداللطیف پسر خواجه رشیدالدین وزیر بعنوان صاحب دیوانی (وزیر) بسرزمین ولیعهد نشین مغول یعنی خراسان فرستاده شد .^۴

- ۱ - کاشانی، تاریخ اولجایتو. م - همبلی، تهران ۱۳۴۸، ص ۲۲۲ (روز چهارشنبه ۲۷ رمضان ۷۱۶) ؛ حمدالله مستوفی - تاریخ گزیده ، دکتر عبدالحسین نوائی، تهران، چاپ دوم ۱۳۳۹، ص ۶۱ غره شوال سنه ۷۱۶؛ حافظ ابرو قول حمدالله مستوفی را نقل میکند - حافظ ابرو، ذیل تاریخ جامع التواریخ رشیدی، دکتر خان بابایی، تهران ۱۳۳۸، ص ۷۰؛ و صاف الحضرة - تاریخ و صاف چاپ افست ، تهران ۱۳۳۸ ، ۵۳ ، ص ۶۱۷ (شب جمعه ۲۹ رمضان) .
- ۲ - تاریخ گزیده - ص ، ۶۰۷ ؛ کاشانی - ص ، ۴۴ ؛ خواندمیر - حبیب السیر - تهران ۱۳۳۳ - ج ۳ ، ص ۱۹۸ (روز چهارشنبه قید میکند که اشتباه است .)
- ۳ - خواندمیر - ج ۳ ، ص ۱۹۸ .
- ۴ - کاشانی - ص ۱۷۹ (از وقایع سال ۷۱۵)؛ و صاف- ج ۵ ، ص ۶۱۴؛ حافظ ابرو - ص ۶۰ و ۶۱ .

اولجایتو چون به بستر بیماری افتاد و از بهبودی خود ناامید شد در وصیت خود که در حضور ایسن قتلغ (اویغوری Uyghur) و خواجه تاج‌الدین علیشاه وزیر Alichah ایراد نمود بدو موضوع پیشتر تاکید نمود^۵ یکی حمایت از فرزندش ابوسعید از جانب امیرچوپان و امانت سپردن ابوسعید بچوپان، دومی قصدی مقام وزارت توسط تاج‌الدین علیشاه بود^۵.

چوپان در مرگ اولجایتو در مرکز نبود و سه روز بعد از اتفاق واقعه بر سلطانیه رسید و منتظر ورود ابوسعید بسلطانیه شد، چه قاصدی برای اطلاع از جریان بسوی سونج به خراسان اعزام شده بود، ابوسعید در این هنگام درماندگان و اتابک او سونج در حدود سرخس خراسان بود، چون سونج از مرگ سلطان مطلع گشت به تعجیل خود را به ابوسعید رسانیده و باتفاق راه سلطانیه را پیش گرفتند تا بری رسیدند، سونج چون از وضع سلطانیه نگران بود و از چوپان هم توهم داشت صلاح چنان دید که قاصدی بدان شهر فرستاده و از کیفیت حال امرا و چوپان و نیت آنان مطلع شود^۶ این نگرانی سونج حاکی آن نبود که بر ولیعهدی و سلطنت ابوسعید تردید باشد چه تمام امرا و ارکان دولت و خود سونج و چوپان در آن متفق

۵ - و صاف - ج ۵، ص ۶۱۷، عین‌این مطلب را حافظ‌ابرو نیز قید میکند ولی اشاره بوزارت خواجه تاج‌الدین علیشاه نمیکند، حافظ‌ابرو - ص ۶۹ (او را به چوپان بسپارید که از من نیکوئی بسیار دیده است. شعر :

چو دیده است نیکی ز من بشمار هم از بهر فرزندم آید بکار
۶ - حافظ‌ابرو - ص ۷۲.

بودند^۷ بلکه اصل مسئله مجادله کسب مقام و موضوع سپهسالاری کل و امیرالامرائی بود که از این لحاظ رقابت بین چوپان و سونج ایجاد شده بود. خراسانیانی که در خدمت ابوسعید و سونج قرار داشتند از سونج حمایت میکردند و امرائی که در پایتخت بودند از چوپان جانب‌داری مینمودند^۸ و خود ابوسعید نیز مایل به سونج بود چه از ابتدا اتابک و امیرالامرائی او را عهده‌دار بود و از وی نیکیها دیده و باخلاق و خویش‌آشنایی داشت برعکس چوپان که کمتر با ابوسعید افتاده بود و صداقتش بر او هنوز ثابت نبود و از وزرا نیز تاج‌الدین علیشاه بنا بر رقابتی که با خواجه رشیدالدین در موضوع مقام وزارت داشت و از عهد اولجایتو از چوپان حمایت میکرد طرفدار چوپان و برعکس رشیدالدین خواهان سونج شده بود^۹ برای

۷ - حافظ‌ابرو - ص ۷۲ .

۸ - میرخواند - روضه‌الصفاء ، ج ۵ ، ص ۴۸۹ .

۹ - از زمانی که خواجه رشیدالدین با شترک تاج‌الدین وزارت را اداره میکرد نفاق بین ایشان بوجود آمد امور مالی کشور روی باختلال گذاشت اولجایتو وزرا را که مورد بازخواست قرارداد هر یک از اینها تقصیر را بکردن دیگری می‌انداخت ، گرچه هردو تائید آنها در ستکار بودند ولی نوابشان با دست باز هر چه می‌خواستند میکردند ، اولجایتو مملکت را بین آنها تقسیم کرد ، شرق کشور تعلق به رشیدالدین و غرب آن بعهده تاج‌الدین قرار گرفت ، نایب اولی علاء‌الدین مستوفی خراسان و به نیابت دومی غزالدین قوهکی تعیین و برای رسیدگی به امور مالی سه ساله ماضی امیر چوپان مأمور شد و از نواب تاج‌الدین ادعای اختلاس سیصد تومان نمود ، نواب او رشوه‌هایی به ابوبکر آقا کلانتر و نواب امیر چوپان دادند و ایشان نظر چوپان را از تعقیب



طرفداران هردو طرف موضوع اهمیت حیاتی داشت، روی این اصل سونج در رفتن بسلطانیه تأنی میکرد و ظاهراً مدعی بود که چون غیر از ابوسعید در مملکت وارث تخت و تاج نیست اگر دیرتر ولیعهد را به پایتخت برساند کار ملک مستحکم خواهد بود و استقلال او تحکیم خواهد یافت^{۱۰} شاید باطناً نظرش این بود که وضع پایتخت را بنفع خود برگرداند.

چون فرستاده سونج از سلطانیه برگشت و آنچه دیده بود بازگو کرد و انتظار وزیر و چوپان و قتلغشاه خاتون بیوه اولجایتو را در ورود ولیعهد پایتخت و تعجیل در این خصوص را اظهار داشت^{۱۱} سونج بحرکت ناچار شد.

تاج الدین علی شاه و امیر چوپان و رجال و اعیان و امرا، برای استقبال از شهر خارج شدند و هریک از امراء و اعیان نماینده‌ای بحضور ابوسعید باردوی او اعزام داشتند، چون موکب ولیعهد رسید چوپان نهایت اعزاز و احترام را مبذول داشت^{۱۲} و چون بشهر وارد شدند بعد از اقامه سوگواری از نو برای اولجایتو، در حالی که

تاج الدین برگردانیدند و تاج الدین را چوپان از مرکه نجات داد و بلائی را که باو رسیده بود دور ساخت، تاج الدین چون از این اتهام رهایی یافت حق چوپان را فراموش نکرد (کاشانی - ص ۱۹۶؛ حمدالله مسوفی - ص ۶۰۸؛ حافظ ابرو - ص ۷۹).

۱۰- عبدالرزاق سمرقندی - مطلع السعدین و مجمع البحرین - نسخه کتابخانه

ملی - تهران، شماره ۳۰۱۱.

۱۱- حافظ ابرو - ص ۷۱ و ۷۲.

۱۲- حافظ ابرو - ص ۷۲؛ خواندمیر - روضه الصفا، ج ۵، ص ۴۹۱؛

میرخواند - ج ۳، ص ۱۹۸.

یکدست او را امیرچوپان و دست دیگرش را امیرسونج گرفته بودند برتخت ایلخانی نشاندند و در این موقع ابوسعید بیش از دوازده سال نداشت، اوایل ماه صفر سال ۷۱۷ (۱۵ ژوئیه ۱۳۱۵ م.)^{۱۳}

چون ابوسعید بر تخت نشست در مقام امیرالامرائی بین سونج و چوپان رقابت و مجادله ظاهر شد^{۱۴} و این مجادله قریب سه ماه طول کشید^{۱۵} ولی در نهایت بخاطر حفظ مصالح کشوری و بخاطر اینکه در بدایت زمامداری ابوسعید این مسئله اختلال در امور ایجاد نماید نفاق و تیرگی توسعه نیابد و امرا را بمجادله و محاربه نکشاند و بجان هم نیاندازد و خرابی کشور را باعث نشود، سونج از ادعای خود صرف نظر کرد و این امر را به ابوسعید نیز توجیه نمود و او را قانع ساخت و اندیشه سونج مورد پسند و تحسین ابوسعید و امرای طرفدار او نیز شد و چوپان پیروز گردید.^{۱۶}

۱۳- حمدالله مستوفی - تاریخ گزیده - ص ۶۱۱؛ حافظابرو - ص ۷۳؛ وصاف ج ۵، ص ۶۱۹؛ العینی (بدالدین محمود) عقدالجمان فی تاریخ اهل زمان - نسخه مخطوط ولی الدین افندی، کتابخانه عمومی بایزید، استانبول، شماره ۲۳۹۴ نقل از تاریخ بیبرس المنصوری، ۱۰ ربیع الاول ۷۱۷ قید میکند که اشتباه است؛ نهایت الارب فی فنون الادب (نویری) ابوسعید را در زمان جلوس بر ایلخانی ۱۱ ساله قید میکند - نسخه مخطوط کتابخانه کوپرولو، استانبول شماره ۱۱۸۸؛ شبانکاره ای مجمع الانساب (نسخه مخطوط کتابخانه ینی جامع، استانبول شماره ۹۰۹، ص ۲۵۹، ۵ جمادی اولای ۷۱۷ قید میکند.

۱۴- ابوالفدا - المختصر فی اخبار البشر، طبع مصر، ج ۴، ص ۸۱.

۱۵- عبدالرزاق سمرقندی - ص ۴؛ خواندمیر - روضه اصفاء، ج ۵، ص،

۰۴۸۹

۱۶- ابوالفدا - ص ۸۱؛ عبدالرزاق سمرقندی - ص ۳.

چوپان به منصب امیرالامرائی ابوسعید فرمان یافت^{۱۷} و سونج همین قدر باتابکی قناعت نمود و نمی خواست از پادشاه جوان دوری جوید و ابوسعید در واقع اسماً پادشاه شد و زمام کلی امور در دست چوپان قرار گرفت^{۱۸} و بدنبال آن انتصاباتی که بر ایالات و ولایات انجام یافت ظاهراً بنام ابوسعید و درحقیقت به اراده چوپان بود^{۱۹} و اکثر والیان را پسران و منسوبین چوپان تشکیل میدادند، خواجه تاج الدین علی شاه بمشارکت خواجه رشیدالدین بوزارت ادامه دادند و امیر تیمورتاش پسر چوپان به قایم مقامی مملکت روم (آسیای صغیر) منصوب و خواجه جلال الدین پسر بزرگتر خواجه رشیدالدین بعنوان مامور مالی همراه او شد^{۲۰} ، امیر ایرنجین - بحکومت دیاربکر

۱۷ - وصاف - ج ۵ ، ص ۶۱۹ ؛ حمدالله مستوفی - ص ۶۱۲ ؛ شبانکاره ای -

ص ۲۶۱ (بنابقول این مورخ گرچه چوپان امیرالامرا بود ولی بیشتر قدرت در دست سونج قرار داشت چون او بعد از مدتی از مرض نفرس در میگذرد قدرت چوپان تزید مییابد)؛ النویری - ص ۷۳ ؛ ابوالفدا - ج ۴ ، ص ۸۱ ؛ ابوبکر القبطی - تاریخ شیخ اویس وان لون Vanlon هلند ۱۹۵۴ ، ص ۱۵۰ ؛ حافظ ابرو - ص ۷۲ (زمام امور و مهمات جزئی و کلی بتمامی بموجب فرموده اولجایتو سلطان بامیر چوپان سپرد ، شعر (سیاه جهانرا نکه بان توئی - نگهدار زیرا که چوپان توئی) -

۱۸ - حمدالله مستوفی - (چون پادشاه در اوایل دولت بسن بر نیامده بود زمام امور کلی و جزئی ملک ایران در کفایت امیر چوپان نهاد ، چنانکه بر پادشاه خلدالله ملکه از جهانداری نامی بیش نبود و راستی آنکه امیر چوپان چنانکه از بزرگی اوسزد در کار ملک و رعایت حق ولی نعمت هیچ دقیقه ای مهمل نکذاشت) ص ۶۱۲ .

۱۹ - وصاف (رونق امور و جبر هر مسکور از رأی عالی و رأیت منصورش بر قرار یافت) ، ص ۶۱۹ ؛ وبقول النویری (مقربان ابوسعید را که مایه فساد بودند از مرکز دور ساخت) ، نهایت الارب ۱۱۸۸ .

۲۰ - حافظ ابرو - ص ۷۳ .

Diyarebeker, امیر سوتای Sutay مامور بامور ارمنستان (اخلاط)،
ایسن قتلغ Isinkutluk بامارت خراسان^{۲۱}، دمشق خواجه پسر امیر
چوپان به نیابت ابوسعید قرار گرفت^{۲۲} و گرجستان به قورمیشی^{۲۳}
تعلق یافت.

با توجه بمطالبی که از قول مورخین داخلی و خارجی و اظهار
نظرهای آنها در این خصوص دریافتیم ملاحظه میشود قدرت و نفوذ
امیر چوپان در میان ارکان دولت تاجه حد چشمگیر و مهم بود و زمان
چنان ایجاب میکرد که زمام امور در دست و عهده همچون شخصیتی
که بتواند بر مشکلات فایق آید قرار گیرد و اگر غیر از این مینمود
برای پادشاه جوان در چنین موقع بحرانی، آن پیشرفت حاصل
نمیگشت و وقایعی که بعداً رخ خواهد داد نشان خواهد داد که اگر
کسی غیر از چوپان در راس امور قرار داشت از انجام آن عاجز
مینمود. و خود چوپان آنطوریکه از اعمالش مشاهده خواهد شد
هدفی جز صداقت و احیای قدرت و خدمت بر پادشاه جوان نبود.
و جز دولتخواهی نظر دیگر نداشت.

ابوسعید در سال ۷۱۷ هجری (در ماه ذی القعدة) قصد قشلاق
بغداد نمود و امیرسونج مصاحبت او را عهده دار شد چون او نیز در
این سال بعلت در دشدید نقرس در گذشت، با مرگ او منصب سونج

۲۱ - حافظ ابرو - ص ۷۳؛ کنزالدررو جامع النور (ابی بکر بن عبداله بن
ایک دواداری، هانی ژوبرت رومر - قاهره ۱۳۷۹، ص
۰ (۰۲۸۸

۲۲ - کنزالدر - ص ۲۸۹.

۲۳ - ابوبکر القطبی الهروی - ص ۱۵۰.

نیز که اتابکی باشد بچوپان رسید و مقام چوپان از آنچه بود بالائی یافت.^{۲۴}

در پائیز سال ۷۱۸ هجری برابر با ۱۳۱۸ میلادی در اطراف و اکناف کشور ابوسعید فتنه و آشوبهائی بپاخواست :
از آن جمله در خراسان شورش شهزاده یساور بود که تا مازندران کشیده شد^{۲۵}، از طرف قفقاز دشت قپچان هجوم پادشاه ازبك بود که^{۲۶} تا دربند در حال پنش روی بود، از طرف دیار بکر حملات لشکر مصر و شام تهدید می نمود.^{۲۷}

در اجتماعی که از امرای ابوسعید تشکیل یافت تصمیم گرفته شد هر امیری بیک سو جهت خوابانیدن شورش عازم شوند، امیر چوپان بسوی گرجستان انتخاب شد ولی چون واقعه خراسان مشوش خاطر پادشاه شده بود و امیر حسین امیر خراسان از دفع آن عاجز می نمود امیر چوپان مصمم شد بخراسان متوجه شود^{۲۸} ابوسعید خود بطرف دربند برای مقابله با ازبك (قوم هون) قیام نمود در صورتیکه او را بیش از هزار سوار نبود، در کنار رود کربخظ مستقیم قرار گرفتند

۲۴ - حافظ ابرو - ص ۷۸ ؛ شبانکاره ای - ص ۲۶۲.

۲۵ - حافظ ابرو - ص ۷۸ تا ص ۹۶ .

۲۶ - درخصوص ازبك باید گفت که طایفه ای از هونها هستند که در اثر هجوم مغول از منطقه میان کوه های اورال و دریای خزر به جنوب دشت قپچاق مسکن گزیده بودند . آ . ی . یعقوب افسکی . التنازادو - حسن ادرین . استانبول ۱۹۵۵، ص ۳۶.

۲۷ - حافظ ابرو - ص ۸۴ و ۸۵ ؛ ابوالفدا - ج ۴ ، ص ۸۲

(بفرماندهی ابن جاجا مینویسد) ؛ مقریزی - ج ۲ ، ص ۱۷۴.

۲۸ - وصاف - ج ۵ ، ص ۶۲۳ ؛ حافظ ابرو - ص ۸۵.

شهرت قشون ازبك و دلاوریهای آنها قشون ابوسعید را از آنها متوهم ساخته روی بهزیمت نهادند و باروبنه لشکر سلطان بتاراج رفت و قحطی و غلابالاگرفت قاصدی بسوی امیرچوپان روانه داشته او را باستمداد طلبید^{۲۹} امیرچوپان چون از این حال اطلاع یافت که پادشاه در برابر قشون ازبك تنها نشسته و هر آن بیم خطر میرود مجبور شد کار خراسان را همانطور رها کند و بادو تومان لشکر متوجه کنار رود کر شود و خود را بابوسعید برساند .

ابوسعید که با تعداد کمتری از هزار نفر در مقابل ازبك ایستادگی میکرد پیوستن امیرچوپان بر ابوسعید رعبی در دل ازبکیان انداخت سرعت بطرف دربند مراجعت نمودند^{۳۰} ولی امیرچوپان بتعقیب آنها پرداخت از کر گذشته در عقب ایشان روان شد بسیاری از ایشان را بقتل آورده و عده ای را دستگیر کرد بحضور ابوسعید رسانید . سلطان در قبال این فتح و ظفر چوپان را نوازش فراوان نموده و جاه و مقام اوصد برابر پیش در نزد ابوسعید فزون گردید .^{۳۱} حافظ ابرو نقل می کند که بعلت صغر سن ابوسعید و دور بودن چوپان از او اکثرا امرا باحکام سلطان زیاد التفات نمیکردند و هر يك خود را صاحب رای و اختیار تصور میکردند و ابوسعید این

۲۹ - وصاف - ج ۵ ، ص ۶۲۳ ؛ حافظ ابرو - ص ۸۶ ؛ میرخواند - ج ۵ ، ص ۴۹۲ .

۳۰ - وصاف - دونفر از سربازان ابوسعید را باسیری گرفتند پیش خان ازبك بردند ، خان ازبك از حال چوپان استعلام نمود گفتند که امیرچوپان باده هزار قشون در حال رسیدن است ازبك از این حال در توهم وتشویش

افتادند وعقب نشینی کردند : ج ۵ ، ص ۶۳۸

۳۱ - حافظ ابرو - ص ۸۶ .

موضوع را درک کرده وقتی چوپان بدو پیوست از امر آنانکه اورا تنها گذاشته و اطاعت امر او را نکرده و یا از ترس به بهانه‌ای متفرق شده بودند شکایت کرد^{۳۲} امیرچوپان در تفحص و تفتیش این امر مبالغه بسیار نمود و اکثر امرا را که گناه کار بودند در فشار و شکنجه قرار داد و از امرای معتبر که در آن قضیه از دست امیرچوپان چوب خوردند عبارت بودند، قورمشی Kurmichi پسر الیناق Alinak و غزان Kazan پسر طغرلچه Tugrultche و امیر بوقا Buka ابیلرجی و بعضی دیگر از امراء از مناصب خود معزول و افراد دیگر را که مورد اطمینان بودند بجای آنها نصب کرد و آنهایی که از میدان جنگ گریز اختیار نموده بودند مورد نکوهش قرار داد.^{۳۳}

شورش بر علیه چوپان

در اوایل ۷۱۹ در نتیجه قدرت روزافزون چوپان و دخالت او در کلیه امور و شئون لشگری و کشوری بخصوص آنهایی که از او کیفر دیده بودند و وقت مناسب برای انتقام میجستند بر علیه او قیام نمودند^{۳۴} و سعی کردند نظر ابوسعید را از او برگردانند بنا بر روایت نویری سعایت از امیر چوپان به ابوسعید کردند که در مقابل اراده

۳۲ - حافظ ابرو - ص ۸۷؛ شرفنامه بدلیسی - ج ۲، ص ۳۷، چاپ آذربایجان شوروی.

۳۳ - حافظ ابرو - ص ۸۶ و ۹۶؛ عبدالرزاق سمرقندی - ص ۵؛ حمداله مستوفی - ص ۶۱۴.

۳۴ - حمداله مستوفی - ص ۶۱۴؛ وصاف - ج ۵، ص ۶۴۰؛ حافظ ابرو - ص ۹۷؛ میرخواند - ج ۵، ص ۴۹۵.

چوپان از تو جز نام سلطنت باقی نیست و برای اعاده قدرت باید چوپانرا از میان برداشت، ابوسعید را سخنان ایشان اثر می‌بخشد و از چوپان اندیشناك و دردفع چوپان از آنها نظر می‌خواهد و ایشان بعرض میرسانند اگر سلطان بر قتل چوپان اراده فرمایند ماتر تیب آنرا خواهیم داد^{۳۵} سردسته این شورشیان قورمیشی بود و امرای دیگر چون ایرنجین، طوقمان Tukmak، ارس Ors، پسران تکه‌جکین Tukdjkin، طرمتاز، Taremtaz، سونیکتاز Sunektaz، مامان خواهه Maman، پسر تیمور کایاساتی Kayassati، چوپان قره‌اونا Kareona آبشقا و دیگر امراء^{۳۶}.

قورمشی پسر الیناق امیرالامرای سلطان احمد تکودار بود بنا بنوشته شرف‌الدین بدلیسی مخالفت او با چوپان رقابت مقامی می‌تواند باشد^{۳۷} و اما ایرنجین چنانکه قبلاً نوشتیم دائی پدر ابوسعید و ضمناً پدر زن او نیز بود - پیوستن او بر دیف مخالفین چوپان نتیجه روش ظلم و تعدی او در دیار بکر و عزل او از این مقام توسط امیر چوپان بود. علت دشمنی سایر امراء یا تنبیه آنها توسط چوپان در اثر سوء روششان و یا نرسیدن بمقامهای مورد درخواستی شان می‌تواند باشد.

و اما امرائی که بر چوپان وفادار ماندند محمود پسر ايسن قتلغ برادر امیر سونج، اگرونج Okrendj، شیخ‌علی پسر علی قوشچی قیچاقی، سو بور غاتمش Suyur Katmich پسران چیچك Tchitchik

۳۵ - النویری (نهایت‌الارب)، ص ۴۰۴.

۳۶ - حافظ ابرو - ص ۹۶ و ۹۷؛ و صاف - ص ۶۴۱؛ حمدالله مستوفی -

ص ۶۱۴ و ۴۰۴؛ فاروق سومر مغولها در آناتولی - ص ۸۴.

۳۷ - شرف‌الدین بدلیسی - ج ۲، ص ۲۷.

ودائیهای ابوسعید یعنی علی پادشاه و محمد بودند، گرچه امیرسوتای هم درلیست امرای مخالف آمده است ولی او بهیچوجه داخل معرکه نشده است ۳۸.

مخالفین چوپان بسرکردگی قورمیشی تصمیم گرفتند درمورد قتل چوپان مجلس ضیافتی ترتیب دهند و او را بدان دعوت کنند، محل این ضیافت از نواحی گرجستان کنار رود سورملی Surmali تعیین شد و برای چوپان دعوت نامه ای توام با هدایائی ارسال گردید، چوپان قصد شرکت در این ضیافت را داشت اما بزودی یکی از گماشتگان قورمیشی دسیسه بودن این دعوت را به چوپان خبر داد ۳۹ چوپان بدون اینکه قورمیشی و سایر مخالفین اطلاع یابند با پسر خود امیر حسن که همراهش بود فرار اختیار مینماید چون قورمیشی از جریان اطلاع مییابد با ده هزار سوار از تاتار روی به اردوگاه چوپان مینهد و با افراد کمی از قشون چوپان مواجه شده و جنگ و قتال سختی میان دو طرف اتفاق میافتد و قورمیشی خیمه چوپان را غارت میکند و آتش میزند (جمادی اولی ۷۱۹) ۴۰.

چون دشمنان چوپان بتعقیب او بکنار گوجه دنیز (گول) واقع در گرجستان ۴۱ میرسند با چوپان و نیروی مختصر او مواجه میشوند جنگ میان طرفین آغاز میشود چوپان زخم بر میدارد قشونش

۳۸ - وصاف - ج ۵ ، ص ۶۴۲ .

۳۹ - وصاف این شخص را قراطنی و حافظ ابرو قراطغای قید میکنند - وصاف -

ج ۵ ، ص ۶۴۱ ؛ حافظ ابرو - ص ۹۷ .

۴۰ - وصاف - ج ۵ ، ص ۶۴۰ حافظ ؛ ابرو - ص ۹۷ و ۹۸ ؛ التویری - نهایت الارب شماره ۱۱۸۸ .

۴۱ - این دریاچه در ارمنستان شوروی در شرق شهر ایروان قرار گرفته .

منهزم میشود و بحالت جنگ و گریز خود را به نخجوان میرساند و از حاکم آنجا امیر ضیاءالدین استمداد میطلبد که موفق نمیشود^{۴۲} روی به سمت آذربایجان میآورد تا بمرند میرسد حاکم مرند ناصرالدین از او استقبال کرده باو اسب و اسلحه داده به تبریز میفرستد چوپان در قریه صوفیان بود که این خبر باطلاع تاجالدین علیشاه میرسد او با یک هزار سوار به پیشواز چوپان خارج میشود و مردم تبریز را نیز با خود باستقبال دعوت میکند بعد از ورود به تبریز و استراحت جزئی تاجالدین او را با خود بسطانیه بحضور سلطان میرد^{۴۳} و وعده میدهد که در حضور پادشاه از اوشفاعت نماید چه این بیش آمده را چوپان دستور ابو سعید و بنا بفرمان او بر علیه خود در نتیجه دسیسه مخالفینش میدانست و از سلطان متوهم و از رفتن بحضور او خودداری میکرد ولی حقیقت امر هم همین بود که اقدامات تاجالدین علیشاه بر له چوپان صحنه را عوض نمود و پاداش خدمتی را که در مسئله او (تاجالدین) بارشیدالدین، چوپان تاجالدین را از وخامت رهانید تاجالدین نیز همین کار را کرد که چوپان در حق او انجام داده بود، گرچه مورخین ایرانی این موضوع را بصراحت نمی نویسند ولی منابع عربی این مسئله را روشنتر ایفاء میکنند چنانکه ملاحظه خواهیم کرد.

در این خصوص حافظ ابرو علت این وقایع را چنین^{۴۴} (توجیه) میکند: چه قورمشی که امیر چوپان او را بعلت عدم همکاری و کمک

۴۲ - عبدالرزاق سمرقندی - مطلع السعدین ، ص ۵ .

۴۳ - حمدالله مستوفی - تاریخ گزیده، ص ۶۱۵ ؛ حافظ ابرو - ص ۹۸ :

وصاف - ج ۵ ، ص ۶۴۰ .

در جنگ از بک پادشاه کیفر داده بود و ایرنجین را از حکومت دیار- بکر عزل کرده بود با هم متحد شده در حدود نخجوان لشگرها آراستند و بعداً در تبریز فرمان ساختگی از قول ابوسعید دایر بر قتل امیر چوپان انتشار میدادند و مامورین و مجری اینکار را خودشان معرفی میکردند^{۴۴} و جنگ با چوپان و فراری ساختن او را بموجب اجرای فرمان پادشاه تلقی کرده و بعضی مردم که بدور قورمیشی و ایرنجین جمع شدند و مخالفت با چوپان نهادند روی این اصل است که ابوسعید از چوپان روی بر تافته و مکدر شده است و از طرف خودشان ایلچیان بابوسعید فرستادند که چون چوپان از رای و فرمان او برگشته ما بدان جهت با او برزم افتادیم فرستادگان ایشان این خبر را توسط قتلغشاه خاتون زن ابوسعید دختر ایرنجین و برادرش امیر شیخعلی پسر ایرنجین که در دستگاه ابوسعید اعتباری داشت با اطلاع ابوسعید رسانیده میشد^{۴۵} و پادشاه در تصدیق و تکذیب آنها مردد بود و از طرفی چوپان با شنیدن این اخبار بخاطرش دغدغه تمام راه پیدا کرد و در رفتن بحضور پادشاه ثانی نمود تا خواهج علیشاه وزیر جلوتر پیش از او بسلطانیه رفته و باعث زدودن این غبار میان امیر و پادشاه و باطل ساختن شایعه‌ها اقدام نمود و چوپان را از ابوسعید و ابوسعید را از چوپان که تردید و نفاق در دل‌هایشان راه یافته بود تبدیل بوفاق ساخت و وفور عنایت شاه را با اطلاع چوپان رسانید چوپان به سرعت بشرف دستبوسی رسید و حرکات و اخبار کذائی و اراجیف را که از امرای مخالف

۴۴ - حافظ ابرو - ص ۹۹ .

۴۵ - حافظ ابرو - ص ۱۰۵ .

صادر شده بود پیش سلطان معروض ساخت^{۴۶}

و اما نویری در نهایت الارب می نویسد خواجه علی شاه صداقت و پاکدامنی و خدمات او را به سلطان عرضه داشت و متذکر شد همانا قورمشی و ایرنجین بمقام و خدمت او خسد می برند و می خواهند مقام او را اشغال نمایند در صورتیکه هیچکدام صداقت و لیاقت آنرا ندارند و اجازه دخول برای چوپان خواست. و چوپان چون بخدمت رسید با صدای بلند گریه کرد و گفت آنچه در سایه دولت سلطان انداخته بودم تاراج شد و اقوام و انصارم بقتل رسیدند اگر سلطان خواهان آنست که من کشته شوم من در خدمت هستم بفرماید مرا بکشند و من از جمله نوکران شما شاهنشاه هستم ابوسعید او را تفقد کرد و گفت دشمنان تو بواسطه قرب و منزلت تو در دستگاه من حسد می برند و برای او اجازه داد که با ایشان بحرب برخیزد و خود با ده هزار سوار بمدد او برخاست و قراسنقر را نیز با همراه ساخت^{۴۷}، و صاف مینویسد. دشمنان چوپان برای او دسیسه سازی میکردند برخلاف چوپان مورد تفقد و لطف سلطان قرار گرفت و دوباره خدمت خود را باز یافت و دشمنان او قورمشی و ایرنجین چون از این عمل خود نتیجه نگرفتند بر علیه ابوسعید قیام نمودند.^{۴۸}

صاحب تاریخ گزیده حمد الله مستوفی مینویسد. طرفداران ایرنجین و قورمشی از نخجوان عازم سلطانیه شدند بامید اینکه در دفع امیر چوپان با ایشان موافقت نماید برخلاف سلطان بدفع ایشان

۴۶ - همین اثر . ص ۱۰۶

۴۷ - نویری - نهایت الارب ، شماره ۱۱۸۹ .

۴۸ - تاریخ و صاف - ج ۵ ، ص ۶۴۲ .

که برخاست^{۴۹} و سایر مورخین که مطالبی در این خصوص میدهند کم و بیش اغفال ابوسعید را تائید میکنند^{۵۰}.

چون امرای عاصی فرار چوپان را به تبریز شیندند بدنبال او روی به تبریز نهادند خواجه علیشاه و چوپان این کار را حدس میزدند روی این اصل در حرکت بسوی سلطانیه تعجیل نمودند و دو نفر از امراء (امیر سیمور غتمیش - و امیر قوبلای Kubelay) را جهت پیش گیری از ایشان و در ضمن خبر دادن ورود ایشان را به تبریز با اطلاع آنها برسانند^{۵۱} چون قورمشی و دارودسته اش به تبریز رسیدند مردم روی خوشی بایشان نشان ندادند^{۵۲} و ایشان نیز بخاطر اینکه در ابتدای کار بدنام نشوند دست از چپاول باز داشتند و روی به سلطانیه نهادند^{۵۳} چون خبر هجوم آنها بسلطانیه رسید سلطان ابوسعید برای دفع آنها امر داد و با لشکر آراسته که امرائی چون امیرا کرنج - و امیر محمد پسر ایسن قتلغ و امیر شیخ علی پسر ایرنجین و امیر القو و امیر قوبلای سنکور Sunkur و امیر محمد جیجک و امیر علی پادشاه دائی ابوسعید و آقسنقر و خود چوپان رهبری میکردند از سلطانیه خارج

۴۹ - حمدالله مستوفی - تاریخ گزیده - ص ۶۱۵.

۵۰ - المینی (عقد الجمان فی تاریخ اهل الزمان) واقعه سال ۶۱۹؛

میرخواند - روضه الصفا ج ۵، ص ۶۴۵؛ خواندمیر حبیب السیر - ج ۳،

ص ۲۰۶.

۵۱ - حافظ ابرو - ص ۹۸ و ۹۹.

۵۲ - نویری - شماره ۱۱۸۸.

۵۳ - حافظ ابرو - ص ۹۹.

شدند^{۵۴} هر دو نیرو در کنار زنجان رود صف بستند بقول نویری چون
 پرچم مخصوص سلطان در میان ایشان دیده شد قورمشی و ایرنجین
 متحیر شدند ولی اینطور تفسیر نمودند که ابوسعید در باطن باماست
 برای ظاهر سازی شرکت دارد^{۵۵} زوجه ابوسعید که دختر ایرنجین
 بود خواست واسطه شود تا محاربه به مصالحه انجامد ابوسعید نیز
 بدان موفق بود چون ایلچی پیش شورشیان رفت گفتند اگر سلطان
 موافق صلح است پرچم سفید برافراشته کند ابوسعید دستور داد
 پرچمهای سفید برافراشته گردید ولی این کار را دلیل بر ضعف سلطان
 و نیروی او تلقی کردند و بر شدت حمله افزودند ابوسعید چون کار
 را بدین نحو دید امر کرد سر شیخعلی را که در سپاه خود بود بریدند و بالای
 نیزه کردند اینکار چنان ایرنجین را پریشان و غضبناک ساخت که از جان
 گذشته خود را بر سپاه پادشاه زد و سلطان نیز وارد میدان نبرد گشت دلاورانه
 شمشیر زد چنان جنگ شدیدی بوقوع پیوست که در تاریخ کم سابقه
 بود یاغیان مغلوب شدند. (ربیع الاخر ۷۱۹ برابر با مه - ژوئن ۱۳۱۹ م)
 رشادت و دلاوریهای خود ابوسعید در این جنگ باعث شد که از
 طرف امراء و ارکان دولت لقب بهادر بگیرد^{۵۶} چون یاغیان شکست

۵۴ حافظ ابرو - ص ۱۰۰؛ المینی در عقد الجمان شرکت دمیر تاش پسر چوپان والی
 آناتولی را در این مورد قید میکند در صورتیکه چنانکه در فصل مربوط
 به دمیر تاش اشاره خواهد شد در این موقع او در نتیجه هجوم مخالفین
 بقلاع آنحدود پناهنده شده بود - واقعه سال ۷۱۹، ص ۱۷۷.

۵۵ - النویری - نهایت الارب ، ۱۱۸۸ .

۵۶ - حافظ ابرو - ص ۱۰۳ و ۱۰۴؛ حمدالله مستوفی - ص ۶۱۵؛ و صاف
 ج ۵، ص ۶۴۳؛ میرخواند - ج ۵، ص ۴۶۵؛ خواندمیر - ج ۳، ص
 ۲۰۷؛ ابوبکر القبطی - ص ۱۵۱ .

خورند ایرنجین و قورمشی و طوقمان^{۵۷} و بردران ایشان را دستگیر کردند و بسلطانیه بردند در مجلسی که برای ترتیب محاکمه عاصیان ترتیب یافت و از علت مخالفت و برانگیخته شدن ایشان بر علیه چوپان استفسار شد اقرار نمودند که ما بحکم ابوسعید مرتکب اینکار شدیم ابوسعید این حکم را انکار کرد و فرمود بعلت اینکه تهمت بر سلطان میکنند و بدون اجازه او دست باین بلوا زده اند چوپان با شدیدترین وجهی از ایشان انتقام گیرد و بیاسارساند^{۵۸} ایرنجین و قورمشی را ابتدا از پهلوهایشان میخ گذرانیدند و بعد بدار کشیدند و از زیر آنها آتش افروختند و بعد از دو روز سر آنها را بریدند و در آذربایجان و خراسان و عراق و آناتولی گردانیدند از اول جمادی الاول تا آخر شوال ۷۱۹ در شهر سلطانیه با طریق وحشیانه از مخالفین چوپان انتقام گرفته میشد دسته دسته اعدام میشدند، این وقایع رانویری از قول شخصی بنام علاءالدین که خود ناظر این جنایات بوده آورده و ترتیبات و کیفیت اعدام را العینی در عقدالجمان نیز مفصلاً شرح داده و صاف و حافظ ابرو نیز اجمالاً اشاره نموده اند^{۵۹} ما ندیمخواهیم زیاد در این باره وارد بحث شویم و اما امیرسوتای نیز که برای کمک به یاغیان بحرکت آمده بود بدیاربکر برگردانده شد^{۶۰} این واقعه و حوادث

۵۷ - طوقماق ابتدا از طرفداران چوپان بود بعداً به ردیف مخالفان پیوست و گرفتار سرنوشت شوم شد .

۵۸ - نویری - نهایت الارب: ۱۱۸۸ .

۵۹ - نویری - نهایت الارب: العینی - عقدالجمان، واقعه ۷۱۹؛ صفدی - عیان المعصر، ص ۲۵؛ و صاف - ج ۵، ص ۶۴۵؛ حافظ ابرو - ص ۱۰۳؛ خواندمیر

ج ۵، ص ۴۶۶؛ میرخواند - ج ۳، ص ۲۰۷ .

۶۰ - حافظ ابرو - ص ۱۰۳ .

کلا بنفع چوپان تمام شد و قبض و بست امور بدست چوپان و اولاد او و چوپانیان افتاد و ابوسعید با موافقت با ازدواج ساتی‌بیک خواهرش با چوپان افتخار دیگر نصیب چوپان کرد^{۶۱} شبانکاره‌ای در خصوص ارتقاء مقام چوپان چنین مینویسد: بعد از اتمام این غائله و غلبه و اعدام مخالفین چوپان روز دیگر پادشاه زمان وزمین امیرالامرائی را بر چوپان مفوض فرمود و دست او و فرزند او بر ممالک خود مطلق گردانید و هریکی^{۶۲} را امیر اقلیمی فرمود امیر حسن شاه را که پسر بزرگتر چوپان بود ایالت خراسان داد تیمور تاش را مملکت روم بخشید (تیمور تاش از ۷۱۴ حاکم روم بود) و دمشق خواهه نام که میانگین پسرش بود بتدبیر و رای صایب مشهور بود در پایتخت خود بداشت و او را نیابت کل فرمود علی‌هذا جهان را جمله در تحت تصرف چوپان و اولاد و نواب او در آورد و چوپان را آقاخواندی و چوپان نیز احترام حضرت سلطنت را چنان کردی که هرگاه که بکرباس در آمدی از چهل پنجاه قدم دور بایستادی و دست بکش کرده سر بر زمین نهادی و زمین را بوسیدی و خاک آستان خرگاه را سرمه بینائی ساختی و تا وقتی که امیر چوپان در اردو بود هیچ گردنکش را زهره نطق زدن نبود و جملگی ملوک و سلاطین اطراف را از بیم سیاست و باس امیر چوپان خون شده بود.^{۶۳} در سال ۷۲۲ برابر با (۱۳۲۲/م) تیمور تاش (دمیر تاش) پسر چوپان در آسیای صغیر بفکر استقلال طلبی افتاد و بنام خود خطبه خواند و سکه زد و خود را مهدی آخر الزمان نامید و برای مقابله با ابوسعید با حاکم مصر و

۶۱ - حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده - ص ۶۱۵ .

۶۲ - شبانکاره‌ای - مجمع‌النساب - ص ۲۶۱ .

شام باب مذاکره باز نموده، (چون در فصل مخصوص بتمورتاش در این خصوص مطالبی خواهیم نوشت توضیح بیشتر در اینجا بيمورد و اضافی است). چون این خبر بایران رسید چوپان از ابوسعید اجازه طلبید که بروم لشگر کشیده اگر پسرش مطیع شد دسته بسته بحضور سلطان بیاورد و اگر نمرود نمود سرش را بیاورد در حالی که چوپان از درد نفرس آرامش جانی نداشت در آن سرمای زمستان متوجه آندیار گشت ۶۳ تیمورتاش که قصد اطاعت از پدر رانداشت بمقابله آمد ولی وساطت نیکخواهان عزم او را سست گردانید و خدمت پدر قبول نمود چوپان او را دست بسته به پیش سلطان آورد و ابوسعید نیز از تقصیر او بخاطر پدرش گذشت و دوباره حکومت روم در حق او مقرر گشت ۶۴.

این عمل دولتخواهی چوپان را در نظر ابوسعید بیش از پیش تقویت بخشید، روزگار پیش میرفت و مقام چوپان به ترتیب در اوج بود و رقیبی که برای او در ملك باشد وجود نداشت ناگفته نماند که باعث عمده پیشرفت امیر چوپان بسته بوجود بزرگترین حامی اوتاج الدین علیشاه وزیر بود که دائماً از چوپان ذکر خیر و دولت - خواهی از او در نزد سلطان می نمود تا اینکه در اوایل سال ۷۲۴

۶۳ - حمدالله مستوفی - ص ۶۱۶؛ حافظ ابرو - ص ۱۱۴؛ آقسرائی این خبر را قید نمیکند تنها برفتن تیمور تاش بنزد سلطان اشاره مینماید. ص ۳۲۲؛ نویری (نهایت الارب) والعینی (عقدالجمان) اخبار مفصلی میدهد؛ میرخواند - ج ۵، ص ۴۶۷؛ خواندمیر - ج ۳، ص ۲۰۹.

۶۴ - همان منابع ذکر شده در ردیف ۶۳، ابوبکر القبطی - ص ۱۵۲؛ العمری مسالك الابصار، نشر تشرن - ص ۵۲.

هجری (۱۳۲۴/م) تاج‌الدین درگذشت (او اولین وزیری است که با مرگ طبیعی مرده و سایر وزراء ایلخانی عموماً عاقبت شوم داشته و همه‌شان کشته شدند) مقام وزارت به نصرت‌الدین Nusretuddin ملقب به صابین وزیر - که از نزدیکان امیرچوپان بود داده شد .

وقایع سال ۷۲۵ - افول ستاره شوکت چوپان

قدرت و شوکت چوپان از اوایل سال ۷۲۴ روی بافول نهاد و سه امر اساسی باعث آن گردید :

۱- مرگ تاج‌الدین علیشاه وزیر . ۲- غرور و سوء رفتار دمشق‌خواجه . ۳- زیبایی و حسن جمال بغداد خاتون دختر امیر چوپان و سایر عوامل فرعی از این سه اصلند ولی در راس همه آنها مسئله عشق و تعصب ابوسعید و امیرچوپان در خصوص بغداد خاتون قرار گرفته چنانکه اشاره و اثبات شود .

در صفحات پیش چنانکه اشاره شد قدرت چوپان در سالهای ۷۱۷ تا ۷۲۴ در مملکت ابوسعیدی بعد اعلی خود رسید و منصرفات ایلخانی عموماً در اختیار اولاد و یا طرفداران او قرار گرفت و در مقابل چوپانیان از حکومت ابوسعید تنها نامی بیش نبود . شهرت چوپان از ایران گذشته چهار گوشه دنیای آنروز پیچید و خاقان (قآن) بزرگ چین مملکت ایران و توران و بیگلربیگی چهار قسمت قشون را در فرمانی باو تفویض کرد^۱ و چوپان نیز هدایای شاهانه

۱ - ابوبکر القبطی - ص ۱۵۳ ، این مورخ چهارالوس را چنین بیان میکند (خطای ، چغناق ، دشت قیچاق و ایران) توضیح اینکه از تقسیم قشون واحد چنگیز بین چهار پسرش با سرزمینهای مربوطه قشون چهار گانه

به قآن چین فرستاد^۲ و تنها حاکم ایران چوپان شناخته میشد .
 ولی روزگار در روی صحنه زمان رلهای دیگری بازی نمود
 و حوادثی پیش آورد که دشمن چوپان از آن بهره‌برداری نمود از
 آن جمله مرگ وزیر تاج‌الدین علیشاه بزرگ‌ترین حامی چوپان بود.
 تاج‌الدین علیشاه وزیر با اقتدار و صاحب درایت، دوراندیش
 و دارای رای سلیم بود او خدمتی را که چوپان در رقابتش با
 خواجه رشیدالدین انجام داده بود تا آخر عمر فراموش نکرد و تمام
 حرکات چوپان را دلیل بر دولتخواهی او تلقی نمود و تمام اعمالش
 را با نیت نیک در پیش ابوسعید جلوه میداد با مرگ او چوپان
 بزرگترین دوست خود را از دست داد چون صاین وزیر که دست
 پرورده چوپان بود بجای تاج‌الدین نشست آنطوریکه باید قادر بادهای
 امور وزارت نبود و نقص کار خود را از امیر دمشق پسر چوپان که
 حاکم سلطانی و نایب ابوسعید بود میدانست و در حق چوپان و لینعمت
 خود نمک شناسی کرده و پیوسته در حضور سلطان از چوپان و
 چوپانیان سعایت و سخنان فتنه‌انگیز میگفت بقول حمد الله مستوفی
 خود که ساخته چوپانیان بود بر ریشه آنان تیشه میزد^۳ تا کارهای
 صاین وزیر را تعقیب بکنیم لازمست از مسئله بغداد خاتون و عشق

بالوس اربعه بوجود آمد که عبارت بودند :

- ۱ - سرزمین ختن یا چین شمال غربی سهم اتو کین نویان برادر چنگیز .
- ۲ - دشت قپچان سهم جوجی که بعد بنام آلتن اردو معروف شد .
- ۳ - ایران سهم تولی که بایلخانی مسمی گشت ۴ - سرزمین ترکستان (اعم از شرقی و غربی) سهم جغتای گردید .

۲ - حافظ ابرو - ص ۱۲۱ .

۳ - حمد الله مستوفی - تاریخ گزیده - ص ۱۱۷ .

ابوسعید باو سخن بمیان بیاریم .

بغداد خاتون

چوپان را دختری بود خوبر و صاحب جمال بنام بغداد خاتون
امیر چوپان او را در سال ۷۲۳ باز دواج شیخ حسن جلایری در آورد
۴ در سال ۷۲۵ که سن پادشاه ابوسعید به بیست سالگی رسید و در
بحران شباب بود تعلقی سخت به بغداد خاتون پیدا کرد و عشق و علاقه
او بحدی رسید که از حالت جنون گذشت از یقرباری و سوزش در راه
وصل دلدار کاری جز سرودن شعر و عزلت گزیدن نداشت و قصیده‌ای
که باو نسبت میدهند در وصف بغداد خاتون سروده بدین مطلع
شروع میشود .

بیا بمصر دلم تا دمشق جان بیسی

که آرزوی دلم در هوای بغداد است ۵

بموجب یاسای (قانون) چنگیز هر خانی که بزنی علاقمند میشد و آن
زن اگر مال دیگری باشد وظیفه شوهر است که آنرا طلاق داده به
اندرون حرم خان بفرستد ، ابوسعید با استفاده از این ماده محرمی
جهت اینکار و فراهم نمودن طلاق بغداد از شوهرش و آوردن آن
بجرم شاه پیش چوپان فرستاد چوپان که يك مرد مسلمان و متعصب
بود بشدت متغیر شد اما جوابی نه موافق و نه غیر موافق نداد ، در

۴ - عمه‌زاده ابوسعید که بعداً مشهور به شیخ حسن بزرگ شد و سلسله جلایر
را در عراق عرب و آذربایجان تاسیس کرد .

۵ - حافظ ابرو - ص ۱۷۰ ؛ شبانکاره‌ای - مجمع‌الانساب - ص ۲۶۸ ؛
میرخواند - ج ۵ ، ص ۴۷۰ ؛ خواند میر - ج ۳ ، ص ۲۰۹ .

نتیجه سلطان چون بیمیلی چوپان را در این مسئله دریافت ضمیرش از او مکدر شد و آن علاقه و اعتمادی را که بچوپان داشت متزلزل گردید و در نتیجه بقول شمس الدین بدلیسی امیر چوپان در مدت دوازده سال امیرالامرائی که دولت ابوسعیدی بسته بوجود او بوده و مملکت از بی سامانیها نجات یافته و بعظمت و شوکت گرائید بود تمام نیکیها و خدمات او فدای يك درخواست غیر اخلاقی و اضمحلال آن عزت و شوکت گردید^۶، امیر چوپان بخاطر اینکه بعددیار باعث برودت آران و پادشاه را وادار بعزیمت قشلاق بغداد ساخت، ولی نتیجه برعکس شد چون پادشاه به بغداد رسید ملالت عشق بغداد بر مزاجش مستولی گشته از خرگاه خود کم بیرون آمدی و هر کس را بار ندادی و سراپای گرفتار عشق خود بودی. شعر

جهاندار در گنج ایوان خویش

نمیکرد جز یاد جانان خویش

ز بغداد آشفته دریای داد

نه بغداد و دجله ز چشمش فتاد

نشد هیچ خوشدل که بی دلستان

مغیلان بود لاله در گلستان

بتن گر به بغداد و آن راغ بود

بدل در میان قراباغ بود^۷

۶ - شرفنامه - ج ۲، ص ۳۲.

۷ - حافظ ابرو - ص ۱۱۸.

بدنبال این جریان ملک نصرت‌الدین عادل (صاین وزیر) چون تغییر مزاج پادشاه را نسبت به چوپانیان دریافت بهنگام مجال زبان بتنقید چوپان و اطرافیان آن گشود و بقول صاحب تاریخ‌گزیده خود که فرد بی لیاقت و از اداره امور عاجز بود عدم پیشرفت کار خود را از دخالت چوپانیان میدانست^۸ و به ابوسعید درمورد نقصان کارها خاطر نشان میساخت که اختیار کلیه امور و درآمد ولایات و خزانه در قبضه چوپانیان است^۹ و هیچ کس از امرا و وزرا و ارکان دولت را در مقابل ایشان یارای قدرت و اعتباری نیست.

این سعایت صاین وزیر مکمل آن الم عشق‌گردید و سلطان را از چوپان و چوپانیان سخت متنفر و متزجر ساخت و در دنبال چاره جهت انهدام قدرت آنها میگشت و از طرفی سوء رفتار دمشق خواجه نسبت به ابوسعید بر صحت گفتار صاین وزیر و ملالت سلطان میافزود در این ضمن چوپان از ملالت پادشاه که جویا میشود وی اظهار میدارد که من مجموع ممالک بتو وا گذاشته‌ام تو چنان کن که من بی درد دل توانم باشم و از طرفی از رفتار دمشق کلایه بمیان می‌آورد و اظهار میدارد گذشته از اینکه مال تلف میکند زبان خوش نیز ندارد و از چوپان خواستار آن میشود که جلalon خان و محمود را پیش او گذاشته و دمشق را از پیش او دور سازد.

چوپان چون این سخنان را از زبان پادشاه شنید از پسر خود

۸ - حمدالله مستوفی - تاریخ‌گزیده - ص ۶۱۶.

۹ - ابن بطوطه مینویسد در همین ایام در یکی از اعیاد، سلطان جهت انجام کارهای شخصی احتیاج به مبلنی پیدا کرد چون فراهم کردن آن توسط صاین وزیر مقدور نشد از بازوگانان با تنزیل قرض گرفتند (سفرنامه ابن بطوطه - ص ۲۰۲)

دمشق دلگیر و او را مورد ملامت قرارداد و از عاقبت اینکار سخنها گفت، دمشق خواه تمام این جریانات را که نتیجه سعایت صاین وزیر بود عرضه داشت و بی تقصیر بودن خود را به پدر رسانید ولی چوپان میدانست عاقبت این رقابت و تیرگی و سعایت و غمازی بکجا خواهد انجامید و محیط را کاملاً بر خود نامساعد میدید و برای اینکه این غائله را بخواباند شورشهایی را که در خراسان پیاپی شده بود بهانه ساخته برای عزیمت بدان سوی مهیا و ضمناً تمام کسانی را که بوی مخالفت از آنها استشمام میشد از جمله صاین وزیر، امیر اکرنج، امیر محمود، ایسن قتنغ، امیر محمد بیک، امیر نیکروز و دائیهای ابوسعید را با خود همراه ساخت و عمده نظرا و از همراه ساختن ایشان با خود این بود که ایشان نتوانند از غیبت او استفاده کرده و بر سلطان از چوپان به سعایت ادامه دهند.^{۱۰} امیر چوپان بطرف هرات رهسپار شد و پسرش امیر حسن نیز مصاحب او بود، در این ضمن (سال ۷۲۶) نماینده قآن چین فرمان امیرالامرائی ایران و توران را بر چوپان رسانید و امیر چوپان نیز ایلچی قآن را مورد محبت و اعزاز تمام قرار داد و از بهر قآن سوغات و هدایای شاهانه ارسال داشت.^{۱۱} و از اینجا امیر حسن متوجه غزنین شد و پادشاه ترمشیرین را شکست داده و غزنین را گرفت و گویا مزار سلطان محمود غزنوی را شکافته و بی حرمتیها انجام داده.^{۱۲} بهرات باز گشت.

۱۰ - حافظابرو - ص، ۱۲۱.

۱۱ - ابوبکر القبطی - ص ۱۵۳؛ حمدالله مستوفی - تاریخ گزیده - ص ۲۱۷.

۱۲ - حافظابرو - ص، ۱۲۲؛ حمدالله مستوفی - تاریخ گزیده - ص ۲۱۷.

تا این جا کارها بر وفق مراد چوپانیان بود ولی در این موقع کاری که انتظار آن هرگز نمیرفت بوقوع پیوست و آن قتل دمشق خواجه بدستور ابوسعید بود^{۱۳} که خبر آن بچوپان درخراسان رسید و ضمن آن از طرف ابوسعید مخفیانه دایر بر قتل چوپان بامرای مصاحب چوپان در خراسان صادر شد ولی امرای مزبور در مقابل هیئت چوپان خودشانرا عاجز دیدند و خود را آماده انجام آن نکردند جز ارائه فرمان مزبور بچوپان و اظهار غمخوارگی نسبت باو چاره‌ای دیگر ندیدند بنابراین پیش‌امیر چوپان رفتند پس از اعلام واقعه آمادگی خودشانرا با چوپان برای قیام بر علیه کسانی که سبب قتل دمشق خواجه شده اند اعلام داشتند البته این حالت ایشان ظاهری بود چوپان چون از این واقعه مطلع شد بسیار مضطرب و متالم گردید پسر خود امیر حسن و نواب را احضار و درباره روابطش من بعد با ابوسعید و مسبب قتل دمشق با آنها به مشورت پرداخت^{۱۴}.

امیر حسن فرزند بزرگتر چوپان اظهار داشت که صورت واقعه از شرم و آزرم گذشته است چون ابوسعید با ما بدخواه شده دوست داری با او سزاوار نباشد باید با او دیگرانه رفتار کرد و از طرفی امرائی که در اینجا دور ما هستند بآنها اطمینان نتوان کرد و مورد اعتماد نیستند باید همه را بقتل آورد و از طرف ایشان دل آسوده شد تمامی ملک خراسان در تصرف ما است و فارس و کرمان مالیات بماندهند میتوان ایشان را مطیع ساخت و از لشکر و امرای جغتای کمک

۱۳ - درباره قتل دمشق خواجه و کارهای او در صفحات آینده مطالبی خواهیم نوشت .

۱۴ - حافظ‌ابرو - ص ۱۲۷ ؛ میرخواند - ج ۵ ، ص ۴۷۱ .

خواست و در این حدود حکومت مستقل تشکیل داد ، اگر ابوسعید باین حدود لشکر کشد و با ما روبرو شدن بخواهد میتوانیم با او مقابله کنیم و چون قوی شویم خود با ابوسعید یورش می بریم و کینه خود را از او می گیریم و برادران ما محمود و تیمورتاش از گرجستان و روم بر او تازند در این صورت ابوسعید را مغلوب و سریر پادشاهی را بدست آریم ، چوپان این رای و تدبیر را از حسن نپذیرفت و توجه به امرای چغتای و آلتن اردور را دون شأن خود دانست بالاخره بعضی او را برای فرار و بعضی جهت مقابله با ابوسعید با استفاده از کمک ماوراءالنهریها و حتی بعضیها باز کردن ارتباط باخان بزرگ (قانچین) و استمداد با آن دعوت کردند و بنا بر روایت ابوالفدا چوپان در فکر گرفتن کمک از مصریان توسط پسرش تیمورتاش نیز بود^{۱۵} ولی از تمام این نیتها منصرف و عدول نمود و تنها بزور خود متکی و مستظهر گشت و برای مقابله با سلطان مستقیماً آماده شد. ابتدا ملک نصرت الدین صاین وزیر را که مایه بهم خوردن میانه ابوسعید بادمشق را در اثر سعایت او میدانست احضار و دردم جلاد را بر بالین او فرستاد تا بقتل رسانید^{۱۶} سپس با هفتاد هزار قشون روی بعراق آورد ،

۱۵ - بارتلد - شپلر - ص ۱۴۰ (B-sPuler - IRAN MOGOLLARI) نقل از ابولفدا - ج ۵ ، ص (. 447 , s , 1957 , ANKABA ۲۶۴ اما این خبر حقیقت ندارد) .

۱۶ - حافظ ابرو - ص ۱۲۹ (. ۰۰۰) چون چشم چوپان بدو افتاد گفت بمراد خود رسیدی ، در مقابل صاین وزیر ، از جلاد در خواست نمود او را از پشت بدو نیم زند ، جلاد علت آنرا پرسید او روی به چوپان کرد و گفت بدو گفت زیرا که پشتی که آن کند بر شما اعتماد در جهان نباشد بجز تیغ پاداش آن زروی حقیقت بکار جهان

چون بخراسان بمرقدمتبرك رضا (ع) رسید امرا را عهد و سوگند داد که با او دل یکی دارند و مخالفت دم نکنند و آنجا روی بسرزمین سمنان نهاد در این شهر شیخ علاءالدوله که یکی از شیوخ و پیشوای عالی مقام آن دیار بود خود را بخانقاه او رسانید و پیش او رفت و در منزل و حضور آن عالم شریف بازارای خود را بتجدید عهد و پیمان دعوت نمود و از اقدام به جنگ در تردید و کشیدن شمشیر بر روی مخدوم خود راجایز نمیشمرد، روی این اصل شیخ علاءالدوله را پیش ابوسعید برای ترك مخاصمت و برقراری آشتی بوشاطت فرستاد تا ابوسعید را برای مصالحه حاضر نماید و باو برساند، سلطان اشخاصی را که باعث اختلاف بین دمشق و امیر چوپان و سلطان ابوسعید شده اند بچوپان سپارد تا به کیفر برساند و خود را در خدمتگزاری کما فی السابق بداند، شیخ علاءالدوله پیش ابوسعید شد، ابوسعید اگرچه با او با احترام تمام رفتار نمود و او سلطان را موعظه و نصیحت شایان نمود و در اثنای آن سخن بحکایت امیر چوپان رسانید و از سلطان خواستار آن شد که دوباره به تفقد او اقدام نماید و اشخاصی را که باعث این همه فتنه و فساد شده اند بچوپان سپارد و امیر چوپان از نو بخدمت برسد و شرف پای بوسی یابد و لی این درخواست و نصایح در گوش سلطان جای گزین نشد و اثر نبخشید و شفاعت شیخ مستجاب نگردید و ابوسعید خواستار آن شد که اگر چوپان با ما سر صلح و سازش دارد ترك لشکر گفته جریده پیش آید والا شمشیر میان ما حاکم خواهد بود.

شیخ علاءالدوله پیش چوپان برگشت این پیغام بدو رسانید و ما وقعه را بیان داشت، چوپان چون دید کار با صلح امکان پذیر نیست دل به جنگ نهاد و مصمم بحرب شد.

لشکر چوپان در حین عبور از ولایات بی نظمیها کردند و دست
 به چپاول و غارت آبادیها زدند و آن چنان کردند که لشکریاگی و دشمن
 این چنین اعمالی را مرتکب نمیشد، تاپس از طی طریق بجائی رسیدند
 که با سپاه ابوسعید فاصله آنها بیش از یک روز راه نبود و سپاه
 ابوسعید نیز حرکت کرده بمقابله آمده بودند. این محل را حمدالله
 مستوفی ده ابراهیم آباد (کوه Kuher) از توابع ری قید میکند.^{۱۷}
 در لشکرگاه سلطان اضطراب تمام حکمفرما بود و از بیم
 چوپان بر جان خود ایمن نبودند، سلطان خود نیز آرامی نداشت ولی
 بخود جرئت میداد و میگفت اگر این دولت را خدای تعالی بر من
 داده است دیگر باز نخواهد ستاد و اگر تقدیر الهی چنان باشد
 که چوپان بر من چیره گردد و غالب آید به لشکر و سپاه آن نتوان
 کرد.^{۱۸} شبانگاه قبل از اینکه محاربه شروع شود امیر چیچک، محمد
 و علی که خال ابوسعید بودند و امیر نیک روز وعده ای از امراء و
 سپاهیان با اینکه با چوپان عهد و میثاق بسته بودند سپاه را ترك گفته و
 به قشون و نیروی ابوسعید روی آوردند و ابوسعید از توجه ایشان بر
 ظفر خود مطمئن و باغوش باز آنها را پذیرفت.^{۱۹} نویسنده تاریخ شیخ
 اویس میگوید. چون خبر بامیر چوپان رسید که بجنگ می آید گفت
 مرا عهد است که شمشیر بر تخت هولاکو خان نکشم باز برای ترك
 مخاصمه پسر نورین نیک روز را بر سالت فرستاد چون بیامد باز رفت.^{۲۰}

۱۷ - حمدالله مستوفی - تاریخ گزیده - ص ۶۱۹؛ ابوالفدا - ج ۴، ص،

۹۶ (نام این محل را صاری قماش ذکر میکند) .

۱۸ - حافظ ابرو - ص ۱۳۱ .

۱۹ - حافظ ابرو - ص ۱۳۱؛ ابوالفدا - ج ۴، ص ۹۶ .

۲۰ - ابوبکر القبطی - ص ۱۵۴ .

چوپان چون سحر گاه بر این احوال اطلاع یافت که سی هزار مرد جنگی او را ترك گفته وارد وی اورا تخلیه کرده اند و به بقیه سپاه بدین شد و اعتماد دیگر بر سپاه خود نکرد و گفت سپاهی که قابل اعتماد نباشد جنگ کردن خطا و از عقل سلیم دور است و توقف دیگر بیمورد است و بدون اینکه از بینی کسی خون آید آن سپاه بزرگ از هم متلاشی و جنگ بدون کشته بنفع ابوسعید خاتمه یافت، در اینجا چوپان از اینکه نصیحت و رای امیر حسن را چرا قبول نکرد به خاطر آورد و پشیمان شد ولی کار از کار گذشته بود بدون مقصد و هدف با عده ای معدود از خواتین و نزدیکان و آنچه سبب کار بودند روی بیابان نهادند، خواتین و امرای باقی^{۲۱} نیز بعد از سه روز راه پیمائی از او روی گردان و هر کسی خود را بطرفی کشانید امیر چوپان تنها ماند مصمم شد به ترکستان پیش قاآن رود و از آنجا لشگری مهیا نموده بایران آید و بیا اینکه قاآن را واسطه قرار دهد^{۲۲} تا بکنار آب مرغاب در حوالی هرات رسیده بود از رفتن پیش قاآن منصرف شد چه از دو حال خارج نبود اگر قاآن کمک بچوپان میکرد و چوپان با کمک او بر ابوسعید مسلط میشد این مایه ننگ و بدنامی و کفران نعمتی بر وی نیست و خود و ریختن خون بیگناهان و معصیت در پیشگاه احدیت محسوب میشد و در غیر این صورت اگر از طرف قاآن التفات بعمل نمی آمد باعث

۲۱ - از امرا امیرا کرنج و امیر محمود تا این حال پیش چوپان باقی مانده بودند چوپان چون آنها را رخصت داد پیش ابوسعید رفتند، مدتی ابوسعید بایشان روی خوش نشان نداد، حافظ ابرو - ص ۱۳۱.

۲۲ - شبانکاره ای - مجمع الانساب - ص ۱۲۱؛ النوری - واقعه سال ۷۲۷ ص ۱۵۴؛ حافظ ابرو - ص ۱۳۲.

تیره روزی دیگری بود، چاره ندید چرا اینکه به جانب ملک غیاث الدین محمد کُرت امیر هرات که سابقه الفت و دوستی با او و رابطه استاد شاگردی در میان بود رود^{۲۳} زمانی که دو لندی خاتون زوجه امیر چوپان بر این نیت چوپان آگاه شد و نام ملک غیاث الدین محمد کُرت را شنید بی اختیار بانگ بر آورد که زینهار ملوک هرات را وفا نباشد^{۲۴} و از بد

۲۳ - شبانکاره ای - ص ۲۶۸ : ابوبکر القبطی - ص ۱۵۵ : القلقشنندی -

صبح الاغشی لصناعته الانشاء - ج ۷ ، ص ۲۸۳ .

۲۴ - آل کُرت یکی از سلسله های است که از انقراض خوارزمشاهیان و تسلط

منغول بایران تهاجم تیمور در شرق ایران حکومت کرده اند مرگز آنها

شهر هرات بود ، عمده دوام سلطنت آنها در مقابل منغول در حمله اول

اظهار اطاعت و ایلی ایشان از خانان منغول و در مرتبه دوم اتکابا مستحکام

قلاع و موانع طبیعی بود که در اختیار داشتند اعتبار و ارتقاء آنها از دستگاه

غوریان که در افغانستان امروزی در سده ششم حکومت میکردند شروع

میشود و نسبت شان نیز بآن سلسله مربوط است، از افراد سرشناس این

سلسله دو برادر بنامهای تاج الدین عثمان مرغینی Mergueyni و عزالدین

عمر مرغینی است، عزالدین از طرف غیاث الدین محمود غوری به حکومت

هرات رسید و او برادرش تاج الدین عثمان را به نگهبانی قلعہ خیشار از

قلاع بین هرات و غور منسوب کرد ، بعد از درگذشت تاج الدین عثمان

پسرش ملک رکن الدین به مقام پدر رسید و نوه اش شمس الدین کُرت را

بولىعهدی و جانشینی خود در سرزمینهای تحت حکومتش انتخاب نمود و

این شمس الدین در واقع سرسلسله آل کُرت منسوب میشود .

حکومت رکن الدین مضاف با حمله چنگیز بایران بود او صلاح خود را

در آن دید که اطاعت چنگیز را گردن نهد و در نتیجه بموجب فرمان

حکومت خود را باز یافت و نوه خود که شمس الدین کُرت باشد به خدمت

چنگیز فرستاد وی در سال ۶۴۳ در گذشت ولیعهدش شمس الدین محمد بن

ابوبکر بجای او نشست .

←

شمس‌الدین محمد در نتیجه همدستی با سپاه مغول در حمله مغول بسر زمینهای ساحل سند و تصرف آن نواحی بحکومت لاهور نیز نایل گشت، بعد از درگذشت چنگیز و جلوس منگوقاآن حکوت و مقام شمس‌الدین تأیید و قلمرو آن وسعت یافت (هرات - غور - غرjestاق اسفراین و سیستان) در لشکر کشی هولاکو خان باستقبال او شتافت و در گرفتن قلاع اسماعیلیه و انقراض آن سلسله شرکت جست و فاداری خود را به مغول ثابت کرد .

ولی در عهد آبا قاجان بعلت سعایت دشمنانش چندان مورد محبت قرار نگرفت و بایران خوانده شد و در تبریز در خدمت آبا قاجا مدتی تحت نظر بسربرد و عاقبت مسموم گردیده بسال ۶۷۶ در تبریز درگذشت پسرش رکن الدین بلقب ملک شمس الدین کهمین بجانشینی پدر بهرات رفت ، او تا سال ۷۰۵ حکومت آنجا را در عهد داشت تا اینکه ملک فخرالدین بجای اون نشست . ملک رکن الدین با پسرش ملک فخرالدین هرگز طریق مسالمت و اطاعت نمی پیمودند و دائماً در حال کدورت بسر میبردند و با اینکه ملک رکن الدین خود در قلعہ در حال تحصن بسر میبرد پسرش را نیز محبوس ساخته بود ، امیر نوروز امیرالامـــــــــــــرای غازان و حاکم مغولی خراسان میان ایشان واسطه شد ملک فخرالدین را از حبس پدر خلاصی داد بخراسان آورد و مورد محبت قرار گرفت و از غازیخان فرمان حکومت هرات را در حیات پدرش از او گرفت و روانه هرات ساخت ولی در مقابل این خدمت چنانکه دیدیم زمانی که نوروز باغازان اختلاف پیدا کرد و بهرات پناهنده شد او با کمال ناجوانمردی اورا تسلیم قتل نشاء نمود و او نوروز را بقتل رسانید . در اواخر غازیخان فخرالدین بجانبرداری از ایلات نکوداریان و چپاول بحدود خراسان متهم شد و اولجایتو برای سرکوبی او مامور گردید ولی اولجایتو بعلت تحصن فخرالدین بقلعه هرات نتوانست کاری انجام دهد تا اینکه بمسالحه راضی

شعر :

کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید

قضا همی بردش تا بسوی دانه و دام

در این خصوص در بین چوپان و پسرش حسن مباحثه بسیار شد

آخر الامر حسن با پسرش طالش از چوپان جدا بسوی خوارزم رفتند.^{۲۵}

شد و در عهد خود اولجایتو نیز بعلمت اینکه اولجایتو دلخوشی از او نداشت
امیر دانشمند بهارد را مامور سرکوبی فخرالدین نمود ، دانشمند
بهارد مغلوب کید و حيله او قرار گرفت بقتل رسید .

بعد از درگذشت ملك فخرالدین ملك غياث الدین از طرف اولجایتو به حکومت
هرات و توابع آن رسید همین ملك غياث الدین بود که امیر چوپان با واسطه
دوستی و محبت داشت و توجه بسوی او را از رفتن بجای دیگر ترجیح داد
او نیز طریق و روش آباء و اجدادی خود را در عهد شکنی و بیوفائی بکار
برد و چوپان و پسرش جلا و خانرا بخاطر حفظ حکومت خود گشت
و برای گرفتن پاداش متوجه خدمت ابوسعید گردید ولی بعلمت نفوذ
بغداد خاتون بی نتیجه برگشت ، بعد از غياث الدین که در سال ۷۲۹ در
گذشت سه پسرش بترتیب ملك شمس الدین و ملك حافظ و ملك معز الدین
حسین تا سال ۷۷۱ حکومت کردند ، معروفترین آنها ملك معز الدین
است که ۳۹ سال سلطنت کرد و پسر او ملك غياث الدین ثانی مواجه با
لشکر کشی تیمور گردید و این سلسله بسال ۷۸۸ (برابر ۱۳۸۹ م / م)
بدست این جهانگیر بر افتاد .

این سلسله مذهب تسنن داشت روی این اصل با سلسله معاصر خود
سربداران که صاحب مذهب تشیع بودند در حال مخالفت بسر برند -
اولین منبع تحقیقاتی این سلسله ، کرت نامه صدرالدین خطیب پوشنگی
و بعد تاریخ نامه هرات تالیف سیفی هراتی و در مرتبه ثانی تمام منابع
مغول میباشد .

۲۵ - حافظ ابرو - ص ۱۳۲ ؛ ابوبکر القبطی - ص ۱۵۴ ؛ حمدالله مستوفی
ص ۶۱۷ .

ابتدا دولندی خاتون را پیش ملك غياث‌الدین محمد كرت بهرات فرستاد تا خبر آمدن چوپان را بهرات برساند گرچه ملك غياث‌الدین از شنیدن این جریان مضطرب و پریشان حال گشت^{۲۶} اما بظواهر اظهار خرسندی نمود، و بنا بر وایت فصیحی خوافی^{۲۷} ملك غياث‌الدین امیرچوپان را در بیرون درب ملك بیاغ بلند فرود آورد هر روز از شهر بیرون می‌آمد و ملازمت امیرچوپان میکرد بقول صاحب کتاب صبح‌الاعشی^{۲۸} علت توجه چوپان بسوی هرات این بود که ملك غياث‌الدین وسایل حرکت او را بهندویا بماوراءالنهر فراهم سازد ولی به محض ورود چوپان بهرات فرمان ابوسعید مبنی بر اینکه ملك غياث‌الدین امیرچوپان را بقتل رساند و پاداش او در این مورد تزیج باکرد و جین زوجه امیرچوپان و نصاحب املاك اتابكان فارس باشد و مالیات هفت ساله هرات از او نطلبند رسید^{۲۹}، ملك غياث‌الدین پس از این وضع پسران و امرای خود را برای مشاوره جمع کرد و گفت دنیا و آخرت من بر سر این مرد از دست رفت^{۳۰} چه عدم اطاعت بر امر سلطان را توانائی نداشت و از طرفی کشتن چوپان را بعلمت عهد و میثاقی که با وی داشت بدنامی دنیوی و سیه روزی اخروی میدانست بالاخره امر او رجال آن کشور صلاح ملك را در کشتن چوپان دانستند

۲۶ - بعلمت پیش آمد این کار میانه‌اش با ابوسعید بهم می‌خورد .

۲۷ - مجمل فصیحی - محمود فرخ - مشهد ۱۳۴۰ ، وقایع سال ۷۲۸ ، ص

۰۷۲۸

۲۸ - القلقشندی - صبح‌الاعشی فی صناعته الانشاء - ج ۷ ، ص ۲۷۲ .

۲۹ - مجمل فصیحی - ص ۷۲۹ ؛ حافظ ابرو - ص ۱۳۲ .

۳۰ - شیانکاره‌ای - مجمع‌الانساب - ص ۲۶۴ .

و ملك غياث الدين دنياى خود را بر آخرتش ترجيح داد جلاد پيش چوپان فرستاد تا كار او را بر آخر برساند، چوپان چون جلاد را ديد از ملك غياث الدين اجازه مذاكره حضورى كرد ولى مورد قبول واقع نشد^{۳۱} ناچار از ملك غياث الدين سه درخواست نمود اولاً، سر او را از تن جدا نسازند بلكه باحفه و خنق او را هلاك كنند، دوم اينكه پسرش جلاو خان را نكشند و او را زنده پيش ابوسعيد بفرستند كه خواهر-زاده پادشاه است شايد از قتل او بگذرد، سوم جسد او را در مدينه طيبه در جوار مرقد حضرت رسول اكرم (ص) در بقهه‌اى كه ساخته خود او بود بخاك سپارند و تنها انگشت ابهام او را كه دوسر داشت بعنوان نشانه جهت اعلام مرگ او به پيش ابوسعيد فرستند، ملك التماس چوپان را قبول کرده و قرار شد با خفه و خنق او را هلاك كنند، بعد از انجام اين عمل انگشت ابهام چوپان كه دوسر داشت به پيش ابوسعيد فرستاده شد و بدن بال آن نيكتاى دولندى را با جلاو خان بند كردند و بقلعه اختيار الدين بردند و در حبس نگاه داشتند كه تا بعد از دربار آنها تصميم گرفته شود^{۳۲} در محرم همان سال انگشت امير چوپان در قرا باغ آران به پيش ابوسعيد رسيد فرمود تا آنرا در بازار بياويختند ولى شبانكاره‌اى مينويسد آنهاى كه دور ابوسعيد بودند تنها به انگشت چوپان كه نشانه قتل آن باشد اكتفا نكردند و خواستار آن شدند كه تابوت چوپان آورده شود تا صحت اين امر

۳۱ - حافظ ابرو - ص ۱۳۳.

۳۲ - حافظ ابرو - ص ۱۳۳ : مجمل فصيحى - وقايع ۷۲۸ : القلقشندى -

ج ۷، ص ۲۷۳.

روشن شود.^{۳۳} در این موقع سلطان ابوسعید بغداد خاتون را از شیخ حسن جلایر مطلقه کرده و بعقد خود در آورده بود و او بر مزاج پادشاه مسلط و اختیار تام یافته بود، ملک غیاث الدین بدون اطلاع از این واقعه برای دریافت انعام و پاداش خود از ابوسعید در مقابل قتل چوپان روی عراق نهاد چون بری رسید از آنجا متوجه قزوین و بطریق طارم خود را به قرا باغ رسانید چون بدانجا رسید به وی روی خوشی نشان ندادند و ابوسعید را از نظری که بر غیاث الدین داشت بغداد خاتون مانع آن شد اولاً کرد و جین زوجه امیر چوپان را بدو ندادند و از طرف دیگر دستور داد که مالیات هفت ساله را که قبلاً باو بخشیده بودند دوباره دریافت دارند.^{۳۴}

بنا بگفته حافظ ابرو ملک غیاث الدین خود که در اردوی ابوسعید بود چون وضع را چنان دید مردی از خویشان خود را مخفیانه بهرات بفرستاد تا جلاؤخان را باستناد حکمی که قبلاً از طرف ابوسعید دایر بر قتل او در دست داشت اورا بقتل برسانند.^{۳۵}

۳۳ - شبانکاره ای - مجمع الانساب، ص ۲۳۵ ؛ در این خصوص ادوارد براون آل کرت را با سر بداران اشتباه میکند : (در این شهر یاد شاه سربداران

اورا غدر نموده امیر چوپان و همراهان او را خفه کرد .) ادوارد براون، تاریخ ادبیات ایران، از سعدی تا جامی، علی اصغر حکمت - ص، ۷۴.

۳۴ - حافظ ابرو - ص ۱۳۴ ؛ مجمل فصیحی واقعه سال ۷۲۸ هـ.

۳۵ - حافظ ابرو - ص ۱۳۴ ؛ بنا بقول القلقشندی در موقع قرار داد صلح با ملک الناصر صاحب مصر قرار شده بود که جلاؤخان با دختر سلطان مصر ازدواج کند بخاطر اینکه او از دختر خدا بنده است و بعد از ابوسعید چون پسر ندارد سلطنت از خانواده هولاکوبا و برسد و گذشته از آن حکومت مصر و شام نیز از طریق توارث بآن اضافه میگردد امام مسئله برعکس شد (القلقشندی - ج ۷ ، ص ۲۷۲) .

بنا بدستور بغداد خاتون ابوسعید دستور داد تا تابوتهای امیر چوپان و جلاو خان را به پایتخت نقل کردند و جان دوباره برای آنها غسل و تکفین و نماز بجای آوردند و تابوتها را با محملی که بحجاز میرفت روانه مکه ساختند و سلطان چهل هزار دینار بیدان خرج داد و در عرفات و سایر مناسک حج تابوتها را با محمل طواف میدادند و روز عید اصبی بعد از نماز تمام حاجیان که از اطراف و اکناف آمده بودند بر او نماز گذاردند و طلب آمرزش بر روح او کرده و بر قاتلین اولعت فرستادند و از اینکه بانی در آوردن آب بوادی مکه شده بود (آب نخله محمود)^{۳۶} او را استغفار نمودند و از آنجا بمدینه منوره بردند تا در بقعه‌ای که چوپان برای خود بنا کرده بود دفن کنند، ولی بعلت اینکه بقعه در قبله مسجد رسول الله (ص) قرار گرفته بود از دفن در آنجا منصرف شدند و او را بکورستان بقیع بردند و در جوار امام حسن (ع) و عثمان بختک سپردند.^{۳۷} صفدی چوپان را در موقع

۳۶ - حمدالله مستوفی - تاریخ گزیده - ص ۶۲۱ ؛ ابن حجر ، الدر الکامنه - ج ۱ ، ص ۵۴۲ ؛ المقریزی - السکوک - ج ۲ ، ص ۲۷۴ و ۲۷۵ از وقایع سنه ۷۲۶ ؛ حمدالله مستوفی نزهته القلوب - دبیر سیاقی ، ص ۴ ؛ صفدی - اعیان العصر ، شماره ۲۹۶۴ ؛ شبانکاره ای - ص ۲۷۶ .

۳۷ - حافظ ابرو - ص ۱۳۴ ؛ بنابر روایت النویسری - ۲۷ شوال سال ۷۲۸ تابوت او را اول در بغداد در مدرسه المستنصریه قرار دادند بعد بمکه حمل کردند بعد از طواف بمدینه آوردند تا در آرامگاه ای که خود درست کرده بود دفن کنند ولی چون این خبر به ملک ناصر رسید بوالی مدینه دستور داد از این کار خودداری شود در نتیجه او را به بقیع بردند (- نهایت الارب واقعه ۷۲۸) .

قتل شصت ساله ذکر می کند. ۳۸

* * *

ه - شخصیت و صفات چوپان

مطالبی که از ابتدای کار امیر چوپان و داخل شدن او بجرگه امارت قشون مغول تا انتهای کارش در هرات در صفحات گذشته از رشته تحریر گذشت، و از اقدامات و خدماتش در حیات سربازی و سیاسی که بمیان آمد شاید خواننده را به کیفیت اخلاق و روحیه او که نمونه يك شخصیت عالی و برجسته انسانی باشد واقف کرده باشد، ولی جای آنست اجمالی از صفات برجسته آنرا بار دیگر آنطوریکه مورخین در این باره او متفق القولند یادآوری نمائیم:

چوپان صاحب اخلاق حسنه، ایمان پاك، دارای پشتکار، با درایت، يك شخصیت با موازنه، يك مسلمان صمیمی و دوست داشتنی بود که در میان اقوام مغولی بطور عموم و امرا و رجال آن عصر بخصوص، صاحب همچون شخصیت و صفات و اخلاق پاك نادر دوران باشد.

تعصب و مردانگی آن بجائی رسید که مرگ سرخ را بر زندگی ننگین ترجیح داد قدرت و بزرگی خود را فدای پاکی و شهامت اخلاقی خود ساخت با آن محبتی که بر سر و رو مخدوم خود داشت حاضر نشد درخواست او را قبول نماید و جواب با صوابی باو داده باشد با اینکه میدانست باین اعمالش تیشه بر ریشه مقام و موجودیت

۳۸ - صفدی - اعیان العصر - ایاصوفیا شماره ۲۹۶۴، ص ۲۱۷.

خود می‌زند، هرگز حاضر نشد لکه ننگ و بدنامی را بردامن خود بنشانند و با دست خود ناموسش را پیش کش سلطان نماید و او را که در قید نکاح شخص دیگر بود (شیخ حسن جلایر) مطلقه کرده و به حباله نکاح ابوسعید درآورد و چنانکه دیدیم عامل عمده ایجاد سردی و بدنبال آن کدورت بین چوپان و ابوسعید جزء این عشق و هوس شوم شیطانی و بچه‌کانه پادشاه وقت چیز دیگر نبود و اگر چوپان مطیع این حکم میشد و دخترش را مطلقه میکرد و با ازدواج او رضایت داشت ممکن بود تا آخر عمر با قدرت و شوکت در دستگاه ابوسعید حکومت براند.

از طرف دیگر با اینکه خصومت پادشاه را بخود عیان دیدولی هرگز میل آنرا نداشت بر روی سرور خود و مخدوم زاده‌اش که با او نان و نمک خورده و يك عمر باجداد او خدمت کرده بود، لشکر کشد و قدرت از دست رفته خود را بازور شمشیر بدست آورد و این کار را کفران نعمتی برولینعمت خود میدانست و میتوان گفت که چوپان محبوب بحیا شد.

و بقول حافظ ابرو مردی و مردانگی و وفاداری و جان‌نسازی اونسبت بخان مغول زیادت از آنست که شرح توان داد.

دیدیم که شهرت چوپان بچهار گوشه جهان پیچید و خاقاق بزرگ قدرت او را دریافت امیرالامرائی و بیگلریکی چهار قسمت قشون را باو تفویض کرد ولی او با استمداد از آن نیرو بر علیه ابوسعید شرمش آمد، مردن بانیک نامی را بخاطر آقائی محنت بار چندروزه سزاواردید.

او خواستار نام نیک بود و تن را سزاوار مرگ میدانست.

وفا بر عهد را مقدم یرییوفائی شمرد، در دین ثابت قدم، مسلمان واقعی و تا آخر حیات در مذهب تسنن باقی ماند و آخر نیز با ادای کلمات مقدس شهادتین و نیاز به خدای خود تسلیم مرگ شد. شبانکاره ای مینویسد چوپان مردی بغایت عادل بودی و کار بطریق شرع راندی و هرگز شراب نخوردی و یک رکعت نماز از وی فوت نشد. از اینها که بگذریم چوپان یک فرد خیر و نیکوکار و نیک نفس بود گرچه بعضی از مورخین چون میرخواند در حبیب السیر او را ساده لوح و زود باور و بر دست و دشمن بی تفاوت میدانند ولی میتوان گفت قضاوت سطحی درباره چوپان می نماید ، چوپان یک فرد خیر بود و در آبادانی واحداث بقاع خیر میکوشید و آثار بسیار از خود بیادگار گذاشته و هر دم که از امور لشکری فراغت مییافت و فرصت می جست باحداث ابنیه خیر و عام المنفعه می پرداخت و مخصوصاً علاقمند بود که بناها در مسیر اماکن مقدسه قرار گیرد و بعد از اتمام بنا وقف آنها میگردد تا زائرین از آنها بهره ور گردند، العینی از وقایع سال ۷۲۲۰ توضیحاتی در مورد خواستن زمین در متصرفات مملوک مصر داده و بعضاً از کارشکنی های سلطان در این مورد اظهار مینماید.

در هر حال از ابنیه ای که منسوب به چوپان باشد در راه مصر و شام بسیار است که بقول حافظ ابرو ناجی آثار ملوک عجم و اکاسره است^۱ از جمله خیرات مهم اوجوی آبی است که در حومه مکه مکرمه تعبیه نموده و باعث نجات حجاج در موسم حج از آسیب بی آبی گردیده و گذشته از آن رونق مزارع و کشتزارها شده که باز بقول حافظ

ابرو از عهد آدم (ع) تا زمان و هیچ کسی آب روان و اراضی ذی زرع نشان نداده بود^۲ فصیحی خوافی اسم این آبرا (نخله محمود و این حجر) الدر الکامنه و صفدی (عیان العصر) عین برن) نامند^۳ و اغلب مورخین عرب و فارس ذکری از این آب بمیان می آورند (شبانکاره ای، میرخواند، خواندمیر - حافظ ابرو ...) مورخ عرب مقریزی در این مورد چنین مینویسد: «رسال از عراق قوافلی از زائرین بزیارت کعبه می آمدند و از کمبود آب در مضیقه بودند و در موقع حج يك کربال (مشگ) آب ده درهم مسعودی و در مواقع غیر حج شش الی هفت درهم بفروش میرفت. نایب ابوسعید چوپان که خواستار امر خیرات در جوار مکه بود بعضی ها این مسئله آبرا باو پیشنهاد کردند. چوبان در سال ۷۲۵ در موسم حج بیک... ی از معتمدان خود پنجاه هزار دینار داده و مامور کرد بعد از اتمام مراسم در آنجا مانده اقدام باین امر نماید. فرستاده چوپان همان کار را کرد و دلال و عمله دعوت کرد و بکار شروع نمود و روزانه سه درهم مزد میداد حتی زنان عرب نیز مشغول کار شدند، آخر در ۲۸ جمادی الاول سال ۷۲۶ (۲ مارس ۱۳۲۶ م) بعد از چهار ماه میان صفا و مروه آب جاری گشت عموم از آن مستفید و محصول زراعت بالا گرفت^۴ حمدالله مستوفی در نزهة القلوب ابتدای آن کاریز را از زیوده خاتون زن هارون الرشید خلیفه عباسی میداند که بعدها در نتیجه عدم توجه

۲ - ایضاً - ص ۱۳۴.

۳ - العینی عقدا الجمال واقعه سال ۷۲۷؛ این حجر - الدر را لکامنه - ج ۱، ص ۵۴۲.

۴ - المقریزی - کتاب السلوك جزء ۲، قسم اول، ص ۲۷۴ و ۲۷۵.

و لارویی نکردن خشک و کور شده بود.^۵

چون اینکار خاتمه یافت چوپان این امر خیر را توسط سفیر خود بازان باطلاع ملك ناصر سلطان مصر رسانید سلطان از روی حسد از اینکه این امر مهم را تاحال چرا خود انجام نداده و در متصرمات او يك امیر خارجی با انجام دادن این کار خیر صاحب شهرت گشته سخت ناراحت شد و به چوپان متغیر گردید که چرا بدون اجازه ما این امر انجام یافته ولی ندمای ناصر گفتند این کاریست که شده چون جنبه خیراتی دارد نمیشود خرابش کرد که جز بدنامی نتیجه نخواهد داشت چاره نیست بجز اینکه سلطان نیز در تعمیر آن بگوشد و در نتیجه تسلیم گردید.^۶

گذشته از آن مدرسه‌ای در مدینه طیه و مقبره‌ای در جوار آرامگاه رسول اگر م (ص) انشاء نمود که قابل ذکرند. ابوسعید نیز بخلوص نیت و خدمات صادقانه او در دولت خواهی پی برده و بدان سبب او را تا آن حدود در کارهای کشور دست باز گذاشته بود، ولی گاهی مسائلی پیش می‌آید و تاریخ از این حوادث بسیار بخود دیده که آتش شهوت چنان شعله میکشد و چشم بصیرت چنان کور میگردد که همچون میهن پرستان و خادمین ملك را آن شعله‌ها بکام قهر و غضب خود فرو می برد که بعد از فقدان و خالی بودن جای‌شان اهمیت وجود ایشان ظاهر میگردد که افسوس خوردن و دست ندامت بر پیشانی مالیدن در دهها را شفا نمی بخشد و گره مشکلات را نمی گشاید.

۵ - حمدالله مستوفی - نزهة القلوب - م ، ص ۰۴ دبیر سیاقی،

۶ - المقریزی - ص ۰۲۷۴

بالاخره چوپان صادق قربانی تعصب و مردانگی و وفاداری خود شد، ابوسعید خیال میکرد با مرگ او سلطنت او استقلال خواهد یافت غافل از آن بود که بردودمان مغول او بمعنای واقعی و چوپان بود چون چوپان بدرودگر گهای گرسنه در کمین نشسته چنان بر رمله های بی نگهبان و بی سامان حمله آرند و چنان صفوف رمله ها هم گسیخته بشوند که هرگز قبلاً در انتظارش نبودند و بعداً نیز از علاجش عاجز باشند صحت این مطلب را وقایع آبی نشان خواهد داد.

و- اولاد چوپان و مقام ایشان در دسته گماهی بلخانی مغول و عاقبت کارشان

امیر چوپان را نه پسر بود که بزرگترین ایشان حسن نام داشت.^۱
۱- امیر حسن: امیر حسن پسر بزرگ امیر چوپان برخراسان و مازندران و آنچه تعلق بشرقی مملکت ابوسعید را داشت حاکم بود.^۲
 امیر حسن سه پسر داشت که بزرگترین آنها امیر تالش بود که حکومت اصفهان و کرمان و فارس را عهده دار بود.^۳ بعد از برافتادن چوپان بمازنداران رفتند و در آنجا وسیله قتل ایشان را فراهم میشد

۱ - القلقشندی اورا شبر Chebber ذکر میکند ، صبح الاعشی - ج ۸ ، ص ۶۱۹

۲ - حافظ ابرو - ص ۱۳۵ ؛ عبدالرزاق سمرقندی - نسخه کتابخانه ملی تهران ، ص ۱۲

۳ - حافظ ابرو - ص ۱۲۸ ؛ حمداله مستوفی - تاریخ گزیده ، ص ۶۱۹ تا سال ۷۲۲ حکومت خراسان به عهده امیر حسین بن آق بوقا بود که بعد از وفات او حکومت آنحدود بامیر تالش بن حسن (فصیحی حسین مینویسد) بن امیر چوپان رسید ، ص ۳۴ ، فصیحی - وقایع سال ۷۲۴ (وامیر تالش بحکومت کرمان تعین گردید) ص ۳۶

که یکی از دوستان چوپان آنها را آگاه ساخت و آن شخص ایشانرا از خطر رهانید ولی خودش را بدان جرم گرفتار یاسا گردانید.^۴ در واقعه دمشق و رسیدن خبر آن بچوپان و قبل از آن زمان امیر حسن مصاحب پدر خود بود و در مجلس مصلحت گذاری و مشاورت چوپان و چگونگی مقابله با ابوسعید رای او این بود که دیگر با ابوسعید طریق صمیمیت پیمودن خطاست و بر امرای طرفدار پادشاه اطمینان داشتن به نفع خود از عقل سلیم دور، و صلاح در آن باشد که ایشانرا از سر راه دور ساخت و از پادشاهان همسایه چون جغتای لازم است مدد طلبید و در پیش ابوسعید صف آرائی نمود، چنانکه در صفحات پیش گذشت چوپان رای او را نپسندید و آخر الامر نیز از اینکه رای حسن را ناصواب دانست نادیدم و پشیمان گردید.

امیر حسن بعد از انهزام قشون چوپان از پدرش کناره گرفت و با پسرش تالش روی بخوارزم نهاد و بخدمت قتلغ تیمور ازبک رسید و مورد احترام شایان قرار گرفت و توسط قتلغ تیمور بحضور پادشاه ازبک رسید و از طرف او مامور جنگ با اقوام سراجی و جرگز (چرکس) شدند. در آن معرکه که بنفع پادشاه ازبک دلاوریها نمودند امیر حسن در آن میدان زخم خورد و از آن زخم در گذشت و تالش نیز بعد از اندک مدتی در اثر طاری شدن مرضی در ایام جوانی در گذشت، بقول حافظ ابرو:

اگر چه برستند از شهریار نرستند از نکبت روزگار

۴ - عبدالرزاق سمرقندی - ص ۱۲.

۵ - حافظ ابرو - ص ۱۳۵؛ عبدالرزاق سمرقندی - ص ۱۲؛ خواندمیر

ج ۳، ص ۲۱۴.

بقول فصیحی خوافی مرگ این پدر و پسر ۴۰ روز از هم فاصله داشته و این واقعه در دشت دره ، جزء یکی از توابع دشت قهچاق بود.^۶ دو پسر دیگر امیر حسن حاجی بیک و قوچ حسن بودند.

۲- حاجی بیک :

بعد از خروج شیخ حسن چوپانی و تمکین سلیمان خان بر تخت باراده او امیر حاجی بیک از زمره امرای سلیمانخان درآمد و در لشکر کشی بسمت آسیای صغیر و حرب با سوتائیان شرکت داشت و از آن موضع بامر شیخ حسن چوپانی بجنگ بغدادیان که در راس آنها شیخ حسن جلایر قرار داشت تعیین گردید در جنگی که در حوالی بغداد بین دولشکراویرات و چوپانیان اتفاق افتاد از طرف بغدادیان امیرزاده علی جعفر و قراجین قرار داشت انهام بر چوپانیان افتاد با احتمال قوی بعد از این شکست حاجی بیک بدست امیر شیخ حسن چوپانی که پسر عمش باشد زهر داده شد.^۷

۳- قوچ حسین :

قوچ حسین نیز مانند برادرش در خدمت شیخ حسن چوپانی بود تا زمانیکه سلیمانخان از اربینه (اریبا) حاکم روم شکست خورد و منهزماً بتبریز عقب نشست.^۸ امیر قوچ حسین

۶ - فصیحی خوافی - مجمل . ص ۴۱ (واقعه سال ۷۲۹) .

۷ - حافظ ابرو - ص ۱۳۵ : عبدالرزاق سمرندی ص - ۱۲۰

۸ - شرح آن در فصل مربوط بامیر شیخ حسن چوپانی در این کتاب خواهد آمد .

در این موقع از پسر عمش شیخ حسن چوپانی مخوف کشته به قراکلیسا
 محدود قپان گریخت امیر شیخ حسن چوپانی چون از جریان او باخبر
 گشت مامورینی جهت دستگیری او اعزام نمود او را دستگیر و به
 تبریز آوردند و بامر شیخ حسن محبوس داشتند تا اینکه شیخ حسن
 چوپانی بدست زنش عزت‌الملک مقتول شد و کارها بدست سلیمان
 خان افتاد بامر سلیمان او را از حبس بیرون آوردند و بقتل رسانیدند.^۹

۴ - تیمورتاش :

دومین پسر امیر چوپان تیمور (دمیر) طاش بود که از اوایل
 عهد ابوسعید به حکومت ممالک روم (آسیای صغیر) منصوب گشت
 مدتها در این پست باقی بود تا اینکه نخوتی در دماغش ظاهر گشت
 و خود را مهدی آخر الزمان خواند و از اطاعت ابوسعید سرباز زد
 ولی پدرش چوپان به سرزمین اولشکر کشید و او را مطیع ساخت و
 دست بسته بخدمت ابوسعید آورد و از طرف ابوسعید به خاطر پدرش
 دوباره بحکومت آنجا منصوب شد ، فتوحات شایان توجه در روم
 انجام داد و در سیواس بود که واقعه دمشق و چوپان راشنید و مدتی
 خود را در قلاع معتبر روم مخفی داشت تا بمصر پناهنده شد و
 الملك الناصر بعثت داشتن رابطه حسنه با ابوسعید و از طرفی در اثربذل
 و بخشش او به لشکر مصر از او بترسید و دستور داد او را بقتل رسانیدند و

سراو را به ابوسعید فرستادند.^{۱۰}
دمیرطاش را چهارپسر بود: شیخ حسن، ملک اشرف، ملک اشتر،
مصر ملک.

۵ - شیخ حسن :

با حيله و تدبير قدرت عجيبى بدست آورد و مدت چهار سال
در آذربایجان، عراق عجم، گرجستان، ارمنستان و شرق آسیای صغیر
حکومت راند عاقبت بدست زنش عزت الملك بقتل رسید.
ایلخان الت دست او ابتدا ساتی بیک و بعداً سلیمان خان بود.^{۱۱}

۶ - ملک اشرف :

شرح حال و جریانات سیاسى آن جداگانه
در این کتاب مذکور^{۱۲} است مدتها در عهد حکومت برادرش امیر شیخ
حسن چوپانی گاهی با او طریق موافقت و زمانی طریق مخالفت
می پیمود، بالاخره بعد از مرگ شیخ حسن او به کمک امیر یاغی باستی
و امیر سیورغان پسر عموهایش حکومت برای خود تاسیس نمود و
مدت چهارده سال با قتل و کشتار و ظلم و ستم و اندوختن زر در
آذربایجان، عراق عجم، گرجستان، ارمنستان و سایر جاها حکومت

۱۰ - شرح خروج دمیر طاش در روم و جریانات سیاسى آن جداگانه در بخش

دوم این اثر بیان شده است .

۱۱ - شرح حال و وقایع و جریانات سیاسى او جداگانه در فصل سوم این کتاب
بیان شده است .

۱۲ - شرح حال و اقدامات سیاسى او در فصل چهارم این کتاب بیان شده است .

راند و عاقبت بدست جانی یك از پادشاهان مسلمان دشت قهچان
بقتل رسید.^{۱۳}

۷ - ملك اشتر :

جداگانه در فصل ملك اشرف ضمن بررسی اقدامات آن به
فعالتهای سیاسی این نیز خواهیم پرداخت .

۸ - دمشق خواجه :

سومین پسر امیر ————— ر چوپان دمشق خواجه است
تاریخ تولد او در ۶۹۹ (م/۱۳۰۰) اتفاق افتاد چون این سال مصادف
با فتح دمشق مرکز حکومت نشین شام توسط غازانخان است که
چوپان نیز در این سفر بود برای اینکه خاطره این فتح و ظفر را زنده
نگهدارد بعد از برگشت بایران چون این نوزاد بدنیا آمده بود نامش
دمشق نهاد.^{۱۴} دمشق ایام طفولیت خود را در سلطانیه گذرانید تا سال
۷۱۳ در تواریخ باسم او بر نمیخوریم جز در عقدالجمان که العینی از
جمله وقایع سال ۷۱۳ هجری از ترتیب جشن بزرگ شکار و شرکت
سلطان و امرا و بزرگان کشور در آن از آن جمله نامی از دمشق خواجه
پسر چوپان ذکر میکند.^{۱۵} از این جمله معلوم میشود که دمشق خواجه

۱۳ - ظهور و سقوط ملك اشرف و جریانات سیاسی آن در فصل چهارم این اثر
جداگانه آمده است .

۱۴ - ابن حجر - الدرر الكامنه . ص ۵۵۱

۱۵ - العینی ، عقدالجمان - وقایع سال ۷۱۳ - کتابخانه عمومی بایزید ،
جزو کتابهای ولی الدین افندی ، شماره ۲۳۹۴ .

با استفاده از مقام پدر در اواخر سلطنت اولجایتو و اوایل ابوسعید در دربار ایلخانی جزو امیرزادگان صاحب مقام بوده است.

بعد از وقایع سال ۷۱۹ که چوپان بدشمنانش فایق آمد و مدار کشور باراده چوپان میگشت و هریک از اولاد او به امارت نقطه‌ای از ایران منصوب شدند دمشق نیز در سلطانیه بعنوان قایم مقام پدرش چوپان و نایب ابوسعید قرار گرفت ، چه بنا بقول ابوبکر القبطی صاحب تاریخ شیخ اویس و شبانکاره‌ای صاحب مجمع الانساب عادت چوپان آن بود که دائماً در حدود و ثغور کشور باشد و یک هفته در یکجا قرار نمیگرفت و بیشتر ایامش خارج از کشور میگذشت.^{۱۶} کارهای مربوط به ابوسعید را بنام نیابت او بررسی کرده و انجام میداد.^{۱۷} در مقابل نفوذ روز افزون چوپان، دمشق نیز روز بروز بردامنه اختیارات و اقتدارات خود می افزود، این افزایش قدرت باعث تصاعد غرور و سوء اخلاق و رفتار او نسبت به سلطان نیز میگردد و حرمت او را ننگه نمیداشت و از طرفی دشمنان چوپان و دمشق نیز اعمال و رفتار او را بزرگ کرده با اطلاع سلطان رسانیده از او غمازی میکردند که باعث تکدر خاطر ابوسعید از او میگردد چنان که دیدیم در آن زمانی که ابوسعید از عشق بغداد خاتون ملول بود رفتار دمشق نیز بر ملامت او افزوده و از چوپان درخواست میکند که دمشق را از پیش او بردارد چه اصرافی که در مال انجام میدهد. حرمت هم ننگه نمی دارد چوپان چون از این نارضایتی سلطان بر دمشق صحبت کرد دمشق علت این امر را

۱۶ - شبانکاره‌ای ، مجمع الانساب - ص ۲۶۱ .

بنائید ابوبکر القبطی (تاریخ شیخ اویس - وان لون) ، ص ۱۵۲ .

۱۷ - شبانکاره‌ای - ص ۲۶۲ ؛ حافظ ابرو - ص ۱۷۲ .

سخن چینی صاین وزیر و خیانت آن شخص نسبت بخود عرضه نمود، در این قسمت دمشق خواجه هم بی خبر نبود چه بنا بقول حمدالله مستوفی، صاین وزیر که خود لیاقت اداره ملک را نداشت عدم پیشرفت کارش را دخالت دمشق خواجه تلقی و عرضه مینمود چنانکه ملاحظه کردیم امیر چوپان برای خنثی کردن این سعایت و دورنگه داشتن مخالفین خود از دربار مسئله هجوم از هک را بحدود خراسان پیش کشید و بدان سوی روانه گردید، چون دربار از وجود امرای مخالف و وزیر خالی گشت در نتیجه امور بطور کلی در اختیار دمشق قرار گرفت و وی امیر وزیر و بلکه سلطان گردید^{۱۸} و از پادشاهی و سلطنت ابوسعید جز نام چیزی بیش نماند^{۱۹} و چندان مال افزود که خزانه او از خزانه ابوسعید فزونتر آمد^{۲۰} ابوسعید از این معنی بکلی مطلع بود و بخاطرش گران می آمد ولی قضیه چنان افتاده بود که هیچ کار نمیشد و هیچ اختیاری در دست نبود، زمستان آنسال بدین وضع در بغداد سپری شد تا از بغداد متوجه بیلاق سلطانیه شدند در سلطانیه دمشق بر قدرتش افزود و از سابق قوی الحالت شد، استقلال او از حد گذشت و بی ادبیهای او از افراط بتفریط رسید، تمام امراملازمت او میکردند و اگر یکی از آنها بی اجازه دمشق بخدمت شاه رفتی قصدا و کردند و تا اینکه سلطان شبی با امرائی چون کونجشکاف و نارین طغای و

۱۸ - حافظ ابرو - ص ۱۲۳؛ ابوبکر القبطی - ص ۱۵۳.

۱۹ - حمدالله مستوفی - تاریخ گزیده - ص ۶۱۷؛ حافظ ابرو - ص ۱۵۳.

۲۰ - شبانکاره ای، مجمع الانساب (در صورتیکه برای ابوسعید خزانه نبود) ابوبکر القطای (نواب امیر دمشق خواجه عرض کردند که ابوسعید را وجه بیلاق نیست گفت هر روز او را دوبرخ کافست) وقایع ۷۲۴، ص

۱۵۲.

ناشتمور که از منسوبین خود بودند^{۲۱} خلوت کرده بود صحبت از دمشق خواجه بمیان آمدن بر روایت شبانکاره ای ابوسعید در حالت مستی گفت که میخواهم همین الان سر دمشق خواجه را بر من آرند^{۲۲} گرچه با این جمله حکم قتل دمشق را صادر کرد ولی نه کسی را یارای آن بود و نه بهانه ای محکم در دست تا در این موقع مسئله ای مزید بر مسایل دیگر گردید و آن دست درازی دمشق بر محارم پدری ابوسعید بود، که بابوسعید خبر آوردند دمشق باقنقنای خاتون رابطه پیدا کرده و بملاقات او بجرم (قلعه سلطانیه میرود)^{۲۳} و این قضیه را ابن بطوطه سیاح معاصر مصری حتر از دیگر مورخین ذکر میکند، بنا بقول ابن سیاح روزی زن اولجایتو نامادری ابوسعید (دنیا خاتون) پیش ابوسعید آمده و گفت اگر مامرد بودیم چوپان و پسرش را باین حال نمی گذاشتیم، سلطان پرسید که مقصود چیست گفت کار دمشق بجائی رسیده که بحرم پدرت دست درازی میکند دیشب را پیش طغا خاتون (قوتوقنای) گذرانیده پیش من آدم فرستاده که امشب با تو خواهم بود اینک چاره چیست سخنان این خاتون رگک غیرت ابوسعید را بحرکت وجوش در آورد^{۲۴} بنا به نظر مورخ عربی ابن داودار صاحب

۲۱ - ابوبکالقبطی (در این اجتماع کنجشکاف خاتون و خواجه لولوا امیر علی پادشاه اویرات راقید میکند که اشتباه چابی و احتیاج بتصحیح دارد تاریخ شیخ اویس وان لون - ص ۱۵۳)

۲۲ - شبانکاره ای مجمع الانساب - ص ۲۶۳

۲۳ - حافظ ابرو - ص ۱۲۵ ؛ النویری نهایت الارب و اقمه ۷۲۷ ؛ ابن دواداری

کنز الدرر - ص ۳۴۵ ؛ ابوالفدا - ج ص ۹۶۴ .

۲۴ - ابن بطوطه - ص ۳۲۰

کتاب کنزالدرر بیشتر تزیید قدرت دمشق حمایت همان خاتون از او بود^{۲۵} ابوسعید که دنبال بهانه میگشت بامرای نزدیک خود کونجشکاف نارین و طغایمور دستور داد منهیان براین کار بگمارند و زمانی که دمشق در قلعه سلطانیه است بر او بتازند و او را بقتل برسانند امر سلطان بمرحله عمل گذاشته شد و شبی که دمشق در قلعه بود قلعه را بمحاصره گرفتند و در مقابل منهیان دمشق نیز او را خبر رسانیدند وی در خانه قنقنای بود و در داخل قلعه به مقاومت قیام نمود از امرای طرفدار خود به محافظت قلعه امر نمود اما هر چه ایشانرا تحریص و تشویق کرد بکمک او نرفتند که هیچ بدفع او نیز شرکت جستند^{۲۶} ولی دمشق کسی نبود که با او مبارزه آسان باشد، تا در این روز سری چند از دزدان قطاع الطريق کردستان را به سلطانیه آوردند سلطان سیاستی بخرج داد و امر داد آوازه در اندازند که سرچوپان است که در خراسان بدست مخالفین خود بریده شده است سلطان در آن موقع خود بر در شمالی قلعه حاضر بود چون این خبر و غوغا و آشوب را در شهر دمشق شنید سراسیمه از درب جنوبی که درب کوچکی داشت باده نفر از سواران خود عزم بیرون رفتن را کرد و بقول ابوبکر - القبطی راه خراسان را پیش گرفت و اسب مخصوص مصری که داشت و برای همچون روزی مهیا دیده بود سوار شد ولی برعکس اسب راه نرفت تا دشمنان بر او رسیدند، سلطان، لولوخواجه (مصر خواجه) را بدنبال او روان ساخت تا دشمنان بر او رسیدند، دمشق

۲۵ - الدواداری - کنزالدر - ص ۳۴۵

۲۶ - شبانکاره ای - ص ۲۶۲ ؛ نویری ، شماره ۱۱۸۸ ؛ ص ۴۵۵

دست بر شمشیر دراز نمود شمشیر از نیام بیرون نیامد چون قضا او را دامنگیر ساخته بود ناچار بیستاد تالو لو خواجه بر سید چون از ستیز عاجز آمد چاره ندید جز بقضا گردن نهادن، مصر خواجه خواست که کارش با خر رساند دمشق تضرع کرد که او را پیش ابوسعید ببرند خواجه لولو از کشتن او ابا کرد و گفت دمشق خواجه اندک کسی نیست اگر حکم سلطان است او را بیاسا رسانیدن، علامتی باید ارائه داد ناچار مصر خواجه پیش سلطان رفت و واقعه را اعلام نمود سلطان انگشتر خود را نشانه داد و توسعه کرد امانش ندهند مصر خواجه فرا رسید و انگشتر سلطان را بنمود مصر خواجه با يك ضربه شمشیر کردن دمشق را بزد و سر او را بخاك انداخت^{۲۷} ۶ شوال ۷۲۷، سردمشق را زیر پای اسب ابوسعید انداختند و بنا بر روایت ابن بطوطه این رسمی است که مغولها درباره دشمنان بزرگ خود بکار میبردند^{۲۸} و بدنبال آن سلطان بفرمود سراو را از دروازه شهر سلطانیه بر آویختند و او باش و اجانب روی بخانه دمشق آوردند و خزانه او را تاراج کردند تمامت خزاین و اسباب و تجمل دمشق خواجه بیاد غارت و تاراج رفت و مفلسی که بامداد آن روز نان چاشت نداشت بوقت شام از مال دمشق غنی روزگار گشت، مولانا شمس الدین ساوجی در این معنی چنین سروده است :

۲۷ - حافظ ابرو - ص ۱۲۴ ؛ تاریخ تقویمها (عثمان توران - آنکادا ،

۱۹۵۴، ص ۷۰) ؛ نویری (نهایت الارب) ؛ حمدالله مستوفی ، تاریخ

گزیده - ص ۶۲۰ ؛ شبانکاره ای (مجمع الانساب) ، ص ۲۶۲ ؛

ابوبکر القبطی ، دوشنبه خامس شوال ۷۲۸ مینویسد. ص ۱۵۴؛ می-ر

خواند - ج ۵ ، ص ۵۶۹.

۲۸ - ابن بطوطه - ص ۲۲۰.

کافوز و ذال از هجرت دوشنبه وقت صبح
 پنجم شوال در سلطانیه از حکم شاه
 در حصار آورد لشکر قلعه واقف شد دمشق
 رفت بیرون یافت در صحرای شهادت چاشتگاه

بدینوسیله صبح دمشق بدست مصرخواجه بشام رسید و عمل او
 چوپانیان را بنا بودی کشانید.

او امیر شجاع و دلیر، مدبر و کارداران اما غرور و تکبر او از
 اینجا افزون می‌آمد، ابن حجر صاحب الدرر الکامنه او را امیر با قدرت
 و صاحب ده هزار قشون ذکر میکند^{۲۹} افسوس که از این قدرت سوء
 استفاده نمود خانواده خود را بر باد داد و رفتار سوء آن نسبت
 به سلطان از جمله عوامل عمده سقوط چوپان است.

از دمشق چهار دختر مانند که معروفترین آنها دلشاد خاتون
 است^{۳۰} که زوجه ابوسعید گردید بعد از آنکه آریا خان جانشین ابوسعید
 شد و بدنبال آن باز دواج شیخ حسن جلایر در آمد و از او سلطان اویس
 بدنیاء آمد. کسی که نام این زن را در تاریخ زنده نگاه داشته مداح
 او سلمان ساوجی است که در دیوانش از او بخیر یاد میکنند.

آب آتش رنگ ده ساقی که می بخشد صبا
 خاک را پیرانه عهد صبا

۲۹ - ابن حجر - الدرر الکامنه ، ص ۵۴۳.

۳۰ - مولف تاریخ آل جلایر . دلشاد خاتون رادختر بزرگ امیر چوپان

مینویسد که اشتباه است ، ص ۱۶.

عصمت دنیا و دین دلشاد بلقیس اقتدار
مریم عیسی نفس قیذاقه در آب زار

* * *

ای عیدرخت کعبه دل اهل صفارا
هر لحظه صفای دگر از روی تومارا
دلشاد شه آن سایه یزدان که زرایش
خورشید فلک عاریه خواست ضیا را
(یوان سلمان ساوجی - نشر اوستا - تهران ، ص ۳۲۵)
سایر دختران دمشق: به ترتیب سلطان بخت، دوندوی و عالمشاه
خاتون است.

۹- شیخ محمود :

چهارمین پسر امیرچوپان شیخ محمود بود که در عهد ابوسعید
حکومت ارمن و گرجستان تعلق بدو داشت بعد از قضیه دمشق سلطان
ابوسعید سپاهی بسراو فرستاد و او گرفتار کشت و به تبریز آورده شد و
در آنجا بقتل رسید.^{۳۱}
شیخ محمود را چهار پسر بود: پیرحسین ، شیراوان ، جمرغان ،
دوآخان.

۳۱ - حافظابرو - ص ۱۳۹؛ عبدالرزاق سمرقندی مطلع السعدین - ص ۱۳؛
حمدالله مستوفی - تاریخ گزیده ، ص ۶۲۰؛ ابوبکر القبطی - ص
۱۵۵ (شیخ محمود رادلوغانان بگرفت در آلا داغ به تبریز آوردند تا
توکل شهنشاه تبریز او را هلاک کرد) ؛ القلقشندی - صبح الاعشی ، ج ۸
ص ۲۵۰.

۱۰- امیر پیر حسین چوپانی

امیر پیر حسین نوه امیر چوپان و پسر شیخ محمود یکی از امرای مشهور چوپانی است که در تاریخ قسمت جنوب و مرکز ایران (فارس ، یزد و کرمان) مقامی دارد ، از اوایل زندگی او اطلاع نداریم و فعالیت‌های سیاسی آن بعد از مرگ ابوسعید و روی کار آمدن عموزاده اش امیر شیخ حسن چوپانی شروع میشود .

امیر پیر حسین از یاران و هواداران امیر شیخ حسن از اواخر ۷۳۹ هجری از طرف او بحکومت فارس تعیین گردید .^{۳۲}

در این زمان ملک جلال الدین مسعود شاه از خاندان اینجو در شیراز حکومت میراند امیر پیر حسین چون بحوالی شیراز رسید ملک شمس الدین محمد شاه که مخالفت جلال الدین مسعود شاه بود بیاری پیر حسین برخاست و شیراز را بتصرف او درآورد ، امیر پیر حسین در شیراز حکومت میراند که در بهار سال ۷۴۰ هجری محمد بن امیر محمود شاه اینجو را بیگناه بقتل رسانید^{۳۳} در نتیجه این امر بر علیه پیر حسین غوغای عظیم برپا شد و او نتوانست ایستادگی نماید از شیراز فرار کرد خود را بخدمت شیخ حسن چوپانی و قشون سلیمان خان در او جان رسانید^{۳۴} در اجتماع بزرگ او جان از جمله سردارانی

۳۲ - عبدالرزاق سمرقندی - ص ۲۴؛ تاریخ آل مظفر - محمود کتبی ، عبدالحسین نوائی ، ص ۱۵ و ۱۶ ؛ فسائی - فارس نامه ناصری ، چاپ افست تهران ، ۱۳۳۵ ، ص ۵۱ ؛ میرخواند - ج ۳ ، ص ۲۳۰ .

۳۳ - مجمل فصیحی - ص ۵۷ ؛ فارسنامه ، ص ۵۲ .

۳۴ - حافظ ابرو - ص ۱۶۲ ؛ مجمل فصیحی ، ص ۵۸ .

در آمد که برای نبرد بر علیه بغدادیان و طرفداران امیر شیخ حسن جلایر آماده میشدند، امیر پیر حسین در روز چهارشنبه آخر ذی الحجه سال ۷۴۰ در حدود مراغه (کنار رود چغتو) که دو لشکر دو شیخ حسن (شیخ حسن کوچک یا چوپانی و شیخ حسن بزرگ یا جلایر) با هم روبرو شدند و در این معرکه دلاوری تمام و قابل تحسین بخرج داد و تا اوضاع میدان نبرد را بنفع چوپانیان تغییر کرد و فتح نصیب سلیمان خان و شیخ حسن چوپانی گردید^{۳۵} در بهار سال ۷۴۱ هجری (ماه ربیع الاول) انتصاباتی که به فرمان شیخ حسن چوپانی و سلیمان خان انجام گرفت امیر حسین دوباره بامارت فارس منصوب گردید^{۳۶} وی با نیروئی که فراهم کرده بود روی بشیراز نهاد و در غیاب او ملک جلال الدین مسعود شاه بر آن ملک مسلط شده بود شکست داد و شیراز را بر خود مسلم ساخت، بنا بر روایت عبدالرزاق سمرقندی فرمانی که بنام پیر حسین صادر شد حکومت کرمان و یزد نیز شامل بوده در صورتیکه حکومت این ولایات در اختیار امیر مبارزالدین مظفری بوده^{۳۷} در نتیجه بیشتر ایام زود گذر امارت پیر حسین در مبارزات طایفه آل مظفر گذشت، قبالدر محاصره شیراز و شکست مسعود شاه امیر مبارزالدین محمد بنا بمیشاقی که میان او و پیر حسین رفته بود امیر مبارزالدین در گشودن شیراز بامیر پیر حسین مساعدت نمود و

۳۵ - حافظ ابرو - ص ۱۶۳ ؛ منتخب التواریخ معینی (آنونیم اسکندر) ،

ص ۱۶۰ ؛ خواند میر - ج ۳ ، ص ۲۳۰ .

۳۶ - حافظ ابرو - ص ۱۶۴ .

۳۷ - مطلع السعدین - ص ۲۴ .

در قبال این همکاری امیر حسین حکومت کرمان را با امیر مبارزالدین مفوض نمود و یزد را نیز ضمیمه متصرفات او قرار داد^{۳۸} ولی این مودت دیری نپایید بعد از کوتاه مدتی بواسطه سعایت جمعی از دشمنان طرفین، میانه امیر پیر حسین و مبارزالدین محمد بهم خورد و در این امر شمس الدین صابین قاضی و پسر قاضی عمید الملک نقش اساسی داشتند که مبارزالدین محمد را پیر حسین خائف ساختند^{۳۹} پیر حسین هر چند مبارزالدین محمد را برای خوابانیدن شورش و امداد به شیراز خواند مورد قبول مبارزالدین قرار نگرفت^{۴۰} تا تیرگی و کدورت میانشان علنی شد و شعله‌های آتش نفاق بالا گرفت در نتیجه امیر پیر حسین ابواسحق ابن محمود شاه را پیش کشید و حکومت اصفهان را که جزو قلمرو مبارزالدین بود باو داد^{۴۱}.

۳۸ - تاریخ آل مظفر - محمود کتبی - ص ۱۷۰

۳۹ - تاریخ آل مظفر - محمود کتبی - ص ۳۲؛ سمرقندی (مطلع السعدین) ص ۲۸۰

۴۰ - بنا بنوشته محمود کتبی . . . (از علل و مسبب کار اینکه میان امیر مبارزالدین و پیر حسین قرار بر این بود که در صورت ضرورت ملاقات از هم نشانه‌ای در کار باشد ، ولی چند نوبت که پیر حسین با حضار مبارزالدین اقدام نمود آن نشانه چون در میان نبود مبارزالدین از رفتن امتناع میکرد و این امر تکدر خاطر پیر حسین را فراهم ساخت) - محمود کتبی - ص ۲۱۰

۴۱ - چه بعد از رفتن برادرش مسعود شاه ابواسحق به پیر حسین ملتجی شده بود و پیر حسین هم میخواست بدین وسیله مرحمی بر ریش او نهاده باشد ولی غافل بود و نمیدانست که زخم آنهارا این مرهمها شفا نمی بخشید و او آتشی بود زیر خاکستر که با مختصر نسیم موافق شعله‌های خود را نمایان سازد چنانکه خواهیم دید همانطور هم شد . مطبع السدین - ص ۲۸۰

در سال ۷۴۲ ملك اشرف متوجه عراق و فارس شد امیر شیخ اسحق رعایت امیر پیر حسین را نکرده متوجه ملك اشرف شد، امیر پیر حسین ناچار بمقابله برخاست و ناگاه مولانا شمس الدین صابین قاضی سمنانی و امیر طیب شاه و امیرزاده علی پیلتن از ری گریخته بملك اشرف ملحق شدند و از این جهت اختلال بر امیر پیر حسین راه یافته بصوب تبریز شتافت تا از عم خویش شیخ حسن چوپانی مدد طلبد . ۴۲

برعکس امیر حسن چوپانی چون از این حال واقف شد بغلت تکبر و غروری که از او دیده بود از وی ناراضی و بحیلہ روباه بازی او را خواب خرگوش داد و خواجگان دیوان غیاث الدین محمود کرمانی و عماد الدین سراوی را باستمال بدو فرستاد و او را از خود ایمن گردانید و چون او را به چنگ آورد بحبس و بعد به اعدام او اقدام نمود . ۴۴

بقول مجمل فصیحی او را مخیر کرد از زهر یا تیغ یکی را انتخاب کند او زهر را انتخاب کرد . ۴۴
این چهار پسر چوپان و بغداد خاتون از یک مادر بودند.

۴۲ - حافظ ابرو - ص ۱۶۶ و ۱۷۱ : میرخواند : حبیب السیر - ج ۳ ، ص ۲۸۰ : محمود کتبی - آل مظفر ، ص ۲۲ .

۴۳ - حافظ ابرو - ص ۱۶۶ .

۴۴ - فصیحی خوانی - مجمل فصیحی ، ص ۶۲ (این واقعه را در ربع رشیدی نوشته ولی حبیب السیر در سلطانیه ذکر میکند اما خبر حبیب السیر حقیقت دارد) ج ۳ ، ص ۲۸۰ .

۱۱- جلاو خان

پنجمین پسر چوپان از دولندی خاتون دختر اولجایتو سلطان جلاو خان بود که در جوانی بدستور ابوسعید و بدست ملک غیاث الدین محمد کُرت چنانکه دیدیم بقتل رسید.

۱۲- امیر سورغان (سیورغان)

سورغان - ششمین پسر چوپان از ساتی بیک دختر دیگر اولجایتو، سیورغان بود بعد از قتل چوپان انتصاباتی که در مملکت انجام گرفت بحکم ابوسعید حکومت قراباغ به سیورغان تعلق گرفت او با مادرش بدانسوی روان شد^{۴۵} بعد از مرگ ابوسعید به سبب منسوب بودن اوبخاندان ایلخانی مورد توجه بازیگران سیاسی این دوره قرار گرفت، چه هر یک از آنها با نزدیک ساختن خود باین امیر و مادرش، ظاهراً در احیای حکومت ایلخانی صورت حق باعمال و نیات خود داده و وزنه سیاسی را جانب خویش می ساختند.

بعد از مرگ ابوسعید و جلوس آرباخان و وزارت امیر غیاث الدین محمد، سیورغان به تبریز احضار و مامور دفع هجوم امیر علی پادشاه و قوم اویرات و طرفداران آنها گردید ولی او در حین شکست بگرجستان متواری شد^{۴۶} در همین زمان که شیخ حسن جلایر در قصد

۴۵ - قراباغ را به محمد قوشچی پسر بالتمیش دادند بدین حال آنها سورغان را با مادرش ساتی بیک بدان دیار فرستاد - تادیک شیخ اویس - ص ،

تصرف آذربایجان و حمله باویراتها بود از امیر سیورغان برای تقویت خویش استمداد نمود و قاصدی بگرجستان فرستاد و او را با خود متفق ساخت^{۴۷} و سرگردگی جناح چپ نیروی شیخ حسن جلایر بعهده سیورغان بود^{۴۸} در این محاربه که فتح نصیب جلایریان شد ، امیر سیورغان با مادرش ساتی بیک سکونت در قراباغ مغان را انتخاب نمود.^{۴۹}

در همین موقع از طرف خراسانیان طغایمور در مقابل جلایریان بسلطنت انتخاب گردید و عزم رزم با شیخ حسن جلایر روی بسلطانیه نهادند و قصد تبریز را کردند ، شیخ حسن جلایر برای طرد مهاجمین باز احتیاج بوجود سیورغان یافت عازم اران محل سیورغان گردید و دوباره میان او و امیر سیورغان و ساتی بیک تجدید عهد و میثاق انجام یافت و هریک بوجود آن دگر و ثوق و استظهار حاصل کردند ، موفقیتهایی که نصیب شیخ حسن جلایر گردید کمکهای سیورغان در این امر نقش اساسی داشت.^{۵۰}

در مسئله خروج امیر شیخ حسن چوپانی و توجه امرای اویرات

۴۷ - حافظ ابرو - ص ۱۶۲ ؛ تاریخ آل جلایر - دکتر شیرین بیانی ، تهران

۱۳۴۵-۱۹۰

۴۸ - ابوبکر القبطی - ص ۱۵۱ ؛ فاروق سومر - آنادولودا مغولار ،

(F-Sumer - Anadoluda Mogollar) ص ۹۸ .

۴۹ - حافظ ابرو - ص ۱۵۴ ، از قرار معلوم سیورغان تمایل باتحاد او نداشته

است (مؤلف)

۵۰ - در تاریخ آل جلایر مذکور است که ساتی بیک و امیر سیورغان با مر شیخ

حسن جلایر بدشت قیچاق فرستاده شد ، ص ۲۰ . در منابع مر بوطه باین

مطلب بر نخوردیم .

بدان سو امیر سیورغان و مادرش ساتی بیک حاضر بجنگ باچوپانیان نبود و سیورغان با مخالفت از این امر خود را از امیر شیخ حسن جلایر دور ساخت و در نتیجه باعث شکست جلایریان از چوپانیان گردید.

پس از غلبه امیر شیخ حسن چوپانی بر امیر شیخ حسن جلایر و اختلاف تیمور طاش ساختگی و افشای حقیقت امر، شیخ حسن چوپانی وضع خویش را در خطر دید متوسل بسورغان و ساتی بیک گردید و روی بگرستان نهاد^{۵۱} چنانکه شرح آن در فصل سوم بیاید. تا اینکه امیر شیخ حسن چوپانی پایه‌های نیت خود را با همکاری ایشان استحکام بخشید و به ساتی بیک عنوان ایلخانی داد و بحکومت نشاند.^{۵۲}

شیخ حسن چوپانی چون قدرت را بدست آورد در مقابل نفوذ معنوی سیورغان و ساتی بیک خود را ضعیف میدید، ساتی بیک را از سلطنت خلع و سلیمان خان را بجای او انتخاب کرد و بهانه‌ای قرار داد تا تمام طرفداران سیورغان را بقتل رسانید^{۵۳} و خود سیورغان را نیز تحت نظر بگرستان فرستاد، اما در شوال سال ۷۴۰ برای مقابله با جلایریان اجتماعی که در او جان تشکیل یافته بود ضرورت امرو وجود سیورغان را در این امر ایجاب مینمود بالاخره در نبرد ذی الحجه سال ۷۴۰ (چوپانیان با جلایریان) امیر سیورغان برله چوپانیان شمشیر زد و بعد از انهزام جلایریان در بهار سال ۷۴۱ انتصابات جدیدی که در دستگاه چوپانیان انجام گرفت امیر سیورغان

۵۱ - حافظ ابرو - ص ۱۵۸

۵۲ - حافظ ابرو - ص ۱۵۸

۵۳ - حافظ ابرو - ص ۱۶۲

امارت عراق عجم را دریافت.^{۵۴}

در اواسط سال ۷۴۱ علی کاون برادر طغایمور از جانب خراسان برای تلافی شکست برادرش عزم رزم عراق نمود و ملک اشرف از طرف شیخ حسن چوپانی ما مورد دفع این حمله شد در این جریان امیر سیورغان متهم به همکاری با خراسانیان و علیه ملک اشرف گردید و ناچار بعقب نشینی در حدود دیلمان ری شد.^{۵۵} در تعقیب این جریان در سال ۷۴۲ امیر شیخ حسن چوپانی وزیر غیاث الدین محمد علیشاه را مامور دستگیری سیورغان نمود او چون بسلطانیه رسید طرفداران و خود سیورغان را تبریز آورده ده نفر از هواخواهان سیورغان را به قناره زدند و سیورغان را بعد از مدتی حبس بقلعه حصار روم فرستادند.^{۵۶}

در سال ۷۴۴ چون خبر مرگ شیخ حسن چوپانی را در آنجا شنید کتوال قلعه را کشته و به خزاین شیخ حسن که در آنجا بود دست یافت و تهیه یراق و لشکر کرده بطرف امیر اشرف و یاغی بایستی قاصد فرستاد ایشان نیز باستقبال او آمده در محل معموریه یکدیگر را ملاقات کردند برای ترتیب کارها و بدست آوردن قدرت و مصلحت روی به بیلان سابق امیر چوپان در قصر طاق کنار کوکجه دنیز (دریاچه) شدند.^{۵۷} چون عازم تبریز شدند مردم تبریز سیورغان را بیش از سایر

۵۴ - حافظ ابرو - ص ۳ ۱۶۰

۵۵ - حافظ ابرو - ص ۱۶۴

۵۶ - حافظ ابرو - ص ۱۶۶ ؛ فسیحی خوانی - مجمل ، ص ۶۶ (این خبر

را جزو واقعه سال ۷۴۳ مینوسد)

۵۷ - حافظ ابرو - ص ۱۷۶ ؛ مجمل فسیحی - ص ۶۸

امرا مورد توجه قرار دادند (ملك اشرف و یساغی باستی) و احترام بجای آوردند این مسئله با تبع سرکش و مغرور ملك اشرف سازگار نبود باعث آن گردید که میانه ملك اشرف با سیورغان بهم خورد و برای جلوگیری از حوادث آینده ملك اشرف دستور دوری آنها را از مرکز صادر نمود (مغول را مصلحت آنست که در دامن کوه باشند و قاعده نیست در شهر بودن)^{۵۸} در این میان عواملی هم بودند که موجبات تیرگی میان آنها را فراهم میساختند و به سعایت می پرداختند از آن جمله خواجه عمادالدین که در فصل مربوط به ملك اشرف از آن بحث بمیان خواهد آمد. در نتیجه امیر سیورغان بایاغی باستی متوهم شده و بسمت خوی و از آنجا بطرف آران کوچ نمودند، ملك اشرف در تعقیب آنها _____ بود که در نتیجه باعث فرار امیر سیورغان بطرف دیاربکر و استمداد کمک از امیر ارته برای مقابله با ملك اشرف گردید ولی چون در این کار نفعی عاید امیر ارته نمی گردید از این درخواست امتناع نمود در نتیجه امیر سیورغان از آناطولی متوجه بغداد بسوی امیر شیخ حسن جلایر شد، گرچه ایلکان پسر شیخ حسن جلایر مقدم سیورغان را گرامی داشت ولی وسایل قتل او را فراهم ساخت و بدینوسیله امیر با نفوذ چوپانی بدست امیر جلایر بیدفاع ازین رفت.^{۵۹}

۵۸ - حافظ ابرو - ص ۱۷۵ .

۵۹ - تاریخ شیخ اوئیس - ص ۱۵۶؛ حافظ ابرو - ص ۱۷۶؛ مجمل فصیحی، ص ۶۹

B - Spuler, S, IRAN-Mogollari. C. Koprulu S, 173-192

۱۳- سیوکشاه

هفتمین پسر چوپان سیوکشاه است . اطلاعات ما درباره آن ناقص و معلوم است دارای اهمیت سیاسی نبوده است.

۱۴- یاغی باستی

هشتمین پسر چوپان یاغی باستی است . در فصل شیخ حسن چوپانی و ملک اشرف اقدامات و فعالیتها و عاقبت کارش را خواهیم دید. اجمالا فعالیتهای او را از نظر میگذرانیم.

در ذی الحجه سال ۷۴۱ (مه - ژوئن ۱۳۴۱ م) که در اوجان برای دفع امیر شیخ حسن جلایر اجتماعی از امیر شیخ حسن چوپانی و سلیمانخان و سیورغان و سایر امرا تشکیل شده بود امیر یاغی باستی بجهت خوفی که از امیر شیخ حسن چوپانی داشت هزار گله اسبی که در پای سهند برای چرا قرار داشتند برداشته بسوی عراق شد تا باعث آن گردید لشکر مهاجم امیر شیخ جلایر عقب نشینی نماید.^{۶۰}

امیر یاغی باستی چون به بغداد رسید مورد توجه شیخ حسن جلایر قرار گرفت موقعی که (۷۴۳) امیر مسعود شاه هم از شیراز گریخته به بغداد آمده بود، امیر یاغی باستی با اسم امارت شیراز با مغیت

۶۰- حافظابرو - ص ۱۶۳ ؛ خواندمیر - حبیب السیر ، ج ۳ ، ص ۲۳۰

(در حافظابرو این کلمه هند آمده و از این نوع اشتباهات در این کتاب

بسیار است)

مسعودشاه به فارس روانه شد ۶۱

چون ایشان بفارس رسیدند امیر پیرحسین شیراز را خالی کرده باصفهان رفت در شیراز گرچه جلال‌الدین مسعودشاه او را احترام تمام روا میداشت ولی امیر یاغی باستی بانخوتی که لازمه ذات مغول است او را غافلانه بقتل رسانید و برفارس مستولی شد ۶۲ تا بعد از مدتی ملک زاده جمال‌الدین ابواسحق بکین برادر خروج کرد و شیرازیان با او متفق شدند او از شیراز فراری و به سپاه ملک اشرف پیوست و چون ملک اشرف را بعزت توهم باشیخ‌حسین جلایر اتفاقی رخ داده بود امیر یاغی باستی نیز روی بسمت جلایریان نهاد تا اینکه امیر شیخ‌حسن چوپانی حيله‌ای بکار برد و اتحاد آنها برهم خورد، امیر یاغی باستی و ملک اشرف از جلایریان جدا و روی بعراق عجم نهاد در حدود ابهرستان مصادف داده و در حدود لرستان امیرزاده آی ملک بن ایسن قتلغ را مقتول و اموال آنها غارت کردند آهنگ فارس و کرمان را نمودند تا قتل امیر شیخ‌حسن چوپانی اتفاق افتاد و سلیمان‌خان از ملک اشرف و یاغی باستی استمداد طلبید ایشان عازم تبریز شدند ۶۳.

مصاحب امیر یاغی باستی (ابراهیم صواب از جمله اکابر شیراز) رفتن او را به تبریز رضا نمیداد تا عاقبت یاغی باستی نیز متوجه تبریز شد تا در معموریه سیورغان نیز بایشان ملحق ولی دیری نپائید تا میان یاغی باستی و سیورغان از یک طرف و اشرف از

۶۱ - حافظ ابرو - ص ۱۶۷.

۶۲ - حافظ ابرو - ص ۱۶۷ و ۱۷۲.

۶۳ - حافظ ابرو - ص ۱۷۱؛ عبدالرزاق سمرقندی، ص ۳۰.

طرف دیگر اختلاف افتاد .

یاغی باستی با سیورغان متوجه خوی شدند در محل نساتیل
صحراى اغيانا جنگى با ملك اشرف کردند فتح با ملك اشرف شد،
یاغی باستی و سیورغان تقاضای صلح کردند ولی سیورغان از صلح
نادم و بدست ایلکان چنانکه دیدیم عاقبت بقتل رسید.
ولی یاغی باستی اتحاد خود را با ملك اشرف حفظ نمود
ولی بنوعی ملك اشرف، یاغی باستی را ازین برد که کسی بر آن
اطلاع نیافت^{۶۴} این جریانات را در فصل ملك اشرف نوشته ایم در
اینجا به اختصار بدان اشاره نمودیم.

۱۵- نروز:

نهمین پسر امیر چوپان نروز است - در خصوص او اطلاعاتی
نداریم. این سه پسر از يك مادر بودند.

۱۶- بغداد خاتون

ازدواج او با ابوسعید و عاقبت آن

بغداد خاتون دختر سردار معروف امیر چوپان است که وجاهت
وملاحت وزیبائی اوشهره آفاق بود، بقول خواند میر (طراوت عذارش
طعنه برگلبرگ طری زدی و صباحت رخسارش از ماه و مشتری گرو-
بردی) امیر چوپان آن حور پری زاد را (که آخر بلائی بردودمان او شد
وسراورافنا داد، حکما و عقلا گفته اند زن و دختر خو بروی آفت

۶۴ - حافظ آبرو - ص ۱۷۸ .

زندگی است فتنه‌ها برانگیزد و خرم‌نمها بسوزد.. در سال ۷۲۴ هجری باز دواج امیرزاده شیخ حسن ایکانی (شیخ حسن بزرگ - شیخ حسن جلایر در تاریخ بدین نامها مشهور است) پسر امیر حسین گورکان بن امیر اقبوقا که بعدها موسس سلسله جلایریان شد در آورد. ۶۵

در سال ۷۲۵ ابوسعید به سن بیست سالگی رسیده بود نسبت باین خاتون‌پری چهر تعلق خاطر پیدا کرد و زیبایی او صبر و قرار سلطان را از دست برد (الشباب شعبة من الجنون) .

در یاسای چنگیزی آمده است اگر سلطان را بر زنی تعلق پیدا شود آن زن اگر صاحب شوهر باشد شوهر باید او را طلاق داده وزن مزبور را بحرم پادشاه بفرستد .

ابوسعید با استفاده از این ماده یکی از محرمان خود را پیش امیر چوپان فرستاد و ماجرا را به او رسانید و دیدیم که چوپان با آن چگونه رفتار نمود. ۶۶

وقایع و پیش آمدها که منجر بقتل دمشق و فراری و کشته شدن چوپان و پایان کار آنها شد و این مسایل خود ابوسعید را نیز سخت گرفتار نمود ولی عشق او هرگز به بغداد خاتون خاموش نشد و تسکین نیافت، چون از انهزام امیر چوپان و نواب و اولاد او فراغت و لشکرهای اعزام شده بطرف او در جای خود تمکین یافتند امارت خراسان را بیاس

۶۵ - حافظ ابرو - ص ۱۱۷ ؛ عبدالرزاق سمرقندی - ص ۱۲ ؛ خواندمیر

ج ۱، ص ۲۰۹ ؛ ابن حجر - الدرر الکامنه - ج ۱، ص ۴۸۰ .

۶۶ - توضیح و شرح این موضوع در فصل انهزام چوپان در فصل اول این کتاب تفصیلا مذکور است .

فداکاری نارین طغای که در مسئله دمشق و چوپان بکار برده بود بدو تفویض کرد^{۶۷} سپس در آران که قرار یافت، قاضی مبارک شاه را طلب کرد پیش امیر شیخ حسن فرستاد تا او را وادار سازد که زنش را طلاق داده و آن زن را بعقد ابوسعید در آورد.

بالاخره بازور و تمهید و تهدید شیخ حسن را وادار بطلاق دادن بغداد خاتون ساختند و ابوسعید در عروسی و زفاف تعجیل میکرد که ممانعت قاضی مبارک شاه باعث شد تا عده شرعی بسر آمد و با جشن و سرور غیر قابل وصف با سور و ضیافت تمام برای زفاف و نظم عقد فراهم شد چنان مجلس جشن و بزم عروسی بپا خاست که شب تاریک را تبدیل بروز روشن نمود.

تا بغداد خاتون بر تخت بخت ثانی متمکین شد، ابوسعید از فرط عشقی که بدو داشت او را در کارهای ملک شریک خود ساخت و لقب (خواندکار) بدو داد و مدارکشور با اراده بغداد خاتون میگرددید^{۶۸} و ابوسعید از تسلط چوپانیان بر ملک خلاصی نیافته بود که اداره کارهای او بدست بغداد خاتون و غیاث الدین محمد فرزند رشید الدین فضل الله وزیر سابق افتاد^{۶۹} باز با وجود قدرت و نفوذ بغداد خاتون چوپانیان در دستگاه ایلخانی صاحب منصب و جاهی شدند.

۶۷ - عبدالرزاق بیشتر استیصال چوپانیان را مربوط بنارین طغای میدادند . که دمشق او را دور کرده بود ولی چوپان او را مانع ازان میشد تا عاقبت بدربار سلطان تردد کرد و سلطان را از دمشق آزرده خاطر میساخت و عاقبت نیز بدست او بقتل رسید . مطلع السعیدین - ص ۱۳ .

۶۸ - حافظ ابرو - ص ۱۳۴ ؛ فاروق سومر - ص ۹۲ ؛ الدردالکامنه - ص ۶۸۰ .

F-Sumer-S,22

۶۹ - فاروق سومر - ص ۹۲ .

بلی عشقست پر افسون و نیرنگ

گهی صلحست کار او گهی جنگ.^{۷۰}

در اوایل سال ۷۳۲ بعضی از حساد و مغرضین بر امیر شیخ حسن و بغداد خاتون افترا کردند که با هم بر علیه ابوسعید مکاتبه دارند ، ابوسعید با اطلاع از این واقعه ویرا باور آمد حکم کشتن شیخ حسن را داد ولی مادر شیخ حسن که عمه سلطان بود از سلطان شفقت جست سلطان خون او را بدو بخشید ولی مقرر گردانید که بقله کماخ در روم برود و بغداد خاتون بجهت آن پیش آمد مدتها مفلوک و از نظر افتاده بود و چون در این خصوص تفحص و تفتیش ادامه یافت آن افترا بی اساس شناخته شد باز سلطان بر سر رضا آمد و جاه و مقام بغداد خاتون بقرار مقدم رسید.^{۷۱}

بالاخره حسن جمال و عشوه بغداد خاتون تسلط او را بر ابوسعید کنجانید و احترام او بیشتر از زنان دیگر حرم گشت و روز گاری بدینگونه برفت تا سلطان زنی دیگر بنام دلشاد خاتون (دختر امیر دمشق خواجه نوه چوپان) را به نکاح خود در آورد و سخت دلباخته او شد و از بغداد خاتون کناره گرفت حسادت بغداد خاتون تابدا نجا شعله کشید که سلطان را با وضع شرم آوری مسموم ساخت^{۷۲} ابوسعید در ۱۳

۷۰ - حافظ ابرو - ص ۱۴۰ ؛ مطلع السعدین - ص ۱۳ ؛ بارتلد - ص ۱۴۱ .

۷۱ - حافظ ابرو - ص ۱۴۲ ؛ ابوبکر القبطی - ص ۱۵۵ (واقعه سال ۷۳۲) .

۷۲ - ابن بطوطه (بادستمالی که بعد از هر جماع خود را پاک میکرد آب آندستمال را بخورد سلطان میداد .) ص ۲۳۱ .

ربیع الاخر سال ۷۳۶ در گذشت و اطباع، مرگ او را مسمومیت تدریجی دانستند و از علاج آن عاجز ماندند.^{۷۳} بعد از ابوسعید که آرپاکاون از نوادگان هولاکو بتخت ایلخانی نشست چون بغداد خاتون باو بی اعتنا بود و او سلطنت خود را با وجود اشخاصی مثل بغداد دوام و استواری نمیدانست بنابراین در صدد توطئه چینی افتاد و باغوا ی عده ای او را متهم به روابط مخفی با خان ازبک بر علیه آرپاکاون کردند.^{۷۴} و از طرفی متهم به مسمومیت و هلاکت ابوسعید بود در نتیجه فرمان قتل بغداد خاتون از طرف آرپاکاون صادر شد بنا به روایت ابن بطوطه چون معلوم گشت که سلطان بدست بغداد خاتون مسموم شده است امر ا بر قتل او اتفاق کردند و غلام رومی بنام خواجه لولو که از بزرگان امر ا بود پیشدستی کرده بغداد خاتون را بوسیله چماقی در حمام بقتل رسانید (اواخر ربیع الاخر ۷۳۶) جسد او چند روز در برابر چشم مردم افکنده بود و تنها بوسیله گونی پاره کهنه عورت او را پوشانده بود.^{۷۵}

۷۳ - حافظ ابرو - ص ۱۴۴ .

۸۴ - حافظ ابرو - ص ۱۳۶ ؛ مجمل - ص ۴۷ (سال ۷۳۶) .

۷۵ - ابن بطوطه - ص ۲۳۲ ؛ الدرر الکامنه - ج ۱ ، ص ۶۸۹ .

بخش دوم

تیمور تاش (۱) و اقدامات آن

دومین پسر چوپان سردار مشهور ایلخانیان ایران امیر تیمور تاش است، کلیه اقدامات او مربوط به تاریخ آناتولی است و در مدت تقریباً ده سال که عنوان والی و قائم مقامی کل ایلخانیان ایران در آن خطه را داشت هاجسارت و شجاعت غیر قابل وصف در سرکوب کردن امرای محلی ترك (ترکها بعد از غلبه مغول باین سرزمین و ضعف روز افزون سلاجقه روم نیرومند شده و حکومت ملوک الطوائفی تشکیل داده بودند) گذشت وی در فکر تاسیس حکومت مستقل بنام خود در آناتولی بود ولی دولتخواهی پدرش چوپان مانع آن گردید و عاقبت بعد از قتل پدرش بـخاک مصر پناهنده گردید و بدست ملک ناصر ابن قلاون کشته شد، از آنجائی که اقدامات او از لحاظ سیاسی در تاریخ آناتولی (ترکیه) مهم و قابل توجه میباشد این قسمت از مطالعه خود را در فصل مخصوصی بنام او اقرار دادیم.

۱ - این اسم در منابع ترك و عرب: میر تاش آمده و املاء آن نیز مختلف است از جمله مقریزی و العینی (دمرداش) ابن حجر، النویری و صفدی (تمرتاش) افلاکی تمورتاش و حافظ ابرو تیمورتاش و حمدالله مستوفی و وصاف تمورتاش ذکر می کند .

تاریخ تولد تیمورتاش تقریباً بین سالهای ۶۹۷ و ۶۹۸ هجری (۱۲۹۹ و ۱۲۹۸/م) میباشد^۲ وی اوایل زندگی خود را در خدمت پدرش چوپان در دربار ابوسعید در سلطانیه گذرانید و در لشکر کشیهای چوپان بداخل و خارج شرکت میکرد، چنانکه حافظ ابرو در لشکرکشی اولجایتو بطرف شام نام تیمورتاش را هم جزو امرای شرکت کننده در این اردو کشی ذکر میکند^۳ همینطور در لشکرکشی چوپان بسال ۷۱۴ بروم جهت خوابانیدن شورش ترکمانان و دعوت آنها باطاعت، تیمورتاش نیز چنانچه دیدیم در معیت او بود. چوپان بعد از خوابیدن شورش ترکمانان روم جهت سامان دادن بوضع روم در سال ۱۳۱۵ پسر خود همان تیمورتاش را در آنجا بعنوان والی عمومی و قایم مقام کل سرزمین آناتولی تخت اختیار مغول تعیین و خود بایران برگشت.^۴

بعد از جلوس ابوسعید بتخت ایلخانی حکومت تیمورتاش بروم تصویب و تأیید شد و خواجه جلال الدین پسر خواجه رشید الدین فضل الله

-
- ۲ - چون سومین پسر چوپان که دمشق خواجه باشد، سال تولد و وجه تسمیه او را توجه کردیم که بسال ۶۹۹ (۱۳۰۰) بود لابد این یکی دو سال از او که از يك مادرند بزرگتر و در حدود ۹۷ و ۹۸ باید باشد
- ۳ - بطوریکه در صفحات این کتاب گذشته، حافظ ابرو - ص ۵۳؛ کاشانی ۱۷۹؛ آقسرائی - ص ۴۱۲؛ میرخواند - ص ۲۱۸؛ العینی عقد الجمان - شماره ۲۳۹۳، ص ۱۷۷.
- ۴ - آقسرائی - ص ۳۱۲؛ کاشانی - ص ۱۷۹.

بعنوان مامور مالی و همکاری با او در امور دیوان بروم فرستاده شد.^۵ ارجحاف و تعدی و مال‌اندوزی ایرنجین والی روم قبل از تیمورتاش که وضع مردم را پریشان و بسوی هرج و مرج و آشوب کشانده بود ، تیمورتاش با برقراری نظم و رعایت عدالت و انصاف هیجان عمومی را خاموش و آسایش را برای مردم تامین و فراهم ساخت.^۶ و بیکهای عاصی محلی را که از اطاعت ایلخان سرمی پیچیدند باطاعت و ادار ساخت^۷ و بر رونق و فتی امور روم می پرداخت که در اوایل سال ۷۱۹ هجری برابر با (۱۳۱۸/م) در ایران امرای مخالف چوپان بر علیه او اتفاق کردند و چنانکه دیدیم اگر وساطت تاج‌الدین علیشاه نبود چوپان از آن مهلکه نجات نمی یافت ، متعاقب این جریانات در ایران در سرزمین آنطولی نیز امرای

۵ - حافظ ابرو- ص ۷۳۶؛ آقسرائی- ص ۴۱۶ ، ۳۱۳ - البته تیمورتاش که در روم مقیم گشت وزارت او را لاگوشی عهده دار بود ولی چوپان باقی ماندن او را در سمت وزارت صلاح ندانسته این مقام را به سنن‌الدین عارض تفویض کرد و از آزمای قدیمی روم و مورد اعتمادی بود اما او بزودی در گذشت و از نو این مقام را لاگوشی بعهده گرفت تا اینکه جلال‌الدین از ایران وارد دستگاه تیمور تاش گردید ، چون خواجه رشیدالدین در ایران بقتل رسید جهت عزل و اعزام او نیز بایران به تیمور تاش فرمان رسید ، اما تیمور تاش از اوجانبداری کرد همانطور پیش خود نگهداشت آقسرائی- ص ۳۱۵ .

۶ - آقسرائی (و قانون دولت او بر قاعده عدل و انصاف است همچنانکه دست فساد متعدیان از مظلومان قاصر دارد ، ص ۳۲۴) ؛ افلاکی- (بلك مهدی زمانم و همانطور که در بئذ مال بدل خود نداشت و در عدل نوشیروان ثانی بود) مناقب‌المارفین - تحسین تازیخی ، آنکارا ۱۹۶۱- ص ۹۷۷ .

۷ - العمری- مسالك الابصار - تشنر - ص ۲۹۰ تا ۵۹ .

یباغی و مخالف تیمورتاش نیز در روم بر علیه او قیام و حکومت روم را بدست گرفتند از این امر او بودند، کوریوکا Kurbuka برادر ايسن قتلغ، بارانبای Baranbay پسر امیر سوتای والی دیاربکر، ایجل پسر سومغاغ Sumakar و دیگران^۸. امرای مذکور به اردوی تیمورتاش در اطراف نینقه شیبخون زدند و غارت تمام نمودند و تیمورتاش در مقابل آنها نتوانست ایستادگی نماید ناچار متواری و خود را به سرزمین دانشمندیه و حصار آن رسانید و خود را مخفی ساخت، در این زمان میان امرای عاصی کور بوقا و ایجل اختلاف بروز کرد که عامل و سبب گردید برای نجات تیمورتاش و بدنبال آن پیروزی چوپان بر یاغیان خود در ایران بگوش او رسید از مخفی گاه خود بیرون آمد و از دشمنان يك انتقام سخت و بزرگ گرفت.^۹

شکست و سرکوبی مخالفان چوپان در ایران باعث افزایش قدرت تیمورتاش نیز در آناتولی و بی رقیب گشتن او شد و بعزم سرکوبی و از بین بردن استقلال بیکیهای آناتولی قیام نمود، نخست متوجه سرزمین قرامانیان گردید.

۸ - آقسرائی - ص ۳۲۲ (از بلاغو، کور بوغا، بوغا. ایجل سبط سماقار نام میبرد) ؛ و صاف - ج ۵، ص ۶۴۵ این نامها را عوض مینویسد (کر بوقا برادر امیر بزرگ ایستقل و بر ساری پسر ساری نوین و پسر محمد نورین و عرب نبیره سماغر نوین او بحیل (ایجل ابوقا و نامدار و طوفان و خضرا و آرزقی و دیگران اعوان بی عدن ایشان کنکاج کرده بر قصد نوین اعظم خسرو کامکار اتفاق همداستان شدند).

۹ - آقسرائی - ص ۳۴۲ و ۳۲۱ ؛ و صاف - ج ۵، ص ۵۴۶ و ۵۴۵؛
العینی عقدالجمان - شماره ۲۳۹۴.

تصرف قونیه توسط تیمورتاش

در سال ۷۲۰ هجری (۱۳۲۰/م) تیمورتاش بشهر قونیه هجوم برد، چه این شهر باز بدست قرامانیان که سابقاً از آنها یاد کردیم افتاده بود و ریاست این قوم را بدرالدین ابراهیم در این زمان عهده دار بود که او نتوانست در مقابل تیمورتاش ایستادگی نماید و خود را بقلعه لارنده متحصن ساخت و شهر را در اختیار تیمور ناش گذاشت^{۱۰} بعلت تحصین قرامانیان به لارندحصانت و استحکام آن قلعه تیمورتاش مدتی از تصرف و تعقیب آن منصرف شد که هیچ بلکه با آنها طریق مسالمت پیش گرفت و از بزرگان آنان هم به استخدام دستگاه خود آورد.^{۱۱}

تهاجم و یغمای سرزمین ارامنه نشین کلیکیا (ارمناک)

تیمورتاش بنام دفاع از اسلام در سال ۷۲۱ هجری قصد هجوم بسرزمین ارامنه کلیکیا و سیس (ایاس Aysas) بملك ناصر مملوك مصر نیز نامه نوشت از او نیز طلب کمک و درخواست حمله بآن سرزمین نمود و قبل از اینکه جواب ناصر بیاید خود متوجه آنجا شد و يك ماه تمام

۱۰ - تصرف قونیه را افلاکی سال ۷۲۰ (مناقب المارفين، ص ۹۷۷) ! آنیم سلجوقنامه - نسخه پاریس - ص ۹۴ ، سال ۷۲۳ مینویسد (سندن تیمورتاش بيك قونیه را گرفتن موسى بيك و دندار بيك سنه ثلث عشرین و سبعمائہ ،) . شاید این تاریخ دومین فتح آن بعد از برگشت تیمورتاش از ایران باشد (مؤلف)

۱۱ - آقسرائی - ص ۳۲۴ (. . .) . القبه درین مدت که با اترک طریق صلح پیوست و با استمالت و مواعید احسان امرای قرامان را استخدام فرمود .)

قتل و غارت بر اه انداخت و بمحل خود مراجعت نمود.^{۱۲}

تیمورتاش یا مهدی آخرالزمان

تیمورتاش و قتیکه مخالفین خود را در آناتولی وسطی سرکوب نمود و حکومتی بی رقیب برای خود ترتیب داد روش عدالت و دادگری اتخاذ نمود، دست متعدیان را از دامن مظلومان کوتاه ساخت و به ترویج دین اسلام و حمایت از مسلمین قیام نمود و محیط امن و آسایش برای مردم خطه خود فراهم ساخت و از علمای دین و مشایخ و دانشمندان بدور خود جمع و بفتوای آنها بدلیل اینکه وی مروج قوانین اسلام و حامی مسلمین است خود را لقب مهد آخرالزمان داد^{۱۳} و امراء و مشایخ را جهت تبلیغ باطراف و اکناف فرستاد و بقول افلاکی چلبی شمس الدین امیر عابد اگرچه از این کار امتناع میکرد باصرار و توصیه امیر ارته سردار تیمورتاش يك زمانی مجبور به جلای وطن شد.^{۱۴}

۱۲ - ابوالفدا - ج ۴ ، ص ۸۸ ، ۸۹ : العینی - عقدالجمان شماره ۲۳۹۴ ص ۳۲۶ : تاریخ تقویمها - ص ۷۰

۱۳ - آقسزائی - ص ۳۲۴ : افلاکی - ص ۹۸۷ : حافظ ابرو - ص ۱۱۴ : میر خواند - ج ۵ ، ص ۴۵۰ : خواندمیر - ج ۳ ، ص ۱۹۵ : ابن تاربودی شماره ۴۳۲۸ ، ص ۳۳۵

۱۴ - افلاکی در این خصوص چنین مینویسد . چون حضرت چلبی عابد بر تخت مبارک مولوی بنیشت . اتفاقاً در آن زمان خدمت نوین زاده مکرم تیمورتاش بن چوپان رحمه الله تعالی فتح شهر قونیه کرده آل قرمان را اخراج کردند در سنه عشرين و سبعمائه و در توابع لواحق قونیه مستولی گشته در تسخیر اکابر و نفوس جبابره کوشید و دعوی کردی که من صاحب
←

در هر حال مردم آناتولی مدت‌ها که در زیر شکنجه و عذاب روزگار گذرانده بودند حکومت و روش او را مغنم شمردند، جانب‌داری و بیعت علما و مشایخ و بزرگان از او یکی از مسائل اجتماعی و

قرانم ، بلك مهدى زمانم وهمانا كه در بذر مال بدل خود نداشت و در عدل انوشیروان ثانی بود ، راستی را جوانی بود متدین و پاك دامن و كافه اكابر روم از علماء و شیوخ و امرا اعیان لشكر كشان وغير هم بامذكور مطاوعت نموده بیعت کرده بودند و انقیاد واجبدیده و هم عهدگشته و جماعتی از کبرای دهر مثل مولانا نجم‌الدین طشتی و شیخ زاده توقاتی Kukati و مرحوم ظهیر السدین خطیب قیصریه Kaysary و شیخ ناصر صوفی Sufi و مولانا امیر حسین خیب ، Khatib و قاضی شهاب نقده ای Nikidy و قاضی لشکر و یغانی و واعظ حسام یارچلانی و سایر قضاة و علما از هر شهر او را مقتدا کرده بارفرشی می‌کردند و برای جلب اعراض و حصول اغراض در مدیج آن سرور مبالغه مینمودند و همچنان دیگران را نیز بمتابعت و مباحثت او ترغیب میدادند و خدمت تمورتاش به عشق تمام البته میخواست که حضرت چلبی عابد و جمیع فرزندان خاندان نیز در سلك آن جماعت در آیند و درخواست او در حالت سرا و ضراسفر اكان او حضرا ملازمت نمایند از فراغت بال و استغراق حال اهل دل و عاشقان بی خبر بودند ؛ بذگویان حسودان و حقودان عنود چنان مینمودند که ایشان سرکشی میکنند و باوی متفق نیستند و او را نمی‌خواهند همانا که حضرت چلبی عابد از دور تودد ننموده در جماع ایشان تردد کمتر کردی و او بالطبع می‌رنجید و می‌ترنجید همچنان روزی بخدمت ملك الامرا امیر ارتنابك رحمه الله اشارت کرده صواب چنان دید که چلبی را بطرین ایلچی‌گری بطرف امرای اوج ارسال کنند تا قونیه نباشد و بجد تمام امرای اوج را دعوت کند و ترغیب دهد به تنبیت وی ، چه اگر انقیاد نهایند برای او کاری کرده باشد والا او نیز در آن ولایت قرار گیرد ، چنانکه چلبی عابد امتناع نمود ممکن نشد ، همانا که این بنده خاکی را بخدمت ارتنابك فرستاده طالب فراغت شد و عذرهای واضح گفت اصلا در محل قبول نیفتاد و او بزرگ از سر اعتقاد و شفقت یارانه و عاقبت اندیشی مصلحت ←

سیاسی آناتولی محسوب میشود و با تبعیت و پیروی از او که مومن و منصف تشخیص داده بودند و میخواستند خود را از هرح و مرج و ظلم و تعدی برهانند و تیمورتاش نیز با استفاده از این موقعیت و کینه‌ای که از رفتار ابوسعید در مورد تحریک امرای برضد پدرش چوپان در دل داشت ب فکر استقلال طلبی افتاد و برای اینکه حکومت ابوسعید را واژگون سازد و بر آناتولی و عراقین حکومت کند با ملك ناصر روابط دوستانه باز کرد و از او در این مورد استمداد نمود. ۱۵.

اعلان استقلال تیمورتاش

تیمورتاش با توجه به مطالبی که در بالا بدان اشاره شد در اواخر سال ۷۲۱ و اوایل ۷۲۲ هجری^{۱۶} بنام خود سکه زد و خطبه خواند و سپاهی از ترك و مغول بدور خود جمع کرد و از تحویل

چنان دید که غیبت کنند تا وحشت و اهانت زیادی واقع نشود و همچنان طوعا و کرها از قونیه بیرون آمده - اقلای - ص ۹۷۸ و ۹۷۹. و بنا بقول آقسرائی او کارهای منافی شرع را از جامعه خود بر انداخت شرب شراب و سایر کارها را محدود و حتی برای اینکه مسلمان با غیر مسلمان مشخص باشد یهودی و نصاری را و داشت که علامت زرد در دستار و قبای خود بکار برند ، آقسرائی - ص ۳۲۵.

۱۵ - حافظ ابرو - ص ۱۱۴ ؛ در منابع عربی راجع باین موضوع خبری دیده نمیشود .

۱۶ - اعلام استقلال تیمورتاش را مورخین مختلف قید کرده اند. حافظ ابرو - ص ۱۱۴ (۷۲۲) ؛ روضه الصفا - ۷۲۱ ؛ فصیحی - ۷۱۹ (که اشتباه است) ؛ العینی (عقدالجمان) و ابوالفدا ۷۲۴ قید میکنند ولی حقیقی آن همان اوایل ۷۲۲ و اواخر ۷۲۱ میباشد .

مالیات مقرری ایلخان خودداری^{۱۷} نمود البته این عمل تیمور تاش منحصر به محدوده خود نمیشد بلکه شامل تمام قسمت آناتولی هم بود که از صورت ملوک الطوائفی بیرون آورده و بر بیکهای محلی حاکم مطلق شد، چنانکه اقدامات بعدی او موثید این فکراست روی این اصل اعلان استقلال تیمور تاش ————— ورتاش زعبی عظیم در بیکهای آناتولی بوجود آورد و در فکر چاره جوئی افتادند چون این خبر بایران پیچید و بگوش ابوسعید و دولتخواه او چوپان رسید برای خاموش ساختن عصبان پسر چوپان دستور لشکر کشی به سرزمین روم را از سلطان گرفت و باو قول داد اگر تیمور تاش اطاعت قبول نمود دست بسته خودش را بخدمت آرد و در غیر این صورت سرش را خواهد آورد.^{۱۸}

در موسم زمستان با وجود سرمای سخت و صعوبت طریق و درد نفرس که چوپان از آن مینالید راه آناتولی را با لشکر مجهز پیش گرفت و تیمور تاش هم عزم پیکار کرد چوپان هر چه او را باطاعت دعوت نمود مورد قبول واقع نشد تا مخفیانه ایلچیان پیش امرای تیمور تاش فرستاد تا او را از جنگ بر حذر دارند، چون سران سپاه تیمور تاش دریافتند که نبرد، پسری با پدرش است شرکت کردن در این جنگ را برخلاف اصول اخلاق و صلاح کشور دانستند، پیش تیمور تاش رفتند و از عاقبت شوم آن سخنها گفتند و او را از جنگ

۱۷ - عقدالجمان - شماره ۲۳۹۴ وقایع سال ۷۲۴، ص ۴۲۷ (این درآمد

ها اختصاص به خواتین ایلخانی داشت)

۱۸ - حافظ ابرو - ص ۱۴۴ ؛ حمدالله مستوفی - ص ۶۱۶ ؛ خواند میسر

ج ۵ ، ص ۵۸۶

با پدرش بر حذر و منع نمودند ولی وفاداری خودشانرا با او اعلام و اظهار نمودند اگر این جنگ با دشمنی غیر از چوپان بود صمیمانه درپای رکاب تو شمشیر میزدیم^{۱۹} تیمورتاش چاره ندید که خود را تسلیم پدر کند^{۲۰} چوپان آنها را که مسبب این اعمال و افکار پسرش میدانست از جمله سور کاجی و از علما نجم الدین طیشی را^{۲۱} بقتل رسانید و سایر اطرافیان تیمورتاش به شام و متصرفات مملوک پناهنده شدند^{۲۲} چوپان تیمورتاش را بخدمت ابوسعید رسانید، ابوسعید بخاطر چوپان از تقصیر او گذشت و مدتی در اردو بود و بنا بقول ابوبکر القبطی الهروی او با خواجه تاج الدین میانه خوشی نداشت و از او مطالبه وجه ناروا مینمود و عمده شدت مرض تاج الدین را اعمال او

۱۹ - العینی - عقدالجمان ، واقعه سال ۷۲۴ ، شماره ۲۳۹۴ - ص ۴۲۸ ؛

۲۰ - تاریخ تقویمها این واقعه را ۷۲۴ منویسد که اشتباه است، ص ۷۰؛ حافظ ابرو در اینخصوص مینویسد:

تیمورتاش را گفت فرزانه ای

پدر آمد و نیست بیگانه ای

مکش از پدر سربتس از خدای

مر شرمساری بهر دو سرای

چون تیمورتاش پیش پدر آمد عذر خواهی کرد و گفت جمع بی عاقبتان مرا برین داشتند ص ۱۱۴؛ بقول صفدی (اعیان العصر، سلیمانیة جزو کتابهای ایاصوفیا شماره ۲۹۷۰)؛ ابوالفدا - ج ۴، ص ۹۱ (چوپان تیمورتاش را دسته بسته بحضور ابوسعید آورد).

۲۱ - حافظ ابرو - ص ۱۱۵؛ ابوبکر القبطی - ص ۵۲؛ العمری - ص ۵۱؛

خواندمیر - ج ۵ ، ص ۵۹۴؛ میرخواند - ج ۳ ، ص ۲۰۷؛ افلاکی مناقب العارفين - ص ۹۷۷.

۲۲ - حافظ ابرو - ص ۱۱۵ (نجم الدین طیشی)؛ خواندمیر - امیر سور کاجی را امیر تیمور کاخی و این واقعه را در سال ۷۲۲ قید میکند - ص ۲۰۷.

باعث شد ^{۲۳} در هر حال ابوسعید باز او را بحکومت آناتولی منصوب و بدان سوی روانه ساخت.

آمدن تیمورتاش دفعه دوم بروم و رابطه آن بابیکهای محلی ترك
تیمورتاش چون باردوم والی روم شد و باین سرزمین آمد باز بتعقیب نیت اصلی خود پرداخت باشد و خوشونت تمام به توسعه متصرفات و بقید اطاعت آوردن بیکهای محلی از آنجمله آل قرامان، آل اشرف، آل حمید و آل صاحب آنا و دیگران قیام نمود ابتدا باز ماندگان سلاجقه روم را که در شهرهای آقسرائ و قونیه بسر میردند بدست آورد و بنا بروایت (یازجی اغلی) یازجی زاده در یک روز منسوب بخاندان آل سلجوق در قونیه نه کودک را سر بریدند ^{۲۴} و بدنبال آن اترک را یکی بعد از دیگری مورد تهاجم قرار داد که عبارت بودند:

۱- اترک قرامانیان

تیمورتاش قبلا که قرامانیان را بقلعه لارنده محدود ساخته بود

۲۳ - بنابنوشته ابوبکر القبطی - صاحب تاریخ شبنخ اویس : امیر تیمور تاش آن سال دارد و بود و پیوسته خواجه علیشاه را تهدید میکرد که حساب سال من روشن کن و غیاث الدین محمد رشیدی نباتت اورا داشت و گویند که او ترغیب میکرد برخواستن محاسبه و چندانکه خواجه علیشاه خدمت میکرد فایده نمیداد یکی از روزها در اوجان بامیر چوپان عرض کرد که بسرت از من حساب میخواهد گفت برویده چون از آن نامید گشت روزی چند رنجور شد دق کرد و مرد - س ۱۵۲ (وقایع ۷۲۴) .

۲۴ - Sumer - F - (Anadoluda Mogollar) ص ۸۷ ، نقل از تاریخ آل سلجوق ، توپ قابو سرای کتابخانه احمد سوم) .

بعد از رفتن او بایران ایشان باز از تحصن بیرون آمده و از غیبت او استفاده کرده شهر قونیه و حوالی آنرا اشتغال کرده بودند ، تیمورتاش باز متوجه قونیه شد و ایشان دوباره متوجه قلعه لارنده گشتند^{۲۵} بالاخره بدرالدین ابراهیم بیگ تا زمانی که تیمورتاش بمصر پناهنده شود وی نتوانست در مقابل او عرض اندام کند .

۲- اترک آل اشرف و انقراض آنها بدست تیمورتاش

دومین امیر نشین از امارت نشینهای آناتولی که مورد هجوم تیمورتاش قرار گرفت عشیره آل اشرف ساکن بیکشهر و حوالی آن بود^{۲۶} در سال ۷۲۶ (۱۳۲۶م) تیمورتاش عزم بیک شهر Beychehr

۲۵ - آنونیم سلجوقنامه (نافذاوزلق) - ص ۹۴ .

۲۶ - عشیره تیکه بنام آل اشرف در میان عشایر اترک آناتولی باین اسم موسومند در اواخر دوره سلاجقه روم در حدود نیمه دوم قرن سیزدهم میلادی نیمه دوم قرن هشتم در اطراف و توابع قدیمی ناحیه پی سید یا Pissidya که عبارت باشند از بیکشهر - وسیدی شهر Sidichehr و بعدها در حدود الگین Elguin و بولوادین Bulvadin و آقشهر - Akchehr بیک نشینی تاسیس کرده بودند و مرکز آنها بنام اولین موسس این بیک نشین که سیف الدین سایان Sayan باشد بیک شهر یا سلیمان شهر بود (uzun carsili - I - Hakki , II Basim 1970 , S65 , Ankara) از امرای با نفوذ محسوب میشد ، چگونه که دیدیم در زمانی که والده غیاث الدین کیخسرنوهای خود را در قونیه بحکومت نشاند سلیمان بیک پسر اشرف را بامیرالامرائی آنها انتخاب نمود ولی سلطنت این دو طفل بعلت طرفداری صاحب آتا فخرالدین علی وزیر از مسعود بیش از هفت ماه طول نکشید این مسئله باعث گردید سلیمان بیک هم بمخالفت صاحب آتا و مسعود قیام نماید ولی بعداً نیز از این کار منصرف و اطاعت مسعود را قبول نمود وی در ←

را کرد سلیمان بیک و یا سلیمان شاه دوم از آل اشرف که حاکم این ناحیه بود بدست تیمورتاش اسیر افتاد، چون شهر تاراج و غارت گردید او را با فجیع ترین وجهی کشته^{۲۷} و جسد او را بدریاچه آقشهر انداخت و با قتل سلیمان شاه دوم (۱۱ ذی القعدة ۷۲۶ هجری برابر با ۹ اوت ۱۳۲۶/م) این بیگ نشین بمصرفات تیمورتاش منضم و امارت، آل اشرف منقرض گردید.

۳ - عشیرت آل حمید

تیمورتاش از جمله بیگ نشینهای را که قصد تصرف سرزمین آنها نمود عشیرت آل حمید بود^{۲۸} در زمان امارت تیمورتاش در

سال ۷۰۲ هجری در گذشت و پسرش سلیمان بیک دوم جانشین او شد ، حکومت او بر عشیرت آل اشرف مصادف شد با حکومت تیمورتاش در روم و مخالفتش بایکهای ترك آن سرزمین و بالاخر سلیمان بیک دوم به دست تیمورتاش در ۱۱ ذی القعدة ۷۲۶ مقتول شد ولی بنابقول العمری (مسالك الابصار - ص ۳۱ ، عمده فرار تیمورتاش بمصر مخالفت با زماندگان عشیرت آل اشرف از او بود) (اختصار از بیگهای آناتولی - اوزون چارشلی. ص ۶۰)

۲۷ - مسالك الابصار، نشر تشنر- لایپزیک- ص ۳۱ (...) و مأته خمسة وخمسين امسك تمر تاش صاحبها و قنله و مثل به و قطع انشینه و علقهافی عنقه ...) افلاکی - مناقب المارفين ، ص ۹۷۸ ؛ سلجوقنامه (تواریخ آل سلجوق یا زجی اوغلی- علی کتابخانه ملی فرانسه ص ۶۰ شماره ۷۳۷ ؛ آنونیم سلجوقنامه - ص ۹۶ ، سندن تیمورتاش بیگشهری را و اسیری سلیمان شاه روز یکشنبه یازدهم ذی القعدة سنه ۷۲۶) .

۲۸ - از زمانهای پیش در منطقه پی سیدیا عشیرتی از اقوام ترك بسرپرستی شخصی

آناطولی منطقه آنها اسپارثا Isparta، بوردور Burdur ، آنتالیا Antaliya بمرکزیت اگریدر Egrider و ریاستشان بافلک الدین

بنام حمید ساکن شدند و بعلمت استحکام طبیعی این منطقه مدتها باخود مختاری گذرانیدند و از زمان قتلغ ارسلان سوم به تدریج بر نواحی اطراف از جمله اگریدر ، بوردور و لاج و بعدها بحدود آنتالیا گسترش یافتند، تا اینکه قرون بعد از نومه‌های حمید شخصی بنام فلک الدین دونداریبیک ، بیک نشینی تاسیس نمود و نام این بیک نشین را بعلمت منسوب به حمید بیک آل حمید نامگذاری کرد (اوزون چارشلی ، ص ۶۲)، فلک الدین دونداریبیک نوه حمید در نتیجه تسلط ایلخانان با ناطولی وضعف دولت سلجوقی از فرصت استفاده کرده در شهری که سابقاً بنام پروستانا و بعداً تبدیل به (اگریدر Egrider) شد مرکز این بیک نشین قرار داد حدود امارت خود را شرقاً و جنوباً توسعه داد و آنتالیا را هم گرفت و برادر خود یونس بیک سپرد، در سال ۷۱۴ امیر الامرای ایلخانان چوپان که برای خاموش ساختن فتنه ترکمانان و باطاعت آوردن آنها با ناطولی آمد ، در میان امرای آناطولی آنهائی که بخدمت چوپان آمدند و اطاعت خود را اعلام نمودند دونداریبیک رئیس عشیره حمید نیز حضور داشت او پیش از سایر بیکها صداقت با ایلخان نشان داد و کاملاً مورد توجه بود ولی بعد از اولجایتو و جلوس ابوسعید مسائل داخلی که در ایران پیش آمد و رخوتی که در آناطولی پیدا شد او از فرصت استفاده نمود خود را مستقل اعلام نمود و حتی عنوان سلطان بخود داد این اقدام او مصادف شد با اقدامات تیمورتاش جهت سرکوب ساختن بیکهای آناطولی وی بعد از گرفتن قرامانیان و بیکشهر از آل اشرف و بدنبال آن بطرف دونداریبیک اراده نمود در نزدیکی اگریدر بد ونداریبیک شکست داد و دنداریبیک نتوانست ایستادگی نماید بطرف آنتالیا پیش محمود بیک پسر یونس برادر زاده خود فرار نمود ولی محمود بیک از ترس تیمورتاش عموی دونداریبیک را تحویل تیمورتاش نمود و بدست او بقتل رسید (بنا بر روایت یازجی اغلی علی تاریخ آل سلجوق ، تیمورتاش به دونداریبیک کاری انجام نداد و بلکه دونداریبیک بعد از عقب نشینی تیمورتاش چارپایان او را بغارت برد.) با احتمال ضعیف باید توجه نمود) و اما آنونیم سلجوقنامه اسیر افتادن دونداریبیک را تأیید میکند (و اسپارثا و اگریدر

دوندارییگ Dundarbey بود و بنا بقول صاحب تاریخ آل سلجوق (یازجی زاده)^{۲۹} بیگهای دیگر آناتولی چون آیدین^{۳۰} و ساری خان^{۳۱}

بتصرف تیمورتاش افتاد (۷۲۴ اوزون چارشلی - ص ۶۳) بعد از فرار تیمورتاش بمصر پسر دوندارییگ بنام خضر دوباره سرزمینهای اجدادی خود را متصرف شد. سنان الدین خضر بیگ قبلا حکومت استانوس Stanus (کو کودلی Kukudli) عهده دار بود او نیز از ترس تیمورتاش بامحمد بیگ بمصر پناهنده شدند .

این قسمت معلومات درباره قرامانیان را از کتاب اوزون چارشلی خلاصه کردیم . - Anadolu Beylikleri, ve Akkoyunlu ve Kara-koyunlu Devletleri . Prof - I - Hakki-uzu - ANKARA 1969 و - 2 Baski - Ucarsili

۲۹ - فاروق سومر - (منولهای در آناتولی) ، ص ۸۸ ،

Anadolu, da Mogollar. Prof. Dr. Faruk Sumer. Selcuklu Arastirmalari Dergisi, CI. 1969 , dan Ayribasim Turk Tarih Kurumu Baslmevi ANKARA 1970. S.88

۳۰ - یکی از بیگ نشین های منطقه غربی آناتولی است در لیدیا lidiya و ایونیا مقیم بودند . موسس این بیگ نشین شخصی است بنام محمد پسر آیدین که ابتدا در عشیرت آل گرمیان افرمانده قشون بود که با استفاده از ضعف دولت بیزانس و اختلاف تاج و تخت میان آنها با مر یعقوب بیگ اول به سواحل دریای اژه پیشروی کرد و پس از تصرف آن نواحی بیگ نشینی بنام پدرش آیدین در سال ۱۳۰۸ به مرکزیت از میر تاسیس نمود اوزون چارشلی ، ص ۱۰۴ . (Uzuncarsili, S, 104)

۳۱ - موسس این بیگ نشین منسوب است بسردار جلال الدین خوارزمشاه که بخدمت علا الدین کیقباد درآمده بود این عشیرت ترکمن قدیم در منطقه لیدیا سکنی گزیده و بتدریج تا سواحل دریای اژه پیشروی کردند و احتمال میرود ایشان نیز مانند عشیرت آیدین ابتدا تبعیت عشیرت گرمیان را داشته اند و گسترش آنها بسمت غرب و تصرف آن مناطق بدستور بیگهای گرمیان بوده باشد در سال ۷۰۵ هجری ترکمنهایی که بمنطقه مانسیا Manissa هجوم برده و منجر بفتح آن شدند در راس آنها ساروخان بیگ دیده میشود ، ساروخان با فتح مانسیا در ←

Sari ، منتشه ۳۲ ، وعثمان بیگ ۳۳ مطیع و خراجگذار او بودند . شکستی که از طرف تیمورتاش بر دونداریبگ در نزدیکی اگریدر رسید، فلك الدین دونداریبگ بسوی آنتالیافرار نمود ولی در این شهر برادرزاده اش محمود بیگ پسر یونس که حکومت آنجا را داشت از ترس تیمورتاش عمویش را تسلیم تیمورتاش نمود و دونداریبگ بامر تیمورتاش بقتل رسید و اسپارنا و اگریدر بدست تیمورتاش افتاد ۶۲۴ (برابر با ۱۳۲۴ م) او آنتالیا را به محمود بیگ سپرد در واقع در آنتالیانیز حکم تیمورتاش جاری شد فتوحات تیمورتاش باین نواحی منحصر نشد و باین کارها خاتمه نیافت و بعد از غلبه بر مناطق عشیرت اشرف و حمید متوجه بیگ نشین اولاد صاحب آتا (وزیر

۷۱۳ آنرا مرکز بیگ نشین قرار دارد و او دوبرادر دیگر بنامهای چوغا و علی پاشا داشت که علی پاشا امیر قصبه نیف (کمال پاشا) گردید (خلاصه از اوزون چارشلی ، ص ۸۴ Uzuncarsili-S84)

۳۲ - عشیرت منتشه بنا به تحقیقات اخیر آندسته از ترکمانهای هستند که در نیمه دوم قرن سیزدهم میلادی در منطقه کاریا Karya (منولا Mogola) مسکن گزیده و با استفاده از ضعف امپراطوری بیزانس در منطقه میان کوههای دنزلی Denizli و دریای اژه بنام رئیس قبیله خود منتشه بیگ نشینی تاسیس نمودند بعد امیر کز این طایفه به میلان تغییر یافت ، بعد از منشته بیگ ریاست این عشیره ترك به پسرش مسعود بیگ انتقال یافت ، در موقع آمدن امیر چوپان بروم بمنظور تحکیم قدرت ایلخانیان در آناتولی در میان نام بیگهایی که بخدمت او آمدند نام بیگ عشیرت منتشه نیز برده میشود با احتمال قوی همان مسعود بیگ بوده است (خلاصه از اوزون چارشلی ۷۰ و ۷۲ Uzuncarsili, S72, 70) .

۳۳ - عشیرتی از عشایر ترك است که در شمال غربی آناتولی بر ریاست اردطغرل بمرکزیت بروسا Burusa و سوغوت، بیگ نشینی تشکیل دادند و این بیگ نشین بتدریج سایر بیگهای آناتولی را بتبعیت خود در آورد و حکومت بیزانس را منقرض و دولت بزرگ عثمانی را تشکیل داده که تا ۱۹۲۲ حکومت راندند .

فخرالدین علی) در حومه قراحصار (افیون) گردید.

۴ - اقدامات تیمورتاش بر علیه اولاد صاحب آتا .

منطقه قره حصار (افیون قره حصار امروزی) با حومه اش در این زمان در اختیار نصرت الدین احمد، پسر شمس الدین محمد از اولاد وزیر فخرالدین علی بنام بیگ نشین صاحب آتا نامیده میشد^{۳۴} تیمورتاش در این موقع خود مشغول تصرف منطقه دنزالی (لادک) - اینهم قسمتی از ضمایم بیگ نشین صاحب آتا را شامل میشد) شد و سردار خودارتنه^{۳۵} را با پنجهزار سوار مامور قره حصار نمود، نصرت - الدین احمد خود را در مقابل نیروی تیمورتاش عاجز دیده مملکت خود را ترك و به پناه یعقوب بیگ رئیس عشیرت گرمیان که پدرزن او بود درآورد و تیمورتاش این منطقه را نیز ضمیمه متصرفات خود

۳۴ - سرزمین قره حصار با عداوی از قصابات مجاورش بطور اقطاع تعلق به فخرالدین علی، وزیر مشهور سلاجقه روم داشت، اولاد همین فخرالدین در قلمرو خود بیگنشینی تشکیل دادند و از معروفترین آنها ناج الدین حسین و نصرت الدین حسن قابل ذکرند که در اثر مخالفت با غیاث الدین سباوش و محمد بیگ قرامان بدست ایشان کشته شدند (۶۷۵) از نصرت الدین پسری بنام شمس الدین محمد باقی بود که در جنگ با عشیرت گرمیان زنده ماند تا جسته و گریخته حکومت خود را حفظ میکرد و در زمان آمدن امیر چوپان بروم جهت خواباندن شورش ترکمانان روم از بیگهایی که اطاعت خود را اعلام نمودند از اولاد آناهم بیگی بنام اصبات صاحب فخرالدین دیده میشود، در عهد تیمورتاش ریاست این قبیله بانصرت الدین احمد بود (اوزون چارشلی - ۱۵۱).

۳۵ - امیر ارتنه از سرداران تیمورتاش است که بعد از فرار تیمورتاش بمصر خود امارت نشین مستقلاً در مرکز آناتولی تشکیل داد، در بخشهای آینده این کتاب از آن سخنی بمیان خواهد آمد.

ساخت و يك منطقه وسيعی از آناتولی را با قدرت و خشونت تمام
قبضه نمود که حافظ ابرو در وصف آن گوید :

چو او کوشش جنگ قیصر نکرد

نه دارا که صد چون سکندر نکرد

کهی رام کرد اسطبانوس را

کهی زد بانطاکیه کوس را ^{۳۶}

تیمورتاش سیوری حصار را (Sivrihessar) از دست اولادباتو

سلطان شاه و ملک شاه در آورده ^{۳۷} و بدنبال آن از مرای مغولی

که نسبت بآنها احساس سوء می نمود بدست آورده و به قتل رسانید ^{۳۸}

و در تامین زندگی خود و فراهم نمودن يك حکومت مستقل دست
باقدام شد .

فتوحات عمده تیمورتاش بستگی تام به فتوحات و نفوذ و

قدرت پدرش چوپان و برادرانش در دستگاه دولتی ابوسعید داشت

که در این ایام قدرت و نفوذ چوپان و پسرانش به حد اعلای خود

رسیده و از حکومت ابوسعید جز نام نمانده بود، تیمورتاش فتوحات

خود را تا سیواس رسانیده بود که خبر واقعه برادرش دمشق خواجه

و پدرش را شنید و از محاصره سیواس دست بر کشید ^{۳۹} ۷۲۷ هجری)

(۱۳۲۷/م).

۳۶ - حافظ ابرو - ص ۱۳۵ .

۳۷ - F = sumer s 880 (نقل از تاریخ سیوری حصار تحسین از آلپ ،
اسکی شهر ۱۹۶۱) .

۳۸ - آنونیم سلجوقنامه - ص ۹۴ .

۳۹ - حافظ ابرو - ص ۱۳۶ ؛ میرخواند - ج ۵ ، ص ۵۸۰ ؛
بنابر وایت آنونیم سلجوقنامه تیمورتاش این واقعه را در حوالی آلاشهر
←

فرار تیمورتاش بمصر و التجی بملك ناصر و عاقبت آن

تیمورتاش چون از واقعه دمشق و از جریان پدرش اطلاع حاصل نمود امرای خود را احضار کرده و در باره سیاست آتی خود با ابوسعید با آنها بمشاوره پرداخت و نظریه ایشان را خواست ، عده ای معتقد بودند که باید قاصدی روانه خدمت ابوسعید نموده و اظهار اطاعت و یکجتهی و تمکین با او معلوم داشته و تقاضای صدور فرمان جدید نمود، ولی این رای مورد قبول تیمورتاش واقع نشد ، بدلیل آنکه معتقد بود که دربار ابوسعید را اکنون آنهایی در عهده دارند که همه شان با چوپان طریق مخاصمت می پیوندند و اگر ابوسعید این درخواست را هم اجابت نماید بقول او اطمینان نتوان کرد . گروهی دیگر از امرای تیمورتاش او را برای اتحاد با برادرش شیخ محمود حاکم گرجستان و نبرد با ابوسعید خاطر نشان ساختند^۴ ولی بجهت عدم اطمینان به سپاه خود و قصد بیگهای آناتولی که هر یک عده ای از او دردل داشتند و در پی فرصت مناسب بودند این نظریه را نیز رد کرد .

در این موقع ایلچینانی که از طرف ابوسعید در ظاهر برای

دریافت نمود ، ص ۹۴ (البته سیواس توسط امیر ارته بمحاصره گرفته شده بود و خود تیمورتاش در حدود دنزلی بود که ارته را از تعقیب محاصره منع واحتمالا به قیصریه عقب نشستند اوزون چارشلی - بیگهای آناتولی ص ۱۵۱) (Uzuncars , s 151)

۴۰ - حافظ ابرو - ص ۱۳۶ .

دعوت تیمورتاش بمرکز اردو و در باطن جهت افشای وقایع ایران در مورد کشته شدن دمشق خواجه و قصد ابوسعید در مورد امیر چوپان بامر ای زیر دست تیمورتاش و فرمان قتل او در صورت امتناع از آمدن بایران در موقع مناسب توسط ایشان بود، در حوالی دربند توسط نگهبانان تیمورتاش جلب و پس از تحقیقات و بررسی، نامه‌ها و دستورات مذکور از آنها کشف و جریان را با اطلاع تیمورتاش رسانیده و آنها را نیز تحت مراقبت روانه خدمت تیمورتاش ساختند، تیمورتاش ایشان را زیر شکنجه سخت قرار داد و در این خصوص اقرار گرفته و همه را کشته سپس امرائی را که دستور ابوسعید بایشان بود کلاً بقتل رسانید^{۴۱}.

این مسئله تیمورتاش را سخت متوهم و متوحش ساخت و او موقعیت خود را سخت در خطر احساس کرد و چاره ندید جز اینکه به ملک ناصر حاکم مصر از شر ابوسعید پناهنده شود و بدربار او سفیر فرستاده اظهار تبعیت نموده و استمداد طلبید، نامه‌ای مبنی بر کشته شدن برادرش دمشق خواجه و متواری گشتن پدرش چوپان بدست ابوسعید و ظلمی که در مورد چوپانیان بعمل آمده خاطر نشان و ضمن آن گرفتن انتقام خود از ابوسعید خواستار آن شد اگر صلاح بداند با نیروی خود بطرف مصر جهت حضور در خدمت عازم شود و یا در مملکت روم تحت تبعیت او باقی بماند^{۴۲} در این ضمن ابوسعید

۴۱ - مقریزی ، کتاب السلوک - ج ۲ ، ص ۲۰۲ و ۲۹۳ .

۴۲ - مقریزی - ص ۲۹۳ ؛ نویری ، نهایت‌الارب ، واقعه سال ۷۲۷ : المنهل الصافی والمستوفی بعد الوافی -- نوری عثمانیه ؛ استانبول شماره ۳۴۲۸ ، ص ۳۳۵ .

نیز این مسئله را در مورد تیمورتاش پیش‌بینی کرده بود و برای اینکه پیش‌گیری نماید نامه‌ای توسط سفیری بنام المجدالسامی به ملک ناصر فرستاده و در آن کشتن دمشق‌خواجه و از میان برداشتن چوپان و چوپانیان را باو خبر داد و نیت خود را درباره خواستن تیمورتاش باردو و در صورت عدم اطاعت دستور کشتن او را توسط امرای زیردست او و لشکر کشی بآنحدود را اعلام کرده ولی تانی در این کار را بعلت موسم زمستان و شدت سرما و سنگینی برف اظهار نموده و وضع تیمورتاش را در حالت انتظار آمدن نیروی ابوسعید بآناتولی و مقابله با او و یا رفتن بمصر برای اوروشن ساخته بود^{۴۳}.
 ملک ناصر علیرغم ابوسعید به تیمورتاش قول مساعد داد و رغبت بحضور او نشان داد ولی تیمورتاش مردد بود که آیا در آناتولی مانده با ابوسعید مقابله نماید یا اینکه بمصر برود، و از عاقبت مبهم خود در مصر در اندیشه بود تا اینکه امرای خود را جمع و لشکر کشی ابوسعید را به آناتولی در هر حال حتمی تلقی نموده بایشان روشن ساخت و برای مقابله با او قرار گرفتن هریک از امرارادریکی از قلاع توصیه نمود و خود نیز قلعه لارنده را که از لحاظ استحکام بر دیگران تفوق داشت اختیار و اموال و ذخایر و افراد عائله‌اش را در آن سکونت داد و بانتظار ورود لشکر ابوسعید نشست^{۴۴}. تا سفیر اعزامی‌اش بدربار ملک ناصر بازگشت و استقبال ملک ناصر را از او با اطلاع رسانید و تیمورتاش رفتن بدیار مصر را بر سایر

۴۳ - مقریزی - ص ۲۹۳ ؛ ابوالفدا ، ج ۴ ، ۹۷ .

۴۴ - حافظ‌ابرو - ص ۱۳۷ ؛ رضة الصفا ، میرخواند - ج ۵ ، ص ۵۸۲ ؛

حمدالله مستوفی - ص ۶۱۷ .

گرفتند که برگردند و از طرف ناصر نیز دستوراتی جهت حفظ جان آنها
بامرای شام داده شد.^{۶۰}

آمدن سفرای ابوسعید بدربار ملك ناصر

در اول ربیع الآخر سال ۷۲۸ (۱۳۲۸ م)^{۶۱} از طرف ابوسعید دو
نفر سفیر که حامل هدایا و نامه های صلح آمیز بودند بحضور ملك ناصر
باریافتند (خروج این سفرا از ایران قبل از فرار تیمورتاش بمصر بود)
در این نامه ها ابوسعید از اینکه روابط دولتین از چندی پیش غیر
خصمانه بوده اظهار خرسندی کرده ولی از اینکه توسعه روابط حسنه
آنطوریکه باید پیش رفت نکرده و دولتها از جریانات و احوال همدیگر
مطلع نیستند ابراز تاسف کرده بود و آرزوی توسعه بیشتر روابط را نموده
و ضمن آن از کشتن دمشق خواجه و صدور فرمانی بامرای
خراسان در مورد چوپان اطلاعاتی در اختیار ملك ناصر قرار داده و از او
نظریه خواسته بود.^{۶۲}

ناصر از سفرای ابوسعید از حال تیمورتاش استفسار بعمل آورد،
ایشان از آمدن تیمورتاش بمصر اظهار بی اطلاعی کردند ناصر
دستور داد ایشان را بملاقات تیمورتاش ببرند، تیمورتاش چون با
ایشان مواجه شد اظهار بی اعتنائی کرد^{۶۳} این سفرا تا روز یکشنبه

۶۰. مقریزی - همان صفحات قید شده در ردیف ۵۹ .

۶۱ - مقریزی - ص ۲۹۷ ؛ نویری والینی (عقدالجمان) ، تنهاماه ربیع
الآخر مینویسند .

۶۲ - مقریزی - ص ۲۹۷ .

۶۳ - مقریزی ص ۲۹۷ .

نهم ربیع الآخر ۷۲۸ (۱۳۲۸/م) میهمان دولت مصر بوده بعد بمملکت خود ایران عودت داده شدند^{۶۴} ملک ناصر با معیت ایشان امیر سیف الدین قیجاقی مشهور به (اروج Orutch) را بعنوان سفیر توام با هدایا و نامه‌هایی بدربار ابوسعید روانه نمود ، سفارت او مربوط برگزشتن از تقصیر تیمورتاش و اطلاع از آمدن آن بمصر و تقاضای عفو او و برگشتنش بروم نزد عائله خود و تجدید فرمان امارتش بآن سرزمین بود^{۶۵} ناصر تا این زمان خود را حامی تیمور تاش مینمود ولی در این زمان وقایعی پیش آمد که باعث تغییر عقیده ناصر نسبت به تیمورتاش گردید چه ناصر نامه‌ای که به پسر قرامان بدرالدین ابراهیم در خصوص رفتن او به نزد عائله تیمور تاش و دعوت آنها به مصر نوشته بود^{۶۶} در جوابش ضمن اینکه عدم تمایل اولاد تیمورتاش را از آمدن به مصر مرقوم داشته بود وجود قراردادی را بین پسر ، تیمور تاش و او را عملی نشدن آن قرارداد را میان آنها و اختلاف در این خصوص را متذکر شده بود^{۶۷} و غیره از آن از آنجائی که پسر قرامان باتیمورتاش چگونه که قبلا آنها را نوشتیم خصوصیتی نسبت بهم داشتند در باره اعمال و رفتار تیمورتاش در آناتولی قلم فرسائی کرده و بیان داشته بود که تیمورتاش در روم دست

۶۴ - مقریزی - ص ۳۹۸ ؛ نویری - نهایت الارب ، ص ۴۵۷ .

۶۵ - مقریزی - ص ۲۹۷ ؛ نویری - ص ۴۵۹ ؛ در ابوالندا (المختصر فی اخبار البشر) اعزام سیف الدین اروج را بعد از آمدن هیئت سه نفری بریاست اباجی قند میکند که اشتباه است ، ص ۹۷ .

۶۶ - مقریزی - ص ۲۹۸ ، نویری (شماره ۱۱۸۸ ، ص ۴۶۰) - العینی (عقدالجمان شماره ۲۳۹۵) .

۶۷ - نویری - العینی - مقریزی همان صفحات قید شده در ردیف ۶۶ .

مراسم رسمی، سمت راست سلطان پائین دست امیر سیف الدین آل-
ملك (الجوكندر) تعیین شد ۵۳ .

پس از اتمام مراسم تشریفات و استقبال و میهمانداری، تیمور-
ناش و ملك ناصر پای میز مذاکره و صحبت در خصوص وضع آناتولی
قرار گرفتند، بنا بر روایت ابن بطوطه الملك الناصر حکومت اسکندریه
را باو پیشنهاد نمود لیکن تیمورتاش قبول نکرد و گفت
من سپاه میخوام بجنگ ابوسعید بروم نه حکومت ۵۴ و بنا بقول
و نوشته المقریزی تیمورتاش در مذاکره خود با سلطان از او جهت
عزیمت به آناتولی تقاضای سپاه کرد سلطان ضمن اینکه درخواست او
را قبول کرد ولی منتظر آن شد تا به بیند مسئله اختلاف چوپان و
ابوسعید بکجا می انجامد ۵۵ در این قول تعلل میکرد در این میان
تیمورتاش را وادار با آوردن خانواده اش بمصر مینمود و برای این امر
نامه ای به پسر قرامان در آناتولی نوشت تا بر اعزام خانواده و اولاد
تیمورتاش از آناتولی بمصر اقدام نماید، چنانکه خواهیم دید اولاد

۵۳ - این مسئله باعث ملال تیمورتاش گردید ، چه نیت او این بود که در سمت
راست ناصر اولین نفر باشد ولی امیر ناصر توسط امیر بدرالدین جنگلی
Djengli باو حالی نمود که این امر باعث نقصان مقام تو نیست از
آنجائی که امراء مذکور از جمله سیف الدین آل ملك نسبت بسطان حق
پدري دارند که بر پدر و خود سلطان ، در زمان خود منشع خدماتی
بوده اند شایسته احترامند و مقام تو در نزد ما محفوظ است ، مقریزی ،
ص ۲۹۵ .

۵۴ - سفرنامه ابن بطوطه - محمد علی موحد ، تهران ، ص ۶۸ .

۵۵ - مقریزی - ص ۲۹۵ .

تیمورتاش حاضر نشدند بمصر بروند^{۵۶} تیمورتاش خود نیز آنهایی که با او بمصر آمده بودند از سلطان اجازه گرفت که بمحل خود باز- گردند سلطان ضمن اجازه این امر بهر یک از عودت کنندگان مبلغ پانصد درهم با هدایائی دیگر انعام نمود^{۵۷} ملک ناصر دستور داد که مقام و امارت سنجر الحقمقدار که بشام منتقل شده بود به تیمورتاش داده شد، تیمورتاش مجلس بلباس نظامی مصر شد و با آئین نظامی در مراسم مصریان شرکت جست و در حضور سلطان در دارالعدل آئین خاص بجا آورد (۱۱ ربیع الاول روز یکشنبه ۷۲۸) ^{۵۸}.

در این زمان (۱۹ ربیع الاول ۷۲۸ برابر با ۲ شباط ۱۳۲۸ م) امیر شاهنشاه امیرزاده چوپان که قبلاً از طرف چوپان جهت مبارزه خود با ابوسعید پیش امیر ناصر اعزام شده بود از راه رجبه طی طریق کرده بود بمصر رسید او نیز بخاطر تیمورتاش مورد اعزاز و احترام واقع شد و در نزد تیمورتاش بعنوان میهمان اوقرار یافت^{۵۹} و بدنبال آن سپاه و مال و منال تیمورتاش که قبلاً در حدود شام نگهداری شده بود بمصر آورده شد در دارالاضیافه مورد اکرام قرار گرفتند و ناصر از آنها سان دید و در حدود شصت سوار که بودند نود ایشان رخصت

۵۶ - العینی - عقدالجمان ، وقایع ۷۲۷ ؛ المقریزی - ص ۲۹۵ .

۵۷ - نویری - نهایت الارب شماره ۱۱۸۸ ؛ العینی شماره ۲۳۹۵ ؛ مقریزی ص ۲۹۵ .

۵۸ - نویری - نهایت الارب، شماره ۱۱۸۸ ؛ مقریزی - ج ۲ ، ص ۲۹۵ ؛ صبح الاعشی - ج ۴ ، ص ۳۹ و ۴۱ .

۵۹ - مقریزی - ج ۲ ، ص ۲۹۵ ؛ نویری - نهایت الارب ، ص ۴۵۶ .

امور ترجیح داد^{۴۵} مال بسیاری که از مردم آناتولی جمع کرده بود با خود برداشت و با تجملات شاهانه عزم دیار مصر بسوی بهسنی اولین نقطه مرزی مصر و آناتولی براه افتاد، آناتولی را وداع گفته و بسوی سرنوشت رهسپار گشت ذی الحجه ۱۳۲۸ (برابر با ۱۳۲۷/م) بنا بقول حافظ ابرو هزار سوار در رکاب او بود، نوشته ابوالفداء هم تائید آن را میکند^{۴۶} تا به بهسنی برسد نیت خود را در رفتن به مصر به همراهان خود اظهار نمود و خواستار آنشد آنهایی که علاقمند به رفتن با او بمصرند بیایند والا آزادند بهر کجا که بخواهند بروند و بقول مقریزی چون به بهسنی وارد شد سیصد سوار بیشتر همراه نداشت^{۴۷} ملک ناصر بنواب خود در حلب و دمشق و نمایندگان و حکام شهرهای سر راه توصیه نموده بود که از او استقبال گرم به عمل آورند و در رسیدن بمصر راهنمایی و همکاری نمایند روی این اصل بهر شهری که میرسید استقبال از طرف نائب آن شهر بعمل میآمد تا بسوی حلب و از آنجا بدمشق در ۲۵ صفر ۷۲۸^{۴۸} وارد گردید بقول نویری تا اینجا ششصد سوار در معیت داشت، نائب السلطنه دمشق امیر سیف الدین تنگز با استقبال او آمد و میهمانداری شاهانه و تجلیل فراوان درباره او بعمل آورد و بعد از دو روز او را آماده حرکت بطرف مصر نمود و ضمناً حرکت او را با اطلاع ملک ناصر رسانید، تیمور تاش از طریق غزه، جلوتر از ملتزمین رکاب خود در هفتم ربیع الاول

۴۵ - مقریزی - ص ۲۹۳ ؛ حافظ ابرو - ص ۱۳۷ .

۴۶ - ابوالفدا - ج ۴، ص ۹۸ .

۴۷ - مقریزی - ۲۹۴ ؛ العینی ، عقد الجمان (واقعه سال ۷۲۷) .

۴۸ - مقریزی - ص ۲۹۴ ؛ العینی - عقد الجمان (واقعه سال ۷۲۸) .

روز ۵شنبه به قاهره وارد شد^{۴۹} در حین ورود بمصر نیز با مراسم فوق العاده مجلل و عالی مورد استقبال واقع شد و خود ملک ناصر پیشواز او آمد و به سرای سلطان وارد شدند و سلطان در کاخ خود با روی خوش از او احوال پرسى کرد و لباسهای فاخر باو هدیه نمود با اوبقصد شکار و تفریح به سیاحت اطراف نیل پرداخت و بعد از چند روزی کاخ بیت الجوالی Djevali را در اختیار او قرار داد و آن کاخ را مختص او نمود و تمام مایحتاج او را فراهم و امیر طوغای Tugay را باو نگهبان و مامور پذیرائی تعیین کرد^{۵۰} و تیمورتاش نیز بعد از استقرار در کاخ اختصاصی خود هدایای گرانبها و پر قیمت مانند صد راس اسب و هشتاد نفر شتر و پنج نوکر و پنج بسته لباسهای فاخر مزین به جواهرات قیمتی و قباهای اطلس با تشریفات خاص به ملک ناصر تقدیم نمود، ولی سلطان تنها ببرداشت قبای مرصع و يك شتر و يك اسب قناعت بقیه را به تیمورتاش رد نمود^{۵۱} و بدنبال آن جهت گذران و معاش آن اقطاعی به تیمورتاش و همراهان تعیین گردید^{۵۲} و مقامی جهت او در حضور سلطان در

۴۹ - ابوالفدا - (دهه اول ربیع الاول ۷۲۸) ص ۹۹ ؛ اوزون چارشلی -

بولتن شماره ۳۱ نشر انجمن تاریخ ترك - آنکارا - UzuncarSili

Emircopan - Sulduz . Belleten , C , XXXI ,

Ankara , 1967, S. 633 ص ۶۳۳ .

۵۰ - مقریزی - ص ۲۹۴ ؛ المینی - شماره ۲۳۹۵ ؛ نویری - شماره ۱۱۸۸ ؛

اوزون چارشلی - ص ۶۳۴ .

۵۱ - مقریزی - ص ۲۹۴ ؛ المینی ، نهایت الارب - شماره ۱۱۸۸ .

۵۲ - المنهل الصافی والمستوفی بعد الوافی - شماره ۳۴۲۸ ، ص ۳۳۵ .

بچه جنایات زده و چه خونهای ناحقی راریخته و چه بسیار مسلمانانی را که بذاك و خون کشیده ، او يك فرد جانی و سفاك و حيله كار و دسیسه ساز است و آمدن او بمصر طمع به تاج و تخت مصر بوده و نیتی غیر از آن ندارد و برای اینکه شفاها نیز این منظورش را برساند و توضیحاتی کامل و کافی در این خصوص داده شود و هر چه بیشتر نظر ناصر را تغییر دهد نامه را توسط نجم الدین اسحاق پسر فلك الدین دوندار از عشیرت آل حمید که پدرش فلك الدین دوندار بوسیله تیمورتاش کشته شده بود (قبلا در این خصوص نوشته ایم) و نجم الدین اسحق دشمن خونی تیمورتاش بود و در دنبال فرصت جهت انتقام میگشت فرستاد ، چون ملك ناصر از مضمون نامه مطلع شد نسبت به تیمورتاش اظهار نفرت نمود و تیمورتاش را از نظر انداخت و نجم الدین اسحاق را در حضور امرایش با تیمورتاش روبرو ساخت و مشاجرات سخت در میان آنها صورت گرفت ، نجم الدین اسحاق آنچه را که تیمورتاش در روم انجام داده بود يك يك بر او بر شمرد و خونهای را که ریخته بود توضیح داد^{۶۸}.

از طرف دیگر بذل و بخشش تیمورتاش در مصر نتیجه سوئی برایش حاصل نمود و سلطان مصر از اینکه تیمورتاش دست عطا نسبت بامرا گشوده است و منظورش از این کار شاید جلب آنها در مورد علمی ساختن نیت خود باشد بوسوسه افتاد چه بنا به مضمون (الانسان عبید الاحسان) و از طرفی تیمورتاش را لایقتراز

خود در حکومت میدید^{۶۹}.

در خصوص بذل و بخشش تیمورتاش مورخین بانواع مختلف توصیف میکنند و عمده سقوط او را نتیجه آن میدانند مثلاً مقریزی در کتاب السلوك مینویسد او را صد هزار گوسفند از مال روم رسیده بود دهزارش را بامیر بکتمیر بخشید و بقیه را میان سایر امرا پخش کرد موجب اعجاب عموم بخصوص سلطان گردید ، همین طور روزی بحمام رفت و هزار درهم بحمامی داد (بجامه دار سه هزار^{۷۰} درهم) که باعث تکدر خاطر سلطان گردید^{۷۱} صاحب کتاب المنهل الصافی والمستوفی بعدالوافی مینویسد : مردم از غنی و فقیر سرراه او می نشستند تا از انعام او بهره ور گردند.^{۷۲}

ابن بطوطه مینویسد : «تیمورتاش مدتی که در مصر بود میهمان ملک ناصر بود و هر بار بنا به آئین میهمانداری میهمانوازی الملك-الناصر خلعتی برای او میفرستاد تیمورتاش باورنده آن خلعت چیز بهتر و بیشتر از آن می بخشید و بدین وسیله الملك-الناصر را تحقیر میکرد»^{۷۳}.

اعمال و رفتار تیمورتاش ناصر را اندیشناك ساخت و سلطنت خود را در خطر دید و بهانه ظلم و تعدی او به مردم آناتولی و اتراك

۶۹ - حافظ ابرو - ص ۱۳۸ ؛ حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده - ص ۶۲۰ ؛

میرخواند - ج ۵ ، ص ۵۷۰ .

۷۰ - مقریزی - ص ۲۹۸ ؛ (منهل الصافی والمستوفی بعدالوافی - شماره

۲۳۲۹ .

۷۱ - مقریزی - ص ۲۹۷ .

۷۲ المنهل الصافی والمستوفی بعدالوافی - شماره ۲۳۲۹ .

۷۳ - سفرنامه ابن بطوطه ، ص ۶۹ .

امر مضطرب و حالت شك و تردید باو دست داد امر کرد که قبر تیمورتاش را شکافته و استخوانهای او را منجمین مورد بررسی قرار دادند گرچه کشته شدن تیمورتاش محرز بود ولی تادم مرگ ناصر در شك خود باقی بود.^{۹۰}

وهمینطور شیخ حسن پسر تیمورتاش بعد از رسیدن به حکومت برای آوردن استخوانهای پدرش بمصر ایلچی فرستاد و از ناصر تقاضای آنرا نمود ولی ناصر بعلت اینکه قبر او نامعلوم و شناخته نیست این درخواست را رد کرد.^{۹۱}

اخلاق و رفتار و سیاست تیمور تاش

با توجه به آنچه در مورد تیمورتاش ملاحظه نمودیم وی از لحاظ جسارت و شجاعت بینظیر و یکی از قهرمانان تاریخ عصر خود بشمار است: اغلب مورخین عرب و فارس او را امیری عالی شان و با حشمت و شجاع، دلیر و خوش سیما و برازنده، صاحب کرم و بخشش یاد میکنند، تولد او بین سالهای ۶۹۷ و ۶۹۸ (۱۲۹۷-۱۲۹۸/م) و مرگ یا قتل او چهار شوال ۷۲۸ (۱۲/اگوست ۱۳۲۸/م) و در موقع قتل بیش از سی سال از حیات او نمی گذشت.

از این عمر کوتاه او دوازده سالش (۷۱۵-۷۲۷ برابر با ۱۳۱۵-۱۳۲۷/م) در حکمرانی ایالت روم یا آناتولی گذشت، میتوان گفت این حکومت از هیجده سالگی او شروع شد. باوجود صغر سن

۹۰ - المنهل الصافی، نوری عثمانیه شماره ۳۴۲۸.

۹۱ - مقریزی - ج ۲، ص ۳۰۱.

درسایه جلادت و رشادتش چنان دهشت و وحشتی بر پا نمود که در آناتولی یکه تاز میدان گردید ، نیروی بزرگی را که متشکل از ترك و مغول باشد بوجود آورد که متفقاً (چه از لحاظ ترس و چه از لحاظ میل) از او حمایت میکردند و با این نیروی متحد و قوی بود که بهر کجا روی می آورد فاتح برمی گشت و شکست برای او مفهوم نداشت.

با نصاحب بيك قسمت وسیعی از آناتولی وسطی بر بیگهای مجاور قلمرو خود نیز دست یافت قسمتی از سرزمینهای آنها را اشکال و عده ای را با طاعت خود مجبور و ملزم ساخت (قرامان، اشرف، حمید، صاحب آنا، گرمیان، آیدین، ساروخان، منتشه) قیصریه را مرکز حکمرانی خود قرار داد، اگر چه بعضی از مورخین فتوحات او را از پشتیبانی پدرش چوپان و شهرت او در دستگاه ایلخانی او میدانند ولی باید منصف بود که هیچکدام از لشکرکشی های او مورد حمایت پدرش قرار نگرفت که هیچ بلکه با مخالفت و کارشکنی او نیز مواجه می شد، جسارت و کاردانی او مافوق سایر عوامل بود.

در مقابل جسارتش مردم داری و شفقت و عدالت او را نیز نباید نادیده گرفت، همین روش او بود که اغلب مشایخ و علما و امرای آناتولی را بخود جلب و به تشویق او واداشت تا بتوانند باین نحو آسایش بیشتر بر مردم فراهم سازد. و اگر اقدامات چوپان بر علیه او بکار نمی رفت و دولت خواهی چوپان نسبت به ایلخانیان اجازه میداد شاید او می توانست موفق بایجاد دولت مستقلی در آن خطه گردد که سالهای سال دوام داشته باشد ولی چوپان از این نیت او ممانعت می نمود که هیچ بلکه از فتوحات او نیز جلوگیری می کرد .

ولی بعداً رأیش عوض شد و اظهار داشت که تیمورتاش را زنده تحویل نخواهد داد بلکه سرش را بابوسعید خواهد فرستاد ، چه منظور سلطان این بود که اگر تیمورتاش را زنده فرستد بعلت نفوذ بغدادخاتون خواهر او در دستگاه ابوسعید و غیاث الدین محمد وزیر دولت دیرین او شاید از تغصیر او درگذرد و در این صورت او بر علیه ناصر قیام می نماید و نواحی سوریه و شام که مجاور متصرفات اوست بخطر خواهد افتاد پس مصمم بقتل تیمورتاش شد، در شب پنجشنبه چهارم شوال ۷۲۸ (۱۲ اگوست ۱۳۲۸ م) تیمورتاش را از زندان آورده و برای اینکه سفرای ابوسعید شاهد حال او باشند در مقابل آنها اول او را خفه کردند^{۸۳} در اینحال بنا بقول عقدالجمان پاهای تیمورتاش بسته و دستهایش از گردنش آویخته بود ، بعد از اختناق جسد او را بسفرا نشان دادند و سرش را از تن جدا و بابوسعید فرستادند و جسدش را در محل قتل بخاک سپردند^{۸۴} و بابوسعید نوشت من سر دشمن تو را بتو سپردم تو نیز سر دشمن مرا (قراسنقر) بمن بفرست^{۸۵} سفرای ابوسعید از قبول سر تیمورتاش امتناع کردند و گفتند ما مامور بودیم تیمورتاش را زنده

۸۳ - العینی - النوبری - المقریزی - ابوالفدا - حمدالله مستوفی - ابن حجر - حافظ ابرو - متوالقولند تنها المنهل الصافی که روایت او نقل قول از صفدی (اعیان المصر) است اینواقعه رادرماه رمضان مینویسد .

۸۴ - نویری - العینی - حمدالله مستوفی - مقریزی - ابن حجر مدفن او رادرب خارجی هارون مینویسند .

۸۵ - ابن خلدون - وفیاتالعیان (ماده ، چوپان) .

ببریم سر اورا بریدن از وظیفه ما خارج است^{۸۶} روی این اصل ملک ناصر ایتمش محمدی را همراه ایشان با سر تیمورتاش روانه ایران ساخت، سر تیمورتاش در شوال ۷۲۸ در ییلاق اوجان به ابوسعید رسید^{۸۷} بنا بر روایت صاحب کتاب جامع الدول (منجم باشی) (... سر تیمورتاش را تا ابوسعید زنده بود مخفی نگهداشتند بعداً در میدان شهر آویخته شد)^{۸۸} بنا بر روایت ابن بطوطه چون سر تیمورتاش بابوسعید رسید قراستقر را بحضور خواست او از ترس اینکه مبادا او را بکشد زهری که در نگین خود پنهان داشت مکید و در گذشت و ابوسعید در جواب نامه سلطان بعلت اینکه او با مرگ طبیعی مرده از فرستادن سراو خودداری کرد^{۸۹}.

داستان تیمورتاش باینجا خاتمه نیافت، بعد از مرگ ابوسعید که آغاز يك دوره هرج و مرج در تمام متصرفات ایلخانی میباشد پسر تیمورتاش شیخ حسن کوچک که مؤسس سلسله چوپانی در ایران است برای پیش برد مقاصد خود که در فصل مربوط از آن بحث خواهیم کرد، چون ادعا کرد که تیمورتاش زنده است ناصر از این

۸۶ - صفدی - اعیان العروا و اعوان النصر - سلیمانیه (سری کتابهای ایاصوفیه شماره ۲۹۷۰).

۸۷ حافظ ابرو - ص ۱۳۸؛ میرخواند - روضة الصفا، ج ۵، ص ۶۱۰؛ حبیب السیر - ج ۳، ص ۲۱۵.

۸۸ - منجم باشی - جامع الدول - کتبخانه عمومی بایزید - استانبول، ص ۳۴۲.

۸۹ - ابن بطوطه - ص ۷۰.

مسلمان آن سرزمین و از طرفی بنا بمصلحت روز در خصوص رابطه اش با ابوسعید^{۷۴} و در باطن خنثی کردن نفوذ روز افزون او در مصر صلاح در آن دید که او را از سر راه خود بردارد و دستور داد، در روز شنبه ۲۰ ماه شعبان ۷۲۸ (۱۹ ژوئن ۱۳۹۸/م) تیمورتاش را در قلعه برج السباع Sebah محبوس و ملاقات اشخاص را با او ممنوع ساختند^{۷۵} و شاهنشاه و بقیه همراهان او را در برجهای متفرق زندانی نمودند^{۷۶} و بقول العینی صاحب عقدالجمان والنویری صاحب نهایت الارب، همراهان تیمورتاش که عبارت بودند از محمود و اخی عثمان Ahi Osman و شاهنشاه و محمود بن یونس در قلعه برج الصغیر قرار گرفتند^{۷۷} تیمورتاش در زندان برج السباع اعتصاب غذا نمود و غیر از آب و هندوانه چیزی نمیخورد و از توجه خود بملك ناصر، سخت پشیمان و ناراحت شده بود تا قاصد ملك ناصر، امیر سیف الدین فجلیس (قجلیس) از امرا و محافظین تیمورتاش با او ملاقات نمود و برای آرامش او اظهار داشت «این معامله سلطان درباره تو

۷۴ - ابوالفدا - ج ۴، ص ۹۹.

۷۵ - مقریزی - ص ۲۹۷.

۷۶ بنا بنوشته صاحب المنهل الصافی والمستوفی بمدالوافی- ناصر با اطلاع به درك قضیه قتل امیر چوپان تیمورتاش رانیز او زندانی نمود. مولف - معلوم میشود عمده احترام ناصر باو بخاطر پدرش چوپان و ابهت و اهمیت او بوده است چون چوپان از بین رفت از این قضیه آسوده خاطر شد.

۷۷ - مقریزی - ص ۲۹۷.

۷۸ - العینی - (عقدالجمان شماره ۲۳۹۵) ؛ النویری (نهایت الارب شماره ۱۱۸۸).

اغفال سفرای ابوسعید و بخاطر ارضای ابوسعید است چه با اعزاز و اکرام رفتار کردن با تو در مقابل سفرای ابوسعید باعث سوء نیت و ایجاد کدورت میان دولتین خواهد بود^{۷۸}.

وضع بهمین نحو بود و ادامه داشت تا اینکه چهارشنبه ۱۱ ماه رمضان سال ۷۲۸ (ژوئیه - ۱۳۲۸/م) هیئت اعزامی ابوسعید بریاست اباجی Abadji بمصر وارد شدند^{۷۹} بنا بقول ابوالفداء ایشان حامل نامه‌ای بودند از ابوسعید دایر بر قتل چوپان در هرات و انهزام چوپانیان در ایران و تسلط کامل ابوسعید بر ملک و اظهار دوستی و مودت بین الدولتین که نام آنها را مورخ مذکور اباجی وارش بغا و برجای (Arlsh - Buga Berbja) قید میکند^{۸۰}، ماموریت ایشان گرفتن تیمورتاش از ناصر در مقابل شمش الدین قراسنقر المنصوری بود چه اگر سلطان با تحویل تیمورتاش موافقت می نمود در مقابل ابوسعید نیز قراسنقر را که در زمان سلطان اولجایتو بایران پناهنده شده بود بمصر تحویل می داد^{۸۱} ملک ناصر این درخواست را قبول نمود و موافقت کرد که سفرای ابوسعید را برای ملاقات با تیمورتاش به برند و برای تحقیق در این مورد امیر سیف الدین ایتمش محمدی Iyitmich را روانه دربار ابوسعید نمود^{۸۲}.

۷۹ - المنهل الصافی والمستوفی بمدا لوفی - شماره ۲۴۲۹ : العینی - النوبیری - المقریزی ، ص ۲۹۸ متفق القولند .

۸۰ - ابوالفدا -- ص ۹۹ (البته در نوشته‌های این مورخ اشتباهاتی وجود دارد).

۸۱ - العینی - النوبیری - المقریزی ، ص ۲۶۹ ؛ (باتفاق نظر) روضة الصفا - ج ۵ ، ص ۵۹۶ .

۸۲ - همان صفحات و همان مطالب

آنچه بیگهای آناتولی را به خصومت او واداشت شقاوت و سفاکی و سختگیرهای خارج از حد او در مورد آنها بود که ایشان را دائماً درجویای فرصت و قصد انتقام از او واداشت، عاقبت نیز چوب شقاوتهای خود را بدست آنها خورد، پسران قرامان و اشرف از او چنان غمازی بناصر کردند که ناصر را بقتل او و داشتند و یکی از عوامل قتلش گردید، اعمال او نشان میدهد که در مقابل شجاعت و دلیریش فاقد تجربه لازم برای حکمرانی بود، چه رفتن او در دربار ناصر از دو نظر قابل توجه بود، یکی از لحاظ غرور و کبر و دومی هم که از اولی ناشی میشود بذل و بخشش اش میباشد که هر دو عامل باعث زوالش گردید.

تثبث و تکبر و غرور او بدبازیان مصری اطرافیان ناصر را با او بدشمنی واداشت و عطا و بخشش خارج از حد او مایه حسد و کینه خود ناصر را بر او برانگیخت و تکدر ناصر را نسبت با و فراهم ساخت. بیشتر مورخین بذل و بخشش تیمورتاش را عمده مایه مرگ او تلقی میکنند از آن جمله صفدی در اعیان العصر با این بیت بیان میدارد:

احذر من دنیا و اقبالها

فریحا یقضى الی الخسران

رب غنی فیها انتهی للعا

مثل دمیرتاش ابن چوپان^{۹۲}

اگر غرور و بی اعتنائی او با امرای مصری در میان نبود و از طرفی

۹۲ - صفدی - اعیان العصر، شماره ۲۹۷۰. ابن الحبيب (الدروالاسلاک فی تاریخ دولة الاتراک) سارمانیه ینی جامع، شماره ۸۴۹،

احسان خارج از حد او مایه تحقیر ناصر نمیگشت ممکن بود ناصر او را سالهای سال در کنف حمایت خود با عزت و حشمت نگهداری نماید و اختلاف و تیرگی روابط با ابوسعید را بر طرفداری از تیمورتاش ترجیح دهد. ولی کم تجربگی و سایر عوامل دست بدست هم داده چنان ناصر را بر علیه او بر سر کینه آورد تا عاقبت باعث مرگ با چنان خواری را برایش پیش آورد که دوست و دشمن از آن متأثر گشت.

اوضاع سیاسی آناتولی بعد از فرار تیمورتاش بمصر:

فرار تیمورتاش بمصر و قتل آن در آن حدود تحولاتی در تاریخ آناتولی ایجاد کرد. نجم الدین اسحاق بیگ پسر حمید بیک از مصر به آناتولی مراجعت و به سرزمین اجدادی خود که مرکز اش اگریدر باشد صاحب شد. بیگ شهنواخی آن که قبلاً تعلق به آل اشرف داشت چون از ایشان کسی نمانده بود که به ملکشان تصاحب نمایند سرزمین آنها میان آل قرامان و آل گرمیان تقسیم گردید، امارت نیروی مغول مقیم آناتولی بامیر محمد اویرات برادر امیر علی پادشاه دانی ابوسعید داده شد ولی کمی نگذشت که این مقام به محمد بیگ پسر ایسن قتلغ او یغوری محول شد اما در خصوص او هیچ اطلاعی در دست نداریم. جانشین او دولت شاه پسر امیر الغو گردید، امارت او نیز دیری نپایید که شیخ حسن جلایرباین مقام نامزد شد. بعد از بازگشت او بایران او امیر ارته را بجانشینی خود تعیین نمود با گذشت زمان ارته بنفوذ خود افزود و موفق به تشکیل دولت آل ارته در شرق آناتولی شد.

اوضاع سیاسی ایران و روم بعد از مرگ ابوسعید تا خروج شیخ حسن چوپانی

ابوسعید بهادرخان از سال ۷۱۷ تا ۷۳۶ هجری (۱۳۱۶ تا ۱۳۳۵ میلادی) در ایران حکومت کرد و در سن جوانی درگذشت او آخرین ایلخان با شخصیت و لایقی است که در تمام متصرفات ایلخانی حکم و جاری بود بعد از مرگ او دولت ایلخانی سرعت روی بتجزیه و انحلال نهاد هر ج و مرج و آشفتگی سراسر آنرا فرا گرفت و میدان بدست امرای اقوام اویرات، جلایر، اویغور و سلدوز افتاد که هر یک بنوبت در قسمتی از این سرزمین پهناور بر علیه یکدیگر بمجادله و محاربه پرداخته و دولت موقتی تحت دست نشانندگان خود از اولاد گم نام چنگیز تشکیل و آنرا آلت دست شان قرار داده و یکدوره ملوک الطوائفی در این محیط ایجاد نمودند که اهم ایشان عبارتند:

- ۱- امیر علی پادشاه از قوم اویرات.
 - ۲- شیخ حسن جلایر پسر عمه ابوسعید مؤسس حکومت جلایریان در نواحی عراق عرب.
 - ۳- شیخ حسن چوپانی پسر دمیر تاش نوه چوپان و برادرش اشرف (آذربایجان، سلطانیه، قم، همدان، کاشان، ورامین،
-
- ۱ - شبانکاره ای- ص ۲۶۴، ولی بامطالب بعدی اش از لحاظ روز مطابقت نمیکند.

زنجان ، کرج)^۲ استیلا یافت.

۴- امیرارتنه که بنو اخی ترک نشین بلاد روم (آسیای صغیر) مسلط شد.

۵- ابراهیم شاه پسر امیر سنیه^۳ بر موصل و دیاربکر دست یافت.

۶- امیر حسین پسر امیر غیاث الدین محمد کرت که هنرات و قسمت اعظم خراسان را بفرمان خود در آورد و سلسله کرت را رونق داد.

۷- محمد شاه پسر مظفر، یزد و کرمان و ابرقورا متصرف شد.

۸- سلطان ابواسحق در شیراز و اصفهان و بلاد فارس حکومت راند.^۴

در میان این ملوک الطوائفی مورد نظر ما موضوع ردیف سه یعنی اقدامات و جریانات سیاسی است که بدست شیخ حسن و اشرف انجام یافته است تا باین موضوع برسیم لازمست موضوع را از مرگ ابروسعید و حکومت آریاخان تعقیب کنیم..

آریا خان (آریاکاون)

از ۱۸ ربیع الآخر ۷۳۶ تا چهارشنبه ۳ شوال ۷۳۶.

بعد از مرگ ابروسعید باموافقت و فعالیت خواجه غیاث الدین

۲ -- بنابر روایت ابن بطوطه -- ص ۲۳۲ .

۳ -- پسر بارانبای نوه امیرسوتای نویان بود .

۴ -- این قسمت از سفرنامه ابن بطوطه اقتباس شده -- سفرنامه ابن بطوطه ، ص ۲۳۲ .

محمدرشیدی و بنابوصیت ابوسعید^(۵) آرپاخان (آرپاکاون بن سفیان بن ملک تیمور بن اریق بوکابن تولی بن چنگیزخان) را درقرا باغ آران شنبه ۱۸ ربیع الآخر بتخت نشاندند^(۶) و به معزالدیناوالدین ملقب شد وی قدرت خود را در مقابل بغداد خاتون ضعیف یافت و با خود اندیشید مادامیکه بغداد خاتون و طرفداران او را بعدم نرساند سلطنت بر او تمشیت نپذیرد چنانکه در شرح حال بغداد خاتون بآن اشاره کردیم او را باتهام مسموم کردن ابوسعید بقتل رسانید^(۷) بدنبال این واقعه بدقع ازبک، مصمم شد چه از آخرین روزهای حیات ابوسعید قسمت شمال غربی ممالک ایلخانی مورد هجوم قوم ازبک قرار گرفته بود.

۵ - ابوسعید روزی گفته بود که بعد از من چون از فرزندان هولاکو کسی نیست بسلطنت برسد سلطنت از آن آرپاکاون باشد - حافظابرو - ص ۱۴۵ .

۶ - بنابنوشته شبانکاره ای مورخ معاصر همان شبی که ابوسعید وفات یافت غیاث الدین محمد و امیر شرف الدین اینجو در ضمن خواستند ساتی بیک را حاکم قرار دهند ولی وجود زن رادر واس کشور آنهم موقع هرج و مرج صلاح ندانستند رای بر این قرار گرفت برای اینکه وصیت ابوسعید را عمل کنند و از طرفی پادشاه رادست نشاند خود قرار دهند بسراغ آرپا رفتند و همان شب مجلسی از حاجی خاتون مادر و ساتی بیگ خواهر ابوسعید بنابقول ابوبکر القبطی، امیرا کرنج و ارتشاه بن ارغون و سوران پسر چوپان نیز در این اجتماع حضور داشتند (تاریخ شیخ اویس - ص ۱۵۸) آرپا رابسلطنت انتخاب کردند و فردا که روز جمعه بود بعد از خواندن خطبه بنام آرپا مراسم تعزیت برقرار کردند و روز دیگر یعنی شنبه ۱۷ ربیع الآخر ۷۳۶ در صحرای آران آنرا بر تخت نشاندند - کتابخانه سلیمانیه شماره ۹۰۹ ، ص ۴۰۶ .

۷ - شبانکاره ای - ص ۱۵۸ - (به بهانه اینکه اوبا ازبک مکاتبه دارد او را بایران دعوت میکنند) ! المقریزی - وقایع سال ۷۳۶ - ج ۲ ، ص ۴۰۶ .

آرپاخان با لشکری مجهز بدفع ایشان که از رودخانه کسر گذشته بودند روی نمود از قضا در این زمان خبر وفات ملك تیمور پادشاه ازبك در خوارزم بدیشان رسید و از طرف دیگر بعلت کمبود علوفه^(۸) قوم مذکور بدون اینکه متوسل بجنک شوند ترك نبرد کردند و در رفتند و آرپاخان از عقب ایشان برفت و بنظر خودشهامت و دلیری بخرج داده و مظفرو پیروز بهایتخت مراجعت نمود و سانی بیک دختر اولجایتو سلطان و زن سابق امیر چوپان را بعقد خود در آورد و بدینوسیله کارش بالا گرفت^(۹) و امیر شیخ حسن جلایر را بفرماندهی کل نیرو منصوب نمود^(۱۰) در این میان ملك شرف الدین محمود شاه اینجو را بیهانه اینکه وی در قصد آنست که از تخمه دلاکوخان (از اولاد قیقرقای بن هولاکو) بسلطنت برساند او را بقتل رسانید.^(۱۱)

بعضی از مورخین از جمله ابوبکر القبطی موضوع قتل آن را توسط آرپاخان در سررقابت بامقام وزارت با غیاث الدین محمد قاسم داد میکند^(۱۲) و امرا تیرا که در اواخر سلطنت ابوسعید بحکم او محبوس گردیده بودند آزاد ساخت ولی زمامداری او با مخالفت سخت امیر علی پادشاه و حاکم خوانده او موسی خان مواجه گردید و در جنگی که در کنار رودخانه جغتای اتفاق افتاد آرپاخان شکست

۸ - ابوبکر القبطی - ص ۱۵۸ .

۹ - حافظ ابرو - ص ۱۴۷ ؛ ابوبکر القبطی - ص ۱۵۹ .

۱۰ - ابوبکر القبطی - ص ۱۴۹ .

۱۱ - حافظ ابرو - ص ۱۴۷ .

۱۲ - ابوبکر القبطی - ص ۱۵۹ .

خورده و در روز چهارشنبه ۲۷ رمضان سال ۷۳۶ (آوریل ۱۳۳۶/م) (۱۳) با غیاث الدین وزیر باسارت امیرعلی پادشاه درآمد و بامر او آریخان را بکسان محمودشاه اینجو سپردند تا بقصاص بکشند (سوم شوال ۷۳۶ برابر با آوریل ۱۳۳۶/م) (۱۴)

موسی خان (پادشاه خوانده اویراتها)

بعد از اینکه ابوسعید درگذشت و قبل از اینکه آریخان کشته شود دلشاد خاتون دختر دمشق خواجه نوه چوپان زوجه ابوسعید حامله بود و از تهاجم ازبکها واهمه داشت با پسر خال خود علی جعفر بن- شیخ علی بن ایرنجین از اردو بملک عرب گریخت و در دیار بکر به امیر- علی پادشاه از قوم اویرات که دانی ابوسعید بود ملتجی شد و التّجای دلشاد خاتون را باغوش باز پذیرفت و از او حمایت نمود (۱۵) در این زمان امیرعلی پادشاه ریاست قوم اویرات را در بغداد برعهده داشت و مخالفت با آریخان مینمود. (۱۶) و مخالفان آریخان بدور او گرد

۱۳ - حافظ ابرو - ص ۱۴۸ ؛ ابوبکر القبطی - در تاریخ شیخ اویس - دهم رمضان

قید میکند ، ص ۱۵۹ .

۱۴ - ابوبکر القبطی - ص ۱۶۱ .

۱۵ - حافظ ابرو - ص ۱۴۷ و ۱۴۵ ؛ تاریخ شیخ اویس - ص ۱۵۹ .

۱۶ - امیرعلی پادشاه از ولادت تنکر بود و این تنکر و اولاد او را با اریق بوکا و اولاد او نسلا بنسل عداوت موروثی بود و به علت اینکه اریق بوکا که در خدمت برادرش قوبیلای بود با وعصیان آغاز کرد قوبیلای تنکر را به محاربت او امر کرد اریق بوکا بدست تنکر گرفتار و بخدمت قوبیلای رسید قوبیلای ضمن حس او تنکر را تشویق و دختر هولاکو را باز دواج او در آورد و این مسئله موجب عداوتی میان آنها گردید - حافظ ابرو - ص ۱۴۸ .

میآمدند و قشونی متشکل از او یغورو اویرات و ترکها بوجود آورد (۱۷) و بنا بقول مقریزی سفیری بجانب ملك ناصر فرستاده از او در مقابل تسلیم بغداد باو و قبول تبعیت و نیابت او در آن حدود تقاضای کمک نمود (۱۸) و از اولاد بایدو خان موسی (موسی خان بن علی بن - بایدو خان بن تارا کائی بن هلاکو) نامی را خان اعلان و خطبه و سکه بنام اوزد و روی باذر بایجان آورد (۱۹) بنا بقول حافظ ابرو اگر چه طرفین از جنگ گریزان بودند تا کار بمصالحه انجامد ولی امیر غیاث الدین بر غائله امیر علی پادشاه ارزش و واقعی نمینهاد و خواسته طرفداران امیر علی پادشاه را که عبارت باشد از دادن امارت به امیر علی پادشاه ، اجابت نمینمود تا عاقبت وزیر رای بچنگ با امیر علی پادشاه داد و امیر سیورغان پسر امیر چوپان را باردیگر امر بر رزم با ایشان نمود . قشون امیر علی پادشاه بحدود همدان رسید و در کنار رودخانه چغتهای با نیروی آریخان رو برو شد قشون امیر علی پادشاه از ده هزار تجاوز نمیکرد ولی امیدش بیشتر بوجود امرائی بود که در قشون آریخان قرار داشتند که باو بیپوندند این امراء آنهایی بودند که ابوسعید آنها را زندانی و یا تبعید کرده بود که بامر آریخان آزادی یافته بودند (۲۰) از آن جمله محمود پسر ایسن قتلغ و سلطان شاه نیکروز بن نوروین

۱۷ - حافظ ابرو - ص ۱۵۰ ؛ فاروق - سومر - منولهادر آناتولی

۱۷ - Faruk - sumer - ANAD oluda Mogollar - ص ۹۷

و ۹۸ .

۱۸ - مقریزی - کتاب السلوك ، ج ۲ ، ص ۳۹۷ (وقایع سال ۷۳۶) .

۱۹ - ابوبکر القبطی - ص ۱۶۰ ؛ حافظ ابرو - ص ۱۴۸ .

۲۰ - ابوبکر القبطی - ص ۱۵۹ .

آکا بودند، در ضمن شروع محاربه بطرف علی پادشاه روی آوردند
این امر باعث تضعیف آرباخان و تقویت علی پادشاه گردید و منجر
به شکست آرباخان شد و چگونه که متذکر شدیم این واقعه در
روز چهارشنبه ۲۷ رمضان در کنار رود چغتای اتفاق افتاد.

امیر سیورغان بطرف گرجستان فرار کرده و موسی خسان و
امیر علی پادشاه بایر وزی وارد آذربایجان شدند. غیاث الدین وزیر
بابرادرش پیرسلطان در سه گنبدان مراغه بدست امیر علی پادشاه افتاد
گرچه بمرك او راضی نبود ولی بهافشاری امرای بقتل آن وزیر حکم
کرد (۲۱) بار دیگر تبریز و ربع رشیدی بغارت آماده شد و آرباخان
را که فرار کرده بود در ولایت سلطانیه (سحاش) گرفتند و باو جان
برده و پیش از شش ماه که از پادشاهی او نمیگذشت بامر علی پادشاه
در روز چهارشنبه سوم شوال ۷۳۶ بدست کسان ملک شرف الدین-
محمود شاه اینجو دادند تا بقصاص بکشند و چون در این ضمن
دلشاد خاتون دختری بدنیاء آورد کار ملک بیک پارچگی بر امیر علی

۲۱ - بنا بنوشته صاحب تاریخ شیخ اویس (ابو بکر القبطی) وقتی که غیاث الدین
محمد زاپیش علی پادشاه بردند اوقیام کرد وزیر را بالای خود بنشاند ،
فریاد از امر ابرآمد که همه بی رسمی در مقل او آورده است در موقع علی
پادشاه از اینکه آذربایجان و سلطنت نشاند برای علی پادشاه مقاوم و یا خبر
نداده سخن گفت غیاث الدین اظهار نمود قدرت من در عهد ابوسعید بود بعد
از آن من هیچ اختیاری نداشتم بعداً سه در خواست از علی پادشاه کرد اهل
اینکه اجازه دهند در مقامی که پدرش ساخته آنجا گوشه نشین و بمبادت
بپردازم یا اینکه باز بشغل وزارت انتخاب شود تا خدمت صادقانه بعمل
آورد سوم اینکه یا آنچو که در دل داری بگذار علی پادشاه سردر پیش انداخت
امرا او را در ربودند و بیرون بردند شهید کردند . ص ، ۱۶۰ .

پادشاه و قوم اویرات مسلم گشت و این خبر را باطلاع ملك ناصر رسانید. (۲۲)

امیر علی پادشاه وزارت و نیابت خود را به جمال الدین علی- شیروانی تفویض نمود و خود بنام دست نشانده اش موسی خان حکومت راند. (۲۳) در صورتیکه خواهیم دید این حکومت بیش از چهار ماه دوام نخواهد کرد.

سلطنت محمد خان (پادشاه خوانده جلایریان)

در این زمان حاجتی طغای پسر امیر سوتای که بسر کردگی سوتائیان در آمده بود و در ولایت دیاربکر بحکم کینه دیرینه که از امیر علی پادشاه و قوم اویرات در سینه داشت سر بمخالفت ایشان برافراشت و برای اینکار به شیخ حسن جلایز که حاکم روم بود ملتجی شد و او را بدین کار تشویق نمود.^{۲۴} او امیر ارته را در روم بجانشینی

۲۲ - مقریزی - کتاب السلوك ج ۲ ، ص ۳۹۷ ،

۲۳ - حافظ ابرو - ص ۱۵۲ ؛ ابوبکر القبطی - ص ۱۶۱ .

۲۴ - بنا بقول صاحب تاریخ شیخ اویس (امیر شیخ حسن جلایز در این فکر نبود جواب میداد که میان ما میثاق است بدی نکنم و شمار او صلح دهم و اتابک خود طاشتمور آقارابفرستاد چون باوجان رسید بخدمت علیشاه احوال بر نوعی دیگر دید و علی پادشاه را بادولت در بروت رفته بود و بزمین نگاه نمیکرد و آن عهد فراموش کرده بود التفاتی نکرد و باز داشت در خفه کس فرستاد بامیر که اینجا قضیه دیگر گونه است دانسته بیاید چون خبر رسید در روز امیر بفرمود تا بیک کودک را بیاورند پیر حسین نام از اورق انبارجی و محمد خان لقب کردند و در روز عید قربان بر تخت نشست

خود تعیین^{۲۵} و شخصی بنام محمد (محمد بن یولقتغ بن التیموربن-
 انارجی بن منگو تیموربن هولاکو) را بخانی انتخاب و بقول صاحب
 تاریخ شیخ اوئیس او را درعید قربان سال ۷۳۶ به تخت نشاند^{۲۶} و
 بقصد حمله بر امیرعلی پادشاه متوجه آذربایجان گردید. او
 قبلا امیرسیورغان را نیز با خود متحد ساخته بود، نبردی که در حدود
 آلا داغ میان دو نیرو اتفاق افتاد و در این محاربه که سرگردگی جناح
 راست نیروی شیخ حسن را، امیر حاجی طغای و سرگردگی جناح
 چپ بعهد امیرسیورغان بود^{۲۷} برعلی پادشاه غالب آمدند و علی
 پادشاه در میدان جنگ کشته شد (در نزدیکی شهر تبریز ناوشهر) و
 موسی با او ویراتها بطرف بغداد فرار کرد و بدین وسیله شیخ حسن
 جلایر با قدرت تمام وارد تبریز شد بسال ۷۳۷، شیخ حسن جلایر دلشاد
 خاتون زوجه ابوسعید را بان مقام بغداد خاتون بعقد خود در آورد و
 بر قسمت شمال غربی ملک ایران مستولی گشت و تقدیر گردگار تخت
 و ملک وزن ابوسعید را باوار زانی داشت.^{۲۸}

بر عادت مغول و سوریان نیز متوجه امیر شد هزم ایران کردند. ص ۱۶۱.

۲۵ - ابوبکر الفبطی - ص ۱۶۲ و این مورخ نام این شخص را پیر حسین مینویسد
 ص ۱۶۱.

۲۶ - همین اثر - ص ۱۶۱.

۲۷ - تاریخ شیخ اوئیس - ص ۱۶۲.

۲۸ - در اینجا مولف تاریخ آل جلایر نظریه ای که تحت عنوان دوم داده اشتباه
 است (. دلشاد خاتون همسر ابوسعید را بدو دلیل بزی گرفت ...)
 دوم اینکه دلشاد خاتون همچنانکه گفته شد از ابوسعید طفلی در شکم
 داشت و اگر پسری بدنیا می آورد ؛ شیخ حسن میتواند او را سلطان
 ←

سلطنت طغاتی‌مور (پادشاه خوانده خراسانیا)

متعاقب این جریان امیرزاده علی قوشچی (قپچاقی) والی خراسان بمخالفت شیخ حسن جلایر قیام نمود و امرا و بزرگان آن حدود را با خود متفق ساخته و شخصی بنام طغاتی‌مور را از اولاد چنگیزخان، خان اعلان نمودند و بالشکر جرار متوجه عراق عجم (سلطانیه) شدند و درضمن راه امیر اکرنج و تروت نیز بدانها پیوسته و بفتح سلطانیه ایشان را تحریص کردند ، دراین حال امیر شیخ حسن عازم آران گردید تا اتحاد و پشتیبانی ساتی بیک و امیر سیورغان را بخود جلب نماید و میان او و شاهزاده ساتی بیک و امیر سیورغان تجدید عهد و میثاق رفت و ایسن قتلغ^{۲۹} هم که از طرف موسی‌خان بجنگ خراسانیان برخاسته بود منهزم شده متوجه امیر شیخ حسن شد در ذی‌القعدة ۷۳۷ پیش‌از اینکه جنگ شروع شود طغاتی‌مور متواری شده و طرفداران موسی‌خان هم که در حدود یک‌ماه قبل با امیر سیورغان و حاجی طغای‌بنبرد مشغول بودند شکست خورده و اسیر افتاد و موسی در روز عید اضحی بعد از چهار ماه سلطنت اسمی بامر شیخ حسن بقتل رسید.

خواند و بنام او حکمفرمایی کند و بدین ترتب این پسر در تحت استیلای وی باقی می‌ماند، تاریخ آل جلایر ص ، ۲۰) در صورتیکه در زمان زمامداری علی پادشاه دلشاد خاتون دختری آورده بود ، و نظریه‌ای که مولف آل جلایر میدهد نیت علی‌پادشاه بود ، حافظ‌ابرو - ص ۱۵۲ .
۲۹ - در تاریخ آل جلایر این اسم او یسن قتلغ آمده که اشتباه است، تاریخ آل جلایر - ص ۲۱ .

* * *

باز برگردیم بحال امیر شیخ حسن بزرگ که در يك روز دو دشمن او بقتل رسیدند او و عراق و آذربایجان را برخود مسلم گردانید و کاروزارت را برخواجه شمس الدین زکریا تفویض کرد و تقریباً بی رقیب بر تخت سلطنت تمکین یافت که ناگاه با يك دشمن غیر منتظره مواجه گشت و بساط او را بهم زد آن ظهور شیخ حسن هم نام او (پسر تیمورتاش بن چوپان) بود، از این تاریخ صحنه مبارزات تعلق باین دوشیخ حسن دارد که اولی بنام محمد و دومی بنام سلیمان خان بمبارزات سیاسی پرداختند بعلت اصل موضوع، مامطالب فصل آتی را باین گفتار اختصاص میدهیم و برای اینکه فعالیت های این دو امیر هم نام را از هم سوا کرده باشیم اولی را شیخ حسن بزرگ یا شیخ حسن جلاپیر و دومی را شیخ حسن کوچک یا شیخ حسن چوپانی خواهیم خواند.

بخش سوم

شیخ حسن چوپانی

شیخ حسن چوپانی (شیخ حسن کوچک) نوه امیرچوپان و پسر تیمورتاش است، تولد او را فصیحی خوافی درمجمعل بسال ۷۱۷ هجری (۱۳۱۷/م) ذکر میکند^۱. بعد از فرار تیمورتاش بمصر و قتل او توسط الملك الناصر، شیخ حسن با سایر افراد خانواده اش در بلاد روم باقی ماندند و حتی چنانکه دیدیم دعوت پدرشان را جهت رفتن بمصر قبول نکردند، این امر نشان دهنده آنست که وضعشان در این سرزمین رضایت بخش بوده است و از طرفی نفوذ بغداد خاتون در دستگاه ابوسعید بعد از مرگ چوپان ایشانرا نه تنها از خطر مصون داشت بلکه بقول حافظ ابرو حتی اعتبارشانرا هم بالا برد.

شیخ حسن چوپانی در روم وارد دستگاه شیخ حسن جلایر گردید^۲ که بعد از فرار تیمورتاش از طرف ابوسعید بسمت قایم مقامی آنجانایل شده بود، بعد از مرگ ابوسعید و آمدن شیخ حسن جلایر بسوی ایران امیر ارته که جانشین او شد شیخ حسن چوپانی در خدمت امیر ارته

۱ - فصیحی خوافی - مجمل. ص ۲۶ .

۲ - حافظ ابرو - ص ۱۴۰ ؛ تاریخ تقویمها آمدن شیخ حسن چوپانی دابروم سال ۷۳۱ مینویسد ، ص ۳۷ .

صاحب مقام گردید ولی با توجه بمطالب تاریخ شیخ اویس ، شیخ حسن به ارته اطاعت نشان نمیداد و در حومه قراحصار (افیون قراحصار) (از شهرهای فعلی ترکیه) زندگی مستقلی داشته^۳ است و حتی بنا بقول يك مورخ ارمنی در سال ۷۳۶ طرابوزان را بساختیار خود آورده^۴ و با این وصف با فراهم نمودن قدرت ، مترصد موقع مناسب برای قدرت نمائی بود تا اینکه در سال ۷۳۸ (۱۳۳۸/م) از آشفته‌گی اوضاع داخلی ایران استفاده کره بادهای حکومت قیام نمود. شیخ حسن چوپانی باین منظور و برای^۵ انجامه عمل پوشانیدن به نیت سیاسی خود بیک حيله عجيب و مهم متوسل شد، و آن اینکه غلامی قراجری نام^۵ از غلامان پدرش تیمورتاش حاجی حمزه که شباهتی تام به تیمورتاش داشت آلت دست قرار داده و او را بنام تیمورتاش خوانده و آوازه در انداخت که این همان پدرش تیمورتاش است که سابقاً بسرزمین مصر گریخته بود حالا از بند مصریان آزاد و پس از سالهای سال سیروسفر در آفاق و زیارت بتزد فرزندانش بروم برگشته است و حتی برای وانمود مردم مادرش^۶ را بعقد او در آورده

۳ - ابوبکر القبطی - ص ۱۶۴ ،

۴ - میخائیل پانارتوس (در سال ۱۳۳۶ در ژوئیه یکی از روزهای جمعه طرابوزان حمله برده و قدرت خود را نمایان ساخت نقل از شپلر مغول های ایران) ص ۴۷ ، B - Supler - IRAN - MOGOLLARI . S 147

۵ - مورخین با اختلاف در این مورد اظهار نظر میکنند ، ابوبکر القبطی او را بنام درویش مغول مینویسد ص ۱۶۴ ؛ حافظ ابرو مرد ترکمانی ذکر مینماید ، ص ۱۵۶ .

۶ - ابوبکر القبطی نام او را (دولتختون) نامادری شیخ حسن مینویسد که حقیقت دارد ، ص ۱۶۵ ؛ ادوارد بروان در این خصوص تیمورتاش ←

و وی را تعظیم هر چه تمامتر نموده و در رکابش پیاده راه میرفت.^۷
 در آن زمان شیخ حسن جلایر (بزرگ) بر رقبای
 خود فایق آمده و در تبریز براریکه سلطنت متکی بود و بدون رقیب
 سیاسی محسوب میشد ولی بدین وسیله رقیب سیاسی خطرناکی که
 در انتظارش نبود برایش پیدا شد، چه شیخ حسن چوپانی در حله
 اول مکتوبی دایر باین احوال به شیخ حسن جلایر و حاجی طغای
 حاکم دیاربکر از قول تیمورتاش ساخته‌گی نوشته و ایشانرا بتمکین و
 اطاعت از تیمورتاش دعوت کرده و بدینوسیله يك سلسله کشمکش تازه
 آغاز گردید.^۸

شیخ حسن بزرگ برای تحقیق در این خصوص حاجی حمزه
 نوکر قدیمی تیمورتاش را که در این زمان در خدمت او بوده آناطولی
 پیش شیخ حسن چوپانی فرستاد ، شیخ حسن چوپانی با حيله حاجی
 حمزه را برزنده بودن تیمورتاش و حقیقت امر واداشته و پیش شیخ
 حسن بزرگ روانه ساخت و حاجی حمزه چگونگی صحت قضیه را

ساختگی را با سلیمانخان پادشاه خواند شیخ حسن چوپانی اشتباه میکند
 (تیمورتاش دروغی که شاهزاده خانم سانی بیگ خواهر سلطان ابوسعید
 و بیوه امیر چوپان را بمقد اودر آورده بودند . .) تاریخ ادبیات ایران
 از سعدی تاجامی - علی اصغر حکمت، ص ۸۰ ، در صفحات آینده در این
 مورد بحثی خواهیم داشت (مؤلف) .

۷ - حافظ ابرو - ص ۱۵۷ ؛ ابوبکر القبطی - ص ۱۶۴ ؛ شبانکاره ای - ص ۲۷۵ .

۸ - مفید بن ابی الفدایل (فضایل) - النهج السدید والد الفرید ، کتابخانه
 ملی پاریس . شماره ، ۴۵۲۵ ، ص ۲۳۳ (و شرع بقصد الشیخ حسن و ابن
 سوتای و کاتبهم ان یدخلو تحت الطاعنه ویخلف بهم) ؛ حافظ ابرو - ص ۱۵۸ ؛
 ابوبکر القبطی - ص ۱۶۴ .

مورد تأیید قرار داد^۹. چون آوازه پیدایش تیمورتاش رونق گرفت بنا بقول ابوبکر القبطی ابتدا جمعی از اوباش و اراذل بدور او جمع شدند^{۱۰} ولی درحقیقت چوپانیانی که ناچار ابدورجلایریان جمع شده بودند و از امرای قوم اویرات و دیگران دلخوشی نداشتند باشنیدن این خبر با اینکه خوب میدانستند این خبر و مسئله ساختگی است ناچار برای پیش برد مقاصد سیاسی خودشان شیخ حسن بزرگ را ترك گفته و تیمورتاش ساختگی پیوستند^{۱۱} و وزیر لوای زرد رنگ تیمور تاش ساختگی که با کلمه شهادتین و تیمورتاش آزاد شده خدا مزین بود نیروی بزرگی تشکیل دادند^{۱۲}.

چون بلوای تیمورش ساختگی قوت گرفت امیر شیخ حسن بزرگ و دست نسانده اش سلطان محمد خود را آماده قبول دعوت تیمورتاش ساختگی نساختند چاره ندیدند جز اینکه آماده محاربه کردند.

۹ -- حافظ ابرو -- ص ۱۵۷ .

۱۰ -- ابوبکر القبطی -- ص ۱۶۵ .

۱۱ -- حافظ ابرو -- ص ۱۵۸ ؛ ابوبکر القبطی -- ص ۱۶۵ ؛ شبانکاره ای - ص ۲۷۵ (شبانکاره ای از چوپانیانی که بدور شیخ حسن کوچک جمع شدند ملك اشرف ، امیر پیر حسین ، تالش ، امیر تودان ، امیر یاغی باستی و سایر غلامان و نواب را نام میبرد ولی اولاد و خصوص تالش میدانیم که در جنگ ترکستان چنانکه در این کتاب نوشتیم کشته شده بود و ثانیاً پیر حسین با توجه به مطالب بعدی که ملاحظه خواهد شد هنوز در خدمت شیخ حسن جلایر باقی بودند در تاضمن شروع جنگ اول او را ترك گفته)

۱۲ -- مفید ابن ابی الفدایل - کتابخانه ملی پاریس ، شماره ۴۵۲۶ ، ص ۱۵۷ (وعلی راسین سناحق صفر سلطانیه مکتوب علیها الشهادتین و بعدلهاد - مر تاش عتیق الله) .

امیر سیورغان و مادرش ساتی بیگ که در خدمت جلایریان بودند با این کار مخالفت نمودند اما نتوانستند شیخ حسن جلایر را از این عمل باز دارند ، نتیجتاً پیر حسین چوپانی را به شهنشاهی تبریز باقی گذاشته و بسرداری امیر سیورغان و فرزندش امیر ایلکان و حاجی طغای متوجه میدان معرکه گردیدند.

جنگ اول جلایریان با چوپانیان

بعثت جواب نامساعد بدعوت تیمورتاش ساختگی از طرف امیر حسن جلایر و حاجی طغای شیخ حسن چوپانی با معیت تیمورتاش ساختگی روی بسمت آذربایجان نهاد و شیخ حسن جلایر برای مقابله با تهاجم آنها براه افتاد ، در ۲۷ ذی الحجه سال ۷۳۸ هجری (۱۷ ژوئیه ۱۳۳۸ م) در حدود شهر نواطلاغ میان دوشیخ حسن محاربه آغاز گردید، شب هنگام بتدبیر امیر شیخ حسن چوپانی در چند نقطه میدان جنگ مشعل‌هایی از آتش افروخته گردید، این کار از طرف امیر شیخ حسن جلایر چنان تعبیر گردید که عده‌ای از سپاهیان او روی گردان و قصد فرار بسمت دشمن و پیوستن بدانها را دارند و این مشعل‌ها بمنظور راهنمایی آنها بکار خواهد رفت بنابراین از قشون خود صلب اطمینان نمود و آیت‌الفرار بر خواند و به راه تبریز عقب نشست ، و در این میان روی گردان شدن امیر پیر حسین پسر امیر محمود بن چوپان از اردوی امیر شیخ حسن بزرگ و پیوستن بنیروی پسر عمش امیر شیخ حسن کوچک این تفکر شیخ حسن بزرگ را تقویت کرد ولی سلطان محمد و حاجی طغای و خراسانیان در مقابل سپاه تیمورتاش

ساختگی و امیر شیخ حسن چوپانی ایستادگی نموده و مردانه جنگ کردند و عاقبت در میدان نبرد کشته افتادند و سلطان محمد با جمعی از مقربان خود از جمله ابو مسلم خراسانی بدست امیر شیخ حسن کوچک افتاد و بامر تیمورتاش ساختگی بقتل رسید.

بعد از این شکست تیمورتاش ساختگی با طرفداران خود روی به تبریز نهاد و امیر شیخ حسن بزرگ و قوم اویرات از تبریز راه سلطانیه را پیش گرفتند^{۱۳} و امیر سیورغان با ساتی بیگ به گرجستان متوجه شدند ، چون شیخ حسن کوچک به تبریز وارد شد و مدت یکماه از زمامداری او نگذشته بود که میان او و تیمورتاش ساختگی اختلاف حاصل شد، علت این امر را صاحب تاریخ شیخ اویس غم سازی حاجی بیگ نوه امیر چوپان و پسر امیر حسن ذکر میکند که به قراچری (تیمورتاش ساختگی) مخفیانه رسانیده بود که شیخ حسن ملک را گرفت من بعد قصد او را خواهد کرد^{۱۴} و تیمورتاش ساختگی برای حفظ جان خود پیش دستی کرده در غفلت بیگی بر شیخ حسن چوپانی زد که کار گرنیفتاد در نتیجه فرار اختیار کرد و بطرف گرجستان رفت تا با امیر سیورغان و ساتی بیگ بپیوند و در این زمان بود که امیر شیخ حسن کوچک اقدام بافشای سرتیمورتاش ساختگی نمود و ماهیت او را بر ملا ساخت و مردم را از تبعیت او بر حذر داشت و اینکار را ساخته خود بمنظور جامه عمل پوشانیدن بر نیات سیاسی خود تلقی نمود^{۱۵} و

۱۳ - حافظ ابرو - ص ۱۵۷ .

۱۴ - ابوبکر القبطی - ص ۱۶۶ .

۱۵ - میرخواند - روضه الصفا ، ج ۵ (منش ساختم مهتر این و آن - و گر نه گدائی بدابن ترکمان) ، ص ۵۴۶ ؛ حافظ ابرو (این مرد ترکمانی گداست ، تیمورتاش نیست) ، ص ۱۵۹ .

بر علیه او دست بکار شد ، از این طرف نیز قراچری برای رد ادعای او به تبریز وارد و در این آشفته‌گی والی بغداد قرا حسن برای کمک به امیر شیخ حسن بزرگ باذربایجان هجوم آورد و چون دریافت که تبریز در دست چوپانیان است در اوجان توقف نمود و امیر شیخ حسن بزرگ نیز بدو پیوست و قصد تبریز را کردند از چوپانیان ملک اشرف واشتر^{۱۶} که در تبریز بودند با ورود شیخ حسن بزرگ تبریز را خالی کردند، گرچه جلایریان و اقوام اویرات تبریز را اشغال کردند ولی وضع را مناسب حال خود نیافتند بسطانیه حرکت نمودند . قراچری که امیر شیخ حسن جلایر را در مقابل خود مشاهده نمود مقابل با او را از قدرت خود خارج دیده ببغداد فرار اختیار کرد.

سلطنت ساتی بیگ

(۷۳۸-۷۳۹) (نه ماه)

امیر شیخ حسن کوچک چون دید کارش بتهنائی پیشرفت نخواهد کرد و از قراچری تیمورتاش ساخته‌اش ناامید شد، خواست پشتیبانی ساتی بیگ دختر الجایتو و مادر عموزاده‌اش سیورغان و بیاری ایشان مقاصد خود را عملی سازد ، بنابراین ایشان را بر طلب ملک ترغیب و تحریص نمود و آنها را در ورزقان اهر جمع کرده شاهزاده ، ساتی بیگ را اسم پادشاهی دادند و رکن الدین شیخی رشیدی و غیاث الدین محمد علیشاهی را بوزارت او انتخاب و امارت قشون را بعهده سیورغان محول کردند و خود امیر شیخ حسن کوچک

۱۶ - از سیورغان نیز در تاریخ شیخ اویس اسم برده شده ولی اشتباه است چه سیورغان در این زمان در گرجستان بود .

وامیرا کرنج و اردوقیا بامارت سپاه نامزد گشتند و قصد تصرف تبریز و حمله بطرف شیخ حسن جلایر (بزرگ) را برنامه کار خود ساختند، با اطلاع از این جریان بود که شیخ حسن بزرگ نتوانست در تبریز قرار گیرد و بطرف سلطانیه عقب نشست و چوپانیان در حضور ساتی بیگ به تبریز وارد و ملکی که بی صاحب بود تصاحب شدند.^{۱۷}

امیر شیخ حسن کوچک بظاهر خواستار آشتی و اتحاد بین چوپانیان و جلایریان بود در نتیجه سفرائی بسلطانیه پیش امیر شیخ حسن بزرگ فرستاد و او را بصلح و آشتی و اتحاد دعوت کرد و به اجتماع قراباغ احضار نمود، اما امیر شیخ حسن بزرگ بر صلح چوپانیان و امیر شیخ حسن کوچک اعتماد نداشت و از رفتن باردوی ساتی بیگ امتناع نمود ولی در هر حال با بودن فصل زمستان و شدت سرما و تردد سفراء عجلالترا قابت بین آنها بصاح انجامید^{۱۸} و ظاهراً امیر شیخ حسن بزرگ بسطانت ساتی بیگ رضاداد دو شیخ حسن دست مودت بهم داده یکی متوجه سلطانیه زنجان و دیگری بسوی آران و آذربایجان برگشت.^{۱۹}

در این زمان وحدت ارضی ایران و مملکت ابوسعیدی از هم پاشیده و ملوک الطوائفی با وج خود رسیده بود.

امیر شیخ حسن بزرگ در سلطانیه بر عراق عجم حکومت میراند و امیر حاجی طغای در مملکت دیاربکر فرمانروائی داشت قراچری تیمورتاش شده با کمک امرای اویرات بر بغداد و عراق عرب مستولی

۱۷ - حافظ ابرو - ص ۱۵۸ و ۱۵۰؛ ابوبکر القبطی - ص ۱۶۶،

۱۸ - حافظ ابرو - ص ۱۵۹،

۱۹ - حافظ ابرو - ص ۱۵۹؛ تاریخ شیخ اویس - ص ۱۶۶،

و خراسان در دست طغاتیوریان بود^{۲۰}.

جنگ دوم چوپانیان با جالایریان

وقایع سال ۷۳۹

گرچه دوشیخ حسن دست مودت بهم داده و باهم میثاق بسته بودند ولی باطنا هر یک مقاصد دیگری داشتند و قلباً مخالف هم بوده و توهمی از هم دیگر داشتند و نسبت بهم اعتماد قایل نبودند، شیخ حسن جالایر چون بر صلح چوپانیان خاطر جمع نبود برای اینکه پیش دستی نماید و علاج واقعه را قبل از وقوع بجا آورد از طرفی شکستهای قبلی را تلافی سازد در پی چاره و تدبیر افتاد و برای این منظور طغاتیور را که از شاهزادگان مغول بود و در خراسان حکومت میراند (در صفحات پیش اختصاراً از او یاد کردیم)، امیر شیخ حسن بزرگ پادشاهی او را بر سمیت شناخت و خود را تابع او اعلام نمود و او را برای آمدن بعراق عجم و سلطنت این منطقه و اتحاد بر علیه چوپانیان دعوت نمود و سفرائی بدان سوی اعزام کرد و خود آماده استقبال از او گردید^{۲۱} در این موقع امیر شیخ حسن کوچک با ساتی بیگ و امیر -

-
- ۲۰ - امیر ارته حاکم بعضی نقاط شرقی آناتولی و امیر اشرف پسر تیمورتاش را نایب خود ساخته، پسران امیر اکرنج او یغور ولایت کردستان و خوزستان را در دست داشتند، ممالک فارس را اولاد و اتباع امیر محمود شاه اینجو تصرف نمودند، اصفهان تحت اختیار سید جلال الدین امیر و عماد الدین لبنانی، اکابر چهار دانگ و دو دانگ صاحب اختیار شدند و امیر مبارز الدین محمد مظفر از زمان ابوسعید حکمران یزد بود حافظ ابرو - ص ۱۵۹؛ عبدالرزاق سمرقندی - ص ۲۲.
- ۲۱ - ابوبکر القبطی - ص ۱۶۶؛ حافظ ابرو - ص ۱۵۹.

سیورغان در آران بودند و تبریز در عهده شحنگی پیرحسین چوپانی قرار داشت. طغاتی‌مور که بدعوت امیر شیخ حسن بزرگ بعراق آمد و قصد چوپانیان و حمله باذربایجان کشیده شد. قرا حسن حاکم بغداد هم قبل از بیاری امیر شیخ حسن بزرگ باذربایجان آمده بود ولی از چوپانیان شکست خورده و در اطراف مراغه متواری بود از آمدن طغاتی‌مور بعراق اطلاع یافته عزم تبریز کرد و با پیرحسین در نزدیکی دهخوارگان مواجه شد.^{۲۲} پیرحسین نزدیک بود منهزم شود که سلغر شاه بن چوپان بمدد او میرسد و قرا حسن منهزماً روی بجانب سلطانیه میگذارد و علی پیلتن که با او بوده دستگیر میشود.^{۲۲}

و از این طرف خبر انتخاب طغاتی‌مور از طرف امیر شیخ حسن بزرگ بسلطنت ایلخانی توهمی بس بزرگ در شیخ حسن کوچک ایجاد میکند و در قصد دفاع از موجودیت خود و نقشه‌های سیاسی اش افتاده و باز دو نیرو در مقابل هم صف آرائی کردند ولی قبل از اینکه دو حریف باهم بیفتند باز شیخ حسن کوچک بحیل سیاسی متوجه شد و آن اینکه اولاً پیغامی دایر بر اطاعت چوپانیان به خراسانیان و وعده ازدواج ساتی بیگ با طغاتی‌مور و تجمع عموم چوپانیان زیر لوای طغاتی‌مور و ایجاد یک حکومت واحد را در ایران باورسانید تا اغفال او را فراهم آورده و اتحاد او را با امیر شیخ حسن بزرگ بهم زند و با اعلام این فکر از او خواستار جواب مساعد شد^{۲۳} چون طغاتی‌مور بخاطر

۲۲ - تاریخ شیخ اویس - ص ۱۶۶ .

۲۳ -- امیر شیخ حسن کوچک نامه‌ایکه بر طغاتی‌مور نوشت اظهار داشت که تو را بر سلطنت لایق و برای پادشاهی ایران سراوار میدانم و سروری تو را بر خودمان افتخار میکنیم و بر تو سزاوار است ساتی بیگ را بمقد خود

ازدواج باساتی بیگ نامه‌ای بدست امیر شیخ حسن چوپانی داد، امیر شیخ حسن چوپانی این نامه را بامیر شیخ حسن بزرگ رسانید که طغاتی‌مور با امیر در حال غدرو حیلہ بسر میبرد و در باطن نیت او این است که چوپانیان را متفق کرده و بساط جلایریان را برچیند و نامه طغاتی‌مور به ساتی بیگ را گواه خود قرارداد ، امیر شیخ حسن بزرگ چون دستخط طغاتی‌مور را دریافت از او سلب اطمینان نمود و وی را مورد نکوهش قرار داد و بر کرده خویش پشیمان گردید و نقشه‌های او نقش بر آب شد و طغاتی‌مور و طرفداران او با حال شرمندگی ره خراسان را پیش گرفتند، چون شیخ حسن کوچک باین سادگی اتحاد خراسانیان را با جلایریان بهم زد، نامه‌ای بامیر شیخ حسن بزرگ نوشت و طی آن اظهار داشت که ما همه بندگان سلطانی‌م و ساتی بیگ همشیره و خویش شماست و ما بر همان عهد و سوگند وفاداریم ، و او را جهت اتحاد

در آورده و تمام چوپانیان سر باطاعت تو فرو نهند و یک حکومت واحدی تشکیل دهیم و بر علیه امیر شیخ حسن بزرگ که باماسازگار نیست اقدام نمائیم، امیر طغاتی‌مور ساده دل این تزویر و حیلہ شیخ حسن چوپانی را بحقیقت دریافت و با چوپانیان هم ساز و هم عقیده شده و چگونگی اقدام با آنرا از شیخ حسن کوچک خواستار شد شیخ حسن کوچک بدو رسانید که برای اجرای این امر مهم و برای اینکه ساتی بیگ نیت تو معلوم شود که متفقاً بدفع دشمن او اقدامی خواهی کرد لازم است دستخطی در این مورد با وارسال داری که من ترتیب آنرا عملی کنم طغاتی‌مور ناسنجیده گول امیر شیخ حسن کوچک را خورد و دستخطی برای یک جهتی با چوپانیان بدو داد ، امیر شیخ حسن کوچک آن دستخط را توسط نواب خود به شیخ حسن بزرگ رسانیده و از خیانت و سوء نیت طغاتی‌مور براو و از مصیبت خودش سخن بمیان آورد و بشیخ حسن توصیه نمود که خائنی را در حریم خود جای دادن دور از سیاست است - حافظ ابرو - ص ۱۶۲ و ۱۶۳؛ شیخ اویس - ۱۶۷ .

دعوت نمود، امیر شیخ حسن جلایر چاره ندید جز اینکه باردوی ساتی بیگ بیاید و بچوپانیان پیوندد و مدتی چند صباح با چوپانیان بود ولی از نیت سوء آنها در تردید بود تا توقف خود را در اینجاصلاح ندانست عزم بغداد نمود^{۲۴} چون در این ایام میان قراچری با امرای اویرات اختلاف حاصل شده بود او را گرفته پیش شیخ حسن کوچک آوردند و بغداد خالی مانده بود. قراچری در تبریز بدست شیخ حسن کوچک بقتل رسید و بدینصورت میدان از مخالفین شیخ حسن چوپانی تصفیه گ دید^{۲۵}.

سلطنت سلیمانخان

(پادشاه خوانده چوپانیان)

شیخ حسن کوچک برای تحکیم موقعیت خود و کوتاه کردن دست امیر سیورغان از مقام امیرالامرائی و خلاصی خود از زیر نفوذ آنان و از طرفی دسیسه‌ای که از جانب آنها بر علیه شیخ حسن چیده شده بود آگاهی یافته بیهانه اینکه زن برای پادشاهی لایق نیست ساتی بیگ را از سلطنت خلع و سلیمانخان بن یوسف شاه بن سوکای بن یشت بن هولاکو را بپادشاهی نشاند^{۲۶} و ساتی بیگ را اجبارا وادار باز دواج با او نمود و خطبه بنام او خواند و باسم اوسکه زد و وزارت رابعهده

۲۴ - تاریخ شیخ اويس - ص ۱۶۷ ؛ حافظ ابرو - ص ۱۶۳ ؛ آل جلایر - ص ۲۶ .

۲۵ - حافظ ابرو - ص ۱۶۰ .

۲۶ - حافظ ابرو - ص ۱۶۲ ؛ ابوبکر القبطی - ص ۱۶۷ (اورالیاس نام ذکر میکند) .

غیاث الدین محمد علیشاهی مقرر کرد (ذی الحجه سال ۷۳۹ م ۱۲۴۰ م) و سلطانیه را مقرر خود تعیین کرد.^{۲۷} پیر حسین از طرف سلیمانخان مامور شیراز گردید و بر آن خطه تسلط یافت^{۲۸} بنا بنوشته شبانکاره ای مملکت فارس و کرمان و یزد و لرستان و شولستان اطاعت سلیمانخان را گردن نهادند و بهر یک از آنها حاکمی جدید تعیین شد^{۲۹} و امادر سیورغان اگر چه ابتدا شیخ حسن کوچک قصد اعزام او را بقلعه داشت^{۳۰} ولی سیورغان خود بقرا باغ متوجه شد و بدینوسیله در ایالات آذربایجان، آران، مغان و گرجستان (آنچه تعلق به سیورغان داشت) به حکم سلیمانخان گردن نهادند.

جهان تیمور

(پادشاه خوانده امیر شیخ حسن جلایر)

و

سومین مجادله چوپانیان و جلایریان

وقایع سال ۷۴۰

شیخ حسن بزرگ چون روی بیگداد نهادش هزاره جهان تیمورین آلافرنگ بن کیخاتو را بخانی انتخاب و خواجه شمس الدین محمد زکریا را بوزارت او تعیین نمود و او را حاکم عراق عرب و خوزستان

۲۷ - سلیمانخان در تبریز باقی ماند و خود شیخ حسن در سلطانیه قشلاق انتخاب کرد .

۲۸ - تاریخ شیخ اویس - ص ۱۶۷ .

۲۹ - شبانکاره ای - مجمع الانساب - ص ۲۷۴ .

۳۰ - تاریخ شیخ اویس - ص ۱۶۷ .

و دیاربکر اعلام کرد^{۳۱} و در فکر تهیه قوا برای مقابله با چوپانیان درآمد و این قصد خود را بحاجی طغای حاکم دیاربکر نیز رسانیده و از او استمداد نمود و بقول صاحب تاریخ شیخ اویس حاجی طغای ضمن قبول این درخواست او را از تعجیل در این خصوص منع نمود^{۳۲} شیخ حسن کوچک چون این خبر را دریافت بتلاش افتاد تا قبل از اینکه این اتحاد جامه عمل بخود گیرد بشکست آن مبادرت نماید روی این اصل در شوال ۷۴۰ (اکتبر ۱۳۴۰ م) در اوجان تبریز اجتماعی بدین طریق تشکیل گردید. شیخ حسن کوچک از سلطانیه و امیر پیر حسین از شیراز^{۳۳} و امیر سیورغان از قرا باغ گرجستان احضار و در اوجان جهت دفع هجوم جلاریان بمذاکره پرداخته و عازم کارزار شدند در کنار رودخانه چغتو (نزدیک مراغه) در روز چهارشنبه آخر ذی الحجه سال ۷۴۰ (ژوئن ۱۲۴۰ م) جنگ سختی اتفاق افتاد؛ امیر پیر حسین چوپانی در این معرکه دلاوریهای بزرگی از خود نشان داد و امرای بزرگ جلاریان چون امیر ابراهیم شاه سوتای و اردو بوقای تورانی و حاجی یعقوب شاه سولامیشی و محمود زکریا و محمود ایسن قتلغ و مسافر- ایناق مغلوب و چنان شکستی بر نیروی شیخ حسن بزرگ وارد گردید که برای طرفین غیر منتظره بود و شیخ حسن بزرگ بدون توقف بطرف بغداد فراری و چون از جهان تیمور نفعی بدو عاید نشد او را عزل و دولت

۳۱ - حافظ ابرو - ص ۱۶۳؛ آل جلایر - ص ۲۷.

۳۲ - تاریخ شیخ اویس - ص ۱۶۸؛ در تاریخ آل جلایر آمده است که دیاربکر تحت نفوذ شیخ حسن جلایر درآمد، ص ۲۷.

۳۳ - پیر حسین در شیراز از غوغای عام که بر علیه او برخاسته بود استادگی نکرد و به سپاه شیخ حسن فرار کرده بود.

مستقل جلایری را تأسیس نمود^{۳۴} و از طرفی چون دید بتهنائی کاری از پیش نخواهد برد و در زیر فشار چوپانیان طاقت نخواهد آورد چاره ندید جز اینکه خود را زیر حمایت ملك ناصر سلطان مصر قرارداد و تبعیت او را قبول کرده و از او استمداد نماید.^{۳۵}

ملك ناصر بدنبال همچون فکری میگشت چه از زمان خروج شیخ حسن چوپانی بعث قضیه تیمورتاش که بدست او کشته شده بود مضطرب و نسبت بشیخ حسن چوپانی نظر خوشی نداشت در فکر اتحاد باشیخ حسن بزرگ و تحریک او بر علیه چوپانیان بود و برای تقویت جلایریان حاجی طغای حاکم دیار بکر را نیز وادار به پیوستن به جلایریان نمود و حتی برای استحکام این اتحاد در فکر قرابت با حاجی طغای نیز افتاد.^{۳۶}

بعد از اینکه جلایریان توسط چوپانیان منهزم و متواری گشتند

۳۴ - حافظ ابرو - ص ۱۶۳ .

۳۵ - مقریزی - کتاب السلوك - ج ۲ ، ص ۴۸۹ (ملك ناصر پیشنهاد شیخ حسن بزرگ را بشرطی پذیرفت که شیخ حسن جلایر و حاجی طغای و امیر حافظ برادر امیر علی پادشاه تبعیت سلطان مصر را قبول کرده و خطبه و سکه در قلمروشان بنام ملك ناصر بزنند و از طرف هر یک گروگانی بدر بار مصر بفرستند و چنان هم شد، سوتای پسرش برهشمن و شیخ حسن برادر زاده اش ابراهیم شاه را بعنوان گروگان بطلب فرستادند) ، و ص ۵۱۲ .

۳۶ - مفید ابن ابی الفضائل - ص ۲۳۳ (و یطمع طغای بن سوتای بالعبورالی الدیار المصریه و اولده و انه تزویج اینه بابننه و یكون بینهما نسبتاً) و عباس اقبال در تاریخ منول ، ص ۳۴۵ بدون ذکر ماخذ همین عبارت را ذکر میکند مولف تاریخ آل جلایر نیز با اقتباس از تاریخ منول باین مطلب اشاره میکند ، ص ۲۳ .

امیر شیخ حسن چوپانی تعقیب ایشانرا بعهده برادرش امیر اشرف قرار داد و خود بآذربایجان برگشت در بهار سال ۷۴۱ مطابق ربیع الاول انتصابات جدیدی در تبریز بمنظور قدردانی از امرای فاتح بعمل آمد امیر سیورغان و امیر اشرف بامارت عراق عجم (ری) و امیر- پیر حسین باماوت فارس بفرمان سلیمانخان نایل شدند.^{۳۷}

بالاخره اگرچه شیخ حسن کوچک بر شیخ حسن بزرگ کاملاً فایق نشد ولی توانست به نیروی او بی سامانی بخشد و در نتیجه شکستهای پیدری و صدمات مهلك او و متفقش حاجی طغای را وادار سازد اطاعت مصریان را قبول و در بغداد و موصل سکه بنام ملك ناصر زده و خطبه بنام او خوانند^{۳۸} و این امر از لحاظ سیاسی يك واقعه مهم تلقی می شود.

امیر شیخ حسن بزرگ تمام تلاشش و از گون ساختن حکومت چوپانیان بود و هرگز از این قصدش عدول نکرد، و در بهار سال ۷۴۱ (مه - ژوئن ۱۳۴۱ م) باز بقصد تعرض بحدود آذربایجان متوجه شد در ذی الحجه سال مذکور سلیمانخان و امیر شیخ حسن کوچک در اوجان جهت دفع بموقع او اجتماع کردند، در اثنای این حال امیریایگی باستی پسر امیر چوپان که کدورت خاطر از عموزاده اش شیخ حسن داشت از او روی گردان و با شش هزار کله اسبی که در دامنه سهند پیروار رها شده بود غصب، روی بفرار نهاد اتفاقاً

۳۷ - حافظ ابرو - ص ۱۶۳؛ خواندمیر - ج ۵، ص ۵۵۷؛ - میرخواند ج ۳، ص ۲۱۷.

۳۸ - حافظ ابرو - ص ۱۶۴؛ فاروق سومر - (منولها در آناتولی) - نقل از مفدل ابن ابی الفصائل.

مسیرش از محل سپاه امیر شیخ حسن بزرگ میافتد و گرد و خاکی که از حرکت آنها بلند شده بود امیر شیخ حسن بزرگ را بخیال اینکه نیروی دشمن است بسوی آنها میآید بوحشت افتاد و آیت فرار میخواند^{۳۹} و بدون اینکه از لشکر کشی خود نتیجه بگیرد ببغداد عقب نشینی میکند.^{۴۰}

مجادلات شیخ حسن چوپانی با سوتائیان

در صفحات قبلی ملاحظه نمودیم که بعثت شکست متوالی شیخ حسن بزرگ از چوپانیان او را وادار به قبول تبعیت از حکومت مصر نمود، و شیخ حسن بزرگ بجهت حفظ موقعیت خود و توصیه ملک ناصر دوستی با حاجی طغای حاکم دیاربکر را نیز لازم دید^{۴۱} اما این اتحاد و دوستی شیخ حسن جلایر برای سوتائیان گران تمام شد، شیخ حسن چوپانی با درک این موضوع بدون اینکه اتحاد آنها جان گیرد و فرصت این کار را داشته باشند در اواخر سال ۷۴۰ بطرف آنها هجوم برد در جریان محاربه شیخ حسن بزرگ ببغداد متواری و حاجی طغای نیز از نیمه راه متوجه ملک خود شد^{۴۲}.

کمک حاجی طغای بجلایریان باعث يك سری محاربات و تهاجم امیر شیخ حسن چوپانی بر علیه او و لشکر کشی بسرزمینهای

۳۹ - حافظ ابرو - ص ۱۶۸ .

۴۰ - در تاریخ آل جلایر اشاره به این مطلب نشده است .

۴۱ - حافظ ابرو - ص ۱۶۸ ؛ تاریخ شیخ اویس - ص ۱۶۷ ؛ النهج السدید

- ص ۲۳۳ ؛ مقریزی - ص ۴۸۹ .

۴۲ - تاریخ شیخ اویس - ص ۱۶۸ ؛ حافظ ابرو - ص ۱۶۴ و ۱۶۵ .

اویراتها، در روم و عراق عرب گردید.

در سال ۷۴۱ امیر شیخ حسن چوپانی برای هجوم بسرزمین حاجی طغای متوجه آلا داغ شد و در این جریان نیز باز متوسل بحیله سیاسی گردید و خواستار صلح و آشتی شد و قتلخ خواجه اختاجی را پیش حاجی طغای فرستاد و حاجی طغای نیز طریق موافقت و مطاوعت اظهار نمود و برادر زاده خود عرب شاه را با او پیش شیخ حسن چوپانی اعزام و اظهار دوستی و مودت کرده و جهت بستن عهد و پیمان مولانا شمس الدین طوطی را بسفارت طلبید، شیخ حسن چوپانی ضمن اینکه شمس الدین طوطی (واعظ) را فرستاد امیر زاده عرب شاه را نیز با او همراه ساخت و باو توصیه نمود که خواهش نمایند حاجی طغای نیز از نواب کسی که محل اعتماد باشد با معدوی چند اعزام دارد تا مقدمات عهد و پیمان فراهم گردد، حاجی طغای با اعتماد تمام و بیخبر از حیله امیر شیخ حسن چوپانی قشون خود را مرخص و با معدود کم بمنظور برقراری عهد و پیمان آماده شد، اما از این طرف امیر امیر شیخ حسن چوپانی امیر عبدل از امرای خود را با معیت خواجه مجدالدین رشیدی با ۵۰۰۰ مرد برگزیده جنگی بفرستاد و به تعقیب آن خود با ده هزار قشون بطرف سوتائیان روان شد حاجی طغای با مشاهده این وضع دانست که درباره او مکر و غدیری بکار رفته پسای بفرار نهاد و خود را از آن ورطه مهلك بسختی دور ساخت تا بولایت خود رسید^{۴۳} امیر شیخ حسن چوپانی بتعقیب او وارد ایالت موش و- ماردین گردید و دیار بکر و اطراف آن بدست او افتاد و تخریبات

۴۳ - ایضا همین اثرها و همان صفحات قید شده در ردیف ۴۲ .

مدهشی در آن حدود انجام یافت ، در دیاربکر خرمنهای مردم را بسوزانید و قتل کشتاری فجیع براه انداخت و مردم را از خود متنفر ساخت ، سوتائیان بجنگ و گریز برخاستند و چوپانیان به معیت سلیمان خان بماردین داخل شدند محاکم آنجاملك صالح راه صدق و صفا پیش گرفت بامر سلیمان خان امارت سپاه سوتائیان بابراهیم شاه پسر بارانباری داده شد و محمد زکریا بمعاونت او منصوب شد. سلیمان خان با امیرعبدل روی بآذربایجان نهاد و شیخ حسن چوپانی متوجه ارز روم گردید بعلت مربوط بودن این شهر بسوتائیان مالیاتهای سنگینی بر آنها تحمیل نمود بعد از اقامت یکماه خود در آنشهر روی به قلعه حسن نهاد و دستور بآتش کشیدن مسجد و منبر آنجا را داد و اکثر عمارت شهر را خراب و پسر حاجی طغای شیخ حسن که مدفون شده بود جسد او را از مزارش بیرون آورد سراورا از تن جدا ساخت و تمام سوتائیان را محصور در قلعه اونیک نمود^{۴۴} شیخ حسین چوپانی ضمن هجوم خود بدیاربکرنوه چوپان و عموزاده خود حاجی بیگ را بدفع شیخ حسن بزرگ بطرف بغداد روانه ساخت اما سلیمان خان با حاجی بیگ نتوانستند کاری انجام دهند و با عدم موفقیت مراجعت نمودند روی این اصل شیخ حسن چوپانی متوجه ولایت منسوب به شیخ حسن بزرگ در روم شد و یغما و غارت مهمی انجام داد ، از نتایج شکنجه های شیخ حسن چوپانی بود که هم سوتائیان و هم جلاایریان خود را بدامن ملك ناصر حاکم مصر انداختند^{۴۵}

۴۴ - ایضا همین اثر - ص ۱۶۶ - بتاریخ جمادی الاولی ۷۴۱ (اکتبر - نوامبر ، آزالیک ۱۳۴۰ فاروق. سومر ، ص ۱۰۰ - Sumer - F)

وباعث گسترش نفوذ مصریان در شرق بلاد روم گردید.^{۴۵}

در این موقع بود که امیر اردو قیای تورانی را بیهانه اینکه از امیر ارته حاکم بلاد روم نظر طرفداری دارد بقتل رسانید.^{۴۶}

سوتائیان مدتی در قلعه اونیک مقاومت نمودند، بنوشته حافظ ابرو فتح قلعه میسر نشد^{۴۷} شیخ حسن چوپانی در ماه جمادی الاول سال ۷۴۱ (اکتبر ۱۳۴۱/م) بتبریز مراجعت نمود، سلیمانخان و شیخ حسن زمستان را در تبریز گذرانید و در تابستان سال ۷۴۲ دوباره به آلاطاغ محل سوتائیان روی آورد و بعد از قتل و غارت مجدداً بتبریز برگشت. باز در ذیحجه همان سال بجهت اینکه امیرزاده ابراهیم شاه (حاکم سابق ماردین و دست نشاند امیر شیخ حسن چوپانی) با حاجی ظغای متحد و محمود زکریا را کشته بودند (محمود زکریا نائب و وزیر ابراهیم شاه بود) بهانه قرارداد بقتل سوتائیان به آلاطاغ رفت، حاجی ظغای تا رسیدن شیخ حسن فرار را برقرار ترجیح داد، امیر شیخ حسن چوپانی چراگاهها و مزارع سوتائیان را در اطراف قصبه بولایق تاراج کرد و با غنایم بسیار بتبریز مراجعت نمود^{۴۸} قسمت اعظم زمامداری شیخ حسن چوپانی در مجادله با حاجی ظغای حاکم دیار بکر گذشت و حاجی ظغای با

۴۵ - مقریزی - ج ۲، ص ۵۲۲.

۴۶ - حافظ ابرو - ص ۱۶۸ : - sumer - F

Anadoloda Mogollar s 166

۴۷ - در حافظ ابرو آمده که فتح قلعه میسر نشد ولی مذکور است که بعد از گشادن قلعه متجه آذربایجان گردید - (ص ۱۶۶) .

۴۸ - حافظ ابرو - ص ۱۶۶ .

اینکه متحمل خسارات مهمی گشت و شکستهای بزرگی را قبول نمود ولی هرگز از مجادله منصرف نشد تا اینکه سر او توسط برادرزاده‌اش ابراهیم شاه^{۴۹} بریده شد و بزرگترین دشمن شیخ حسن چوپانی از میان رفت و باعث گشایش باب مراعات بین امیر شیخ حسن چوبانی با امیر ارته حاکم روم شرقی گردید و یک سری محاربات تازه آغاز گردید. خواه‌ناخواه نتیجه این محاربات بخرابی وضع اجتماعی و اقتصادی دیار بکر تمام شد.

سفر جنگی شیخ حسن چوپانی بروم

از سال ۷۲۷ امیر ارته از طایفه اوغور در آناتولی شرقی حکومت میکرد و برای شیخ حسن چوپانی رقیب سرسختی بشمار میآمد چه او بود که سیاست و فعالیتهای شیخ حسن را بدقت تعقیب مینمود^{۵۰}. در جدولی که ابوالقاسم کاشانی مورخ دوره سلطان اولجایتو در تاریخ اولجایتو از امرای مشهور این دوره سخنی بمیان میآورد در ردیف شانزده از امرای قوم اوغور به سه امیر بنامهای (ترمتاز، منکتاریاسنگتار، وارته) که امرای درجه دوم محسوب میشدند مشاهده میکنیم^{۵۱} در دوره ابوسعید بهادر خان

۴۹ - Anadoluda Mogollar - S 106. در تاریخ آلجلائر ابراهیم

شاه برادر امیر علی پادشاه نوشته شده که اشتباه است، ص ۲۷، در صورتیکه

ابراهیم شاه برادر زاده خود حاجی طغای بود (مؤلف).

۵۰ - الدرر الکمنه - ج ۱، ص ۳۴۹.

۵۱ - کاشانی (تاریخ اولجایتو) - ص ۹.

امیرارتنه در معیت تیمورتاش به آناطولی آمد^{۵۲} بعثت اینکه امیر -
 ارتنه برادرزن تیمورتاش بود^{۵۳} مقام او را ترقی داد و از جمله امرای
 طراز اول درآمد، زمانی که تیمورتاش بمصر فرار کرد ارتنه را
 بقایم مقامی خود تعیین نمود، امیرارتنه چون صاحب این مقام گردید
 نامه‌ای به ابوسعید بهادر خان نوشته و اطاعت خود را باو اعلام
 نمود، بعد از آنکه امیر شیخ حسن بزرگ (جلایر) از طرف ابوسعید
 بهادر خان مامور آناطولی گردید امیرارتنه در مقام خود برجا و در
 خدمت شیخ حسن بزرگ قرار گرفت. شیخ حسن بزرگ چون بعد
 از مرگ ابوسعید متوجه ایران شد او نیز امیرارتنه را بنیابت خود در
 آناطولی تعیین نمود، چون بعد از خروج شیخ حسن چوپانی و
 تیمورتاش ساختگی امیر شیخ حسن بزرگ از آنها شکست خورد،
 امیرارتنه نایب شیخ حسن بزرگ در آناطولی خواه ناخواه طرفدار
 شیخ حسن بزرگ و دشمن شیخ حسن کوچک محسوب میشد روی این
 اصل ارتنه موقعیت خود را در خطر دیده برای این منظور نامه‌ای
 بسططان ملك ناصر نوشته و خود را نماینده اودر مملکت روم اعلان
 نمود^{۵۴} و به پشتیبانی اودر خطه آناطولی خطبه بنام خود خواند و سکه

۵۲ - حافظ ابرو - ص ۱۵۲ ؛ Anadolu Beylikleri - S 56۰ ؛ تاریخ
 تقویمها آمدن ارتنه دابروم و ابتدای دولتش داسال ۷۳۵ مینویسد .

۵۳ - Anadolu Beylikleri - s 155 ؛ در حافظ ابرو بکرات ارتنه
 را ازبیا می نویسد که اشتباه است .

۵۴ - مقریزی (السلوك) - ج ۲ ، ص ۴۳۱ و ۴۴۵ ؛ القلتشندی - صبح
 الاعشی ، ج ۷ ، ص ۹۵ (بزرگتر لقب داملك ناصر باو داد) نایب
 السلطنه الشریفه بالبلاذالرومیه) ؛ Anadolu Beylikleri - s
 156 .

بنام خود کرد این مسئله با ظهور تیمورتاش ساختگی و فعالیت‌های شیخ حسن کوچک (چوپانی) و واهمه ملک ناصر از این امر میتواند رابطه داشته باشد .

چون ارتنه خود را تبعه مصر اعلان نمود امیر شیخ حسن کوچک از این امر متغیر و او را باطاعت خود خواند اما این دعوت از طرف ارتنه رد شد در نتیجه امیر شیخ حسن کوچک در اواخر سال ۷۴۳ به همراهی سلیمانخان و امرای بزرگ چون امیر یعقوب شاه و امیر عبدل پسر باینچار و قوچ حسین عموزاده اش متوجه آناتولی گردید ۵۵ اردو کشی شیخ حسن کوچک ازدو لحاظ ضروری بود ، اولاً در این سرزمین از مدت‌ها پیش که اباء و اجداد آن در آن حکومت رانده بود برای اوجنه علایق ارثی و خانوادگی داشت ، و از طرفی بدست آوردن قلاعی چون قراحصار و سایر استحکامات قابل اهمیت آن منطقه که اهمیت سوق الجیشی داشتند ، میخواست صاحب شود، لذا توسعه روز افزون قدرت ارتنه و تصاحب آن مناطق و پیشروی بر متصرفات چوپانیان شیخ حسن کوچک را خشمگین میساخت و روی این اصل در سفر جنگی سال ۷۴۱ به ارز روم امرائی چون اودوقیا را که دوست دار ارتنه بودند به قتل رسانید ، و شیخ حسن کوچک برای روبروی شدن با امیر ارتنه از سالها پیش در دنبال وقت و فرصت مناسب می گشت تا اینکه قتل حاجی طغای سد میان مملکت ارتنه و شیخ حسن کوچک را از میان برداشت .

در فاصله بین سیواس و ارزنجان در محل گرانبوك Granbuk

دو نیروی متخاصم با هم مواجه شدند در حمله اول ، سپاه ارتنه با شکست روبرو شد و روی به پناهگاههای آن محل آوردند و قشون سلیمان خان بخیال شکست قطعی دشمن متفرق و بجمع غنایم پرداختند در این زمان سپاه عقب نشسته ارتنه از کمین گاهها بیرون آمدند و شکست مهلکی بخصم خود وارد ساختند و سلیمانخان با سپاه شکست خورده و منهزم متوجه آذربایجان شد ^{۵۶} امیرقوچ حسین بطرف قراکلیسا فرار کرد و امیر یعقوب شاه بعلت قصوری که کرده بود بدستور شیخ حسن کوچک زندانی گشت ، بعلت فصل زمستان بودن امیر شیخ حسن چوپانی با سلیمانخان در تبریز قرار گرفتند و در فکر انتقام این شکست بودند که در ۲۷ رجب ۷۴۴ (۱۵ دسامبر ۱۳۴۴م) به قتل رسید ، این شکست برای چوپانیان گران تمام شد چه بعد از این واقعه امیر ارتنه برجسارت خود افزود و مقدمات استقلال خود را در آناتولی فراهم آورد (علل و عمده پیشرفت اوسو و رفتار امیر اشرف جانشین امیر شیخ حسن وضعف سوتائیان بعد از مرگ حاجی طغای بود) و در منطقه سیواس و قیصریه برای خود حکومت برقرار کرد برای اطلاع بیشتر در مورد ارتنه مراجعه شود بمنابع زیر :

- ۱ - کاشانی - تاریخ اولجایتو - انتشار مهین همبلی ، تهران ۱۳۳۹ .
- ۲ - 'القلقشندی - صبح الاعشی فی صناعة الانشاء - جلد ۷ ، ص ۵۹ . چاپ قاهره .

۵۶ - حافظ ابرو - ص ۱۶۹ ؛ ابوبکر القبطی - ص ۱۶۹ ؛ یازجی اوغلی - علی - تواریخ آل سلجوق، کتابخانه ملی پاریس - بخش ترکی شماره ۷۳۷ ، ص ۲۲۶ .

۳ - اسماعیل حقّی اوزون چارشلی - بیگهای آناتولی -
چاپ دوم ، آنکارا ، ۱۹۷۰

Uzuncarsili, I. HAKKI «Anadolu Beylikleri ve Akkoyunlu ve Karakoyunlu Devletleri, 2. Baskı ANKARA. 1670.

۴ - فاروق سومر - (مغولها در آناتولی) ، ص ۱۰۱ تا ۱۱۴ .

F - sumer. Anadolu' da Mogollar, Ankara, 1970.

۵ - دایره المعارف اسلامی ترك - ماده ارته .
۶ - تواریخ آل سلجوق - (یازجی اوغلی علی) ، کتابخانه
ملی پارس شماره ۷۳۷ .

نتایج شکست گرانوگ

در نتیجه کمترین عدم احتیاط سلیمانخان و شکست غیر منتظره او از نیروی پراکنده امیرارته، در هر جا با تعجب و تحیر تلقی گردید و قتل شیخ حسن چوپانی چنانکه خواهیم دید با این امر رابطه مستقیم دارد و بدینوسیله بزرگترین رقیب از پیش ارته برداشته شد و بعد از آن او حقیقتاً استقلال خود را اعلام نمود و دیگر جای احتیاج بمدد سلطان مصر در میان نگذاشت . و اعلان استقلال برای ارته قبل از ظفر گرانوگ و بدنبال آن که قتل شیخ حسن چوپانی باشد امکان نداشت .

با از بین رفتن شیخ حسن کوچک دیگر از طرفی برای ارته خطری احساس نمیشد چه در عهد امیر اشرف که جانشین شیخ حسن کوچک باشد بعثت گرفتاریهای داخلی چنانکه خواهیم دید اصلاً

بآناطولی توجه نکرد و بر علیه ارتنه اقدامی که به نماید امکان آن نشد. و با گذشت زمان ارتنه در سایه حسن سیاست خود قدرت خود را تزاید بخشید و در خطه واقع بین ارز روم تا قیصریه امارتی نوام با عدالت و مردم داری تا سال ۷۵۳ انجام داد و برای شرق آناطولی بعد از آنهمه فجایع دوره مغول (با استثنای عهد تیمورتاش) مرحم مسکن و شفا بخش گردید .

در عوض این شکست برای چوپانیان ضربه مهلکی بشمار است، گذشته از اینکه این خطه را از قلمرو چوپانیان خارج ساخت اهمیت ایشانرا هم پائین آورد و وجهه سیاسی برای ایشان باقی نگذاشت و جلو توسعه قدرت چوپانیان را گرفت ، در قبال تدابیر و سیاست و رشادت امیر شیخ حسن چوپانی انتظار آن میرفت که چوپانیان قدرت فوق العاده بدست آورند و حکومتی با قدرت تشکیل دهند که سالها بتواند ادامه داشته باشد.

و از گفتن این موضوع و سؤال این مطلب ناچاریم که آیا قتل و مرگ بیموقع شیخ حسن اگر انجام نمیگرفت این شکست جبران نمیشد؟ البته جواب سؤال مثبت است .

ماجرای قتل امیر شیخ حسن چوپانی

در سال ۷۴۳ هجری امیر شیخ حسن چوپانی نیروئی که بفرماندهی سلیمان خان و امیر یعقوب شاه از امرای رومی برای مقابله با ارتنه بآناطولی اعزام داشت چنانکه ذکر آن گذشت این نیرو در محل

گرانپوگ مواجه با شکست و مجبور بمراجعت گردید^{۵۸}.

شیخ حسن آنهائی را که در این جنگ قصور کرده بودند سیاست کرد و از جمله امیر یعقوب شاه و امیر قوچ حسین (عموزاده اش) را مسبب اصلی این شکست میدانست. امربزندانانی ایشان داد، در میان امیر یعقوب شاه و عزت الملك زن امیر شیخ حسن چوپسانی رابطه پنهانی نامشروع وجود داشت^{۵۹}. این زن بخاطر اینکه این راز فاش نشود شبی شوهرش را با دستیاری چند نفر جاریه با وضع شرم آوری بقتل رسانید (۲۷ رجب ۷۴۴) برابر با ۱۵ دسامبر ۱۳۴۳ م) و متواری شدند، دوشبانه روز کسی برین جریان اطلاع نیافت چه بقول حافظ ابرو هیبت و مردانگی شیخ حسن جرئت آنرا بکسی نمیداد که بجوار حرم او راه یابد^{۶۰} تا اینکه دو روز متوالی از امیر خبری نشد و روز سوم امرا و مردم و نوکران خواستار باراز امیر بودند تا یکی از خدمه را جهت تجسس باندرون فرستادند هیچ کس را در منزل ندیدند جز اینکه جسد شیخ حسن را با بالشی که در روی دهان داشت، چون این راز

۵۸ - علت اصلی این شکست را باید عدم شرکت خود شیخ حسن کوچک در این میدان نبرد دانست در این موضوع میان اوزون چارشلی و فاروق سومر (استائید تاریخ دانشگاه های استانبول و آنکارا) اختلاف نظر است ، اولی مدعی است که شیخ حسن در این معرکه شرکت داشته دومی با استناد بمدارک مربوطه آنرا رد مینماید و حقیقت امر نشان میدهد که شیخ حسن در میدان نبرد حضور نداشته است زیرا اگر حضور داشت هرگز این شکست نصیب چوپانیان نمیشد . زیرا او یک سردار لایق بود (مؤلف).

۵۹ - حافظ ابرو - ص ۱۶۹ ؛ عبدالرزاق سمرقندی - عزت الملك دازن رومی می نویسد که اشتباه است چنانکه میدانیم اواز قبیله سلدوسها بود (مطلع السعیدین - ص ۳۷)

۶۰ - حافظ ابرو - ص ۱۷۰ ؛ ابوبکر القبطی ، ص ۱۷۰ .

فاش شد اتباع شیخ حسن عزت‌الملک را که فراری گشته بود عامل
این امر دانسته و با شدت غضب او را با سه نفر از زنان حرم و هندستان
او تکه تکه کرده و گوشت شانرا به سکان خوراندند.^{۶۱}

قاضی مظفرالدین شاه قزوینی در این باره گوید:

نویان زمان شیخ حسن چوپانی
از حکم قضا و قدر یزدانی

در سال زمد در شب روز مبعث

از دست زنش تباه شد پنهانی

مولانا جلال‌الدین سلمان ساوجی این واقعه را چنین به شعر
گفته است:

ز هجرت نبوی رفته هفتصد چهل و چار

در آخر رجب افتاد اتفاق حسن

زنی چگونه زنی؟ خیر صاحب‌خیرات حسان

بزور بازوی خود خصیتین شیخ حسن

گرفت و محکم و تا بمرد و برفت

زهی خجسته زن خایه دار و مرد افکن^{۶۲}

۶۱ - حافظ ابرو - ص ۱۷۰ .

۶۲ - ساوجی - جلال‌الدین سلمان - در دیوان سلمان ساوجی این بیت مشاهده
نشد تنها در حبیب‌السیر - ج ۳ ص ۱۳۱ و در مطلع‌السعدین از قول سلمان
ساوجی قید است ص ۳۰ ؛ حافظ ابرو ص ۱۷۰ .

بدنبال این جریان امیر یعقوب شاه از حبس تبریز بگریخت و روی بدیار خویش نهاد ، و سلمیانخان اموال شیخ حسن را تاراج و در تحت تصرف خود آورد^{۶۳} و در اندک زمانی بین امرا و ارکان دولت و غیره تاراج کرد^{۶۴}.

ولی دیری نگذشت سلمیانخان در مقابل نفوذ امرا آلت دست قرار گرفت و هر یک توقعی دایر بدست آوردن مناصب و مقامی از او داشتند، سلمیانخان خود را عاجز و چاره ندید جز اینکه به بازماندگان چوپانیان خود را متوسل سازد، به نزد امیری باغی باستی و امیر اشرف (عمو و برادر شیخ حسن چوپانی) در حدود فارس قاصد فرستاده و ایشانرا بتبریز دعوت و استمداد نماید و آخرین زندامت آنها ببرد^{۶۵}.

مجادلات داخلی و قومی شیخ حسن چوپانی

چنانکه ملاحظه نمودیم که شیخ حسن چوپانی دور قیب بزرگ خود شیخ حسن بزرگ و حاسجی طغای را به مغلوبیت گشاینده و وضع ایشانرا پریشان ساخت اگر چه ایشان از این جریانات بسططان مصر

۶۳ - ابوبکر القبطی - ص ۱۷۰ (بنابنوشته این مورخ دوهزار و هفتصد تومان زر نقد بغیر از اجناس جواهر بخود سلمیانخان رسید و کارا و بالا گرفت) حافظ ابرو در این خصوص می نویسد

یکی گرد کرد و نخورد و بمرد
دگر گرد نا کرده خوش برد و خورد

ص ۱۷۱ .

۶۴ - حافظ ابرو - ص ۱۷۰ .

۶۵ - حافظ ابرو - ص ۱۷۱ ؛ ابوبکر القبطی ، ص ۱۷۰ .

ملتجی شدند نتیجه نگرفتند ، صاحب آنهمه رشادت و جلادت و کاردانی که بود ولی نسبت بقوم و اقربایش بی مرحمت محسوب میگردید و اگر اخلاقی غیر از این داشت احتمال میرفت که ارته نیز بسرنوشت آنها دچار میگردید چه در سالهای اول عمده پیشرفتش بسته باتحاد و حمایت چوپانیان از او بود که در سالهای بعدی این حالت را مراعات ننمود و در نتیجه عمو و عمو زاده هایش نسبت باو بی اعتماد و از او روی گردان و این وضع باعث ضعف دستگاه او گردید.

در اینجا اجمالی از رفتار شیخ حسن چوپانی را با اقوام خود متذکر میشویم :

۱- اولین این ناسزگاری در ابتدای امر سخنجینی و غمازی حاجی بیگک پسر امیر حسین ، میان تیمورناش ساختگی و امیر شیخ حسن چوپانی بود چنانکه دیدیم نتیجه آن از هم پاشیدن يك نیروی متحد گردید.

۲- عزل ساتی بیگک از سلطنت و ازدواج اجباری آن با سلیمانخان باعث کدورت خانوادگی و محروم گردیدن از حمایت يك امیر بزرگ و صاحب نفوذ شد که هیچ بلکه دشمنی او را نیز بخود جلب نمود، که در سال ۷۴۱ سیورغان در ایالت ری بر علیه اودست بيك عصیان زد و از طغاتی مور حمایت نمود و باعث لشکر کشی او بحدود ری شد که توسط ملك اشرف دفع گردید^{۶۶} در سال ۷۴۲ توسط غیاث الدین محمد علیشاهی طرفداران سیورغان دستگیر و بتبریز اعزام و به فجیع ترین وضعی اعدام و خود سیورغان برای مدتی جهت حبس

۶۶ - حافظ ابرو - ص ، ۱۶۹ : تاریخ شیخ اویس - ص ۱۵۷.

بقرا حصار فرستاده شد^{۶۷}.

۳- یاغی باستی و ملک اشرف (عموزاده و برادر شیخ حسن چوپانی) با شیخ حسن چوپانی يك جهتی نداشتند زمانی مصالحت و مسالمت مینمودند و زمانی ره دشمنی میپیمودند در میان اینها يك رويه بیعلاقگی و عدم سازش سیاسی نمایان بود، چنانکه دیدیم در ذی الحجه ۷۴۱ (مه - ژوئن ۱۳۴۱) اجتماعی که برای دفع امیر شیخ حسن بزرگ تشکیل یافته بود در همچون موقع حساس یاغی باستی شش هزار اسب را ازدامنه سهند برداشته بسوی عراق متواری گردید گرچه عمل او بدشمن سوءاثر نمود و عامل فرار آنها گردید ولی در معنی يك شکست بزرگ بشیخ حسن کوچک بود که او مرتکب شد.

۴- در محاربه اول بین چوپانیان و جلایریان ملاحظه کردیم که رشادت و مردانگی پیر حسین باعث آن شد که جنگ بنفع چوپانیان تمام شود اما شیخ حسن چوپانی این خدمت را ندیده گرفت، اختلاف حاصل در جوار اصفهان بین ملک اشرف و پیر حسین را بهانه قرار داده او را بحیله دستگیر و وسایل قتل او را فراهم آورد.

۵- ملک اشرف با یاغی باستی در اوایل ۷۴۲ و اواخر ۷۴۳ از شیخ حسن چوپانی متوهم و بیغداد نزد شیخ حسن بزرگ پناهند شدند اینها گرچه مورد استقبال شیخ حسن بزرگ گردیدند ولی دسیسه‌ای شیخ حسن چوپانی درباره آنها بکار برد که باعث رانده شدن ایشان از آنجا و برگشت بایران مجبور شدند^{۶۸}.

۶۷ - حافظ ابرو - ص ۱۶۶.

۶۸ - حافظ ابرو - ص ۱۵۲ : تاریخ شیخ‌اویس - ص ۱۶۰.

۶- در نهایت امر شیخ حسن چوپانی بدست عزت‌الملک از نواده امیرچوپان که زنش بود به وضع فجیعی کشته شد.

صفات و شخصیت امیر شیخ حسن چوپانی

شیخ حسن چوپانی امیری جسور و دلاور و باهیت و کاردانی بود. کاردانی و لیاقت او از کارهایی که انجام داده بخوبی استنباط میشود، در مدت زمانی که انتظار آن نمی رفت آنچنان قدرت و نیروئی که در آن عصر بی مانند بود بوجود آورد و از گمنامی خود را باوج شهرت رسانید و سرکشان و مخالفین عصر را چون امیر شیخ حسن- جلایر، حاجی طغای، طغایمور، و سایرین را بگوشه عزلت کشانید و سر جای خود نشانید.

در مقابل سلاطین مقتدر مملوک مصر چون الملك الناصر چنان قدرت نشان داد تا او زنده بود الملك الناصر دل با سودگی نداشت. (شرح آن در صفحات پیش گذشته است.)

تا کارش بشمشیر پیش نمی رفت بجایه متوسل میشد، در حیل- سازی و دسیسه بازی رقیب و مانندی نداشت^{۶۹}. چگونه از شهرت پدر استفاده کرد و چه حیل سیاسی بازی نمود و مورد اعجاب و شگفتی خاص و عام گردید.

و در واقع دیندار و متعصب بود این صفت را میتوان از حکایتی

۶۹- حافظ ابرو- ص ۱۷۱؛ تاریخ شیخ اویس - ص ۱۷۰؛ فاروق سومر

F- sumer - Anadoluda Mogollar - s 106.

که در شب قبل از مرگش اتفاق افتاد دریافت^{۷۰}
 ولی نسبت به اطرافیانش بی اعتماد و بی رحمت بود و این مسئله
 تاحدی مانع پیشرفت کارها و مقاصدش میشد^{۷۱}
 در سیاست مقید به حجب و حیا نبود.
 نیابت مطلق او را در کارهای نظامی و اداری بنابر گفته ابن بزاز -
 اردبیلی با عبدل بایان چارشلی بود^{۷۲} بنابر وایت فصیحی خوانی مدت
 حکومت او ۵ سال و ۷ ماه بود^{۷۳} تولد او مصادف با سال جلوس ابوسعید
 بهادرخان به مسند ایلخانی بود. مدت ۲۷ سال زندگانی کرد، ابتدا
 فعالیت سیاسی خود را در دستگاه پدرش تیمورتاش گذرانید و از سال
 ۷۳۶ قیام نمود که شرح آن گذشت و با شکست برامیر شیخ حسن جلایر
 تبریز را که مرکز آذربایجان بود بتصرف آورد بدین صورت بر
 آذربایجان و عراق عجم مستولی شد با سازش و انتخاب ساتی بیگ
 یا ایلخانی در ۷۳۸ هجری قلمرو آنها که گرجستان و اران باشد بر منطقه
 نفوذش اضافه گردانید .
 بالشگر کشی بسرزمین روم و تصرف ایالت موش (امارت حاجی

۷۰ - در روزی که شبش این واقعه حادث خواست شد، امیر شیخ حسن از مولانا
 فخرالدین جابریدی سرآمد علمای تبریز بود سوال فرمود که اگر
 شخصی را اعدا فجائاً خواهند که فرو گیرند چنانچه او را مجال گفتن کلمه
 توحید نباشد نه بزبان و نه بدل او مسلمان مرده باشد ؛ مولانا در جواب
 گفت الاعمال بالنیات لاشک ، با ایمان رفته باشد (حافظ ابرو - ص
 ۱۷۰) .

۷۱ - فاروق سومر - s106 - Mogollar - Anadoluda

۷۲ - صفوة الصفا - ابن بزاز اردبیلی ، چاپ دهلی ، ص ۱۲۵ .

۷۳ - مجمل فصیحی - ص ۶۹ .

طغای سوتائی) و مار دین حدود قلمرو خود را تا مرکز آناتولی و شمال بین‌النهرین گسترش داد^{۷۴}

با انتخاب سلیمانخان بیادشاهی و انتخاب امیر سیورغان بامارت عراق عجم (سلطانیه) و برادرش امیر اشرف به حکومت اصفهان و پیر حسین بفارس اقتدار خود را تا خلیج فارس رسانید.

و چون امیر مبارزالدین از طرف امیر پیر حسین به حکومت کرمان رسید در واقع کرمان نیز تابعیت او را گردن نهاد در نتیجه قلمرو حدود مملکت آن به نصف ممالک ابوسعید رسید .

در سال ۷۴۲ در تبریز بناهای عالی و مجلل بنانهاد و بنا بگفته صاحب‌زینته‌المجالس (شیخ حسن چوپانی در تبریز چنان عماراتی ساخت که تا بآن تاریخ در زینت و استحکام پیش از آن در تبریز عمارتی ساخته نبودند) و اکنون بنام مسجد استاد و شاگرد مشهور است^{۷۵} در خصوصیات آن در قسمت آثار تاریخی این دوره مطالبی بیان خواهد شد .

۷۴ - حافظ ابرو - ص ۱۶۵ .

۷۵ - صفوة الصفا - ص ۱۱۵ ؛ حافظ ابرو - ص ۱۶۶ .

بخش چهارم

ملك اشرف چوپانی

(۷۴۴ تا ۷۵۸ هجری - ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۸ میلادی)

امیر اشرف پسردوم تیمورتاش و نوه چوپان و برادر کوچک
 شیخ حسن چوپانی است^۱ که بعد از قتل امیر شیخ حسن چوپانی بجای
 او نشست و مدت چهارده سال (از ۷۴۴ هجری تا ۷۵۸ برابر با ۱۳۴۳ -
 ۱۳۵۸ م) در غرب و شمال غرب ایران حکومت راند، اگرچه از
 فعالیت‌های سیاسی او در عهد تیمورتاش و شیخ حسن کوچک در فصول
 مربوط بآنها کم و بیش سخن بمیان آمده ولی قبل از اینکه رسماً صاحب
 قدرت شود ماموریت‌ها و فعالیت‌های سیاسی او را در دوره پدر و برادرش
 اجمالاً از نظر میگذرانیم.

تاریخ تولد او معلوم نیست و اگر سال تولد برادر بزرگش شیخ-
 حسن کرچک را بنا بقول فصیحی خوفاً مصادف با سال جلوس ابوسعید

۱ - ادوارد براون درباره ملك اشرف چنین می نویسد (او تیمورتاش پدر شیخ حسن
 کوچک مذکور است که نام جدش بچوپانی معروف و به ملك اشرف ملقب
 شد، چقدر اشتباه است (مؤلف) تاریخ ادبیات ایران از سعدی تا جامی، ص
 ۲۲۵ .

بهادرخان یعنی ۷۱۶ بدانیم ، امیر اشرف اگر یکی دو سال از او فاصله داشته باشد باید تولدش بین سالهای ۷۱۷ و ۷۱۸ هجری باشد بنا بقول ابن بزاز ، صاحب صفو ته الصفا^۲ در اواخر سلطنت ابوسعید کودکی خرد سال بوده است و از قرار معلوم میشود اگر چه ابتدای زندگانش رادر دوره اقتدار پدرش تیمورتاش در روم گذرانید ولی بعد از فرار تیمورتاش بمصر و قتل جدش چوپان در سایه نفوذ عمه اش بغداد خاتون در دربار ابوسعید مدتی در کنف حمایت او قرار و نگهداری میشده بعداً به نزد افراد عائله پدرش تیمورتاش در روم پیوسته است. بنا بقول حافظ ابرو ابتدای شهرت او از اینجا شروع میشود که چون امیر ارتنه بجانشینی شیخ حسن جلایر در سال ۷۳۸ در سرزمین روم تعیین شد او امیر اشرف را که در آنجا مقیم بود داخل دستگاه خود نموده و از خاصان خود ساخت^۳ ولی از قول ابوبکر القبطی استنباط میشود که بعداً بنای رقابت با ارتنه را پیش گرفته و در قلعه قره حصار با او بمخالفت پرداخته است^۴.

باتوجه به نوشته میرخواند صاحب روضه الصفا بعد از خروج برادرش شیخ حسن چوپانی در روم اشرف نیز در حدود دیار بکر بفعالیت

۲ - ابن بزاز اردبیلی - ص ۱۰۵ (روزی با پادشاه ابوسعید و بغداد خاتون و اعظام مملکت در حضور حضرت شیخ صفی الدین اردبیلی بودیم که شیخ نظری بمن افکند و به ابوسعید توصیه کرد که دولت در سر این بچه است و پادشاه نیز از ذکاوت من تصدین کرد و شیخ مرا باو سپرد) .

۳ - حافظ ابرو ص ۱۵۹ .

۴ - ابوبکر القبطی در تاریخ شیخ اویس از وقایع سال ۷۳۹ می نویسد شیخ حسن بن تیمورتاش بابرادران در روم بودند در قلعه قره حصار و ارتنا با
←

سیاسی پرداخته و در آن خطه متصرفاتی را صاحب شده بود.^۵

با توجه بوقایع زمان شیخ حسن چوپانی، ملك اشرف بعد از صورت یافتن کار برادرش امیر شیخ حسن کوچک خدمت او را قبول نمود و در کارهای لشکری او معونت داشت، اما بقول خواند میر صاحب حبیب السیر^۶ امیر اشرف در زمان ملك داری برادرش امیر شیخ حسن گاهی با وی طریق موافقت مسلوک میداشت و زمانی سالک سبیل مخالفت شده رایت منازعت می افراشت.

در آخر ذی الحجه سال ۷۴۰ هجری (ژوئن ۱۳۴۰ م) روز چهار شنبه که در جوار مراغه (چغتو) میان شیخ حسن بزرگ و شیخ حسن کوچک حرب اتفاق افتاد و بهمت امیر پیر حسین و امیر سیورغان قشون سلیمانخان بر محمد خان که اتابکی او را امیر شیخ حسن بزرگ عهده دار بود شکست بر شیخ حسن بزرگ رخ داد ملك اشرف نیز در این واقعه شرکت داشت بدنبال انهمام آنها امیر شیخ حسن کوچک برادر خود اشرف را در این کار با جمعی از بهادران بتعقیب ایشان میفرستد. و تا حدود کنگاور ملك اشرف بتعقیب آنها میرود^۷. در موقعی که تیمورتاش ساختگی قصد شیخ حسن کوچک را میکند و باعث از هم پاشیدن نیروی شیخ حسن کوچک شده و شیخ حسن

ایشان میسکالید که بارد و آید باز اندیشه کرد و بنیاد فتنه نهاد - تاریخ

شیخ اویس - ص ۱۶۴.

۵ - میر خواند - روضه الصفا - ج ۵، ص ۶۴۷.

۶ - خواندمیر - حبیب السیر، ج ۳، ص ۲۳۳.

۷ - ابوبکر القبطی - ص ۱۶۸؛ عبدالرزاق سمرقندی، ص ۲۷؛

حافظ ابو - ص ۱۶۸.

بسوی گرجستان بطرف امیر سیورغان متوجه میشود ملك اشرف با برادر کهرش اشتر در تبریز اقامت اختیار می کند. در ربیع الاول سال ۷۴۱ هجری (اوت ۱۳۴۱ / م) بحکم سلیمان خان امیر اشرف و امیر سیورغان بحکومت منصوب و عازم عراق عجم میشوند ، چنانکه دیدیم سیورغان به سبب مخالفت خود با شیخ حسن کوچک خراسانیان را تحریک به لشکر کشی به عراق عجم میکند و در نتیجه در سال ۷۴۲ شیخ علی کاون برادر طغا تیمور برای تلافی شکست برادرش از سپاه عراق به عراق عجم لشکر کشیده و برای نبرد با چوپانیان عازم شد امیر ملك اشرف از طرف برادر مامور دفع خراسانیان گردید در حدود ابهر جنگجویان چوپانی باتفاق امیرزاده ایسن قتلغ امیر مملکت ری^۸ ایشانرا منهزم تا خراسان متواری میسازد^۹.

ملك اشرف بعد از این پیروزی عراق عجم را به شمشیر میکشید و آن منطقه را ملك خود می شمارد و از آنجا مالیات و وجوهات خارج از حد اخذ میکند و متوجه دیار اصفهان میگردد ، در این زمان حاکم اصفهان جمال الدین ابواسحق پسر محمود شاه اینجو برادر مسعود شاه اینجو دست نشانده امیر پیر حسین بن محمود بن امیر چوپان که با ملك اشرف اتفاق کرده و خیانت به مخدوم خود مینماید اصفهان را در اختیار ملك اشرف قرار داده و برای گرفتن فارس

۸ - عبدالرزاق سمرقندی - ص ۲۷ ؛ تاریخ آل جلائر این اسم را او یسن قتلغ می نویسد که اشتباه است ص ۲۲ .

۹ - ابوبکر الفبطی - ص ۱۶۸ .

نیز تحریرص مینماید ^{۱۰} .

در نتیجه پیر حسین برای تلافی از شیراز خارج و در دو منزلی اصفهان با اشرف مواجه میشود ^{۱۱} سپاه او بشیخ اسحق (مولانا شمس الدین صائن قاضی و امیر جلال الدین طیشاه که امیر لشکر ترکمان بودند) طرفداران خود را از دست داده از معرکه خارج و متواری میشود (شرح این وقایع در جای خود خواهد آمد) چون شیراز خالی ماند شیخ ابواسحق برای ملك اشرف حیلہ کرده پیشنهاد نمود که شایسته است ابتدا من بشیراز عزیمت نموده و شهر را آماده ورود امیر بنمایم ، ملك اشرف این تدبیر را پسندید ولی چون بر شیراز تسلط یافت با اتفاق مردم آن شهر دروازه های شهر را بروی اشرف بسته و بر اشرفیان شیخون زده آنها را متوار میسازد در فارسنامه فسائی آمده است ^{۱۲} که ملك اشرف قبل از رسیدن بشیراز شیخ ابواسحق را غافلگیر کرده و بر سپاه او شیخون زد چون بشمال شیراز رسید شیرازیان او را راه ندادند او را به سمت اصفهان متواری میسازند ، اشرف از تسخیر مملکت فارس مایوس شده خواست متوجه یزد شود آنجا را تاراج نماید که امیر مبارزالدین محمد پیش دستی کرده قبل از رسیدن او به یزد از سوی کرمان متوجه یزد میشود آنجا را تسخیر می نماید.

سال ۷۴۳ هجری بود که ملك اشرف از نیمه راه یزد متوجه

۱۰ - حافظ ابرو - ص ۱۶۴ ؛ عبدالرزاق سمرقندی - ص ۲۸ ؛ محمود کتبی

تاریخ آل مظفر - ص ۲۲ .

۱۱ - تاریخ آل مظفر - محمود کتبی - ص ۲۲ .

۱۲ - فارسنامه فسائی - ص ۵۲ .

نائین شد، شاه شرف الدین مظفر از یزد، شاه سلطان مسعود را که خواهرزاده و داماد مبارزالدین محمد بود بآن طرف فرستاد و جلو هجوم اشرف را گرفت، اشرف ناامید روی بسلطانیه نهاد بدون اینکه کاری انجام دهد و در اینجا با عمویش یاغی باستی اتفان کرده و چون هردواز امیر شیخ حسن توهم داشتند روی بطرف بغداد نزد امیر شیخ حسن جلایر (بزرگ) نهادند، آن نیز که قصد هجوم بشیخ حسن چوپانی بسمت آذربایجان را داشت مقدم ایشانرا گرامی شمرد^{۱۳} و دلشاد خاتون از آنها حمایت نمود، حافظ ابرو مینویسد که ملک اشرف ابتدا بگرجستان فرار کرد سپس بکردستان بخدمت امیر شیخ حسن رسید^{۱۴} در این موقع بود که شیخ حسن کوچک از جریان مطلع گشته و برای بهم زدن اتحاد آنها تدبیری اندیشید و توجه اشرف و یاغی باستی را بمنظور غرضی از جانب امیر شیخ حسن کوچک صورت داد و مخفیانه ایلچی ای بنزد کسان امیر شیخ حسن بزرگ اعزام داشت که به او برسانند که امیر شیخ حسن چوپانی باشرف و یاغی باستی پیغام فرستاده که من شما را جهت قصدی بدان سوی روانه داشته‌ام اگر امکان آن نیست من تدبیر دیگری کنم، تاخیر چرا باید روا داشت (زمانه از آنکش تبری کند که او کار امروز فردا کند)^{۱۵} قاصد چون موفق شد که این خبر را بشیخ حسن بزرگ برساند، امیر شیخ حسن بزرگ از وجود ملک اشرف و یاغی باستی متوهم و ایشان نیز از این

۱۳ - حافظ ابرو - ص ۱۶۸

۱۴ - حافظ ابرو - ص ۱۶۷ (ولی این خبر بسیار ضعیف است) .

۱۵ - خواند میر - ج ۵ ، ص ۱۷۰ ؛ میرخواند - ج ۳ ، ص ۲۳۳ ؛ حافظ ابرو ص ۱۶۸ .

دسیسه مطلع شدند پای به فرار نهادند عده‌ای را بدنبال ایشان بفرستاد و نیروی چند نفری مفلوك ملك اشرف بدست طرفداران جلاریان کشته شد و ملك اشرف با هزار زحمت خود را باهر رسانید.

(دراین زمان امیر شیخ حسن كوچك برای جنگ با امیر ارته عازم روم بود) امیر اشرف با یاغی باستی ابتدا خود را باردوی آی ملك ایسن قتلغ رسانیده باردوی او شیخون زده اورا مقتول و ثروتش را غارت نمودند و بطرف جربادقان (گلپایگان) متوجه شدند، در اینجا صارم الدین امیر محمد که حاکم و بزرگ آن ولایت بود ایشان را خدمت شایسته و لایق کرد و ایشان از آنجا براه عسلو متوجه اصفهان شدند و در باغ رستم نزول کردند^{۱۶} جلال الدین دیهیم و اکابر رجال اصفهان پیش ایشان حاضر شدند و امیر ابراهیم صواب بایشان پیوست با گرفتن باج از متمولان شهر اسباب سفر را بسوی فارس و کرمان مهیا کردند و از اتباع ایشان در آبادیهای سر راه خود از آن جمله ابرقو و بوانات یغما و غارتها بپا ساختند تا به قصبه مراوه رسیدند در اینجا بودند که خبر قتل شیخ حسن كوچك را شنیدند^{۱۷} بعد از قتل امیر شیخ حسن چوپانی سلیمان خان روی بقراباغ نهاد و حاجی - حمزه را با چوپان احتاجی اسماوزیر ساخت و امیرالامرائی بعهدہ امیر یغوب شاه محول شد^{۱۸} و چون امیر یغوب شاه با سلیمان خان نمی - ساخت ناچار مخفیانه از ملك اشرف و یاغی باستی مدد طلبید^{۱۹} فرستاده

۱۶ - حافظ ابو - م ۱۷۳ .

۱۷ - حافظ ابو - م ۱۷۳ .

۱۸ - میرخواند - روضه الصفا - ج ۵ ، ۵۵۷ .

۱۹ - حافظ ابو - م ۱۷۱ .

سليمانخان عرب جاندار که ابوبکر القبطی اورا ايلتموربن لکز کور کا^{۲۰} نام میبرد در قصبه مراوه از توابع شیراز بملك اشرف و یاغی باستی رسیده و در مجلسی بگوش ملك اشرف این واقعه را بگفت هر چند قلاً خشنود شدند ولی ظاهراً اظهار ناراحتیها کرده و بر مسببین این واقعه نفرینها فرستادند و از عزیمت بسوی شیراز در تردد افتادند، یاغی باستی بنا به توصیه ابراهیم صواب میل عزیمت به شیراز را داشت ولی ملك اشرف قصد حرکت بتبریز را مینمود، در این گفتگو دوروز در مراوه توقف نمودند چون رای بر يك جهت قرار نمیگرفت و نظرها مختلف بود ملك اشرف عزم تبریز نمود، یاغی باستی و ابراهیم صواب سه روز در مراوه توقف نمودند و از امر او فضلا مانند قجقدار و فخرالدین حبش و مولانا محیی الدین بردعی را پیش ملك - اشرف فرستاده و قول دادند که اگر ملك اشرف عزم شیراز کند دوست تومان با و فراهم خواهند کرد، ملك اشرف قبول نکرد به یاغی باستی سفارش داد صلاح ما بتبریز رفتن است تا ملك ایران مال ما باشد . در نتیجه یاغی باستی مطیع نظریه ملك اشرف شد و قرار توجه بسوی تبریز نهادند اول بسلطانیه رسیدند زمستان آنجا توقف کرده در نوروز سال ۷۴۴ برابر با (م/۱۳۴۴) بتبریز وارد شدند بنا بر روایت ابوبکر القبطی عده آنها ناچیز بود تا ملك اشتر که حکومت مراغه را عهده دار بود بدیشان پیوست و الکی بهادر از غلامان تیمورتاش که حکومت نخجوان را داشت روی بآنها آورد^{۲۱} ابتدا غلامان و پیش قراولان ملك اشرف

۲۰ - ابوبکر القبطی - ص ۱۷۰ .

۲۱ - حافظ ابرو - ص ۱۷۳ .

وارد تبریز شدند ، تبریزیان ایشان را مورد استهزا قرار دادند رنود و اوباش که در پی فرصت بودند بایشان پیوسته و تعدی و تظلم نسبت به مردم آغاز نمودند در نتیجه غوغای عام برپا شد و مردم شهر با ایشان بنبردمصمم شدند و در کوچه ها بابستن سنگرها از درختان و شاه و برگ آنها و لجاری ساختن آب بمدافعه برخاستند نوکران ملك اشرف را از شهر بدر کردند، در تعقیب این امر ملك اشرف و یاغی باستی و امرا روی بتبریز آوردند به شهریان مجال مقاومت نماند جمعی فرار اختیار کردند و جمعی کشته شدند و قتل و غارت مهمی در شهر صورت گرفت، مولانا نظام الدین غوری و جمعی از اکابر به شفاعت برخاستند تا آن فتنه را فرو نشانند ۲۲ .

امیر اشرف و یاغی باستی در شنب غازان جای گرفتند ، در این موقع از طرف سلیمانخان حاجی حمزه بعنوان رسالت بتبریز آمد و مردم را جهت تمکین از آنها دعوت نمود که مردم بجای شیخ حسن چوپانی بهردوی آنها اطاعت نمایند ۲۳ .

در این زمان امیر سیورغان بن امیر چوپان که در زمان امیر شیخ حسن چوپانی بقلعه قراحصار روم فرستاده شده بود با شنیدن خبر قتل امیر شیخ حسن كوچك كتوال قلعه را بقتل رسانید و با برداشت خزاین امیر شیخ حسن چوپانی، خود را بامیر اشرف رسانید، ملك اشرف با

۲۲ - ابوبکر القبطی - ص ۱۷۱ و ۱۷۰ .

۲۳ - حافظ ابرو - ص ۱۷۴ ؛ تاریخ شیخ اوئیس - ص ۱۷۰ ؛ میخواند - روضه الصفا - ج ۵ ، ۵۵۷ .

اطلاع از این خبر برای استقبال از او روی بطرف روم نهاد^{۲۴} و در محل معموریه بهم رسیدند و با يك اجتماع بزرگ روی بیلاق امیر چوپان در کنار گوگجه‌دنیز (دریاچه آبی) در دامنه قراداغ رفتند^{۲۵} و در حدود دو ماه در آنجا توقف و در پی تشکیل سلطنت جدید بمشاوره پرداختند که این خبر بگوش سلیمانخان در قراباغ رسید که باعث توهّم او و طرفدارانش گردید و سلیمانخان بدیاربکر و از آنجا بیغداد جهت توجه بامیر شیخ حسن بزرگ و استمداد از او متوجه شد^{۲۶} و اطرافیان سلیمانخان از آنجمله حاجی حمزه و پسر او حسین و امیر محمد علیشاهی و خواجه عمادالدین سراوی که مستوفی مملکت بود و سید جهرمی و سایرین باردوی ملک اشرف و یاغی باستی و سیورغان فرود آمدند^{۲۷}.

در این ضمن خواجه عمادالدین سراوی در فکر تفرقه این اجتماع برآمد و برای این قصد، شی که درخیمه عبدالحی بود از آنجا فرار و خود را به نخیمه و تیول امیر سیورغان و یاغی باستی که در فاصله دو فرسنگی بود رسانید و بایشان اظهار نمود که ملک اشرف آماده و در قصد حمله بجانب شماست تا ایشان نیز مجهز شده و شب را تا

۲۴ - ابوبکر القبطی - ص ۱۷۰.

۲۵ - میرخواند - ج ۵، ص ۵۵۸؛ خواند میر - ج ۳، ص ۲۳۴ (این کلمه قصر طاق آمده است).

۲۶ - تاریخ شیخ اویس - ص ۱۷۰ (در اینجا بجای کلمه بغداد اوجان آمده که حتماً اشتباه است).

۲۷ - حافظ ابرو - ص ۱۷۵؛ میرخواند - ج ۵، ص ۵۵۸؛ عین مطلب خواند میر - حبیب السیر - ج ۳، ص ۲۳۴ (یورتهای ملک اشرف و یاغی باستی و امیر سیورغان بفاصله يك فرسخ از هم بودند).

سحر در انتظار حمله ملك اشرف و اشرفیان پاس دادند و ملك اشرف نیز از عزم ایشان مشکوک تا روز عمل ایشان را تحت نظر قرارداد و صبح پیش ایشان ایلچی فرستاد که این قصد از چیست و مایه این فتنه از کجاست و ما که هنوز ملك نگرفته ایم تا مخالف هم داشته باشیم ، گفتند که خواجه عمادالدین قصد شما را بما رسانید ملك اشرف سوگند یاد کرده که این خبر بی اساس و هرگز چنین قصدی را ندارد، در نتیجه عمادالدین را به ملك اشرف سپردند و بدستور اشرف او را گردن زدند و از این نقطه عزم تبریز نمودند^{۲۸} چوپانیان باز بتبریز آمدند اتفاق کردند که کارها با اشترک امرای انجام یابد، از تبریز تا سلطانیه از آن سیورغان و جانب روم از مرند و نخجوان و چندانکه تواند گشودن از آن ملك اشرف و برادران او باشد و گرجستان از آن یاغی باستی باشد و مقرر شد هر يك دنبال محل ماموریت خود شوند^{۲۹} ولی این تقسیم ملك صورت عمل نگرفت و همه در تبریز اجتماع داشتند و مردم تبریز بر امیر یاغی باستی و سیورغان بیش از امیر اشرف مقام قایل بودند چه ایشان پسران بلا واسطه امیر چوپان بودند و مراجعات پیش ایشان میکردند این امر بر امیر اشرف گران می آمد تا دستور داد ایشان در دامنه کوه سهند باشند ، چون ایشان در این امر تعلل میکردند ملك اشرف از نیت آنها متوهم شد خود با لشکر بجانب سهند کوچ کرد تا امیر جلال پسر امیر قتلغشاه که امیر بزرگ سلطان هازان بود از تبریز برسد و قصد سیورغان و یاغی باستی را بر ملك

۲۸ - حافظ ابرو - ص ۱۷۴ ؛ تاریخ شیخ اویس - ص ۱۷۰ ؛ میرخواند -

ج ۵ ، ص ۵۵۸ .

۲۹ - تاریخ شیخ اویس - ص ۱۷۰ .

اشرف رسانید ملك اشرف به آماده باش لشكر امرداد و با برپاساختن آتش و افروختن مشعل تا شب بروز بیدار ماندند و از طرف ایشان خبر نشد ، صبح که با معیت برادرش مصر ملك بسوی تبریز حرکت کرد اطلاع حاصل نمود که سیورغان و یاغی باستی کوچ کرده و بدیارخوی رفته اند ، ملك اشرف بدنبال ایشان براه افتاد تا بمحل معموریه در حدود نخجوان رسیدند ملك اشرف نیز بدان حدود رسید خبر یافت که از آنجا متوجه آران شده اند ملك اشرف در تعقیب آنها بناتیل رفت و در صحرای اغناباد در مقابل هم صف آراستند ، در ضمن این جریان بقول صاحب تاریخ شیخ اویس سلیمانخان باشیخ حسن بزرگ به تبریز آمدند^{۳۰} و بتحقیق بارتلد شوپلر مخالفت یاغی باستی و سیورغان با ملك اشرف بیشتر از طرف سلیمانخان و تحریک شیخ حسن بزرگ صورت میگرفت^{۳۱} بالاخره کار بمجادله کشید ابتدا از جانب سیورغان و یاغی باستی امیر تودان برقشون محمدی که جلوقان ملك اشرف بود حمله کرد و محمدی بهزیمت رفت و از جانب ملك اشرف امیر جدای بردشمن حمله ور گشته و نیروی آنها را از هم متفرق ساخته و سیورغان و یاغی باستی روی بهزیمت نهادند ملك اشرف چون خود را از دشمن خالی دید روی بصحرای ناتیل نهاد در محل سهکور^{۳۲} یا سمکور که وقتی شهری بوده فرود آمد و امیر جدای را که مایه

۳۰ -- (یاغی باستی و امرا که باوی بودند امیر سعید) شیخ حسن بزرگ (با سلیمان به تبریز آمدند) ، تاریخ شیخ اویس - ص ۱۷۱ .

۳۱ بارتلد شوپلر - مغولهای ایران ص ۲۵۲ -- (B . Spuler - IRAN Mogollari s. 252 .

۳۲ - حافظ ابرو - ص ۱۷۴ ؛ میرخواند - ج ۵ ، ص ۱۷۶ .

پیروزی اوشده بود مورد نوازش قرار داده .

انتخاب انوشیروان به سلطنت ایران

ملك اشرف چون دید نمیتواند مقاصد سیاسی خود را بدست اقوام خود جامه عمل بپوشاند انوشیروان نامی را که قهچاقی بود از نسل کاویان^{۳۳} پادشاهی انتخاب و بر تخت ایلخانی نشاند و دراران خطبه وسکه بنام او زد و بدین وسیله در آران و آذربایجان رایت استقلال برافراشت^{۳۴} و برای دفع قطعی سیورغان ویاغی باستی روی بطرف گنجه نهاد ؛ سیورغان ویاغی باستی متوجه قلعه نای شدند و قاضی محی الدین بردعی و فخرالدین حبش را پیش ملك اشرف اعزام و تقاضای مصالحه نمودند، ملك اشرف از این صلح استقبال نمود و ایشان را برای این منظور پیش خود دعوت کرد ولی سیورغان از تقاضای صلح پشیمان شده و از یاغی باستی جدا و با سلیمانخان و ساتی بیگ بطرف دیاربکر حرکت و به پیش ابراهیم شاه بارانبای (بارونبای) رفتند سلیمانخان با ساتی بیگ از اینجا بروم پیش امیر ارته روی نهادند و سیورغان با امرای خود متوجه بغداد پیش امیر ایلکان پسر امیر شیخ حسن بزرگ شد و مورد استقبال او قرار گرفت ولی امیر ایلکان

۳۳ - روضه الصفا - ج ۵، ص ۵۵۹ ؛ حافظ ابرو - ص ۵۵۹ .

۳۴ - حافظ ابرو - ص ۱۷۴؛ شیخ اویس - ۱۷۱ ؛ میرخواند ج ۵، ص ۵۵۹ ؛

مجمعل فصیحی- ص ۶۹ (وقایع سال ۷۴۵)؛ شرفنامه- ص - ۴۵ .

از وجود او احساس ناراحتی کرد و سایل قتل او فراهم آورد.^{۳۵} در این طرف ملك اشرف با یاغی باستی در کمال صمیمیت متوجه تبریز شدند، ملك اشرف باصلاح دید یاغی باستی حاجی حمزه و پسرش حسین را که از سرداران نامی او بود بقتل رسانید^{۳۶} و محمد علی شاهی وزیر سلیمانخان به ایشان متوسل شد، محمدی امیرالامرای ملك اشرف بعلت دلگیری که از خواجه عبدالحی داشت محمدعلیشاهی را مورد حمایت قرار داد تا با جانشین کردن او بر خواجه عبدالحی وی را از میان بردارد^{۳۷} چون بتبریز رسیدند ملك اشرف از درب ری و یاغی باستی از درب مهادهمین وارد شهر شدند^{۳۸} ملك اشرف چون بر امور مسلط شد بعد از چند روز مخفیانه و سایل قتل یاغی باستی را فراهم ساخت و آوازه در انداخت که او فرار کرده است.

استقلال ملك اشرف

(وقایع سال ۷۴۵)

ملك اشرف بعد از قلع و قمع مدعیان داخلی در اواخر سال

۳۵ - حافظ ابرو - ص ۱۷۶ ؛ تاریخ شیخ اویس - جزء وقایع سال ۷۴۶،

ص ۱۷۲ ؛ میرخواند - ج ۵، ص ۵۵۹ .

۳۶ - تاریخ شیخ اویس - ص ۱۷۱ ؛ حافظ ابرو - ص ۱۷۶ .

۳۷ - حافظ ابرو - ص ۱۷۶ .

۳۸ - حافظ ابرو - ص ۱۷۶ ؛ میرخواند - ج ۵، ص ۵۵۹ ؛ عبدالرزاق

سمرقندی - ص ۳۲

۷۴۵ هجری بدون مخالف بنام دست نشانده‌اش انوشیروان برمک مسقتر شد و برای گذرانیدن زمستان این سال روی بقشلاق قرا باغ نهاد، در این زمان کاوس پسر کیقباد حاکم شیروان و شماخی (از شهرهای فعلی آذربایجان شوروی) که با وجود حیات پدرش کیقباد حکومت آن ولایت را داشت به نزد ملک اشرف آمد و مورد استقبال ملک اشرف قرار گرفت و احترام تمام یافت و کمرو کلاه مرصع باو اعطا گردید و هر روز بعنوان میهمان نوازی تشریفات خاصی بعمل می‌آمد، در یکی از روزها در پیش چشم او امیر وفادار پسر حاجی شهریان (شهربار) را بدون علت بقتل آوردند، کاوس از این دسیسه و مسئله سخت متوهم شد و شبانه فرار اختیار نموده و خود را بشیروان رسانید و نسبت بملک اشرف بنای مخالفت و یاغیگری آغاز نهاد ولی اشرف در قبال این اعمال او توسط خواجه عبدالحی و اخی شاه‌ملک از بهر کاوس و پدرش کیقباد کمرو کلاه مرصع و خلعت‌های گران‌بهاء فرستاده و تقاضای ازدواج با دختر کیقباد و خواهر کاوس نمود کاوس با فرستادگان ملک اشرف پذیرائی گرم بعمل آورد ولی حاضر نشد خواهرش را بعقد ازدواج و نکاح ملک اشرف در آورد و با هدایائی سفرارا پیش ملک اشرف فرستاد ملک اشرف چون جواب ناصواب شنید در فکر حمله و انتقام بآن سرزمین افتاد^{۳۹} چون زمستان سپری شد از قرا باغ آران کوچ و در بهار سنه ۷۴۶ هجری وارد تبریز شد.

۳۹ - حافظ‌ابرو - ص ۱۷۷؛ فصیحی - ص ۷۳.

وقایع سال ۷۴۶

ملك اشرف چون از قشلاق قراباغ به تبریز آمد چون احساس توطیه‌ای در غیابش بر علیه خود از حکام تبریز نمود، مصر ملك^{۴۰} برادرش را محبوس در قفس آهنین نمود و یحیی جانداروالبکی^{۴۱} بهادر از سرداران خود را بقتل رسانید^{۴۲} و مقام ایشان را بغلامان جانیك داد، و ارتوق پسر خواجه مجدالدین رشیدی را بقلعه تكله فرستاد^{۴۳} و بقول صاحب تاریخ شیخ او یس جهت مصادف با امیر ایلکان متوجه منطقه کردستان گردید و بعد از انهزام ایلکان بتبریز برگشت^{۴۴} برای گذرانیدن زمستان که عازم قراباغ شد، چون اطلاع یافت امیر محمد رومی که از امرای بزرگ او محسوب میشد در تبریز دم از خود سری زده و زندانیان ملك اشرف را چون ارتوق^{۴۵} و امیر نصر^{۴۶} را از قلعه استخلاص و بشیراز روان داشته جهت رفع آشوب او از قراباغ متوجه تبریز گردید و بقیه سال را در آنجا گذرانید.

۴۰ - حافظابرو این اسم را مختصر نوشته ولی اشتباه است (حافظابرو، ص

۱۷۷) تاریخ شیخ او یس - ص ۱۷۲ .

۴۱ - میرخواند والنکر نوشته، اشتباه است. ج ۵، ص ۵۶۰.

۴۲ - حافظابرو - ص ۱۷۸؛ تاریخ شیخ او یس - ص ۱۷۲ .

۴۳ - در ابوبکر القبطی این اسم تیکله آمده، ص ۱۷۲ ولی اصلش برکله است .

۴۴ - ابوبکر القبطی - ص ۱۷۲ .

۴۵ - در تاریخ شیخ او یس این کلمه (اووق) آمده - ص ۱۷۲ .

۴۶ - باز این کلمه در تاریخ شیخ او یس (بصر) نوشته شده - ص ۱۷۲ .

قحطی و وبا در آذربایجان

وقایع سال ۷۴۷

در این سال وبای مهلکی تبریز و اطراف آنرا گرفت، مردم از ترس این بیماری جلای وطن کرده باطراف و اکناف مملکت پراکنده شدند و شهر تبریز را خالی گذاشتند و باین وضع بی سامانی، ظلم و تعدی ملک اشرف نسبت بمردم کاهش نیافت و بقول یکی از مورخین سه چیز در تبریز فراوان بود (ظلم- گرانی- وبا) ملک اشرف خود نتوانست در تبریز ایستادگی نماید و محدود ابهر زنجان روی نهاد تا تابستان سپری شود و چون هوا روی بسردی نهاد و وبا کاهش یافت متوجه قشلاق آران شد در اینجا قصد لشکرکشی بشیروان را داشت که از تعداد لشکریان کاوس بتوهم افتاد از آن منصرف و قرار به مصالحه نهادند ۴۷

سفر جنگی ملک اشرف به بغداد

وقایع سال ۷۴۸

چون زمستان سال ۷۴۷ سپری شد ملک اشرف بتبریز برگشت و در فکر لشکرکشی ببغداد و مجادله با امیر شیخ حسن بزرگ (جلایر) افتاد. چون بکردستان رسید در آنجا توقف کرده و ملک اشتر برادرش را

۴۷ - حافظ ابرو - ص ۱۷۸؛ تاریخ شیخ اويس - ص ۱۷۲.

با مجموع لشکر بسوی بغداد روانه نمود . چون از توجه او امیر شیخ - حسن بزرگ اطلاع حاصل کرد مصمم شد بغداد را رها کرده بقلعه کماخ در روم پناهنده شود ولی دلشاد خساتون او را از این کار منع و بتحکیم بغداد واداشت و در این فکر از جمله رجال دربارش خواجه مرجان و قرا حسن و جمال الدین ماماق او را دلگرمی دادند^{۴۸} و بدینوسیله امیر شیخ حسن بزرگ پشت دیوارهای بغداد در حال تحصن بدفاع پرداخت هر روز سپاه ملك اشرف بدروازه های بغداد هجوم برده و شب بمحل خود (شیخ ذاکران) باز می گشتند^{۴۹} و قبل از اینکه بغداد را متصرف شوند بلرکات آنرا بین امرای خود قسمت کردند ابتدا امرای ملك اشرف خیال میکردند که بغدادیان بی دفاع شهر را تسلیم خواهند کرد ولی مسئله برعکس شد حصارهای محکم شهر و مدافعین دلیر آن کار را بر آنها سخت گرفت و از طرفی فصل تابستان فرارسید و هوا روی بگرمی طاقت فرسایانهد، چند روز بدین وضع گذشت تا که یکی از روزها از مقربان رومی ملك اشرف بنام امیر احمد - ابوداجی جهت تفریح کنار دجله رفته بود در آنسوی آب قشونی از بغدادیان باو اظهار داشت که ای ظالمان ما آذربایجان چون بهشت را بشما وا گذاشتیم و اینجا آمدیم بغداد خراب را آباد کردیم و برای خود ماوی قراردادیم از ما چه می خواهید ، ندیم امیر احمد در جواب گفت مادر روم بودیم و خرابی میکردیم شنیدیم که آذربایجان

۴۸ - حافظ ابرو - ص ۱۷۷؛ ابوبکر القبطی - ص ۱۷۳.

۴۹ - ابوبکر القبطی ص ۱۷۳.

آبادان، است تاشمارا از این ناحیت بیرون کنیم و خراب نمائیم^{۵۰}
 در این ضمن از قلعه بغداد پنج سوار چابک بیرون آمدند غلامی
 از غلامان ملک اشرف را که لاجین نام داشت دزدیدند از این واقعه
 و اهمه‌ای در دل سپاهیان مهاجم اشرف افتاد فرار برقرار ترجیح دادند،
 محافظین بغداد از کمین بیرون شدند و در پی منهزمین براه افتادند ولی
 دلشاد خاتون از عمل آنها ممانعت کرد و اسرا و پناهندگان را نوازش
 و مهربانی نمود ملک اشرف بدون جنگ عقب نشست و ظفر نسیب
 بغدادیان شد^{۵۱}

ملک اشرف در فکر اصلاحات داخلی و تزید ثروت

وقایع سال ۷۴۸

ملک اشرف چون بی نتیجه به تبریز برگشت خواست تلافی این
 شکست را از مردم بی دفاع آن خطه در آورد بنابقول ابوبکر القبطی
 صدهزار گرگ گرسنه را در آذربایجان و آران رها کرد هر چه
 میخواستند میکردند مردم از تعدی و ظلم آنها بجان آمدند همه
 جلای وطن اختیار کردند و بعضی بشیروان و دشت قپچاق و جمعی

۵۰ - حافظ ابرو - ص ۱۷۸ و ۱۷۹ (این قصه چون خود از نظر تفسیر
 مسائیل اجتماعی و سیاسی خود شایان توجه است (مؤلف) .

۵۱ - حافظ ابرو - ص ۱۷۹ ؛ عبدالرزاق سمرقندی - ص ۳۵ ؛ میرخواند -
 ج ۵ ، ص ۶۳ ؛ خواند میر - ج ۳ ، ص ۲۳۵ ؛ تاریخ شیخ اویس - ص
 ۱۷۲ ؛ شرفنامه - ص ۴۶ ؛ فارون سومر - (F - sumer - s 102)

بگرجستان و عده‌ای بدیار روم و بغداد روی آوردند^{۵۲} ملک اشرف بعد از این واقعه از فکر توسعه‌ی ملک منصرف و به تثبیت وضع داخلی و تزید ثروت و خزائن خود پرداخت، مملکت و متصرفات خود را که شامل آذربایجان - عراق عجم - آران - موغان، قسمتی از گرجستان کردستان و ترکیه بود، برامراء خود قسمت کرد و مواجب و مرسوم مقرر داشت^{۵۳} و از فضلا و ادبای زمانه چون قاضی شمس الدین، خواجه غیاث الدین کرمانی، خواجه غیاث الدین شکرلب، خواجه سلطان سراوی و سید علا الدین که ملازم او بودند مجلس آرائی نمود وزارت کلی امور را بدست با کفایت خواجه عبدالحی قرار داد و خزانه داری کل را بعهده مولانا ابوبکر نهاد^{۵۴}.

حکومت او استقلال یافت و از هیچ طرفی معارضی برایش وجود نداشت و بنا بقول فصیحی و سایر مورخین فقط در فکر تزید زروسیم و مال و خزانه و جلال خود افتاد و بخواه عایا و ضعفا و فقرا اقدام نمود و از هر کس هر چه خواست بزور و تعدی بگرفت.

وقایع سال ۷۴۹ هجری

ملک اشرف زمستان سال ۷۴۹ را که در قشلاق قرا باغ می - گذرانید وزیر خود خواجه عبدالحی را با جمعی از امرا و لشکر بجانب شیروان فرستاد و کیقباد و کیکاوس راقوت مقاومت با او نماند بقلاع متحصن شدند و قشون ملک اشرف بعد از خرابی در آن

۵۲ - ابوبکر القبطی - ص ۱۷۴ .

۵۳ - حافظ ابرو - ص ۱۷۹ .

۵۴ - حافظ ابرو - ص ۱۷۹ ؛ روضته الصفا - ج ۵، ص ۶۶۱ .

حدود بآران برگشتند^{۵۵} بدنبال آن امیر جدای که حکومت گرجستان را داشته پیش ملك اشرف در حق او احترام شایسته بجای آورد بعد از مدتی چون سرزمین خود برگشت بدنبال آن ملك اشرف به سرزمین امیر جدای حمله ور شده پس از قتل او سرزمین و دارائی او را بیاد غارت و چپاول می نهاد^{۵۶}.

همچنین در این وقت چشم طمع بمال وزیرش خواجه عبدالحی دوخته بیهانه ای او را زندانی و سیصد هزار دینار زر سپید نقدیه او را بخود تخصیص داده و داماد او خواجه مسعود دامغانی را بجای او وزارت بخشید^{۵۷}.

در اواخر سال ۷۴۹ عزم خطه عراق و فارس را کرد، در شیراز ابواسحق بن محمود شاه بود و در کرمان محمد بن مظفر (اتشک) پیوسته کرمان از لشکر شیراز در زحمت میبود محمد یزدی بملك اشرف ایلچی فرستاده و تقاضای لشکر کشی بدان سوی میکرد و وعده تصرف شیراز را میداد

ملك اشرف امیری از غلامان تر کمانان رومی بنام نیکجو داشت (پسر حاجی مهدی بن چوپان سالار) در نتیجه این دعوت مکرر، او را بمقدمه بسوی اصفهان اعزام و سفر خود را بدان سوی بسال ۷۵۰ موکول نمود.

در اواخر سال ۷۵۰ و اوایل سال ۷۵۱ خواجه مسعود دامغانی را از وزارت عزل و خواجه یمین الدین سریدار را هم گرفته بقلعه روئین دژ فرستاد^{۵۸}

۵۵ - فصیحی (مجمعل فصیحی) - ص ۷۵ .

۵۶ - همین اثر - ص ۷۵ .

۵۷ - حافظ ابرو - ص ۱۷۹ و ۱۸۰ ؛ ابوبکر القبطی - ص ۱۷۴ .

۵۸ - فصیحی (مجمعل فصیحی) - ص ۷۶ (وقایع سال ۷۵۱) .

شگر کشی باصفهان

وقایع سال ۷۵۱

در بهار سال ۷۵۱ (۱۳۵۰/م) ملك اشرف متوجه اصفهان شد در این موقع از طرف امیر شیخ ابواسحق خواجه عمادالدین کرمانی حاکم اصفهان ، امیر نجیب الدین محمد برادر امیرزکریا وزیر او بود، به مدافعه شهر پرداختند ملك اشرف قریب با هزار سوار شهر را محاصره کرد، ولی چون دروازه ها و اطراف شهر را باغات احاطه کرده بود محاصره ممکن نشد ، مردم اصفهان دلاوری و پشت گرمی تمام نشان دادند و پنجاه روز در داخل اصفهان پافشاری کردند، بسیاری از لشکریان ملك اشرف از گرما و عدم استراحت تلف شدند و از سرداران ملك اشرف عرب شاه بهادر و عمر شاه جاندار در خندق غرق شدند ۵۹ آخر الامر مردم اصفهان سید هروی نامی را بنزد ملك اشرف فرستادند و اظهار داشتند اگر مقصود تصرف شهر است آنرا تا جان در بدن داریم تسلیم نخواهیم کرد و تصرف آن نیز برای ملك اشرف ممکن نخواهد شد و اگر منظور خطبه و سکه است کسی را بفرستند تا خطبه خوانده و سکه بنام هر که می خواهد بزند، ملك اشرف مولانا شرف الدین نخجوانی را بداخل شهر اصفهان فرستاد تا در روز جمعه خطبه بنام انوشیروان خواندند و سکه بنام او زدند ، و با دادن دوهزار دینار زر سرخ و صد هزار دینار کرباس مثقالی و اجناس ، ملك اشرف را از تصرف

۵۹ - ابوبکر القبطی - ص ۱۷۴ (این مورخ این مسئله را از وقایع سال ۷۵۰

می نویسد) .

اصفهان منصور ساختند ۶۰

ملك اشرف چون از تصرف اصفهان با دریافت زر منصور شد راه آذربایجان را پیش گرفت و در اوجان نزول کرد در این زمان بزرگان و فضلاء عصر چون قاضی شمس الدین و خواجه غیاث الدین شکرلب و سلطان شاه سراوی و خواجه یحیی و امیر محمود و دلو جوهر و عماد الدین مصیب را که همه در بند قلعه النجق بودند بدستور ملك اشرف بجز خواجه عبدالحی و دلو جوهر را بقتل رسانیدند و این دو نفر را جهت زندانی شدن به قلعه موکدر کرستان فرستادند.

ملك اشرف در روش دادگری

در اواخر سال ۷۵۱ ملك اشرف کمی بخود آمد از اوجان قاصد بطلب مولانا نظام الدین غوری که از اجله علمای عصر بود فرستاد و استدعای حضور نمود.

مولانا نظام الدین غوری با پای پیاده پیش ملك اشرف به اوجان رفت و ملك اشرف برای پیشواز خود را باو رسانید و در حضور او سوگند خورد و عهد کرد که من بعد از این رفتار غیر حسنه و خلاف مردم داری خود دست برداشته بقاعده عدل و انصاف رفتار خواهد نمود و از عالم مذکور خواست پیش مردم بروم مردم را من بعد عدل و رفتار انسانی و اخلاقی او مطمئن سازد، مولانا نظام الدین با اینکه

۶۰ - حافظ ابرو - ۱۸۰ ؛ ابوبکر القبطی - ص ۱۷۴ ؛ میرخواند - ج ۵ ، ص ۵۶۳ .

اظهار داشت بسخن تو اطمینان ندارم ولی با این همه پیش مردم میروم
و همینطور رفت و مردم را از قصد او آگاه ساخت و ملک اشرف فوری
روی بتبریز نهاد^{۶۱} و از هوای جهانگیری عدول نمود و بکار مردم
پرداخت^{۶۲} ولی دو ماه نبود که بگفته خود عمل میکرد که در اوایل
سال ۷۵۲ واقع دلو بایزید اتفاق افتاد و با غائله آن مواجه شد.

غائله امرای ملک اشرف

(وقایع سال ۸۵۲)

در سال ۷۵۲ ملک اشرف که از قرا باغ عازم اسکی شهر شده
بود خبردار شد که دلو بایزید والفی از سرداران بزرگ او در قرا باغ
یاغی شده و فتنه ها بر راه انداخته اند ملک اشرف بارها قاصد پیش ایشان
فرستاد و باظهار اطاعت دعوت کرد، میسر نشد ناچار امرای زبده
خود را بر سر آنها فرستاد ایشان هر چند از خود گذشته گی نشان دادند
اختفای فتنه میسر نشد تا جمعی دیگر گسیل داشت فایده نداد پی در پی
لشکر آماده و بجنگ آنها اعزام گشت پیشرفت حاصل نشد و از امرای
قشون ملک اشرف توقیمور غلام بدست دلو بایزید اسیر شد و بطریق
گوسفند بر شکم اسب بستند و در میدان جنگ بدوانیدند ملک اشرف
سردار مشهور خود البی را که بطرف عراق عجم اعزام شده بود
احضار و بر سر دلو فرستاد. البی چون بقرا باغ رسید با دلو بایزید

۶۱ - حافظ ابرو - ص ۱۸۲ ؛ بدلیسی (شرفنامه) ج ۲ ، ص ۴۶ .

۶۲ - حافظ ابرو - ص ۱۸۲ ؛ عبدالرزاق سمرقندی - ص ۳۸ .

متحد شد و بر ملك اشرف هجوم آوردند چون اين خير بملك اشرف
رسيد سراسيمه شد و دستور بسيج عمومى بداد و در خزانه را باز گذاشت
و لشكرها را مواجب مضاعف بداد چنان غلبه راه يافت كه فرصت
شمارش باني نبود و يك نيروى عظيم فراهم نموده متوجه قرا باغ شد .
از حسن اتفاق در همين روزها ميان البى و دلوبازيد اختلاف
افتاد و رعب لشكر اشرف آنها را متوهم ساخت البى گرفتار شد و
دلوبازيد خودش با شمشير خود را انتحار كرد و سر هردوتا بريده
پيش ملك اشرف آورده شد كه بحكم اوروى تخته قرار گرفت در
شهر بگردانيدند تا آشوب آن كه عالم گير شده بود خاموش
گشت . ۶۳

ربع رشيدى مركز ادارى و فعاليت اقتصادى ملك اشرف

پس از رفع غائله امرا ، ملك اشرف متوجه تبرير شد و در
فكر اين بود كه ديكر لشكر كشى را خاتمه دهد در ربع رشيدى مسكن
اختيار كرد ، در اطراف آن فصيح و خندقى بس وسيع بنا كرد و
سرمايه بسيار بدان خرج نمود و مردم شهر را از قضات و اكابر و
كدهدايان و تجار و مردم بازار و طبقات متمول و سرمايه دار حكم
كرد كه خانه هايشان را به ربع رشيدى كوچ و انتقال دهند ، مجموع
خانه ها بدانجا آوردند و هر كه را دست ميداد خانه نو مى ساخت ،
گذشته از منازل و مدارس ، دارالشفاء ، مسافر خانه ، حمام ،

۶۳ - حافظ ابرو - ص ۱۸۳ ؛ تاريخ شيخ اويس - ص ۱۷۵ .

دارالحاج، و غره ها ساختند و در اندك زمانی انبوهی عظیم از مردم و عمارات در آنجا پیدا شد و جای بر عموم تنگ گردید^{۶۴}

اختلال حال ملك اشرف

فاما برای خود منزل محقری اختیار کرد و يك مرض خودخوری در او پیدا شد و تو هم بس عظیمی بر او غلبه یافت و در خوردنی و آشامیدنی جانب احتیاط را كاملا مراعات میکرد و از همه ظنین بود چون کسی نبود که از قوم و اقربای آن بدست اشرف و طرفدارانش کشته نشده باشد.

آشپز اومی بایست در حضور او غذای پخت و اول مجبور بود خود از دست پخت خود بخورد و بعد همینطور سقای اولازم بود اول خود از آب تنگ ملك میل کرده تا ملك را اطمینان خوردن از آن آب حاصل شود.

علاقه بدختر حاکم ماردین پیدا نمود و از امرای بنام خود چون امیر ناسوقا و خواجه غیاث الدین کرمانی و شمس الدین یزدی را با مال فراوان جهت خواسته کاری فرستاد ایشان بعد از یکسال با جهاز هر چه تمام تر و سنگین دختر را بیاورند و در شهر ربع رشیدی چراغانی و طوی بزرگ برپا ساختند ولی غیر از شب زفاف هرگز روی دختر را ندید و گویا باو پسند، نکرد^{۶۵}.

۶۴ - حافظ ابرو - ص ۱۸۲؛ عبدالرزاق سمرقندی - ص ۳۸؛ شیخ اویس ص ۱۷۵؛ خواند میر - ج ۳، ص ۲۳۶؛ شرفنامه - ص ۴۶.
 ۶۵ - حافظ ابرو - ص ۱۸۴؛ خواند میر حبیب السیر - ج ۳، ص ۲۳۶.

ملك اشرف تا سال ۷۵۷ - تقريباً در ربع رشیدی مشغول بافكار خود و رسیدگی به مسائل داخلی بسر برد ، و قریب پنجاه هزار سوار آماده در اختیار داشت و تعداد پیاده و سواره را مرتباً مرسوم میداد ، شش ماه اول از نفود و شش ماه دیگر بصورت برات بر مواضعی حواله میکردی دولی خانه‌ای دایر کرد (خزانه) و جمعی از مردم را ملزم بنگهداری از آن ساخت که شب و روز نگهداری آنرا عهده‌دار بودند . زنجیری از دولی خانه‌سرای خود متصل گردانید و بنام زنجیر عدالت نامید تا کسی را دادخواهی باشد که میسر نشود با تکان زنجیر ملك را خبردار سازند و بالفور بدرد و حال او برسد .

هر هفته از ترس ، امیری یا خوجه‌ای را گرفته و بقلع جهت حبس فرستادی و اموال آنرا تاراج کردی و جمعی دیگر را در عوض بمقام ایشان منصوب ساختی و هر سال ارکان دولت را پس از دریافت وجوهی بنام مالیات معزول نمودی .

ملك اشرف روی هم متوهم المزاج شده هر زمانی از امرای خود را که احساس میکرد مال اندوخته و نیرو یافته و سایل طرد او را فراهم کرده خانه و اثاث و چهارپایان و ثروت او را متصرف شده و منصب او را بدیگری داده بعد از اندك زمانی با او نیز همان معامله را می‌کردی .

خزاین بسیار از جواهر و زرسرخ و سفید و اجناس معمول عصر حاصل کرده و گویند او را ۱۷ خزینه بوده که هر يك را در نقطه‌ای مخفی ساخته ^{۶۶} و باز هر وقت سراغ مییافت کسی را اشیاء ذی قیمتی

۶۶ - حافظ ابرو - ص ۱۸۵ : ابوبکر القبطی (اودا صاحب ۱۴ خزینه میداند)
ص ۱۷۵ .

است او را مقصر شناخته تا مال او را صاحب شود یا او را مقتول میکرد و یا در قلعه‌ای محبوس میساخت. یکدوره وحشت و ناایمنی بوجود آورده بود که در تاریخ سابقه نداشته. تابستان ۷۵۷ - ظلم و ستم ملک اشرف از حد گذشت و این رفتار بغایت خودرسید، علما و فضلا چون خواجه شیخ کججی که بطرف شیراز متواری^{۶۷} و خواجه صدرالدین اردبیلی به گیلان و قاضی محی‌الدین بردعی به سرای جیق^{۶۸} پایتخت مردم دشت قیچاق رفتند تا از کانون ظلم آن دور باشند.

عاقبت کار ملک اشرف

وقایع سال ۷۵۸

قاضی محی‌الدین بردعی چون بسوی دشت قیچاق متوجه شد در آنجا بوعظ و خطابه مشغول گردید، پادشاه آنجا جانی بیگ خان که مسلمان بود در مجلس وعظ آن حاضر میشد از ظلم ملک اشرف آن‌چنان تعریف کرد که حاضرین حتی جانی بیگ را متأثر و بگریه انداخت و نجات مردم مصیبت زده آذربایجان را از شر ملک اشرف از واجبات و ارضای خاطر پروردگار و عدول از آنرا از معاصی بزرگ

۶۷ - در شیراز با اینکه از او استقبال بعمل آمد ولی از آنجا متوجه شام گشت و در آنجا عماراتی عالی از زاویه و خانقاه از خود بیادگار گذشت.

۶۸ - شهر غازان فعلی، واقع در کشور روسیه شوروی که مرکز دسته‌ای از مغول مسلمان بود، رنه کروسه - امپراطوری استبها - پاریس ۱۹۳۹ 'Grousset' R. les, empires, des Steppes ' Paris 1848, P 482)

دانست و جانی بیگ را چنان تحریک کرد که فی الفور امر بتجهیز سپاه جهت حمله بآذربایجان داد و در اوایل سال ۷۵۸ - (۱۳۵۸/م) جانی بیگ آماده از آب کر عبور کرد و این خبر به ملک اشرف رسید^{۶۹}. ملک اشرف ابتدا این اخبار را از اراجیف دانسته و خیال میکرد لشکر برای گرفتن مرسوم و مواجب براه انداخته ولی چون در این امر بتحقیق پرداخت وصحت آن معلوم شد^{۷۰} از سرداران زبده چون علی قلندر و طغاتی‌مور غلام و دیگر امرای خود را که جهت خواباندن شورش و آشوب ظلم خود باطراف و اکناف فرستاده بود احضار کرد و برای جلوگیری از جانی بیگ خان فرستاد، خود از ریع رشیدی بیرون آمد و مردم را که آنجا جمع کرده بود امر به بیرون آمدن داد که زمانهای دراز بود که نه خود و نه مردم مجتمع در آنجا پای به بیرون نه نهاده بودند، بصوب شب غازان براه افتادند و در آنجا اجتماع کردند و خواتن و دختران و ذخایر و دفاین و خزاین زر سرخ و نقره و اجناس را که بقلعه النجق (الموت) فرستاده بود بیاوردند این خزاین و دفاین را چهارصد قطار استر و اشتر حمل میکرد^{۷۱}. در شب غازان يك اجتماع بزرگی از امرا و سوار و پیاده

۶۹ - حافظ ابرو - ص ۱۸۵؛ ابوبکر القبطی - ص ۱۷۷.

۷۰ - چون جانی بیگ به شیروان رسید ایلچی فرستاد بملک اشرف که من می آم تاالوس هولاکو را ضبط کنم و توپسر چوپانی که در چهارالوس نام او در یورلیغ بود امروز سه الوس در حکم من است و من تراهم چنان امیر الوس خواهم توشی میشی کردن برخیز و استقبال کن ملک اشرف پاسخ داد که او پادشاه الوس بر که است بالوس ابقا چه تعلق ندارد که اینجا پادشاه غازان است و امارت از آن منست ایلچی سخت گفت او را باز داشت و محبوس کرده (ابوبکر القبطی - ص ۱۷۷).

۷۱ - حافظ ابرو - ص ۱۸۵.

تشکیل یافت و مرسوم شایان در حق ایشان مقرر ساخت و براو جان فرستاد تا قشون جانی بیگ باردبیل رسید .

اول معلوم نبود که مهاجم کیست چون نام جانی بیگ معلوم شد اشرف بر خود لرزید و مضطرب شد^{۷۲} خواتن و خزاین را به خواجه لولوساجلو - و خواجه شکرلبخان داده و سفارش کرد و گفت درمروند بر سرچشمه خواجه رشید قرار دهند و منتظر خبر من باشید ، خود روی به اوجان نهاد و بایشان سفارش کرد اگر در جنگ فاتح شدند بتبریز آیند و اگر برعکس شد بخوی ببرند . که من در آنجا بشما ملحق خواهم شد .

چون باوجان رسید روز اول در بستان آباد برکنار رودخانه مهرانرود نزول کرد و دوروز توقف کرد تا امرائی که بطرف ساوه رفته بودند بالشکرها برسیدند (درحدود ۱۸۵ هزار) وجبه واسب و سلاح و زر گرفته روان شدند ، اخی جوق که از زمهره لشکریان بود کوچ کرد و به قلعه سعیدآباد رفت و بر سرپشته آنجابه خانه خاصه را را آماده نمود که بلشکر دهند و عمده لشکریان آنجا را خالی کرده بودند و جز تعدادی از تاجیکان و نوکران ایشان ملازم نمانده بود ، بالاخره بر سرپشته مذکور آماده و منتظر حوادث بودند که تا قشون جانی بیگ از صوب سراب نمایان شد^{۷۳} در این موقع هوا منقلب گشت تگرگ و طوفان سخت در گرفت چهارپایان رم کردند و این

۷۲ - حافظ ابرو - ص ۱۸۵ ؛ عبدالرزاق سمرقندی - ص ۴۴ ؛ خواند میر حبیب السیر - ج ۳، ص ۲۴۸ ؛ بارتلد شوپلر - ص ۱۵۴ - IRAN)
MOGOLLARI)

۷۳ - جانی بیگ از راه دشت مغان و از طریق بیله سوار و برزند وارد اردبیل طی طریق میکرد ، ابوبکر القبطی - ص ۱۷۸ .

عمل را برفال بد تعبیر کردند و واهمه بردل سپاهیان افتاد و از طرف دیگر جانی بیگ لشکر خود را به طریق شکار و صید اعزام داشت تا قشون ملک اشرف را حلقه وار دور گیرند .

امرای اشرفی چون تعداد وحدت و شدت حرکت جانی بیگ را دیدند دل بفرار دادند و حمله ناکرده متفرن شدند . بقول صاحب تاریخ شیخ اویس مقابله با جانی بیگ از اخلاف چنگیز را از مردانگی خود دور دیدند اغلب از سپاهیان باین فکر افتادند که بقلاع حصین روم پناهنده شوند اگر کار بمصالحه کشید باز آیند والا در آن بوم بمانند^{۷۴} جانی بیگ بدون معارضه با وجان رسید در این موقع شیخ خلقی اختاجی واقعه را در سعید آباد بگوش ملک اشرف رسانید که دیگر مجال توقف بر ملک اشرف باقی نماند بطرف تبریز عقب نشست و آن شب را با اضطراب در شب غازان بروز آورد .

تا بامداد بطرف خواتین و خزاین خود روانه شد ، مردم همه او را تنها گذاشتند ، چون باغروق رسید غیره از دو غلام گرجی کسی با او نبود^{۷۵} .

خواجه لولو و خواجه شکرلب و خربندگان و شتر بانان دست بغارت کردن خزاین اشرف گشادند و خواتین متفرق شدند ملک اشرف روی بطرف خوی آورد و بخانه شیخ محمد بالغیچ ملتجی شد^{۷۶} .

● ۷۴ - ابوبکر القبطی - ص ۱۷۷ (البته این نظر آنده از پاهیان اشرف می تواند باشد که از روم باین سرزمین آمده بودند .)

۷۵ - حافظ ابرو - ص ۱۸۷ .

۷۶ - حافظ ابرو - ص ۱۸۹ ؛ عبدالرزاق سمرقندی - ص ۴۴ ؛ خواندمیر - ج ۳ ، ص ۲۳۷ .

این خانه در صحرای خوی بود و شیخ محمد بالغجی چون او را امان داد و در ضمن ورود او را توسط قاصدی به جانی بیگ خبر داد پادشاه (جانی بیگ) امیر بیاض را برای دستگیری او بدان طرف مامور ساخت ، خواجه محمود صاحب دیوان در شهر فرود آمد و با امیر بیاض بخانه‌های ملک اشرف در خوی رفتند جمعی از مردم حمیری از آن خانه‌ها بیرون آمدند و یکی از آنها کشته شد مردم بترسیدند و متفرق شدند .

امیر بیاض و خواجه محمود خانه‌های او را تفحص کردند چیزی بگیشان نیامد، امیر بیاض بجانب خوی رفت و خواجه محمود بطرف شهر آمد و بیتکچیان را طلب داشت و به تفحص اموال و مسکوکات او پرداختند در نتیجه بر همه اموال نقدی و جنسی ملک اشرف دست یافتند .

امیر بیاض از خوی خود ملک اشرف را دستگیر و بتبریز آورد ، چون بتبریز رسید مردم مسیر او در کوچه و پشت بامها به تماشای او برخاسته بودند تا ببینند ظالمی را که يك چندی ، روزگار را بر مردم خدا تنگ و سیاه کرده بدست مکافات چگونه گرفتار آمده و بر سر او خاکستر میریختند و لعنت میفرستادند و بی حرمتی را از حد گذرانیدند تا از این ازدهام گذشته بخانه خواندبیکي مادر سیخ کججی برده شد .
 - امیر کاوس شیروانی با مولانا محی الدین بردعی آنجا حضور داشتند ، ملک اشرف دست کاوس را بوسه داد ملک کاوس او را دلجوئی داده بعد از آن وی را پیش پادشاه جانی بیگ بردند ، پادشاه باو خطاب کرد که این مملکت چرا خراب کردی و این همه

ظلم راعلت چیست بود در جواب گفت «نوکران خراب کردند برای من تقصیر نبود» پادشاه میل داشت که ملک اشرف رازنده به مملکت خود ببرد ولی امیر کاوس و قاضی محی الدین کشتن آن را لازم دانستند و گفتند مادام که او زنده است مررم این مملکت از او ایمن نخواهند بود و فتنه و آشوب خاموش نخواهد شد تا پادشاه را سر رای آوردند و از او دستور قتل آن را گرفتند ۷۷.

بمحافظین او خبر رسانیدند او را قصد کنند در راه او را از اسب پائین کشیدند شمشیر در پهلوی او فرو بردند چنانکه سر شمشیر از جانب دیگر بیرون آمد بدینوسیله او را از پای در آورده سرش از تن جدا ساختند و سر ملک اشرف را به تبریز آوردند و در میدان شهر بر در مسجد مراغه ای ها بیاویختند این واقعه در روز جمعه پنجم رجب سال ۷۵۸ هجری اتفاق افتاد. ۷۸

۷۷ - حافظ ابرو - ص ۱۸۷ : ابوبکر القبطی ص ۱۷۹ : خواندمیر - حبیب السیر - ج ۳، ص ۲۳۷ : مطلع السعدین - عبدالرزاق سمرقندی ص ۴۹ : B-Supler-IRAN - MOGOLLARI ص ۱۴۵ : فاروق سومر (F - Sumer) ص ۱۰۷

۷۸ - حافظ ابرو - ص ۱۸۸ : ابن بزاز اردبیلی - صفوة الصفا - چاپ دهلی باب دهم، ص ۳۱۹، (این مورخ درباره گرفتاری او چنین می نویسد : وقتی که ملک اشرف رادستگیر کرده به تبریز آوردند از آنجا برودخانه سه کنید به درگاه جانی بیگ خان بردند و قبلا شیخ صدرالدین اردبیلی که از ظلم اشرف به گیلان فرار کرده بود بدستور جانی بیگ اشرف در چادری زندانی بود که باغلیه تمام صدرالدین چون از آنجا گذشت سر صدای آنرا اشرف شنیده از محافظین خود جریان آنرا دریافت و از مقام شیخ صدرالدین استشفاف نمود و از کرده های خود درباره آن پوش طلبید صدرالدین خواست جان او را نجات دهد ولی اجتماع مشاهیر او را از این کار بازداشت تا رای پادشاه جانی بیگ بر قتل او علقه گرفت .)

بالاخره ظلم و ستم و بیعدالتیهای اشرف را بباد فنا داد و
آذربایجانیه‌ها از او حمایت نکردند که هیچ بلکه مردم تبریز قتل او را
جشن گرفتند و چراغانی و شادی‌ها پیا کردند و انعامهای وافر و شایان
توجه به آورنده سر او دادند .

آخرین امیرنامی چوپانیان بدین گونه بر افتاد و بقیه بازماندگان
چوپانیان بدست شیخ‌اویس از میان برداشته شد ^{۷۹} .

بدنبال قتل ملك اشرف ، جانی‌بیک با ده هزار سوار به تبریز
رسید امرا و لشکریان او بدون اینکه زحمتی بمردم آن دیار برسانند
در دولت خانه نزول کرده و لشکر در کنار رودخانه‌ها و میان راه‌ها
قرار گرفتند جانی‌بیک صبح به مسجد خواجه علی‌شاه رفته نماز بجا
آورد و طریقه عدل و کشور داری نمونه را نشان داد .

ظالم برفت و قاعده ظلم او نماند

عادل برفت و نام نکو آشکار کرد

و چون اختلالی در مزاج جسانی‌بیک بوجود آمد پسر خود
بیردی‌بیک را باده هزارد سوار در تبریز بگذاشت و دختر ملك اشرف
سلطان بخت و تیمورتاش پسر او را با صندوقهایی از زروسیم بعنوان
غرامت جنگی برداشته متوجه ملك خود شد . در این مورد این بیت
ضرب‌المثل شد :

۷۹ - فاروق سومر - F - sumer, S.108 ؛ حافظ‌ابرو - ص ۱۸۸ ؛ سمر -

قندی - ص ۴۴ ؛ خواندمیر ج ۳ ، ص ۲۳۷ .

دیدنی که چه کرد اشرف خر
او مظلمه برد دیگری زر^{۸۰}

صفات و سیاست ملك اشرف

عموم مورخین متفق القولند که امیر اشرف امیری ظالم ، بی موازنه ، مریض حال ، بی اعتماد ، مثلون المزاج ، حسود ، تنگ چشم فاقد اصول و رویه ملك داری و مردم نوازی بود، ولی نسبت بخود آنچه برازنده يك امیر باشد دارا بود .

از سال ۷۴۴ تا پنجم رجب سال ۷۵۸ هجری (برابر با ۱۳۵۸ - ۱۳۴۴/م) در آذربایجان - آران عراق عجم - کردستان - و قسمتی از گرجستان حکومت راند و دريك وسعت تقریباً وسیع فرمانروائی داشت امارت چهارده ساله او بدون آنکه منشأ خیر و برکتی باشد باکشتن اقربا و خویشان و امرا و برپا داشتن ظلم و ستم بملت خود و جمع کردن مال و منال عنوان دیگری نداشت، حرص مال دوستی را بدان حد رسانید تا دخمه و مزار سلاطین مغول را که احساس کرد دارای چیزکی است بشکافت و نا کفن و آنچه در مقابر بود بیرون آورد^{۸۱} و بابدنامی هر چه تمامتر برای خود خزائنی ترتیب داد که تا

۸۰ - در مصر دوم این شمرد حبيب السیر چنین آمده : او مظلمه برد جانی بیکه زد) .

۸۱ - معین الدین نطنزی - منتخب التواریخ (آنونیم اسکندر) ، ثان اوین - تهران، ص ۱۶۱

آن زمان بر سلاطین بزرگ ممکن، میسر نشده بود بدون اینکه از این ثروت، به نفع مردم بیچاره و فقیر استفاده کند بدست دشمنان او افتادند.

اعتماد او بطوایف و اقوام خود زایل، غلامان جانیکیلی و رومی ملك اشرف اعتبار خود را از دست داده در عوض ترکهای آناتولی در ترادو مقام قابل ملاحظه کسب کردند، او امرای مغولی خود را معدوم و جای و مقام آنها را به امرای مملوک و ترکهای آناتولی می داد.

این رویه و سیاست باعث حکومت چهارده ساله دراز مدت او شد^{۸۲} از بزرگان این امراء عبارت بودند: سلطان شاه جاندار، دلو یابزید الفی و یکجو کرد^{۸۳}

در واقع در دوره حکومت چهارده ساله خود بی رقیب بود، بزرگترین رقیب او شیخ حسن جلایر بود که در مقابل او کاری از پیش نبرد.

و در قسمت غرب قلمرو او در آناتولی امیر ارته با اینکه استقلال اعلام کرد ولی هرگز از قصد ملك اشرف غافل نبود و در ایمنی بسر نمیرد، اشرف در دوره حکومت خود با اینکه رفتارش با ارته دوستانه نبود اما بروش خصمانه نیز متوسل نشد^{۸۴}

انوشیروان پادشاه خوانده اش بجز نامی در سکه ها در هیچ کجا

۸۲ -- فاروق سومر - (Anadoluda Mogollar S. 106) F - sumer

۸۳ -- فاروق سومر نقل از ابوبکر القبطی - ۱۷۰ (F - sumer , S 107)

۸۴ - آنچه از تاریخ مقریزی برمی آید سفیر ملك اشرف به سرزمین مصر در عهد سلطان الملك الصالح در محیط ارته مواجه با نا امنی شده و ممنوعیت رفت و آمد تجار مورد شکایت ملك اشرف شد و از سلطان مصر درخواست کرده که در صورت حمله به کشور ارته داخل میان ایشان نشود.

اثری از او نبود، گرچه هموم دست نشاندهگان در حکومت و اداره مملکت بی تأثیر بودند ولی باین پایه و اندازه نمی رسیدند که انوشیروان رسید جزاینکه درسکه بنامش برخورد کنیم در سایر آثار از او خبری نیست و از عاقبت او نیز اطلاع نداریم که ملک اشرف با او چه معامله کرده است آنطوریکه سلیمان بی نام و نشان و بی سروصدا از صحنه سیاست و گردونه اقبال بیرون رفت انوشیروان نیز همین سر نوشت منتهی بمراتب بالاتر دچار گردید.

روابط اوبا سلاطین مملوک مصر دوستانه هم گر نبوده چندان خصمانه نیز نبوده است ^{۸۵} وزارت او ابتدا با داشتن اختیار کلیه امور در دست خواجه عبدالحی بود ولی ملک اشرف کسی نبود که یکی را دایماً در مقام قدرت نگهدارد (چگونه که از عاقبت کار آن اطلاع داریم) بعد از مدتی او را عزل و مقام آنرا بعهده خواجه مسعود دامغانی محول نمود.

خزانه داری کل در مسئولیت خواجه ابوبکر پسر خواجه علیشاه جیلانی قرار داشت، و صاحب دیوانی را خواجه محمود عهده دار بود.

گرچه مسلمان بود ولی بعزت رفتار خشین نارضایتی عموم طبقه روحانیون را فراهم کرده و آنطوریکه میدانیم علما و فضلا از او روی

۸۵ - آنچه مقریزی مینویسد میشود استنباط نمود، بنا بقول وی ملک اشرف در سال ۸۵۶ سفیری بمصر اعزام داشته و از ارتنه برای اینکه روی خوشی بتجار ایرانی نشان نمیدهد که از سرزمین آن گذشته و بین ایران و مصر رفت آمد نماید گله نموده و از سلطان مصر درخواست نموده که اگر ملک اشرف متوجه حدود ارتنه شود سلطان مصر بیطرفی اختیار نماید و این درخواست بی جواب میماند السلوک ج ۲، ص ۸۶۳.

گردان و جلای وطن اختیار کرده و رفتارش با آنها در غدر و حيله بوده است .

وضع چوپانیان بعد از قتل ملك اشرف

چون ملك اشرف بقتل رسید و جانی بيك خان باقرار دادن پسرش در رأس حكومت تبریز باخزاین و دختر و پسر اشرف (سلطان بخت و تیمورتاش) روی بسرزمین خود نهاد.

بیردی بيك خان به كمك محمود صاحب دیوان به تخت نشست و سرای تیمور و پسر امیر جاروق را بوزارت برقرار نمود ، اشرفیان بدور محمود جمع آمدند وضع بدین منوال بود تاخیر مرگ جانی بیگ خان رسید ، بیردی بیگ خان بسرزمین خود متوجه شد بدنبال آنها اخی جوق که از سرداران ملك اشرف بود روی به تبریز نهاد در اینجا حكومت برقرار کرد ، و خواجه عمادالدین کربانی وزارت یافت ^۱ و نیابت او را خواجه ابوبکر پسر خواجه علিশاه جیلانی برعهده گرفت ^۲ اشرفیان دور او را گرفتند .

اخی جوق روش اشرف را دنبال کرد و دست تعدی و ظلم بسوی مردم گشود باز مردم تبریز دوره نکبت خود را بازیافت تا این وقایع بگوش سلطان اويس پسر شیخ حسن جلایر که بعد از مرگ پدر بجانشینی او انتخاب شده بود رسید .

۱ - حافظ ابرو - ص ۱۸۹ .

۲ - عبدالرزاق سمرقندی - ص ۲۲۱ .

امیر شیخ اویس بامعیت امرائی چون عیسی بیک و علی پیلتن و لشگرهای مجهز متوجه آذربایجان گردید سال ۷۵۹ بود که لشگر اخی جوق که میسره آنرا اشرفیان بر عهده داشتند نتوانستند در مقابل جلایریان ایستادگی کنند بطرف نخجوان فرار اختیار کردند^۳

تیمورتاش باخواهرش که اسیر ازبکها شده بود بعد از خلاصی باخواهرش بخوارزم رفت و از آنجا به شیراز شدند چون کسی توجه به آنها نکرد تابه شهر اخلاط در قلمرو ارته روی نهادند و حاکم آنجا خضرشاه از ترس شیخ اویس او را به پیش او فرستاد تا بدستور شیخ اویس سر او را بریده و به تبریز فرستادند و چراغ دودمان اشرف ویا چوپانیان را خاموش ساختند.^۴

بعد از قتل ملك اشرف قبیله سولدوز اهمیت خود را از دست دادند و دیگر در تاریخ اسمی از آنها بمیان نمیآید ، شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه که از ایلات و طوایفی که فشون تیمور را تشکیل میدهند از سولدوز هانیز نام میرد.^۵ میرخواند مینویسد تیمور به خلجهای ساکن ساوه نامه ای که ارسال میدارد به پیر علی سولدوز نامی توصیه میکند در تقویت نیرویش بکوشد ، بنا به تحقیقات اخیر منور سکی امروز طایفه ای بنام سولدوز در اطراف ساوه بطور ایلاتی زندگی میکنند احتمالاً از سولدوزهای منسوب به چوپانیان باشند ؟

۳ - حافظ ابرو ص ۱۹۱

۴ - فصیحی - مجمل ص ۹۳ ؛ حافظ ابرو - ص ۱۹۳ .

۵ - شرف الدین یزدی - ظفرنامه - ج ۱ ، ص ۲۸ .

بخش پنجم

تشکیلات اداری و اجتماعی چوپانیان

تشکیلات اداری و اجتماعی دوره چوپانیان با توجه به مسائل سیاسی چنانکه ملاحظه کردیم دوام و ادامه حکومت ایلخانان مغول در ایران است و همان تشکیلات اداری ایلخانان اعمال میشده منتهی در مقیاس کوچکتر، و نباید انتظار داشت که این تشکیلات واقعاً به معنای حقیقی کشورداری باشد که در سلسله‌های معتبر و بزرگ با گسترش وسیع ناظر آن هستیم. چه وضع تزلزل و نابسامان سیاسی امکان آنرا نمیداد که در تأسیس یک سیاست و سیستم صحیح مملکت داری اقدام بعمل آید و قدمهای مؤثر برای رفاه و بهبود در امر فلاح و دامداری و تجارت و آسایش مردم برداشته شود تنها توجه بیشتر به تزیین و اقتدار نظامی و آلت حرب و ستیز با دشمن و استفاده از امکانات با توسل بغدر و حيله و دسیسه‌ای برای تثبیت وضع متزلزل از حالات بارز این سلسله است، مسائل سیاسی این دوره را کم و بیش مطالعه کردیم اینک اختصاری از وضع اداری و اجتماعی این دوره را که جسته و گریخته در منابع به آنها بر میخوریم از نظر میگذرانیم :

۱ - سلطنت

در ظاهر امر در دستگاه چوپانیان مانند ایلخانان در

رأس حکومت پادشاه قرار داشت (سه نفر بنامهای ساتی بیگ ، سلیمانخان ، انوشیروان عنوان سلطنت را داشتند) سعی میشد که صاحب این عنوان منسوب بخاندان چنگیزی بوده تاحکومت آنها ظاهر آ صورت قانونی بخود گیرد ولی چنانکه دیدیم این عنوان اسمی بیش نبود و قدرت درامیر تجمع داشت (شیخ حسن ، ملک اشرف) و پادشاه خوانده آلت دست ایشان بودند^۱

از وظایف مهم پادشاه در درجه اول ریاست کلی امور کشوری و لشگری و در درجه دوم صرفاً رسیدگی بامور نظامی بود پادشاه در اوایل با نظر شوری تعیین میشد مانند انتخاب ساتی بیگ به سلطنت ولی در مراحل بعدی شوری در انتخاب خان جدید دخالتی نداشت ، انتخاب خان تنها با نظر و اراده امیر بود مانند سلیمانخان و انوشیروان .

۲ - نایب السلطنه

بعد از مقام سلطنت بعنوان نایب نیز بر میخوریم و این عنوان را در دوره چوپانیان همان امیر شیخ حسن و ملک اشرف ظاهر آ و با

۱ - این خود جای سؤال میباشد که چرا این امر با اینکه صاحب قدرت شدند نام سلطنت و سلطان بر خود نهاده اند و سکه به نام خود نزدند و خطبه به نام خود نخواندند ؟ و اگر باین عمل اقدام میکردند نتیجه چه میشد ؟ اگر بگوئیم مورد اعتراض مردم واقع میگشت آیا کسی وجود داشت که با اعتراضات گوش دهد ؟ آنها همه چیز را به زور بملت تحمیل میکردند تا چه رسد بعنوان سلطنت ، ولی احساس میشود از آنجائی که قدرت که عبارت باشد از قشون و فرماندهی آن در دست امیر الامرای وقت بود ، اگر این امر خود نام سلطنت انتخاب میکردند لازم می آمد امیر الامرا شخص ←

طناًدارا بودند و این امر انائیبی نیز برای خود تعیین میکردند مثلاً نائب ملك اشرف خواجه عبدالحی بود و این عنوان را بعضاً وزیر وقت عهده دار بود ۲ درجه نیابت سلطنت با درجه وزیر معادل و حتی از آن نیز بالاتر می آمد :

۳ - امیرالامرا

در دستگاه چوپانیان ظاهرآ بعد از مقام اول سلطنت مقام اول از آن امیرالامرا بود او تمام توجه اش را معطوف بامور لشکر مینمود و در زیر فرمان او امرای تومان، هزاره، صده و دهه قرار داشت، در ابتدای کار شیخ حسن چوپانی بعد از انتخاب ساتی بیگ به سلطنت امیرالامرا خود شیخ حسن و امیر سورغان نائیب او تعیین شد، در زمان ملك اشرف امیر عبدل این سمت را داشت و بعد از او امیر محمد رومی شد که سر کرده دوهزار سوار بود، بعد از اینها بنام امرای طراز دومی چون امیر جدای، مصر ملك، خواجه علی، الیگی بهادر، اسماعیل قوشجی، اخی جوق، ملك اشتر، دلوبایزید، الفی (البی) و امیر قلندر را ملاحظه مینمائیم.

۴ - وزارت

برای اداره امور کشوری و تنظیم دخل و خروج مملکتی و بررسی

ثانی باشد در این صورت چون قدرت تضعیف میشد نتیجتاً احتمال خطر برای مقام سلطنت پیش میآمد و با اصطلاح امروزی با خطر کودتا هر آن مواجه میشدند.

۲ - حافظ ابرو ص ۱۷۵

امور مالی و تعیین حکام محلی و همکاری با پادشاه یکی از رجال مطلع مملکت از طرف مقام سلطنت و در دوره مورد نظر ما چوپانیان با نظر امیر باین سمت تعیین میشد، او کارها را با صلاح دید خود انجام میداد و در مسائل مهم نظر حاکم وقت را در میافت و با صلاح دید آن انجام میداد^۳ از وظایف مهم وزیر غیر از مطالب مذکور انتخاب مأمورین مالی شهرها، مقاطعه دادن مناطق، وصول مالیاتها بطریق جنسی و صدور بروات؛ اغلب وزیر از رسیدگی بامور مالی معاف، شخصی بنام صاحب دیوان این مسئولیت را عهده دار میگردد. صاحب دیوان مشهور دستگاه ملک اشرف خواجه محمود بوده است.

مانند دستگاه ایلخانی بعضاً برای اداره امور کشوری و وزیر با اشتراك هم کارهای مملکت را اداره میکردند چنانکه دیدیم شیخ حسن چوپانی چون ساتی بیگ رابه سلطنت انتخاب گردد و وزیر برای او تعیین نمود یکی رکن الدین شیخی رشیدی دیگری غیاث الدین محمد علیشاهی^۴ و چون ساتی بیگ عزل و سلیمان خان اعلام شد وزارت اشتراکی بوزارت انفرادی تبدیل گردید و غیاث الدین محمد علیشاهی تنها وزیر کشور چوپانیان شناخته شد.^۵

در دوره اشرف مملکت دارای يك وزیر بود و او خواجه عبدالحی وزیر صاحب اختیار اشرف است که گذشته از مقام وزارت نیابت ملك اشرف نیز بعهده او محول بود. با اینکه میان ملك اشرف

۳ - دستور الکاتب فی تعیین المراتب - نخبجوابی؛ عبدالکریم علی اوغلی، مسکو

۱۹۶۲، ضرب دوم نوع اول، ص ۹۵.

۴ - حافظ ابرو - ص ۱۵۸.

۵ - حافظ ابرو - ص ۱۷۲.

و خواجه عبدالحی عهدوپیمان رفته بود ولی ملک اشرف کسی نبود که بقول خود وفا نماید، بعد از مدتی بمال او چشم دوخت به بهانه ای او را گرفته به قلاع الموت والنجد فرستاد وی در این زندانها از دنیا رفت، دومین وزیر ملک اشرف دامادخواجه عبدالحی خواجه مسعود دامغانی است، او نیز در سال ۷۵۱ معزول و به قلعه روئین دژ تبعید شد.

۵ - مستوفی

مقام مستوفی که مسئول امور مالی باشد مانند دستگاه ایلخانیان در دستگاه چوپانیان نیز وجود داشته و عمادالدین سراوی که مستوفی شیخ حسن کوچک بوده می شناسیم.

۶ - خزانه داری

در دستگاه چوپانیان خزانه داری خیلی مهم مینمود و شیخ حسن و ملک اشرف بیشتر باین امر توجه میکردند و بآن دولی خانه می گفتند سکه ها و مسکوک زروسیم که در اغلب شهرهای آذربایجان و عراق عجم در قلمرو چوپانیان مانند تبریز، کاشان، اخلاط، اصفهان، و جنس آنها از نقره و طلا و واحد آن دینار باشد تهیه میشد (تصاویری از

۶ - حافظ ابرو- ص ۱۷۵.

نمونه‌های آن که در این کتاب آورده شده توجه شود) و در خزانه جمع‌آوری شده غیر مسکوک از زر و سیم و اجناس خراب‌نشدنی نیز در خزانه جای داده میشد و در موقع ضروری بین سپاه تقسیم میگشت از خزانه‌داری معروف ملك اشرف، مولانا ابوبکر قوام‌الدین سراوی و خواجه شکرلب خازن و خواجه لولوساجلو را می‌شناسیم.^۷

۷ - دیوان

در رأس حکومت دیوانی قرار داشت، مسایل سیاسی مملکت و روابط حکومت با دولتهای دیگر در این دیوان رسیدگی میشد و مورد بررسی قرار میگرفت و صدور فرامین از این دیوان ناشی میشد وزیر و صاحب دیوان و اشخاصی که در این دیوان صاحب وظیفه بودند به خواجه‌گان دیوان مشهور بودند، در زمان ملك اشرف غیاث‌الدین محمد کرمانی و عمادالدین سراوی از آن جمله‌اند و اغلب این رجال در سفر و حضر جزو ملازمین و از اینها بودند: قاضی شمس‌الدین، خواجه غیاث‌الدین کرمانی، خواجه غیاث - الدین شکرلب، خواجه سلطان شاه سراوی، سید جهرمی، سید علاء‌الدین، یمن‌الدین سربدار و خواجه لولوساجلو.

۸ - تقسیم و اداره ملك

مناطق قلمرو چوپانیان عبارت بودند: آذربایجان، هراق

عجم ، آران ، موغان ، گرجستان و کردستان و بعضا اصفهان و کرمان در ظاهر جزو قلمرو آنها محسوب میشدند که از طرف مرکز بصورت تیول مانند اداره هربکی بامیری که منسوب بخاندان خودشان باشد داده میشد ، چنانکه دیدیم گرجستان و آران به امیر سیورغان و فارس به امیر پیرحسین و اصفهان و ری به ملك اشرف بعد از انتخاب سلیمانخان تعلق گرفت .

مرکز اصلی کشور که پایتخت باشد تبریز بود ولی پادشاه و امرا کمتر در این شهر ساکن میشدند و زندگی کوچ نشینی داشتند ، زمستان را در قرا باغ و مغان و تابستان را در اوجان میگذرانیدند. برای هر شهری که در حکم شهربانی امروزی باشد ضابطی تعیین میشده ، پیرحسین قبل از تعیین بحکومت فارس ضابطی تبریز راعهده دار بود .

۹- فرم سپاه و نوع سلاح

قشون چوپانیان از سواره و پیاده تشکیل می یافت و پیاده نظام بیشتر از سواره نظام بود و تعداد آن در دوره ملك اشرف به ۵۰/۰۰۰ بالغ میگشت . و این سپاه از طوایف و اقوام مختلف بوجود می آمد (این مطلب راه با بررسی و تعمق در آثار مربوط باین دوره میتوان استنباط نمود) و مهمترین این اقوام عبارت بودند از : مغول ، تاجیک ، گرجی ، رومی ، حمیری ^۷ ، اکثر سوارکاران را مردم

۷ - حافظ ابرو - ص ۱۸۲ و ۱۸۵ .

مغول الاصل تشکیل میداد و رسوم و عادت آنها این بود که همیشه در خارج از شهر بسربرند (این مطلب را از سفارش ملك اشرف به امیر سیورغان و یناغی باستی میتوان دریافت) ^۹ در ایام صلح در دامنه کوهستانها و در زیر چادرهای و در مواقع جنگ در پشت اسبها بسر می بردند .

از انواع سلاح این دوره برای سوارکاران تیروکمان و نیزه بود ، جنس آنها از چوب و در نوك آنها آهن بکار میرفت و در اغلب شهرها ، استادکارانی برای اینکار تربیت می یافت و ایشان در مقابل تعهد ، سالانه سلاحهای قراردادی راتهی و تحویل دولت می نمودند و در زیر نظر امیر عارض نگهداری شده و در مواقع لزوم بین سپاه تقسیم میگردید .

پیاده نظام مجهز به سپر و کلاه خود و دشنه و نوع شمشیر دوسره بودند که در شهرهای مختلف توسط استادان ماهر ساخته میشد و بدن هر دو نوع سپاه را زرهی که از بهم بافتن حلقه های آهنی تهیه میگردید پوشیده میشد و این زره را اغلب برای محافظت اسبها نیز بکار می بردند . ^{۱۰} حقوق سپاه شش ماه نقدی و شش ماه بطور برات و حواله پرداخت میشد .

۸ - حافظ ابرو - ص ۱۸۶ و ۱۸۷ .

۹ - حافظ ابرو - ص ۱۷۵ .

۱۰ - بارتلد - شوپلر - و B - Spuler - IRAN MogollARI
ANKARA و 1958 و S 447 .

۱۰ - محاکم قضائی و جزائی

مسائل حقوقی افراد و حل و فصل دعاوی و امور مربوطه به بیع و شرط و امور زناشویی در اختیار اشخاصی قرار داشت که آشنائی کامل بقوانین شرعی و اسلامی و ای بسا به یاسای جنگیزی و یا اصلاحیه غازانخان داشت، انجام می گرفت .

ریاست کل این طبقه در عهده شخصی بود که عنوان شیخ الاسلام را داشت در عهد شیخ حسن چوپانی فخرالدین جابریدی صاحب این مقام بود و خواجه غیاث الدین محمد کججکی شیخ الاسلام پایتخت کشور (تبریز) و دربار ملک اشرف بود که حافظ و راعی عدالت محسوب میشد. و عنوانی که در مکاتب سلاطین مملوک مصر نسبت به او بکار رفته « اعاد الله تعالی من برکته المجالس السامی » بوده است ^{۱۱} ولی اعمال غیر عادلانه ملک اشرف گاهی او را مجبور به جلای وطن بخاطر عدم نظارت به اعمال غیر انسانی مینمود. ملک اشرف برای گسترش باصطلاح عدالت از خانه خود زنجیری بخارج کشیده بود که هر مظلومی با دست زدن و یا تکان دادن آن ، ملک را در جریان امر گذاشته و دادخواهی نماید ^{۱۲}

در دستگاه چوپانیان مانند ایلخانیان محکمه عالی وجود دارد که مامور رسیدگی باعمال امرا و رجال کشور در مسایل سیاسی

۱۱ - صبح الاعشی فی صناعته الانشاء ، ج، ص ۵۷۰ .

۱۲ - حافظ ابرو - ص ۱۸۳ .

است و ریاست آنرا شخص خان عهده‌دار است و با احتمال قوی در اینگونه مسایل یاسای چنگیزی در امور لشگری و قوانین اسلام در امور کشوری مراعات میشده است. شلاق زدن و حبس نمودن (بقلاع دور دست فرستادن) و اعدام (سربردن) از نوع جزا بوده است. خرید و فروش املاک یا بیع و شرط توسط علما و روحانیون انجام می‌یافت.

۱۱ - خط و زبان

زبان معمول در دستگاه ایلخانیان باید زبان مادری‌شان همان مغولی باشد، از آنجائی که مغولها با ترکها در آمیختند زبان ترکی اوغوری و چغتائی زبان دوم دربار ایلخانیان محسوب میشده اولین خطی که مغولها بآن آشنائی یافتند خط اوغوری بود و مطالبشان را بزبان مغولی با خط اوغوری مینوشتند البته با اختلاط طوایف و اقوام مختلف زبانهای مختلف با لهجه های متفاوت وجود داشته، چون با ایرانیان در آمیختند بتدریج زبان فارسی نیز در دستگاه ایلخانیان رایج و مرسوم شد بطوریکه پادشاهان آخر ایلخانی بفارسی چنانکه دیدیم شعر میگفته و در اوایل زندگی به تعلیم خط فارسی پرداخته و ابوسعید بهترین خط فارسی را مینوشته است.

همینطور کتب تاریخ تدوین شده در این دوره عموماً بزبان فارسی بوده و مورخین اصلاً فارس زبان بوده‌اند و تمام ایلخانیان مغول از متون و مطالب آن بخوبی مطلع شده و برایشان قابل تفهیم بوده است؛ که چون بدین اسلام گرویدند آشنائی بزبان عربی که زبان دینی و مذهبی باشد

لازم می نمود و حتی روی سکه بخط وزیران عربی که نشانه علاقه این حکومت بزبان عربی باشد مبین این مسئله است. بالاخره خط وزیران فارسی و عربی مرسوم دربار ایلخانیان گردید در دوره مورد بحث «چوپانیان» که ادامه حکومت ایلخانیان است وضع بهمین منوال بوده است ولی باتوجه به اخبار حافظ ابرو مغولها زبان مغولی و خط اوغوری را فراموش نکرده بودند (. . . ملك اشرف . . . بعد از مکتوبی بخط مغولی برخواجه عبدالحی نوشت . . .)^{۱۳} از منشیان بزرگ دربار ملك اشرف که بفارسی می نوشت خواجه مسعود را باید نام برد^{۱۴}

۱۲ - پوشاك و مسكن

گرچه از دوره ایلخانیان، مغول چادر نشینی را بخانه نشینی (تخته قابو) تبدیل کرده بود ولی زندگی نظامی و وجود سفرهای جنگی و احتیاج به علوفه جهت این امر احتیاج به بیلاق و قشلاق مانع از تغییر شیوه و عادت دیرینه آنها بود و احتیاج بوجود چادر را لازم می نمود روی این اصل چادرهایی که اسکلت آنها را چوب و پوشش آنها نمد تشکیل دهد در دوره ایلخانیان بدنبال آن در عهد چوپانیان معمول بوده این نوع چادر مخصوص افراد سپاه بود ولی چادر مخصوص سلطان و افراد خانواده آن از پارچه های الوان و ضخیم و قیمتی بوده

۱۳ - حافظ ابرو - ص ۱۸۰ (منظور از خط مغولی باید همان اوغوری باشد مغولها خط مغولی نداشتند (مؤلف) .

۱۴ - حافظ ابرو - ص ۱۷۹ .

به ترتیب فاصله در اطراف چادر سلطان و در اطراف آن به ترتیب فاصله بامراعات سلسله مراتب چادر وزراء و امرا و رجال کشوری در محلهای مخصوص نصب و برپا می‌شده .

ولی میدانیم با مرور زمان و تأثیر و نقش تمدن ایرانی در دوره چوپانیان و قبل از آن شهرسازی و شهرنشینی و مدنیت مربوط بآن و وسایل و لوازم زندگی شهری با اقتضای زمان و مکان ضرورت حاصل مینمود از آن جمله احداث کاروانسرا ، بازارچه ، مسجد ، حمام ، خانقاه ، دارالشفاء ، دارالتعلیم ، دارالحاج و عرفة ها تعبیه می‌شده ^{۱۵} بناهای سلطانیه ، ربع رشیدی ، که از نو مرمت واحداث گردیدند نمونه بارز آنهاست که ملک اشرف شیخ حسن چوپانی اهمیتی خاص بدان مبذول داشتند امروزه تنها بنائی که هنوز پابرجاست و منسوب بدوره چوپانیان است مدرسه استاد و شاگرد رادر تبریز داریم .

۱۳ - تجارت و زراعت

اقتصاد بر کشاورزی (دامداری - کشت و زرع) انکاء داشت البته ناامنی و ناآرامی سیاسی و مرج و مرج باین امر لطمه فراوان وارد می‌ساخت و ناامنی راهها باعث رکود تجارت میشد قیمتها ثابت نبود تجارت خارجی این دوره که بیشتر با کشور های عربی و مصر انجام میگرفته و طرق ارتباط این ممالک که آسیای صغیر باشد بعلت دشمنی

۱۵ - حافظ ابرو - ص ۱۸۳

ترکها و هجوم و قتل و غارت‌های شیخ‌حسن چوپانی و بدنبال آن تسلط ارته بر آسیای صغیر و جلایریان بر عراق و بغداد که بهیچوجه روابط حسنه بین این دولتها وجود نداشت تجارت خارجی نیز متروک گردیده است تنها تجارت داخلی در بین شهرهای مختلف انجام میگرفت .

زراعت بر اصول فتودالیت و بر اساس تیول و اقطاع اداره میشد دهقانان و زراعین وضع خوبی نداشتند و درآمد ایشان باربان بزرگ که همان خود ایلخانان و امرا و کارمندان و وزراء آنها باشد تعلق میگرفت مالیتهای سنگین (البته مستقیم) بر رعایا و کاسبین تحمیل میشد . در در این دوره که نخجوانی در اثر خود ضمن اعلام وضع پریشان ملت دستورهائی برای بهبود آن اظهار میدارد .

۱۴- بناهای تاریخی

از بناهای تاریخی چوپانیان در تبریز مسجد استاد و شاگرد را داریم .

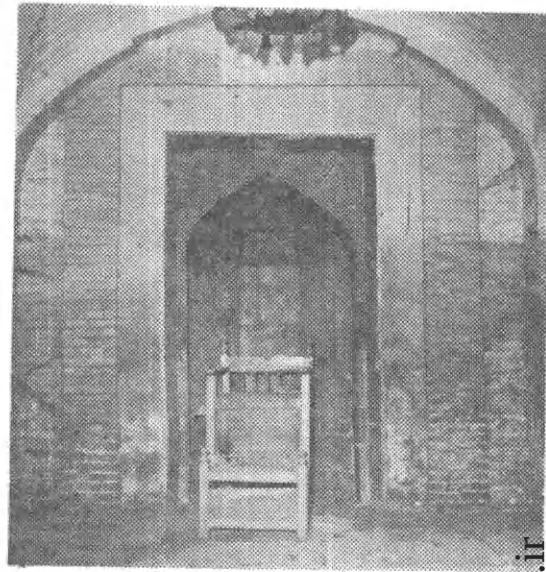
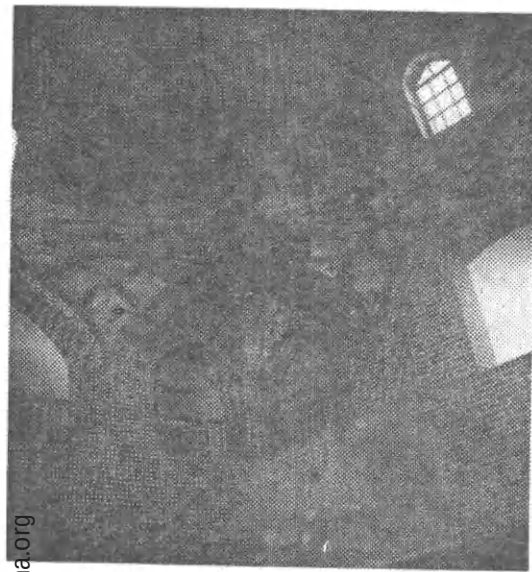
مسجد استاد و شاگرد

از بناهای معروف دوره چوپانیان مسجد سلیمانیه و یا استاد و شاگرد در تبریز است و بنا بگواهی تاریخی سال ۷۴۳ هجری

قمری (۱۳۴۴/م) بامر شیخ حسن چوپانی بنا گردیده است ، محل آن در غرب خیابان فردوسی و جنب دبیرستان دخترانه ایراندخت است (مطالبی که در کتاب تبریز و پیرامون بقلم دکتر شفیع جوادی در این مورد آمده کاملاً نادرست میباشد)^{۱۶}. درب چوبی مسجد از سمت شمال بکوچه بن بستنی باز میشود در سمت چپ این درب روی دیوار آجری کتیبه‌ای با بعد ۴۰ در ۶۰ سانتی از مرمر قرار دارد که تعمیر آنرا نشان میدهد که در دوره قاجاریه انجام یافته است و در اثر مرور زمان سائیده و ناخوانا است .

مدخل مسجد درب چوبی است تقریباً با بعد ۲ متر در ۴ متر که بکریدور باز میشود و امتداد این کریدور به حیاط داخلی مسجد است، در ازای کریدور در حدود ۲۲ متر پهنای آن ۳/۵ متر است، از سمت چپ دو در بزرگ مسجد باین کریدور باز میشود، از درب اول که داخل میشود گنبد بلندی است که بلندی از کف به پانزده متر میرسد کف بنا تقریباً بشکل مستطیل بوده که طول و عرض آن بترتیب ۵/۵ در ۶/۵ متر است ، در دورادور این قسمت حجره‌های کوچکی وجود دارد و در قسمت فوقانی آنها ایوانهایی بهمین سبک تعبیه شده که در حکم شبستان است که جلوشان را نرده‌های چوبی تا نصف گرفته است ، در سقف گنبد پنجره‌های رو بشرق و غرب قرار دارد که نور مسجد را تأمین میکند .

۱۶ - عینا مطالب این کتاب را نقل میکنیم سابقاً مسجدی بنام سلیمانیه بر جای بود که در زمان هولاکوخان مغول بوسیله امیر حسن علاالدین چوپانی بنا گشته بود که تاریخ ساختمان آن بحدود سال ۱۳۴۱ (۷۴۲) میرسد تبریز و پیرامون - شفیع جوادی - تبریز ۱۳۵۰.

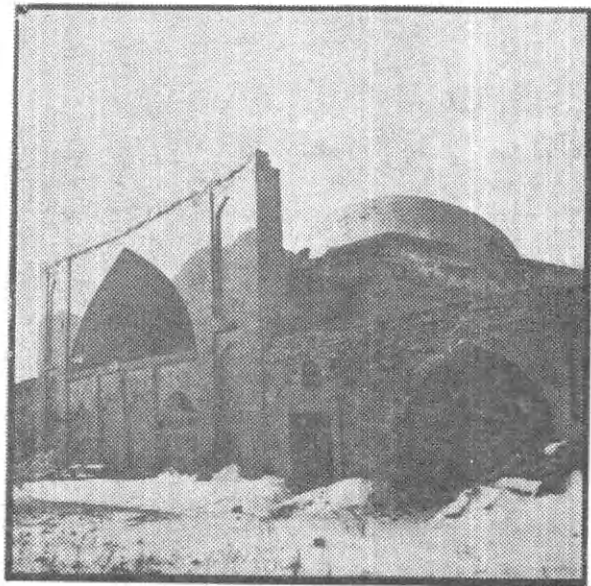


mandegar.tarikhema.org

↑ قسمتی از نمای داخلی

↑ صحن جنوبی
منبر جدید با منبر

tarikhema.ir



عکس مسجد از حیاط داخلی

در سمت جنوبی محرابی از مرمر سفید قرار دارد که مقابل محراب کریدوری در امتداد شرقی و غربی کشیده شده که بدو کریدوری که در دو سمت بنای اصلی مسجد از جنوب به شمال کشیده شده متقاطع میشود، کریدور دومی که در سمت چپ واقع است سرتاسر حجره ها قرینه هم است که محل درس بوده اند این کریدور از جنوب بحیاط بزرگ باز میشود که فعلا با درب چوبی مخروبه مسدود است .

در طوی این رواقها که محل تدریس بوده استاد و شاگرد در مقابل هم در رواقها جای می گرفتند یعنی يك ردیف مال اساتید و ردیف دیگر از آن شاگردان بوده که بنام استاد و شاگرد اشتهار یافته ؟ ، و یا اینکه در کاشی کاری آن استاد صیرفی با شاگردش در آن مشغول کار بوده و بدین سبب استاد و شاگرد مُسمی گشته ؟ ، در صورتیکه هیچگونه آثار کاشی در آن مشاهده نمیشود ، نازگیها نصف بدنه دیوارهای داخلی را با گچ سفید کرده و روی آن اباروغن نقاشی نموده اند و خود گنبد دست نخورده باقی است معلوم میشود بر ریزه کاریها وقت نرسیده و هرج و مرج دوران نیز امکان آنرا در زمانهای بعدی نداده و توجه نکرده اند . و از طرفی در شهر اخلاط از شهرهای فعلی ترکیه نیز مسجدی با سبك معماری این یکی و بهمین نام وجود دارد از قراین معلوم میشود شاید معمار هردو یکی بوده و بنام معمارشان مشهور شده اند ؟ .

مصالح ساختمانی و نوع آجر شباهت تام به مصالح و آجر- های مسجد ارك علی شاه دارد .

دری که بحیاط دارد با سردر و جلوخان با دو نیم طاق بغل

هم با دو کفش کن شیشه‌ای بزرگ در طرفین و همین‌طور دو طاقچه باریک روی هم و بالاخره مدخل کریدورها و حجره‌ها همه قرینه هم در طرفین درب بزرگ ساخته شده‌اند .

امروزه زمین ساختمان ایراندخت و مغازه‌های طرف غرب خیابان فردوسی از زمین حیاط این مسجد یا مدرسه ساخته شده‌اند با در نظر گرفتن این امر میتوان گفت که حیاط مسجد دارای چه وسعتی بوده است ، این بنا به تنهایی نمونه معماری دوره چوپانیان بلکه نمونه معماری دوره مغول بشمار است ، ما با بررسی سطحی و گرفتن چند نمونه عکس که در این کتاب آوردیم خواستیم نظر محققین را بموضوع آن جلب و تحقیق عمیقانه را بعهده آنها قرار دهیم تا باشد این حقیر نیز از اشتباهات درآید .

بنا بنوشته مجالس الفنون و صفوته الصفا وزبدة التواریخ این بنا در عهد خود از بناهای مشهور و از لحاظ عظمت ، بنائی که با آن برابری کند ساخته نشده بود و در کمترین مدت ساختمان باتمام رسید و احتمال دارد که سلیمانیه لقب داشته که در عهد سلیمانخان پادشاه خوانده شیخ حسن انجام و اتمام یافته است و بعد بهر دو نام معروف ولی امروزه با ستاد و شاگرد معروف است .

در قسمت شمال شرقی تازگیها به سبک جدید با تیر آهن بهمت یکی از مردم خیر تبریز مسجد کوچک برای استفاده کاسبین این محل بنا گردیده و در عیحال این مسجد دو قسمت شده بنای قدیم و بنای جدید .

علما و فضلاى دوره چوپانيان

۱- جمال الدين يوسف بن الزكى

از علمای مشهور دینی و اهل حدیث بود ، شیخ جزری در وصف او نوشته که بعد از او مثل او دانشمندی دیده نشده (وله تهذیب- الکمال من اسماء الرجال یقد بشرعلی) وفات او بسال ۱۷۴۲ اتفاق افتاده .

۲- عبدالله بن العبیدی الفرغانی

او قاضی القضاات ولایت تبریز بوده و تا آخر عمر بدان شغل باقی و استاد در فقه اهل شافعی و حنفی بوده است و تألیفات او در شرح طوابع و مصباح و منهج قاضی ناصرالدین بیضاوی است وفات او بسال ۷۴۳ اتفاق افتاده .

۳- ابوالمکارم فخرالدین احمد بن الحسن الجاربردی

از علمای مشهور در علوم عقلی و نقلی است و ایام خود را

بتدریس و تألیف میگذرانید از تألیفات او منهاج الحواشی علی الکشاف
فی عشر مجلدات و شرح المنهاج البیضاوی فی اصول الفقه الشافعیه
و شرح الهدایه حنفیه و شرح التصریف لابن الجاجب . وفات او بسال
۷۴۶ بوده است .

۴- شمس الدین محمود بن ابی القاسم احمد الاصفهانی

از علمای مشهور فقه اسلامی بوده و مدت ها در تبریز و اصفهان
و بلاد شام و مصر بدرس و افاده قیام نموده است که در سال ۷۴۶
در تبریز در گذشته است :

۵- قاضی مظفر الدین شاه قزوینی

که از فضلاء مشهور دوره امیر شیخ حسن چوپانی است و شعری که
در خصوص قتل این امیر سروده است معلوم میشود از طرفداران او
بوده است.

۶- غیاث الدین خواجه شیخ محمد متخلص به کججی

پسر خواجه ابراهیم بن خواجه صدیق برادر خواجه محمد
کججانی (کجج یا کججان قریه ایست از توابع مهر انرود از قصباف

شهرستان تبریز) از شیوخ عالی مقام و شیخ الاسلام اعظم عهد ملک اشرف بوده و از سوء رفتار این امیر ناخرسند و هر چند گاهی در دمشق و شام و بغداد گذرانیده و شهرت فضل و دانش او به سرزمین مصر نیز پیچیده در مکاتب عنوان «الشیخ غیاث الکججی اعدالله تعالی من برکته المجلس السامی» درباره او بکار می‌رند^۲ او بعداً بدریسار جلایریان نیز راه یافته و سلطان اویس از او با احترام رفتار نموده‌اند وفات مولانا کججی در تاریخ ۷۷۸ اتفاق افتاده است.

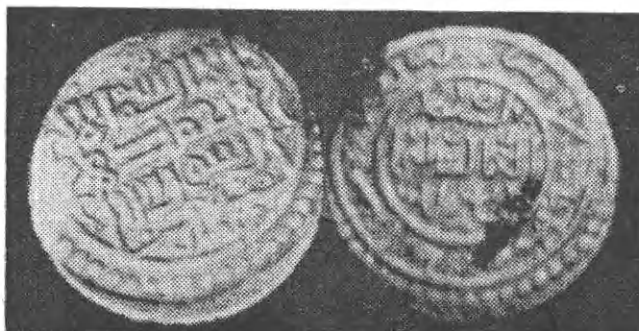
سایر اهل علم این دوره عبارتند: نظام‌الدین غوری، خواجه غیاث‌الدین کرمانی، شرف‌الدین کرمای، شرف‌الدین نخجوانی، محی‌الدین بردعی و سید جهرمی شیخ صدرالدین اردبیلی. که هر یک بنحوی در ارشاد مردم و اصلاح محیط اجتماعی خود کم و بیش مؤثر بوده‌اند.

۱ - حافظ‌ابرو - ص ۱۲۰.

۲ - جنات الجنان - حافظ حسینی کربلائی ج ۲ - سلطان القراء . تهران

۱۳۴۹؛ القلشنیدی - ۹، ص ۴۲۰.

سکه زمان سلیمان خان



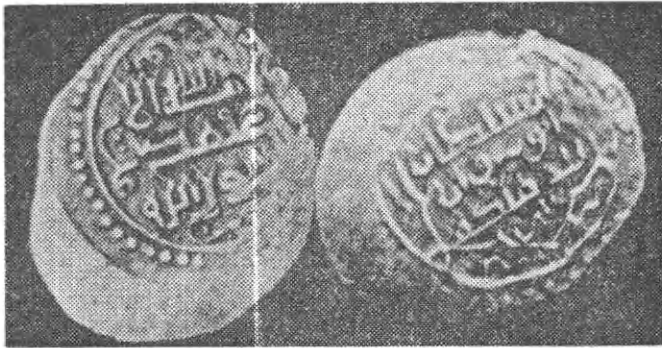
روی سکه : السلطان العادل سلیمان خان خلد ملکہ
 حاشیه : کاشان فی ثلاث و اربعین و سبعمائه ۷۴۱
 پشت سکه وسط : لا اله الا الله - محمد رسول الله
 حاشیه : ابوبکر عمر عثمان علی
 جنس نقره

سکه زمان سلیمان خان



روی سکه داخل دایره : السلطان العادل سلیمان خان خلد ملکہ
 حاشیه از پائین بر راست : ضرب بانه فی سنه اربعین و سبعمائه ۷۴۰
 پشت سکه داخل مربع وسط : لا اله الا الله - محمد رسول الله
 حاشیه از بالا : ابوبکر عمر عثمان علی
 جنس نقره

سکه زمان انوشیروان



روی سکه وسط : سلطان انوشیروان خدالهملکه

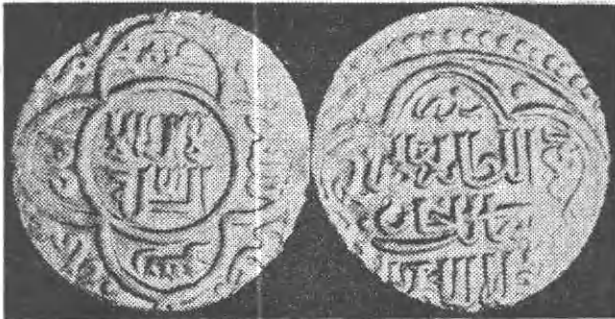
حاشیه : ناخوانا

پشت سکه وسط : لااله الا الله - محمد رسول الله

حاشیه : ابوبکر عمر عثمان علی

جنس : نقره

سکه زمان ساتی بیگ



روی سکه وسط : السلطان العادل ساتی بیگ خان خدالهملکه سنه تسع ...

(حتماً ۷۳۹) تبریز

حاشیه : زنجیره

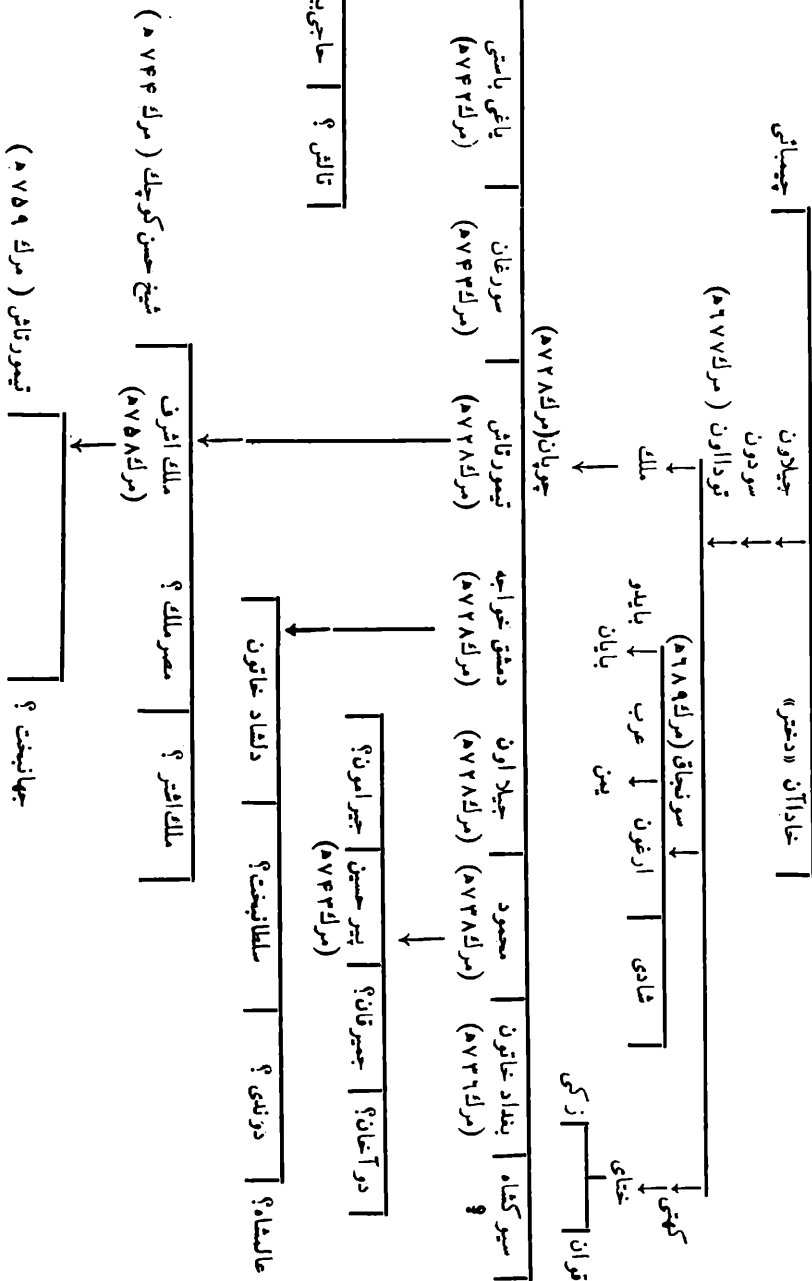
پشت سکه داخل دایره : لااله الا الله

مابین بر گهای گل چهار دایره : محمد امان رسول الله

حاشیه بین گل چهارپر و لبه سکه : ابوبکر عمر عثمان علی

شجرہ آل چوہان

سورخان شیرا



نتیجه

ملاحظه نمودیم سورخان شیراز رئیس قبیله سولدوز از قبایل مغول چگونه تموجین پسر یسوکا بها در را از چنگ دشمنانش نجات داد و ترحم و انسان دوستی این مرد در تغیر مسیر تاریخ چه نقشی را ایفا نمود، از شرق اقصی گرفته تا قلب اروپا دیگر گونیهای انسانی و سیاسی را باعث گردید، والا ما نه چنگیز را می شناختیم و نه از مغول خبر دار بودیم و نه بعد از گذشت زمان و قرنهای از فجایع مغول می نالیدیم. و باز دیدیم چگونه که سورخان شیرابه تموجین خدمت نمود و پیشرفت او را فراهم ساخت اولاد او نیز با خلاف چنگیز در خدمت کوتاه نیامدند.

پیدایش قدرت مغول و بدنبال آن پیشرفت عمده ایلخانیان ایرانی بر حمایت امرای لایق قبیله سولدوز اتکاء داشت، از اینها بودند سوزون پسر چیلان نوه سورخان شیر او پسران سودون، سونجاق و توداوان که در راس قبیله سولدوز در معیت هولاکویایران آمدند. سونجاق (سوغونجاق) از بزرگترین امرای بود که بواسطه کیاست و درایت و علم و فضیلتش از منسوبین به خانواده چنگیز شمرده شده و با عنوان آغا (آکاو یا آقا) مشهور گردید، بعلت

شخصیت علمی و اطلاع از یاسای چنگیز ریاست محاکم قضائی راکه در میان مغول بزرگترین مقام شمرده میشد عهده دار گردید (چه در مسایل بزرگ چون انتخاب خان و یا تائید حکم مجازات امرا و رجال بزرگ دستگاه حکومتی، نظر ریاست این دستگاه شرط اساسی بود، نمونه آن در انتخاب احمد تکودار بخانی و قتل مجدالدین وزیر بستگی به تائید سونجاق بود) سونجاق تا آخر عمر این مقام را حفظ کرد و مشاور اصلی ایلخانیان اولیه بود و مسایل سیاسی و حقوقی با نظر او حل و فصل میشد و سونجان شخصیت بارز و سیمای شناخته شده ای بود که در میان امرا و رجال مغول نظیر نداشت.

چون بغداد گشوده شد اداره چنین شهری که قرنهای مرکز خلافت اسلامی و مجمع علماء و فضلا و کانون علم و معرفت و قطب سیاست در عالم عصر خود بود برای اداره امور چنین مکان بطرزی که نتواند بر حیثیت فاتحین آن لطمه وارد سازد ایجاب مینمود شخصیتی بااداره آن منصوب گردد که خله ای احساس و نقصانی ایجاد ننماید این شخصیت در میان مغول غیر از سونجاق کسی دیگر نمیتوانست باشد. و از طرفی خطه فارس که بزرگترین منطقه از مناطق ایران زمین بود در نتیجه حسن سیاست زمامداران وقت و وطن خواهی مردم این مرز و بوم از شعله های خانمان سوز حملات مغول دور مانده و سم ستور مغولان بدان نخورده بود، دورنمای مسایل سیاسی و اجتماعی این خطه نیز کمتر از بغداد نمی نمود اهمیت موضوع و اداره آن نیز وجود شخصیت بارز را ایجاب میکرد و این مقام نیز برازنده شأن فردی جز سونجاق نمیتوانست باشد.

و از طرفی وجود همچون شخصیتی کم نظیر و واقف در مرکز نیز

جهت مشاوره و مصلحت بینی در حل و فصل مسایل مملکتی لازم مینمود، سونجاق با قبول مسولیت های محوله و رسیدگی بوظایف مقررہ نواب خود را از جانب خود مامور امور ساخته حضور در مرکز کشور را ترجیح بر سایر مسایل داده و بیشتر ایام خود را در معیت ایلخانیان و شرکت در حل و فصل امور مملکتی میگذرانید، چنانکه دیدیم شخصیت سونجاق در امر پیشرفت و توسعه امور سیاسی و اجتماعی مغول از عوامل موثر بود.

از سونجاق بگذریم و به برادرش تودااون برسیم، او برای حفظ حدود و ثغور متصرفات ایلخانی در مقابل قدرت نیرومند سلاطین مملوک مامور سرحدات غرب گردید و چنانکه دیدیم در سال ۱۲۷۷ در نتیجه لشکر کشی بایبرس مردانه در برابر او ایستادگی کرد و جان خود را در راه خدمت به مخموم خویش از دست داد و فداکاری خود را نسبت به خان مغول بکمال رساند.

پسر تودااون که ملک باشد گرچه در تاریخ مغول مقامی بدست نیاورد و در گمنامی هم در گذشت ولی پسر ملک که قهرمان ترم باشد چوپان است که حکومت ایلخانیان او آخر را بنام او می شناختند.

امیر چوپان چگونه که دیدیم از بزرگترین امرای سولدوسی در دولت ایلخانیان مغول است، اگرچه غیر از امرای سولدوزی و امیر چوپان امرائی از سایر قبایل مغولی چون امیر بسو کا از قبیلہ جلایر و امیر نوروز از قبیلہ اویرات در دستگاه ایلخانیان بزرگترین مقام را بدست آوردند و منشاء خدماتی باین سلسله شدند ولی باشا واد تاریخ اگر وارد مقایسه در اعمال و رفتارشان باشیم و آنطوری که بضاعت مطالعه ما امکان آنرا داد در این اثر بیان داشتیم و اقدامات چوپان را

درسیر تاریخ ایلخانیان مغول در آوردیم و باگذشت زمان ناظر اعمال اوشدیم، مقام چوپان و دولتخواهی او در خصوص این سلسله مافوق آنها جلوه مینماید و در آسمان تاریخ ایلخانی تنها ستاره ای طلوع مینماید که انوار دولتخواهی و انسان دوستی را در این فضای تاریک ساطع میسازد آنهم چوپان است .

بوکا و نوروز از سیما و شخصتهای برجسته دستگاه ایلخانیان میباشند ولی مقامهای شان رامدیون جسارتهایشان هستند اما چوپان گذشته از لیاقت و کاردانی دارای عالی ترین صفات انسانی و سجایای برجسته اخلاقی و مردانگی نیز هست و ارتقاء او صرفاً بستگی تام باین مزیت انسانی و اخلاقیش بود و بس .

در اواخر عهد سلطان اولجایتو چوپان دولتخواهی خود را به منصفه ظهور رسانید و در هنگامی که ابوسعید با آن صغر سن در تخت ایلخانی قرار گرفت ، اداره کشور در همچون موقعیتی احتیاج بارزو سخت بوجود امیر دولتخواهی چون چوپان داشت و بالیقت و چیرگی خود دولت ایلخانی را از ضعف و تزلزل نجات داد و یاغیان و سرکشان را در جای خود نشاند و صداقت و درستکاری خود را نمایان ساخت و پایه های متزلزل حکومت مغول در ایران استحکام و دوام یافت .

مودت و صداقت حقیقی چوپان با وزیر وقت خواجه علিশاه جیلانی ، اتحاد امیر و وزیر را در یک جهتی بنفع کشور فراهم نمود ، مصلحت اندیشی و صلاح بینی های علিশاه در هدایت افکار چوپان که نقش اساسی داشت بعد از مرگ خواجه علিশاه چوپان بزرگترین حامی خود را از دست داد، در دربار از معاشرین سلطان جوان کسی باشد که اعمال چوپان را بصورت منفی جلوه ندهد وجود

نداشت که هیچ بلکه دشمنان چوپان بنحوی از انحاء خدمت او را خیانت بحساب آورده و اعمال فرزندش چون دمشق خواجه نیز دامن زنی بر حریق می نمود که برای آتش کشیدن خانمان چوپان چیده میشد اما چوپان اگر ذره ای در شرافت و مردانگی سستی مینمود و پای بند سخت و متعصب بایمان خود نبود و در ترجیح عقبی برد نیا تمایل نشان میداد نمیتوانست تا آخرین روز حیات طبیعی با عزت و شوکت نه تنها مقام خود را حفظ نماید بلکه استحکام آنها نیز فزونی بخشد و حکومت ایلخانی نیز در سایه قدرت او سالهای سال دوام یابد ولی چوپان هستی خود و خانواده و بزرگ مقام خود را فدای علو همت و صفات پاک ملکوتی و اخلاقی و انسانی خود ساخت و این عقیده بارز را در مسئله عشق ابوسعید و بغداد خاتون دختر چوپان دیدیم .

وجود و نقش چوپان در دستگاه ایلخانی بعد از نابودی او نمایان گشت و بدنبال افول ستاره چوپانیان از آسمان تاریخ ایلخانیان، ستاره شوکت ایلخانیان نیز در تاریخ ایران بصوب غروب گرائید و ابر اضمحلال بر روی این سلسله سایه افکند، بعد از چوپانیان ابوسعید نتوانست بر مشگلات موجود فایق آید و ضعف شخصیت ابوسعید روشن گردید و بدنبال آن مرگ نابهنگام ابوسعید و مجادلات بیست سال بعد از او دوره فترت و آشوب و هرج و مرج را سبب گردید. در واقع میتوانیم نتیجه بگیریم (چگونه که در پیدایش قدرت مغول امرای سولدوزی نقشی را بازی کردند در انقراض ایلخانیان ایران نیز امرای این قوم بی اثر نبودند .)

در مورد تیمورتاش باید بگوئیم اقدامات او برای مردم آسیای صغیر (ترکیه امروزی) از لحاظ عدالت اجتماعی و آسایش کمتر از

مقام پدرش چوپان در تاریخ ایلخانیان مغول نیست، او با استفاده از شهرت پدرش چوپان و الهام از نیت آن و استمداد از لیاقت و جسارت ذاتی خویش این سرزمین را برای مدتی کم از ملوک الطوائفی رها نموده و تحت استیلای حقیقی مغول درآورد و قدرت ابوسعید را تا سواحل دریای اژه و مرمره رسانید ولی رفتار دو رویه ابوسعید با پدرش و قیام امرا بر علیه آن، تیمورتاش را واداشت که اعلان استقلال نماید، گرچه این نیت او در سایه دولت خواهی چوپان عملی نشد ولی وی پایه گزار عدالت در آن سرزمین گردید عدالتی که در آن خطه بدست تیمورتاش نمایان گشت قابل وصف و تمجیدشایان می باشد، او غدار سرکشان و حامی مظلومان بود و بی جهت نبود که مردم باو لقب و عنوان مهدی آخرالزمان دادند، چه شکنجه هائی که مردم از اعمال مغول دیده بودند در مقابل اقدامات اجتماعی و عدالت های اجتماعی تیمورتاش در خصوص جامعه این سرزمین آن اندازه مؤثر بود که مهدی آخرالزمان عامه انتظار آنرا داشتند، و ما میدانیم که این عقیده مخصوص شیعیان است تیمورتاش مورد حمایت شیعیان این مرز و بوم بوده و تیمورتاش میخواست بین دو قطب عالم تسنن دنیای تشیع ایجاد نماید.

وی امیر دیندار و طرفدار خلق بود و منابع مادر خصوص تیمورتاش شاهد این امرند.

شیخ حسن چوپانی (کوچک) با استفاده از شهرت پدرش تیمورتاش بود که در آسیای صغیر مسئله تیمورتاش ساختگی را بیمان آورد و قدرت بزرگی را پایه ریزی کرد و حسن شهرت تیمورتاش اقوام ترک، مغول، تاجیک، و رومی را بدور شیخ حسن

جمع کرد و او توانست قدرت چوپانیان را از نو زنده سازد ، شیخ حسن امیر کاردان و جسور و لایق و فعال بود او توانست درموقع بحرانی قدرت قوی بدست آورد و مخالفین را بسر جای شان نشاند اما در قبال مزیت های لشکری فاقد مزایای کشوری و مردم داری بود ، عدم پیشرفت کارش را باید از این صفت دانست نابسامانیهای آذربایجان و شرق آسیای صغیر را باید نتیجه سؤ سیاست کشوری او دانست .

برادرش ملك اشرف فرد ظالم و بی شخصیتی است ، لثیم ، طماع ، حسود ، ترسو و فاقد صفات لازم برای يك حاكم مملكت دار بود ، مدت چهارده سال حكومت غرب و مركزز ایران را در دست داشت ، سبب اصلی آن حمایت نوكران رومی ، جاتك ، مغول و ترك با او بود و آنها نیز نفع خود را در حمایت از ملك اشرف میدیدند و هر زمان هم كه احساس خطر میکردند بر علیه او برمیخاستند. مردم آذربایجان در عهد او پرمشقتترین دوران حیات اجتماعی و سیاسی خود را پشت سر گذاشتند فقر و پریشانی حاکم بر حیات مردم گردید و جلای وطن و خرابی اقتصادی بر ملك مستولی گردید تا با حمایت خود مردم سبب دخالت بیگانگان بر قلمرو چوپانیان شد. خلاصتاً باید گفت اقدامات سونجاق و امیر چوپان و تیمورتاش هر اندازه دارای نتایج سازنده و مثبت بود همین اندازه اقدامات ملك اشرف در درجه اول و شیخ حسن چوپانی در درجه دوم منفی است . و باعث سیر قهقرائی حیات اجتماعی و اقتصادی آذربایجان ، عراق عجم و شرق آسیای صغیر و اضطراب و پریشانی خلق در اواخر دوره قرون وسطی تاریخ ایران است .

فهرست اعلام

الف - رجال و اشخاص

آ

آباقا (خان) ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۵ - ۸۶ - ۹۳ - ۹۸ - ۱۲۲
۱۵۷ .

آبشقا - (امیر) - ۱۳۵

آدم (حضرت) - ۱۶۶ .

آرپا (خان) - ۱۷۹ - ۱۷۵ - ۱۸۵ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۹
۲۴۰ .

آرش بفا - ۲۲۷ .

آلپادسلان - ۹۶ .

آل اشرف - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۲ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ .

آلافرم - ۱۱۶ - ۱۱۸ .

آلتن اردو - ۷۶ - ۱۴۶ - ۱۵۲

آل حمید - ۹۷ - ۱۲۰ - ۲۰۷ - ۲۰۹ - ۲۱۲ - ۲۲۴ - ۲۳۱

آل صاحب آقا - ۲۰۷ - ۲۰۸ .

آل گرمیان - ۹۷ - ۱۲۰ - ۲۱۱ - ۲۳۱ - ۲۳۲ .

- آل منشه - ۹۷ - ۱۲۰ - ۲۱۲ - ۲۳۱ .
- آقبوقا - (امير) - ۸۸ - ۱۶۸ - ۱۹۳ .
- آق سنقر - ۱۱۸ - ۱۴۰ .
- آغاچ اری - ۱۲۰ .
- آقوش - ۱۱۶
- آل کرت - ۱۵۶ - ۱۶۱ - ۲۳۵ .
- آیدین - ۲۱۱ - ۲۳۱ .
- آل ملک (الجوکندار) - ۲۲۰)
- آی ملک - ۱۹۱ - ۲۸۵ .

الف -

- اباجی - ۲۲۳ - ۲۲۸ .
- ابراهیم شاه (امیر) - ۲۳۵ - ۲۵۸ - ۲۶۳ - ۲۶۵ - ۲۹۱
- ابراهیم صواب - ۱۹۱ - ۲۸۵ - ۲۸۶ .
- ابن جاجا - ۱۰۱ .
- ابن شکری (قاضی) - ۱۱۵ .
- ابواسحق (امیر) - ۱۸۴ - ۲۳۵ - ۲۹۹ ،
- ابوبکر (امیر) - ۱۲۴ .
- ابوبکر (خواجه) - ۱۲۷ - ۲۹۸
- ابوداجی (احمد) - ۲۹۶
- ابوسمید (خان) - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱
- ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸
- ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵
- ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲
- ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲
- ۱۶۴ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۱ - ۱۷۲
- ۱۷۴ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱
- ۱۸۵ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۸

۲۰۴ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۱۰ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶
 ۲۱۷ - ۲۲۰ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸
 ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۲ - ۲۴۵ - ۲۴۷ - ۲۵۳
 . ۲۶۵ - ۲۷۷ - ۲۷۹ - ۲۸۰ .

ابومسلم خراسانی - ۲۵۰ .

اتو کین (نویان) - ۷۶ - ۱۴۶ .

احمد زنجانی (خواجه) ۸۹ .

اخی جوق (امیر) - ۳۰۸ . ۳۱۶ - ۳۱۷

اخی شاه ملک - ۲۹۳ .

اخی عثمان - ۲۲۶ .

اراتیمور (ایداجی) - ۷۷ .

ارتنه امیر - ۱۷۰ - ۱۸۹ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۱۳ - ۲۱۰ - ۲۳۳ - ۳۳۵

۲۴۲ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۵۲ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۸ - ۲۶۹

. ۲۷۰ - ۲۷۴ - ۲۸۰ - ۳۳۰ .

ارتوق (امیر) - ۲۹۴ .

ارتقشاه (امیر) - ۲۳۶ .

اردائی (غازان) - ۱۰۷ - ۱۰۹ .

اردو بوقا (امیر) - ۲۵۸ - ۲۶۴ - ۲۶۷ .

ارس (امیر) - ۱۳۵ .

ارسلان اغول - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ .

ارطغرل - ۲۱۲ .

ارغون آقا (امیر) - ۸۱ - ۸۹ - ۹۳ - ۱۱۲ - ۲۳۶ .

ارغون (خان) - ۷۶ - ۷۷ - ۸۳ - ۸۴ - ۹۳ - ۱۰۷ - ۱۰۹ .

اروج - ۲۲۳ .

ارقنو - ۱۰۰ .

اریق بوکا - ۷۴۰ - ۷۵ - ۲۳۶ - ۲۳۸ .

ارقیو (نویان) - ۸۰ .

اشتر (ملک) - ۱۷۲ - ۱۷۳ .

اشرف (ملك يامير) - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۸۴ - ۱۷۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰
 - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۲۶۹ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵
 - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶
 - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲
 - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۸ - ۳۱۶ - ۳۱۹
 - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۴ - ۳۲۷ - ۳۳۹ - ۳۴۵
 . ۳۴۷

اصبات (صاحب فخرالدين) - ۲۱۳ .

اغز - ۹۶ - ۱۲۱ .

افشار - ۱۲۱ .

اكرنج (امير) - ۱۳۵ - ۱۴۰ - ۱۵۰ - ۱۵۵ - ۲۳۶ - ۲۴۳ - ۲۵۳

البي (الفى) - ۳۰۲ - ۳۰۳ .

النو - ۲۳۳ .

المستعصم باله - ۷۹ .

المجد السامى - ۲۱۷ .

اليناق (امير) - ۹۲ . ۹۳ - ۱۳۴ - ۲۴۱

امين الدين ميكائيل - ۱۲۱ .

انبارجى - ۲۴۱ .

الكى بهادر - ۲۸۶ - ۲۹۴ .

الكين - ۲۰۸ .

امام حسن (ع) - ۱۶۲ .

امير زكريا (خواجه) - ۳۰۰ .

امير نصير (خواجه) - ۲۹۴ .

انوشيروان - ۱۹۹ - ۲۰۳ - ۲۹۱ - ۲۹۳ - ۳۰۰ - ۳۱۹ .

اواك (افاك) - ۹۸ .

اوجاى (امير) - ۹۱ .

اويرات - ۹۳ - ۱۰۱ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۲۳۳ - ۲۲۴ - ۲۳۸ - ۲۳۹

. ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۸ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۶ .

اوينفور - ۲۳۴ - ۲۳۹ - ۲۵۳ - ۲۶۵ .

اوکتنای (قاآن) - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ .

ایجل امیر - ۲۰۰

ایسن قتلخ - ۱۰۹ - ۱۲۶ - ۱۳۱ - ۱۳۵ - ۱۴۰ - ۱۵۰ - ۱۹۱ -
۲۳۳ - ۲۳۹ - ۲۴۳ .

ایرنجین امیر - ۱۱۵ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۳۰ - ۱۳۵ - ۱۳۸ - ۱۳۹ -
۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۹۹ - ۲۳۸ .

ایلدار - ۹۹ .

ایلرجی (امیر) - ۱۳۴ .

ایکان (امیر) - ۲۴۹ - ۲۹۱ - ۲۹۴ .

ب

باباالحق - ۱۲۰ .

باتو (امیر) - ۷۶ - ۹۰ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۱ .

بادارنبای (امیر) - ۲۰۰ .

بالتیش - ۱۸۵ .

بایان - ۷۸ .

بایجو (نویاق) - ۷۶ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۵ - ۹۲ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۰۰ .

بارولا - ۹۱ - ۹۲ .

بایدو (خان) - ۷۷ - ۸۸ - ۹۰ - ۹۲ - ۲۳۹ .

باینجار (نویان) - ۹۵ - ۹۹ - ۱۰۰ .

بدرالدین ابراهیم (امیر) - ۲۰۱ - ۲۲۳ .

بدرالدین جنگلی (امیر) - ۲۲۰ .

بدرالدین محمد (امیر) - ۱۲۱ .

براق (امیر) - ۹۱ .

برجا (امیر) - ۲۲۷ .

بندادخاتون - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۵۶ - ۱۶۱ - ۱۶۲ -

۱۷۴ - ۱۸۴ - ۱۹۲ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۲۲۸ - ۲۳۶ -

۲۴۲ - ۲۴۵ - ۲۸۰ .

- بوجکور (امیر) - ۹۹ - ۱۰۰ .
 بوقا (امیر) - ۸۴ - ۱۳۴ .
 بونسور - ۱۲۱ .
 بیاض (امیر) - ۳۱۰
 بیردی بیگ - ۳۱۶
 بیگ تیمور - ۱۰۱

پ

- پروانه (معین الدین) - ۹۷ - ۱۲۱
 پولاد قبا (امیر) - ۹۵ - ۱۰۹
 پیر حسین (امیر) - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۹۱ - ۲۴۱ - ۲۴۸ - ۲۵۸
 ۲۲۴ - ۲۸۳ - ۲۸۲ - ۲۸۱ - ۲۷۸ - ۲۷۵
 پیر سلطان - ۲۴۰
 پیر علی - ۳۱۷

ت

- تاتار - ۶۸
 تاج الدین حسین (امیر) - ۲۱۳
 تاج الدین عثمان (مرغینی) - ۱۵۶
 تاج الدین علی شاه (خواجہ) - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۳۰ - ۱۳۸ - ۱۳۸ - ۱۳۹ -
 ۱۴۰ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۹۹ - ۲۰۶ - ۲۰۷
 تارباگ تائی (امیر) - ۷۶
 تاراگائی (امیر) - ۲۳۹
 تاکی - ۷۱
 تالش (امیر) - ۱۵۸ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۲۴۸
 تائی جی (تاشی) - ۹۸
 تاجیبوت - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۲

تایجیودای-۷۱

ترقوتایقرلتوق-۶۹-۷۱-۷۲

تروت(امیر)-۲۴۲

تکجگین-۱۳۵

تکودار(احمدخان)-۷۳-۹۳-۹۸-۱۳۵

تموچین-۶۸-۶۹-۷۰

توداجو-۸۸-۸۹

تودان-۷۶-۷۷-۷۸-۸۵-۸۶-۸۷-۲۴۸-۳۹۰

توراکنیهخاتون-۷۷

توقنیمور(امیر)-۳۰۲

توقو(امیر)-۸۵-۸۶

تولای-۱۰۳

تولی(خان)-۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۱۴۶-۲۳۶

تیموربوقا-۷۷-۷۸

تیمورتاش(امیر)-۱۳۰-۱۳۴-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۴-۱۵۳

- ۱۷۱-۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳

- ۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱

- ۲۱۲-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹

- ۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶-۲۲۷

- ۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴-۲۴۴

- ۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۰-۲۵۳-۲۵۹

- ۲۷۰-۲۷۴-۲۷۷-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۶

۳۱۶ - ۳۱۷

تیمورکایاسانی (امیر) - ۱۳۵ .

تیمور (ملك) ۲۳۶ - ۲۳۷ .

تیمور (امیر یالنک) - ۳۱۷ .

ج

- جادوق (امیر) - ۳۱۶ .
- جاندار (امیر) - ۹۷ - ۱۲۳ .
- جانی بیک (خان) ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۲ .
- جدای (امیر) - ۲۹۰ - ۲۹۸ - ۳۱۶ - ۳۲۰ .
- جرماغون (نویان) - ۷۶ - ۷۹ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ .
- جفتای - ۷۶ - ۹۱ - ۱۵۱ - ۱۴۵ - ۱۶۹ - ۲۳۷ .
- جزری (شیخ) - ۳۳۵ .
- جلال‌الدین (امیر) - ۲۵۳ - ۲۸۹ .
- جلال‌الدین (خواجه) - ۱۳۰ - ۱۹۸ - ۱۹۹ .
- جلال‌الدین دیهیم - ۲۸۵ .
- جلال‌الدین خوارزمشاه - ۲۱۱ .
- جلال‌الدین (طیشاه) - ۲۸۳ .
- جلاوخان - ۶۱ - ۱۴۹ - ۱۵۸ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۸۵ .
- جلایر - ۴۸ - ۹۲ - ۱۰۰ .
- جمال‌الدین (ابواسحق) - ۱۹۱ - ۲۸۲ .
- جمال‌الدین (دستجردانی) - ۸۹ - ۹۵ .
- جمال‌الدین (علی شیروانی) - ۲۴۱ .
- جمال‌الدین (ماماق) - ۲۰۶ .
- جمال‌الدین یوسف بن الزکی - ۳۳۵ .
- جمرغان - ۱۸۰ .
- جوجی - ۷۶ - ۱۴۶ .
- جوجی قسار - ۹۱ - ۹۲ .
- جهان تیمور - ۲۵۷ - ۲۵۸ .
- جیلان - ۶۸ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ .

چ

- چرکس - ۱۶۹ .

چلبی (شمس‌الدین) - ۲۰۲ - ۲۰۳ .

چنگیز (خان) - ۶۸ - ۶۹ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ -

۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۲۳۶ - ۲۴۳ .

چوپان (امیر) - ۷۸ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۱۰۰ -

۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ -

۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۲ -

۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ -

۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ -

۱۲۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ -

۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ -

۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۲۱۰ -

۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ -

۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۳۱ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۶۰ - ۲۸۲ - ۲۸۹ .

چوپان سالار - ۱۲۵ .

چوپان قره اوئا - ۲۹۹ .

چهار دالکه - ۱۲۵ .

چیچک (امیر) - ۱۳۵ - ۱۴۰ - ۱۵۴ .

چیلنوتای - ۷۲ .

چمبای - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ .

ح

حاجی بیک (امیر) - ۱۷۰ - ۱۵۰ - ۲۷۴ .

حاجی خاتون - ۲۳۶

حاجی حمزه (خواجه) - ۲۸۲ - ۲۸۵ - ۲۸۷ - ۲۸۸ .

حاجی شهربان - ۲۹۳ .

حاجی طغای (امیر) - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۷ - ۲۴۹ - ۲۵۲ - ۲۵۸ -

۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۲ - ۲۶۷ .

- حسام‌الدین مجیری - ۱۱۵ .
 حسام‌الدین یار جغتوی - ۲۰۳ .
 حسن (امیر) - ۱۳۶-۱۴۳-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۸-۱۶۹
 حسین (امیر) - ۱۳۲-۱۶۸-۲۳۵-۲۷۴ .
 حسین گورگان (امیر) - ۱۹۳ .

خ

- خاقان (قاآن) - ۱۶۴
 خضر شاه - ۳۱۷ .
 خضر (امیر) - ۲۱۱ .
 خطیر - ۸۵ .
 خواند بیگی (خاتون) - ۳۱۰ .

د

- دانشمند (بهادر) - ۱۵۷-۱۵۸ .
 دیباج (امیره) - ۱۱۱ - ۱۱۴ .
 دلشاد خاتون - ۱۷۰-۱۹۵-۲۳۸-۲۴۰-۲۴۲-۴۸۴-۲۹۱-۲۹۷ .
 دمشق خواجه - ۱۳۱-۱۴۳-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲ -
 ۱۵۳-۱۶۹-۱۷۱-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷ -
 ۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۸-۲۱۴ .
 ۲۱۵-۲۱۶-۲۱۸-۲۲۲ .
 دلویایزید - ۳۰۳-۳۲۰ .
 دلوجوهر - ۳۰۱-۳۰۳ .
 دلوغازان - ۱۸۰ .
 دنزلی - ۹۷ - ۱۲۰-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۵ .
 دوآخان - ۹۱ - ۱۸۰ .
 دوغوزخاتون - ۱۲۰ .

دنیاخاتون - ۱۷۶ .

دولتخاتون - ۲۴۶ .

دولتشاء - ۲۲۳ .

دولندی خاتون - ۱۱۰-۱۵۶-۱۵۹-۱۸۵ .

دوندی خاتون - ۱۸۰ .

ر

رشیدالدین فضل‌اله (خواجه) - ۶۹-۱۲۵-۱۲۷-۱۳۰-۱۳۷-۱۴۶ -

۱۹۸-۱۹۴ .

رضا (حضرت) - ۱۵۳ .

رکن‌الدین بندقدار (سلطان) - ۸۵ .

رکن‌الدین شیخی (خواجه) - ۲۵۱-۳۲۱ .

ز

زبیده خاتون - ۱۶۶ .

زکی - ۷۸ .

زین‌الحاج - ۱۲۱ .

س

ساتی بیك - ۱۴۳-۱۷۳-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۲۳۶-۲۳۷-۲۴۳-۲۴۷ -

۲۴۹-۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۵-۲۵۶-۲۷۴-۲۷۷-۲۹۱ -

۳۲۰-۳۲۱ .

ساربان - ۹۱ .

سادی خان - ۲۱۱ - ۲۳۱ .

سباجی (امیر) - ۱۱۴ .

سربداران - ۱۵۷-۱۶۱ .

سرقوقتی بیگی - ۷۵.

سعدالدین کپک - ۹۸-۹۸.

سعدالدین نور - ۱۳۱.

سفیان - ۲۳۶.

سلطان بخت - ۱۸۰-۳۱۲-۳۱۶.

سلطان شاه (امیر نیک روز) - ۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۲ -

۱۴۶-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۷-۱۷۸ -

۱۷۹-۱۹۸-۲۳۴-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۳ -

۲۵۱-۲۵۲-۲۵۸-۲۸۴-۲۸۶.

سلمان ساوجی - ۲۷۲.

سلمان بن مهنا - ۱۱۷.

سلیمانخان - ۱۷۰-۱۷۱-۱۸۱-۱۷۲-۱۸۷-۱۹۰-۱۹۱-۲۵۶-۲۵۷ -

۲۶۳-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۸-۲۸۱-۲۸۲ -

۲۸۵-۲۸۷-۲۸۸-۲۹۱-۲۹۲-۳۱۹-۳۲۱-۳۲۴.

سلیمان شاه (بیک) - ۲۰۹.

سنان الدین عارض - ۱۲۴-۱۹۹.

سنکتور - ۸۰.

سنکناز - ۱۳۵-۲۶۵.

سوتائیان - ۱۷۰.

سوتای (امیر) - ۱۰۰-۱۳۶-۱۴۲-۲۰۰-۲۴۸-۲۵۹.

سورخان شیرا - ۴۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۷۷-۷۸.

سودون (سدون) امیر - ۶۸-۶۹-۷۴-۷۵-۷۷.

سوکای (امیر) - ۹۰-۹۲-۹۸-۹۹-۲۵۶.

سولامیش - ۹۰-۹۱-۹۲-۹۶-۹۸-۹۹-۱۰۰.

سولدوس (سولدوز) - ۶۸-۷۰-۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۷-۸۰-۸۵ -

۸۷-۱۰۹-۲۳۴-۳۱۷.

سوماغار (سماغار) امیر - ۹۸-۲۰۰.

سونجاق (امیر وخواجه) - ۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴ -

۸۵.

- سنجر (الجمقدار) امیر - ۲۲۱.
 سنیته (امیر) - ۱۳۵.
 سونج (امیر) - ۱۰۹-۱۱۵-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹ - ۱۳۰ -
 ۱۳۵-۱۳۱.
 سيف الدين ايتمش محمدی (امیر) - ۲۲۷.
 سيف الدين تنگز (امیر) - ۲۱۸.
 سيف الدين سايان (امیر) - ۲۰۸.
 سيف الدين فجليس (امیر) - ۲۳۶-۲۲۶.
 سيف الدين قپچاقی - (امیر) - ۲۲۳.
 سيفی هراتی - ۱۵۸.
 سيورغان (امیر) - ۱۷۲-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱ -
 ۱۹۲-۲۳۶-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۶-۲۵۰ -
 ۲۵۱-۲۵۴-۲۷۸-۲۷۴-۲۶۰-۲۵۸-۲۵۸-۲۸۷ -
 ۲۸۸-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۲-۳۲۴-۳۲۵.
 سيورغمیش - ۱۴۰.
 سيوكشاه - ۱۹.

ش

- شادی - ۸۵.
 شاهنشاه (امیر) - ۲۲۱-۲۲۶.
 شرف الدين - ۱۲۱.
 شرف الدين محمد (اينجو) - ۸۳-۳۳۶-۳۳۷-۳۳۸.
 شوف الدين خلخالی - ۱۱۴.
 شرف الدين مظفر - ۲۸۴.
 شرف الدين نخجوانی - ۳۰۰-۳۳۰.
 شمس الدين اصفهانی - ۱۲۲.
 شمس الدين زکريا (خواجه) - ۲۴۴-۲۵۷.
 شمس الدين صائن (قاضی) - ۱۸۳-۱۸۴-۲۸۳-۳۲۳.

شمس‌الدین طوطی (خواجه) - ۲۶۲.

شمس‌الدین کُرت - ۱۵۶.

شمس‌الدین کهین - ۱۵۷.

شمس‌الن محمد بن ابی بکر - ۱۵۶ - ۱۵۷.

شمس‌الدین محمود بن ابی القاسم احمد اصفهانی ۳۳۶.

شمس‌الدین محمد شاه - ۱۸۱ - ۲۱۳.

شمس‌الدین یزدی - ۳۰۴.

شیخ ابواسحق (امیر) - ۱۸۴ - ۲۸۳.

شیخ اویس - ۳۱۲ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۳۷.

شیخ حسن بزرگ - (جلایر) - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۱۹۳ - ۱۹۶ - ۲۴۰ - ۲۴۱ -

۲۴ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۷ -

۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ -

۲۵۵ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۲ -

۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۸۱ - ۲۸۴ -

۲۹۱ - ۲۹۵ - ۲۹۶.

شیخ حسن چوپانی (کوچک) - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۹۰ - ۱۹۲ - ۱۹۷ -

۱۹۸ - ۲۳۴ - ۲۴۱ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ -

۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ -

۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ -

۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۳ -

۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ -

۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴ -

۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۴ -

۲۸۷ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۶ - ۳۲۹ -

۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۶.

شیخ‌زاده توقاتی - ۲۰۳.

شیخ صدرالدین اردبیلی - ۳۱۱.

شیخ محمد کججی - ۳۱۰ - ۲۲۶.

شیخ علی کاون (امیر) - ۲۸۲.

شیخ محمد بالغچی - ۳۰۹ - ۳۱۰.

شیخ محمود (امیر) - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۲۱۵.

شیخ ناصر صوفی (خواجه) - ۲۰۳.

شیروان - ۱۸۰.

ص

صاحب آتا (فخرالدین علی) - ۲۱۳ - ۲۳۱.

صالح ملک - ۲۶۳.

صارم الدین محمد (امیر) - ۲۸۵.

صدرالدین اردبیلی - ۳۰۶.

صدرالدین خالدی - ۱۱۳.

صدرالدین خطیب پوشنگی - ۱۵۸.

صدرالدین زنجانی - ۹۵.

ض

ضیاء الدین (امیر) - ۸۵ - ۱۳۷.

ط

طاشتمور - ۱۰۰.

طاشمنکو (قوشچی) - ۱۰۱.

طرمناز - ۱۳۵.

طغایتمور (خان) - ۱۸۵ - ۱۸۸ - ۲۴۳ - ۲۵۳ - ۲۵۵ - ۲۷۴ - ۲۷۶.

۲۸۲.

طغاجار (نویان) - ۸۳ - ۸۸ - ۸۹.

طغرل-۹۶

طغرلچہ-۱۳۴

طوغان (امیر) -۱۱۳

طوغای-۱۳۰-۱۴۲

طوقای (طرخای)-۱۰۰

طوقمان-۱۲۰-۱۴۲

طیپشاه (امیر) ۱۸۴

ظ

ظہیر الدین خطیب (واعظ)-۲۰۳

ع

عالمشا (خاتون) -۱۸۰

عبدالحمی (خواجہ)-۲۹۲-۲۹۳-۲۹۸-۲۹۹-۳۲۱-۳۲۲-۳۲۸

عبدالرحمن (شیخ)-۸۴

عبدالطیف (امیر) ۱۲۵

عبدل بایان چارشلی (امیر)-۲۶۲-۲۷۷

عبداله بن العبیدی الفرغانی-۳۳۵

عثمان (خلیفہ)-۱۶۲

عثمان بیک-۲۱۲

عرب جاندار (امیر) ۲۸۶

عرب شاہ-۲۶۲

عزالدین کیکاوس-۱۲۸

عزالدین عمر (مرغینی)-۱۵۶

عزالدین کوہکنی-۱۲۷

عزت الملک (خاتون)-۲۷۱-۲۷۲-۲۷۶

علامہ الدین (شیخ)-۱۵۳

علاالدين (عظاملك) - ۸۴

علاالدين كيقباد - ۹۸ - ۱۲۱ - ۲۱۸

علاالدين (مستوفى) ۱۲۷

علاالدين (سيد) - ۲۹۸ - ۳۲۳

على پادشاه (امير) - ۱۳۶ - ۱۴۰ - ۲۲۸ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۷ -

۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲

على پادشا (امير) - ۲۱۲

على پيلتن - ۱۸۴ - ۳۱۷

على جعفر (امير زاده) - ۱۷۰ - ۲۳۸

عليشاه جيلانى (خواجه) - ۳۱۶

على قلندر - ۳۰۷

على قوشچى - ۱۳۰ - ۲۴۳

على كاؤن - ۱۸۸

عمادالدين سراوى (خواجه) - ۱۸۴ - ۱۸۹ - ۲۸۸ - ۲۹۸ - ۲۹۹

. ۳۲۲

عين الدين - سر بدار - ۳۲۳

عمادالدين كرمانى - ۳۰۰ - ۳۱۶ - ۳۲۰

عميد الملك (قاضى) - ۱۸۳

عيسى بيك - ۳۱۷

غ

غازان (سلطان محمود خان) ۷۷ - ۸۴ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲

۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱

۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷

۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۵ - ۱۲۲ - ۱۵۷ -

. ۱۷۳ - ۲۸۹ - ۳۲۶

غزان (امير) - ۱۴۴ .

عزنويان - ۹۶ .

- غياث الدين سياوش - ٢١٣ .
 غياث الدين كرماني (خواجه) - ٢٩٨ - ٢٢٣ - ٣٣٠ .
 غياث الدين كيخسرو - ١٩٧ - ١٢٠ - ٢٠٨ .
 غياث الدين محمد (خواجه) - ١٨٤ - ١٨٥ - ١٨٨ - ١٩٤ - ٢٢٨ -
 - ٢٣٥ - ٢٣٦ - ٢٣٩ - ٢٣٧ - ٢٣٨ .
 - ٢٣٩ - ٢٤٠ - ٢٥١ - ٣٢١ .
 غياث الدين شكر لب (خازن) - ٢٩٧ - ٣٢٣ .
 غياث الدين مسعود - ٢١٢ .
 غياث الدين محمود (غوري) - ١٥٦ .
 غياث الدين محمد (ملك) - ١٥٦ - ١٥٧ - ١٥٨ - ١٥٩ - ١٦٠ -
 ١٦١ - ٢٥٧ - ١٧٤ .
 غياث الدين محمد كججي - ٣٢٦ - ٣٣٦ .

ف

- فخر الدين حبش - ٢٨٦ - ٢٩١ .
 فخر الدين علي - ٢٠٨ - ٢١٣ .
 فخر الدين احمد بن الحق الجابري - ٣٢٦ - ٣٣٥ .
 فلك الدين دوندار بيك - ١٢٣ - ٢١٠ - ٢١٢ - ٢٢٤ .

ق

- قاجو - ٧٥ .
 قايدو (خان) - ٩١ - ٩٣ .
 قتلفتمور - ١٦٩ .
 قتلغشاه (امير) - ٩٥ - ٩٦ - ٩٨ - ٩٩ - ١٠٥ - ١٠٦ - ١٠٧ - ١٠٨ - ١٠٩ -
 - ١١٠ - ١١١ - ١١٣ - ١١٤ - ١١٥ - ١١٧ - ١٢٨ - ١٣٨ .
 - ١٥٧ - ٢٨٩ .

- قتلمش - ۹۱.
 قجقدار - ۲۸۶.
 قپچاق - ۷۶.
 قراجین - ۱۷۰.
 قراچری - ۲۴۶-۲۵۱-۲۵۲-۲۵۶.
 قراحسن (امیر) - ۲۵۱-۲۹۶.
 قراستقر - ۱۱۶-۱۱۸-۱۳۹-۲۲۷-۲۲۸-۲۲۹.
 قرامان - ۸۵-۹۷-۹۹-۱۱۲-۱۱۷-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۴-۲۰۱ - ۲۰۷ -
 ۲۱۳-۲۳۱-۲۳۳.
 قرانجوق (امیر) - ۱۱۷.
 قطب‌الدین موصلی (قاضی) - ۱۰۴.
 قلج‌ارسلان - ۲۱۰-۱۲۱.
 قنقنای (خاتون) - ۱۷۶-۱۷۷.
 قنقورتای - ۱۲۰-۱۲۲.
 قوتو (نویان) - ۸۵.
 قوج‌حسین (امیر) - ۲۷۱.
 قوبیلای (قاآن) - ۷۴-۷۵-۷۶-۷۷.
 قوبلای (امیر) - ۱۴۰.
 قورمیشی - ۸۸-۱۳۱-۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹ - ۱۴۰ -
 ۱۴۱-۱۴۲.

ک

- کاوس - ۲۹۱
 کردوجسین (خاتون) - ۱۵۹
 کریم‌الدین (قرامان) - ۱۲۱
 کنجشکاف - ۱۸۵-۱۷۷

کوردبوقا - ۲۰۰

کهنی نوین - ۷۷-۷۸

کیکاووس - ۲۹۸

کینوبوکا - ۸۰

کیقباد - ۲۹۳-۲۹۸

گ

گرانبوك - ۱۲۳-۲۶۷-۲۶۹-۲۷۱

کرای (امیر) - ۱۱۳

گیخاتو (خان) - ۸۷-۸۸

گیوك (خان) - ۷۷

گونری بيك - ۱۲۲

ل

لاجین - ۲۹۷

لولو (خواجه) - ۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۹۶-۳۰۸

لولو (خواجه) ساجلو - ۳۲۳

م

مامان (خواجه) - ۱۳۵

مبارزالدين مظفر - ۱۸۲-۱۸۳-۲۵۳-۲۷۸-۲۸۳

مبارك - ۷۸

مباركشاه (قاضی) - ۱۹۴

مجدالدین رشیدی (خواجه) - ۲۶۳-۲۹۴

مجدالملک (خواجه) - ۸۴

محمد بيك - ۱۵۰-۱۲۳

- محمد بن احمد العلقمی - ۷۹
 محمد رومی - ۲۹۴ - ۳۲۰
 محمد زکریا (خواجہ) - ۲۶۳
 محمد (خان) - ۲۴۱ - ۲۴۸
 محمد شاه - ۲۳۵
 محمد علی شاہی - ۲۸۸ - ۲۹۲ - ۳۲۱
 محمد (قوشچی) امیر - ۱۸۵
 محمود (ایسن قتلغ) - ۲۳۹
 محمود (امیر) - ۱۳۵ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۲ - ۱۵۵ - ۲۲۶
 محمود بیگ - ۸۲ - ۲۱۲
 محمود دینوری (شیخ) ۸۹
 محمود شاه (اینجو) - ۲۵۳ - ۲۸۲
 محمود غزنوی - ۱۵۰
 محی الدین بردعی (قاضی) - ۲۸۶ - ۲۹۱ - ۳۳۷
 مر کثیت - ۶۸ - ۷۱
 مسافر ایناق - ۲۵۸
 مسعود بیگ - ۲۱۲
 مسعود دامغانی (خواجہ) - ۲۹۹ - ۳۲۸
 مسعود شاه - ۲۸۴
 مصر ملک - ۱۷۲ - ۲۹۰ - ۲۹۴
 مظفر الدین شاه قزوینی (قاضی) - ۳۳۶
 ممین الدین (پروانه) - ۸۵ - ۸۶ - ۱۲۰
 ملک (امیر) - ۷۸ - ۸۷
 ملک اشتر - ۱۷۳ - ۲۸۰
 ملک جلال الدین (مسعود شاه) - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۹۱
 ملک حافظ - ۱۵۸
 ملک رکن الدین - ۱۵۶
 ملک شمس الدین - ۱۵۸

ملك ظاهر شاه (بیرس) - ۸۵-۸۶-۱۲۱
 ملك فخرالدين (كرت) - ۹۶
 ملك معزالدين حسینی-۱۵۸
 ملك ناصر (ابن قلاون) - ۱۶۵-۱۶۷-۱۷۱-۱۹۷-۲۰۱-۲۰۴-۲۱۴-۲۱۶
 -۲۲۵-۲۲۶-۲۲۴-۲۲۲-۲۰۰-۲۱۹-۲۱۸-۲۱۷
 ۲۷۶-۲۶۶-۰۶۳-۲۵۰-۲۳۲-۲۳۱-۲۳۰-۲۲۹-۲۲۸-۲۲۶
 منكوت - ۶۸
 منكوتیمور-۲۴۲
 منكوت(قاآن)-۷۴-۷۵-۷۷-۱۵۷
 موسى بيك-۲۰۱
 موسى خان - ۲۲۳۲-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۳-
 ، ۲۷۷-۲۶۲

ن

نارین طغای-۱۷۵-۱۷۷-۱۹۴
 ناصرالدين-۱۳۱
 ناصرالدين بیضادی-۳۳۵
 نایمان-۶۸
 نجمالدين اسحق-۲۲۴-۲۳۲
 نجمالدين طبسی-۲۰۶
 نجمالدين(خواجه)-۱۱۸
 نخجوانی-۳۱۷
 نصرتالدين حسن-۲۱۳
 نصرتالدين حمید-۲۱۳
 نصرتالدين صاين(خواجه)-۱۴۵-۱۴۹-۲۱۳
 نظامالدين غوری(خواجه)-۸۲-۸۳-۲۸۷-۳۰۱-۳۳۰
 نکوداريان-۸۲-۱۵۷

نوروز (امیر) - ۸۴ - ۸۰ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶
 نوروز-۱۹۳
 نوری صوفی-۱۲۱
 نورنن آکا-۹۵-۲۳۹-۲۴۰
 نیکو(امیر)-
 نیکروز(امیر)-۱۵۰-۱۵۴

و

وفاداری(امیر)-۲۹۳

ه

هارون الرشید-۱۶۶
 هرقداق(امیر)-۹۱-۹۲
 هولاکو خان - ۷۵ - ۷۶ - ۷۸ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۳ - ۸۵ - ۸۷
 - ۸۸ - ۹۱ - ۹۳ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۲۰ - ۱۵۴
 ۱۵۷ - ۱۶۱ - ۱۹۶ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۴۷

ی

یاغی باستی - ۱۷۳ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۲۱۹ - ۲۴۸ -
 - ۲۶۰ - ۲۷۳ - ۲۷۵ - ۲۸۴ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۸ -
 ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۳۲۵
 یحیی جاندار(امیر)-۲۹۴
 یساورد(شاهزاده)-۱۳۲
 یسوکا (بهادر) - ۶۸-۶۹
 یشموت - ۹۱-۲۵۶
 یعقوب بیك-۲۱۱-۲۱۳

یمقوبشاه (حاجی امیر) - ۲۵۸-۲۶۷-۲۶۸-۲۷۱-۲۷۳-۲۸۵

یمین الدین سریدار - ۲۹۹

یولقتلغ - ۲۴۲

یونس بیک - ۲۱۰

یونس شاه - ۲۵۶

ییسور (نویان) - ۹۱

ب - اماکن و مناطق جغرافیائی

آ

آذربایجان - ۱۳۷-۱۴۲-۱۷۲-۱۸۶-۲۳۴-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۴-۲۵۱-
۲۶۰-۲۶۸-۲۷۷-۲۸۴-۲۹۷-۲۹۷-۳۰۵-۳۱۲-۳۲۵-

۳۴۲.

آران - ۱۸۹-۱۹۴-۲۳۶-۲۹۳-۲۹۷-۳۲۴

آستارا-۱۱۳

آسیای صغیر-۱۴۳-۱۷۰-۱۷۱-۳۳۰-۲۳۵

آلاداغ-۲۴۲-۲۴۹-۰۶۲

آقشهر - ۲۰۹

آناطولی - ۱۲۴-۱۴۲-۱۷۹-۱۹۹-۲۰۳-۲۰۷-۲۰۸-۲۱۰-۲۱۲-

۲۱۵-۲۱۸-۲۲۳-۲۳۳-۲۵۳-۲۷۰

آنتالیا - ۰۱۰-۲۱۲

الف

ابراهیم آباد-۱۵۴

ابرقو-۲۳۵-۲۸۵

ابهر-۲۹۵-۲۸۵

اخلط-۱۳۱-۳۱۷-۳۲۲-۳۳۲

اردبیل-۱۱۳

ارز روم-۲۶۳-۲۷۳

ارزنجان-۱۰۳-۲۶۷

ارمنستان-۱۷۲-۱۸۰

ارمناک-۱۲۱-۲۰۱

ازمیر-۲۱۱

اسپارتا-۲۱۰-۲۱۲

اسطیافوس (کوکودلی)-۲۱۳

اسفراین-۱۵۷

اسکندریه-۲۲۰

اصفهان-۱۶۸-۱۸۳-۱۹۱-۲۵۳-۲۸۲-۲۸۵-۲۸۷-۳۰۰-۳۱۷

اقبالستان-۱۵۶

اگریدر-۲۱۰-۲۱۲-۲۳۲

البرز-۱۱۰

البسقان-۸۶-۱۲۰-۱۳۱

انطاکیه-۲۱۴

اوجان-۱۲۵-۱۸۱-۱۸۷-۱۹۰-۲۴۰-۲۴۱-۲۵۱-۳۰۸-۳۲۴

اونیک-۲۶۲-۲۶۴

ایران-۳۴-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶-۳۱۰

ب

بحرین-۸۳

برج السباع-۲۲۶

برج الصغیر-۲۲۶

بغداد-۷۸-۸۹-۹۸-۱۳۱-۱۴۷-۱۷۰-۱۸۹-۲۲۸-۲۳۹-۲۴۲

۲۵۶-۲۹۱-۲۹۵-۲۹۷-۳۳۰

بولاق-۲۶۴

بهسنى - ۲۱۸

بيت الجوالى - ۲۱۹

بيك شهر - ۲۰۸ - ۲۳۳

ت

تبريز - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۴ - ۲۶۰ - ۲۷۳ - ۲۷۷ - ۲۸۶ -

۲۹۰ - ۲۰۵ - ۳۲۲ - ۳۳۶

ترکستان - ۱۴۶ - ۱۵۵ - ۲۴۸

تکله (قلعه) - ۲۹۴

توران - ۱۴۵ - ۱۵۲

چ

چغتو (جغتورود) - ۱۸۲ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۵۸ - ۲۸۱

د

دانشعنديه - ۲۰۰

در بند - ۱۳۲ - ۱۳۳

دمشق - ۱۰۱ - ۱۰۳ - ۱۷۳ - ۲۱۸ - ۳۳۰

ديار بکر - ۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۳۸ - ۲۴۷ - ۲۸۰ - ۲۳۵

ديار رييمه - ۸۵۰

ر

رحبه - ۱۱۷

رشت - ۱۱۴

روئين دژ - ۲۹۹

ز

زنجان - ۲۳۵-۲۵۲-۲۹۵

زنجان رود - ۱۴۱

س

سرای جیق - ۳۰۶

سفیدآباد - ۳۰۹

سفید رود - ۱۱۵

سمنان - ۱۵۳-۱۷۱

سهند - ۱۹۰-۲۸۹-۲۷۵

سورملی - ۱۳۶

سوریه - ۱۵۷-۲۵۷-۲۷۷

سیستان - ۱۵۷

سیواس - ۱۷۱-۲۱۴-۲۱۵-۲۶۷

سیوری حصار - ۲۱۴

ش

شام - ۲۲۱-۲۲۲-۲۲۸-۳۳۰

شماخی - ۲۹۳

شیراز - ۱۸۱-۱۸۲-۱۹۰-۲۳۵-۲۵۷-۲۵۸-۲۸۳-۲۸۶-۲۹۴-۲۱۰

شیروان - ۲۹۷-۲۹۷

ط

طارم - ۱۶۱

طرابوزان - ۲۴۶

ع

عراق عجم - ۱۸۸-۱۹۱-۲۵۲-۲۶۰-۲۷۷-۲۸۲

عین بز - ۱۶۶

غ

غرجستان - ۱۵۷

غزنین - ۱۵۰

ص

صوفیان - ۱۳۷

ف

فارسی - ۱۶۸-۱۸۱-۱۸۴-۱۹۱-۲۳۵-۲۵۷-۲۷۳-۲۸۲

ق

قاهره - ۵۱۹

قباچاق (دشت) - ۱۳۲ - ۱۴۵ - ۱۷۰ - ۱۷۳ - ۱۸۶ - ۲۹۷ - ۳۰۶

قرباباغ - ۱۴۸ - ۱۶۱ - ۱۸۵ - ۲۵۲ - ۲۸۵ - ۲۳۶ .

قراداغ - ۲۸۸-۳۰۲

قراحصار (قره حصار) - ۱۲۳ - ۲۱۳ - ۲۴۶ - ۲۶۷ - ۲۷۵ - ۲۸۰

قراکلیسا - ۲۶۸

قزوین - ۱۱۳ - ۱۶۱

قصر طاق - ۱۸۸

قلمه نای - ۲۹۱

قیصریه - ۸۲ - ۱۲۱ - ۲۳۱ - ۲۷۸ - ۲۷۰
قونیه - ۹۷ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۲۰۷ - ۲۱۱

ک

کاریا (منولا) - ۲۱۲
کاستامونو - ۱۲۳
کاشان - ۲۳۴
کردستان - ۲۵۳ - ۲۸۴ - ۲۹۴ - ۲۹۸
کرمان - ۱۵۱ - ۱۶۸ - ۱۸۱ - ۱۸۳ - ۲۳۵ - ۲۵۷ - ۲۸۳
کماخ - ۱۹۵ - ۲۹۶

گ

گرا نیوک - ۱۲۳ - ۲۶۷ - ۲۶۹ - ۲۷۱
گرجستان - ۱۳۱ - ۱۳۶ - ۱۵۲ - ۱۷۰ - ۱۷۶ - ۲۱۵ -
۲۵۰ - ۲۶۰ - ۲۷۷ - ۲۸۲ - ۲۹۸ - ۲۹۹
گوجه دینیز - ۱۳۶ - ۱۸۸ - ۲۸۸
گیلان - ۱۰۸ - ۱۱۰ - ۱۱۲ - ۱۱۴ - ۱۱۶ .

ل

لارنده - ۲۰۱ - ۱۲۴ - ۲۰۷ - ۲۱۷ -
لاهور - ۱۵۸
لاهیجان - ۱۱۳
لبده - ۲۱۱

م

ماردین - ۲۶۲ - ۲۷۸

ماوراءالنهر - ۷۶-۹۱-۱۵۹

مدینه - ۱۶۲-۱۶۷

مراغه - ۷۷-۸۵-۱۱۶-۱۸۲-۲۷۱-۲۸۶

مراوه - ۲۸۶

مرعش - ۱۲۰

مرغاب - ۱۵۵

مصر - ۲۱۷-۲۱۸-۲۲۰-۲۲۲-۲۲۵-۲۳۰-۲۴۵-۲۸۰-۳۳۶-۳۳۷

مکه - ۱۶۲-۱۶۵-۱۶۶

ملازگرد - ۹۶

موش - ۲۶۲-۲۷۷

موصل - ۱۱۷-۲۳۵

و

ورزقان - ۲۵۱

ولکا - ۷۶

ه

مرات - ۱۵۰-۱۵۵-۱۵۸

همدان - ۲۳۴-۲۳۹

ی

یزد - ۱۸۱-۲۳۵-۲۵۳-۲۸۳